پرسش و پاسخ قرآنی



پرسش و پاسخ قرآنی

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پرسش و پاسخ قرآنی

مشخصات کتاب

سرشناسه :مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:پرسش و پاسخ قرآنی/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری :نرم افزار تلفن همراه و رایانه وضعیت فهرست نویسی :فیپا یادداشت : کتابنامه: ص.۱۹۱. عنوان گسترده : پرسش و پاسخ قرآنی. موضوع : قرآن -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

عقاید

توحید

- در خصوص این جمله که «خدا از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است» توضیح دهید. آیا خدا مکان خاصی دارد؟ - خداوند دارای مکان خاصی نیست، بلکه مکان آفرین است و نیاز به مکان و جا ندارد. «خدا از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است». (۱) یک تشبیه محسوس برای نزدیک بودن خدا به انسان می‌باشد، زیرا حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده و به تمام اعضا می‌رساند. اگر یک لحظه در عمل آن توقّفی ایجاد شود، فوراً مرگ به سراغ انسان می‌آید. خداوند از رگ قلب نیز به ما نزدیک‌تر است. این فقط یک تشبیه است. قرب خداوند از این هم برتر و بالاتر است. توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند و به مسؤلیت سنگین او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد. (۲) نزدیکی خداوند به ما (که قرب معنوی است، نه حسّی) از شدت وابستگی ما به او سرچشمه می‌گیرد. هستی تمام موجودات عالم بدون وابستگی و پیوند با ذات او اصلاً مفهوم و وجود و بقایی ندارد و این نهایت قرب خداوند را به بندگان و قرب اینان را به او نشان می‌دهد. دوست نزدیک‌تر از من به من است *** وین عجب‌تر که من از وی دورم چه کنم با که توان گفت که دوست *** در کنار من و من مهجورم نزدیکی اشیاء به خداوند یا به آنها از نوع مکانی نیست، بلکه به این معنا است که همه چیز نزد خداوند حاضر است و علم الهی نیز تنها از نوع علم حضوری است. پاورقی: (۱) سوره‌ی ق (۵۰) آیه‌ی ۱۶. (۲) مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۵ - ۲۴۴. ------------------------------------
- --

رسالت و هدف اصلی قرآن کریم چیست؟ آیا هدایت است؟ در این صورت هدایت به چه معنایی است؟ آیا هدایت شامل آموزش حکومت داری، فنون تعلیم و تربیت، ساختمان‌سازی و... می‌شود؟ - در پاسخ به چند نکته توجّه فرمایید: - الف - هدف و رسالت اصلی قرآن کریم: خداوند متعال با نزول وحی و قرآن کریم اهداف متعددی را در نظر داشته که برخی از آنها به صراحت در آیات و بعضی نیز در روایات اسلامی مورد تأکید و اشاره قرار گرفته‌اند. اصلی‌ترین و برجسته‌ترین هدف اساسی از نزول قرآن کریم، هدایت و راهنمایی بشر به سوی کمال و نزدیک شدن به خداوند متعال است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: {ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ} (بقره،۲) «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است.» و باز می‌فرماید: {... تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ * هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ} (نمل،۱-۲) «... این آیات قرآن و کتاب مبین است، وسیله‌ی هدایت و بشارت برای مؤمنان است.» البته در این راستا هر آنچه مربوط به زندگی

اجتماعی اعم از معنوی و مادی می‌شود در قرآن آمده است و در واقع قرآن کریم هم برنامه‌ی زندگی دنیوی را ارائه می کند و هم برنامه‌ریزی جهت آخرت را به انسان نشان می‌دهد و در آیات مختلف، قوانین زندگی دنیوی و معنوی که در راستای هدایت است را ارائه می‌فرماید. ب - قلمرو و محورهای هدایت در قرآن کریم: از جمله محورهای هدایت عبارتند از: ۱. هدایت فطری و غریزی، چنان‌که در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی طه مورد اشاره قرار گرفته است. ۲. هدایت عقلانی؛ که با بخشیدن قوه‌ی تفکّر به انسان ارزانی شده و در روایات از آن به «رسول باطنی» تعبیر می‌شود. ۳. هدایت برونی؛ که از طریق ارسال پیامبران انجام گرفته که در روایات اسلامی از آن به «رسول ظاهری» یاد می‌شود. ۴. توفیق و عنایت رحمانی؛ که ویژه‌ی بندگان خاص است و در آیه‌ی شریفه‌ی ۷۶، سوره‌ی مریم «و خداوند بر هدایت هدایت‌یافتگان می‌افزاید.» به این مرتبه از هدایت اشاره شده است. ۵. قدرت ایمانی ویژه و فوق‌العاده؛ که عصمت را به همراه می‌آورد و مقصود از هدایت در سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۰، این مرتبه از هدایت است. از میان اقسام مذکور هدایت، سه قسم نخست، فراگیر و عام است و شامل تمام انسان‌های مؤمن و کافر می‌شود؛ ولی هدایت در مرتبه‌ی چهارم و پنجم نتیجه شایستگی‌های فردی و عمل صالح بوده و تنها به گروه خاصی از بندگان اختصاص دارد. مرتبه‌ی چهارم شامل سایر بندگان خداوند متعال و مرحله‌ی پنجم که مرحله‌ی عصمت است، ویژه‌ی پیامبران و پیشوایان معصوم می‌شود. هدایت در آیات و روایات اسلامی به دو معنا آمده؛ ارائه و نشان دادن طریق و راه و دیگری ایصال به مطلوب (رساندن به مقصد) است (۱) که اولی را هدایت تشریعی می گویند و بر دومی نیز (ایصال به مطلوب) هدایت تکوینی اطلاق می‌شود. هدایت تکوینی، به این معناست که خداوند موجودات را هدایت یافته و راه یافته به مقاصد و نیازهای‌شان آفریده است، خداوند متعال یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان اعم از انسان و سایر جانداران حتی موجودات بی‌جان آفریده، که آنها را به سوی تکامل می‌برد، رشد و تکامل جنین در شکم مادر، حرکت کرات مختلف منظومه شمسی در مدار خود و... نمونه‌هایی از هدایت تکوینی است، این نوع هدایت مخصوص خداوند است و وسیله‌ی آن عوامل و اسباب طبیعی و ماوراء طبیعی است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: {قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی} (طه،۵۰) «گفت پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه‌ی آفرینش او بوده است، عطا فرموده سپس هدایتش کرده است.» هدایت تشریعی، هدایتی است که از بیرون متوجه انسان می گردد و دست او را می گیرد و از مراحل خطرناک عبور داده و به مقصد می‌رساند، این نوع هدایت بوسیله‌ی پیامبران و امامان و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می‌شود. البته از هدایت دیگری به نام هدایت عامه نیز یاد می کنند که شامل هدایت حیوانات حتی عامّه‌ی نباتات، برای راه‌یابی به مقاصد و نیاهایشان است مانند آگاهی و بهره گیری ریشه‌ی گیاه از زمین و یا استفاده‌ی نوزاد گوسفند از پستان مادرش. (۲) ج - اسباب هدایت در قرآن: برخی از اسباب هدایت عبارتند از: ۱. پرستش خداوند متعال و پیروی از دستورهای او؛ {وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبِیلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ} (نحل،۹) «و بر خداست که راه راست را (به بندگان) نشان دهد، اما بعضی از راه‌ها بیراهه است و اگر خدا بخواهد، همه‌ی شما را (به اجبار) هدایت می کند، (ولی اجبار سودی ندارد).» ۲. پیروی از پیامبران الهی؛ {وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (حشر،۷) «آنچه را که رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.» ۳. توسل و تمسّک به قرآن و اجرا و عمل به احکام و قوانین آن؛ {... تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ * هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ} (نمل،۱-۲) «... این آیات قرآن و کتاب مبین است، وسیله‌ی هدایت و بشارت برای مؤمنان است.» ۴. انجام واجبات و پرهیزکار بودن؛ {ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ} (بقره،۲) «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است.» ۵. پیروی از اهل بیت؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند...» و... . د. برخی از دانشمندان معتقدند

که قرآن کریم بیانگر همه چیز است و آیه‌ی ۸۹، سوره‌ی نحل را دلیلی بر ادعای خود دانسته‌اند؛ البته قرآن کریم کتاب تربیت و راهنمای انسان‌ساز است و یک دایرةالمعارف بزرگ نیست که تمام جزئیات علوم مختلف مثل ساختمان‌سازی، طراحی و نقشه‌کشی، ریاضی، فیزیک، شیمی و... در آن آمده باشد، گرچه قرآن مجید یک دعوت کلی به کسب تمام علوم و دانش‌ها کرده است که همه‌ی دانش‌ها و علوم مختلف در این دعوت کلی جمع است. قرآن کریم، گاهی به تناسب بحث‌های توحیدی و تربیتی پرده از روی قسمت‌های حساسی از علوم و دانش برداشته و برخی جزئیات و ریزه‌کاری مسائل را بیان کرده، ولی این بدان معنا نیست که قرآن همه‌ی علوم و دانش‌ها را با ریزه‌کاری و جزئیات ذکر کند؛ بلکه قرآن کریم به معیارها و کلیات مباحث اکتفا کرده است. نکته‌ی قابل توجه آن‌که قرآن که کتاب مبین است باید تبیین آن نیز به دست امام مبین باشد و اگر مفسّر این کتاب امام مبین باشد، آن گاه معنای آیه‌ی ۸۹، سوره‌ی نحل روشن می‌شود. برخی دیگر از مفسّران عقیده دارند که قرآن بیانگر همه چیز نیست، و چون قرآن برای هدایت انسان نازل گشته و جز این کار و شأنی ندارد، از این جهت ظاهراً مراد از «کل شیء» در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۹، همه‌ی آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد، مثل: معارف حقیقی مربوط به مبداء و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و... . بنابراین، لزومی ندارد که علوم و دانش‌های مختلفی که ظاهراً به هدایت بشر وابستگی چندانی ندارد، مطرح شود. از آنچه گذشت روشن می‌شود که هدف اصلی قرآن هدایت انسان به سوی کمال است و هدایت خود دارای اقسام و محورهایی است و در این راستا نیازمند عوامل و اسبابی می‌باشد، و هر آنچه که مربوط به هدایت بشر و در راستای رسیدن به کمال او می‌باشد، از قبیل: ایجاد حکومت برای ایجاد عدالت اجتماعی و اجرا و جاری نمودن احکام قرآن و ترویج آن در بین مردم؛ شیوه‌های تعلیم و تربیت صحیح از نظر قرآن و اسلام و... در قرآن کریم آمده است، منتهی به این شرط که تفسیر آیات آن و استخراج موضوعات مختلف از آن باید با توجه به روایات و احادیث و سیره‌ی امام مبین و رسول گرامی باشد. (۳) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۶۷. (۲) ر. ک: تفسیر تنسیم، آیت‌اللّه جوادی آملی، ج ۱، ص ۴۷۰-۴۸۰، مرکز نشر اسراء، قم. (۳) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۳۶۱-۳۶۲، دارالکتب الاسلامیة، تهران / المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۲، ص ۳۲۵، مؤسسه‌ی اعلمی، بیروت. --------------

---

-------------- - چه وقت خداوند به خودش آفرین گفت؟ - بنابر آنچه که حقّ سبحانه در قرآن تصریح کرده است آنگاه که انسان را آفرید، بر خود آفرین گفت: {وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ} «همانا ما آدمی را از گِل خالص آفریدیم. پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان و پس بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم (و پیکری کامل کردیم) پس از آن (به دمیدن روح پاک مجرّد) خلقتی دیگر انشاء نمودیم. آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.» (مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴) خداوند به خود تبریک گفت چرا که انسانی آفرید که می‌تواند جانشین و آئینه‌ی او شود و موجودی آفرید که قابلیت گرایش‌های نیک و پرهیزکارانه داشته و حقیقتی ملکی ملکوتی است و به حق آفرین باد بر خداوندگار یکتای بی‌همتا.

-------------------------- - منظور از مکر و حیله‌ی خداوند چیست؟ - کاربرد «مکر» در مورد خداوند با کاربرد آن در مورد آدمیان، کاملاً متفاوت است. مکر در آدمیان، نوعاً از موضع ضعف صورت می‌گیرد که آنان با ترفندهایی، قصد غلبه و رسیدن به هدف خود را دارند. ولی در ذات سبحان خداوند، ضعف و قصوری وجود ندارد تا برای

رسیدن به اهداف به ترفند متوسل شود. از این‌رو معنای مکر و کلمات مشابه آن در قرآن (کید، استهزا و...)، همان برنامه و سنن الهی در آفرینش است که مکرکنندگان با آن مواجه خواهند شد؛ ولی از آن جهت که جریان این امور قدری پیچیده و دور از انظار است، کلمه‌ی «مکر» درباره‌ی آن به کار رفته است. پس معنای آیه‌ی {لاـ یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ...} آن است که: «تنها زیان‌کاران خود را از مواجهه با سنّت‌های الهی در امان می‌بینند، در حالی که حتی پیامبران و اولیاء نیز خود را مصون نمی‌دانند. معنای جمله‌ی (لاتمکر بی فی حیلتك) نیز آن است که «مرا مستحق کاربرد مکر خود نگردان» (مانند عذاب و سنن دیگر، نه آن‌که مرا از مکر خود ایمن نگه دار.) --

-- - آیا به استناد آیه‌ی {إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ} باید از (ظالمین) انتظار توبه داشت در صورتی که خداوند آنها را هدایت نمی‌کند؟ - هدایت بر دو گونه است: ۱- هدایتی که خداوند نسبت به همه‌ی موجودات به ویژه انسان دارد، یعنی آنها را با ابزار و نیروها و استعدادهایی مجهز ساخته که می‌توانند نیاز خود را برطرف سازند و راه تکامل را بپیمایند. به انسان نیروهای درونی و حواس مختلف و چشم و گوش و قلب بخشید تا بتواند درک کند و بفهمد و تفکّر و اندیشه داشته باشد و در درونش و فطرتش توانایی تشخیص خوبی و بدی و خیر و شر را قرار داد و این تشخیص و توانایی را با فرستادن پیامبران و راهنمایان آسمانی و اولیای پاکش کامل نمود و آنان راه صلاح و رشد و سعادت و نیز راه گمراهی و ضلالت را به انسان شناساند. ۲- هدایتی که در اثر عمل به دستورات الهی وتعالیم دینی و فطری شامل انسان می‌گردد یعنی با بندگی و اطاعت خداوند زمینه برداشتن گام‌های بعدی به سوی قرب خداوند برای انسان از جانب پروردگار فراهم می‌گردد و نورانیت حاصل از عمل به احکام الهی با این هدایت کاملتر می‌گردد و راه بندگی هموارتر می‌گردد. ولی در مورد گمراهی و ضلالت باید گفت برخلاف هدایت، خداوند هیچ‌کس را از آغاز گمراه و منحرف نمی‌سازد، بلکه اعمال بد و آثار سوء اعمال انسان است که زمینه‌ی گمراهی و انحراف او را فراهم می‌سازد و به عبارت دیگر این انسان است که با دوری از خدا و غفلت از یاد او و فرو رفتن در خواهش‌های ناروا و عصیان و سرکشی و تکبر، زمینه‌ی هدایت را که از جانب خداوند برای همه‌ی انسان‌ها فراهم گشته ضایع می‌کند و از بین می‌برد مانند زمینی که آماده‌ی بهره‌برداری و کاشت هر نوع محصول است ولی کشاورز به جای کاشتن بذر خوب و مناسب، در آن بذر نامناسب می‌افشاند. وقتی بنده‌ای با رفتار ناشایست و گناه و عصیان، از خداوند محجوب گردید و روحش تیره و تار شد، خداوند به او فرصت می‌دهد و او را به توبه و بازگشت به حقیقت خود و فطرت پاك خود هدایت می‌کند. در این حال گاهی بندگان متوجه اشتباه و خطای خود می‌شوند و بر می‌گردند و با اشك ندامت خطاها را می‌شویند و جبران می‌کنند و آلودگی و تیرگی را از روح خدایی خود می‌زدایند و دوباره به جاده‌ی بندگی گام می‌گذارند ولی عده‌ای هر دم بر خطاها و گناهان خود می‌افزایند و آینه‌ی شفاف روح خود را که اندکی زنگار گرفته بود به کلی تیره و تار می‌سازند به طوری که دیگر آینه‌ی دل آنها نمی‌تواند نور حق و حقیقت را منعکس کند و هدایت الهی و موعظه و نصیحت دیگر در آنها اثری ندارد در این حال درِ توبه به روی آنها بسته می‌شود یعنی خودشان کاری کرده‌اند که امیدی به بازگشت و بیداری و توجه آنها نیست و در این حالت است که می‌گویند: خداوند این بنده را به حال خود رها کرده است و در واقع این گمراهی کار خودشان و نتیجه‌ی طبیعی اعمال‌شان بوده و به خداوند هیچ‌گونه ربطی ندارد. با توجه به این مقدمات، می‌توان گفت آیه‌ی فوق در مورد کسانی است که در اثر انجام پی‌درپی گناهان و عدم توبه و تنبّه و علی رغم مهلت دادن خداوند، همه‌ی درها را به روی خود بسته و به دل خود مهر زده‌اند و بنابراین به خاطر اعمال بدشان و زیادی جرم، هدایت الهی در مورد آنها بی‌اثر است و مراد در آیه‌ی فوق، هرگونه ظالمی نمی‌باشد، بلکه ظالمی است که زمینه‌ی هدایت‌شان به خاطر اعمال بدشان از بین

رفته است. --

--- - کدام یک از اصول دین در قرآن کریم، بیشتر مورد اشاره قرار گرفته است؟ - از آیات قرآن کریم بر می‌آید که اصل «توحید» بیشتر در قرآن کریم مورد تأکید و اشاره قرار گرفته است؛ زیرا همان‌طور که «شرک» بزرگترین پلیدی و گناه است (لقمان، ۱۳؛ توبه، ۲۸) توحید و یگانه پرستی درمان شرک است. قرآن کریم، افزون بر آن‌که در آیات فراوانی دعوت به توحید و پرستش خداوند یکتا کرده، سوره‌ای را به این اصل اختصاص داده است؛ چنان‌که می‌فرماید: {قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ} (اخلاص، ۱ - ۴) «بگو: خداوند یکتا و یگانه است، خداوندی است که همه‌ی نیازمندان قصد او می کنند، نزاده و زاده نشد، و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است.» (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲۰، ص ۳۸۷ - ۳۹۲، انتشارات اسلامی، قم. ----

----

------------------------------- - روح القدس کیست؟ - یکی از مسائل مهم فلسفی که همواره ذهن متفکّران و دانشمندان را به خود مشغول کرده، مسأله‌ی «روح» است که از لحاظ وجودی و ماهوی، کنکاش شده است. درباره‌ی وجود روح، همه‌ی فیلسوفان و نیز ادیان و مذاهب الهی، این نکته را مسلّم دانسته‌اند که غیر از اعضا و جوارح و بدن‌های مادی، چیز دیگری وجود دارد که منشأ احساسات، ادراکات، حرکات و سکنات ارادی و غیرارادی است که آن همان «روح» است. از لحاظ ماهوی، نظریات گوناگونی درباره‌ی روح از سوی فلاسفه ایراد شده است؛ ولی هیچ کدام این مسأله را به طور تحقیق حل نکرده‌اند. (۱) از دیدگاه اسلامی، آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد، بدن نیست؛ زیرا بدن در همین جهان به تدریج از بین می‌رود. آن چیزی که شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد، همان است که در قرآن کریم از آن به «نفس» (۲) و احیاناً «روح» تعبیر شده است. راغب در مفردات، واژه‌های «رَوح» و «رُوح» را در اصل، یکی دانسته، روح را اسمی دیگر برای نفس می‌شمارد. (۳) در قرآن کریم، کلمه‌ی روح ۲۱ بار به کار رفته که مهم‌ترین معانی آن، قرآن، شریعت و دین، فرشته (جبرئیل) و روح انسانی است. بنا به گفته‌ی بسیاری از مفسّران، از جمله طبرسی، علامه طباطبایی بنا بر نظر راغب اصفهانی، مراد روح در این آیه {وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا...}، قرآن کریم است. (۴) قرآن کریم همچنین درباره‌ی نخستین انسان می‌فرماید: {وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي}. (۵) بنا به گفته‌ی بیش‌تر مفسّران، منظور از «روح القدس» و «روح الامین» که در چند جای قرآن آمده، فرشته‌ی وحی یا جبرئیل است که قرآن را بر قلب مبارک پیامبر (ص) فرود آورد. سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۰۲ خداوند در قرآن می‌فرماید: {قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ} (۶) «بگو روح القدس، قرآن را بر تو از جانب پروردگارت فرو فرستاد». همچنین می‌فرماید: {نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ} (۷) «روح‌الامین قرآن را بر قلب تو فرو فرستاد». قرآن کریم در ضمن آیاتی، روح‌القدس را مؤید حضرت عیسی شمرده و فرموده است: {وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ} (۸) و {اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلى والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ} (۹) در این آیات نیز چنان‌که طبرسی، بیضاوی و دیگر مفسّران گفته‌اند، منظور از «روح‌القدس»، فرشته‌ی وحی، جبرئیل امین است. (۱۰) قول دیگر درباره روح‌القدس آن است که نیرویی غیبی است که عیسی را تأیید می کرد و با همان نیروی مرموز الهی، مردگان را به فرمان خداوند زنده می‌نمود و این نیروی غیبی، در اندازه‌های ضعیف‌تر در همه‌ی مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در عمل به وظایف و هنگام مشکلات یاری می‌دهد و از گناهان باز می‌دارد. (۱۱) برخی مفسّران نیز «روح‌القدس» را به «انجیل» تفسیر کرده‌اند. (۱۲) پاورقی: (۱) فرهنگ علوم فلسفی و حکومتی، دکتر سید جعفر سجادی، ذیل ماده روح، ص ۳۴۲ انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول،۱۳۷۶). (۲) سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲. (۳) مفردات راغب ذیل ماده‌ی روح ص ۲۱۰.

(۴) مرحوم علامه طباطبایی در ج ۱۳ المیزان، ص ۱۹۶ ذیل آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی اسراء (دفتر انتشارات اسلامی) می‌فرمایند: «منظور از روح در این آیه همان روح‌القدس است و مراد از وحی روح، یعنی انزال روح و انزال روح، یعنی انزال قرآن توسط روح‌القدس (یعنی جبرئیل)». (۵) ص ۷۲. (۶) سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۲. (۷) سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۹۳. (۸) سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۷ و ۲۵۳. (۹) سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۰. (۱۰) قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۳، ذیل ماده روح ص ۱۳۱ (انتشارات دار الکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۶۷). همچنین ر. ک: الکشاف، ج ۱، ص ۱۶۲ و ج ۲، ص ۴۳۵ - ۶۳۴ (نشر ادب الحوزه)؛ تفسیر روح المعانی، علامه آلوسی، ج ۱، ص ۳۱۷ ذیل آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی بقره (داراحیا التراث العربی، بیروت، لبنان، بیتا). (۱۱) برای تفصیل بحث درباره‌ی روح ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۹۵، ذیل آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی اسراء (دفتر انتشارات اسلامی)، مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۷۲۹ مسأله‌ی روح، (انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۷۷). تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۰، ذیل آیه‌ی ۵۲، سوره‌ی شوری. (۱۲) الکشاف، زمخشری، ذیل آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی بقره، ج ۱، ص ۱۶۲ (نشر ادب الحوزه، بی‌تا - بی‌جا). --

-- - در قرآن آیاتی هست که درباره‌ی آفرینش انسان سخن گفته است. آیا مسأله‌ی تکامل انواع از این آیات استفاده می‌شود؟ - آیه‌ی نخست این است {إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ} «همانا خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داده است». اگر گفته شود کلمه‌ی اصطفاء که به معنی برگزیدن است این را می‌رساند که از میان انسان‌هایی که موجود هستند خداوند آدم و نوح... را برگزیده و اگر انسان‌هایی نباشند اصطفاء چه مفهومی خواهد داشت. پاسخ این است که اولاً ـ در مفهوم برگزیدن شرط نیست که لازم باشد در همان روزگار افرادی باشند تا خدا یک فرد را از میان آنان برگزیده باشند بلکه مجموع انسان‌هایی را هم که بعداً می‌آیند وقتی در نظر بگیریم صحیح است که گفته شود خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از آنها برگزیده است. چنان‌که می‌گوییم پیامبر اسلام (ص) را خداوند از میان تمام پیامبران برگزیده و او را خاتم پیامبران قرار داده است. با این‌که در زمان پیامبر اسلام دیگری وجود نداشته است. ثانیاً مفهوم اصطفاء در آیه به معنی تفضیل و برتری است به قرینه‌ی این‌که پس از آن کلمه‌ی «علی» آمده است و در مفهوم تفضیل و برتری دادن لازم نیست کسانی موجود باشند بلکه می‌توان فردی را بر دیگر افرادی که در زمان او نیستند برتری داد. و کلمه‌ی عالمین به معنی جهانیان است و انسان‌های هر زمانی را شامل می‌شود و اختصاصی به زمان خاصی ندارد. بنابراین از این نمی‌توان استفاده کرد که در زمان حضرت آدم باید انسان‌هایی باشند تا آدم از آنها برتر باشد، چنان‌که برخی از نویسندگان خواسته‌اند استفاده کنند. آیه‌ی دیگر: {وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ...} از این استفاده می‌شود که خداوند نخست انسان‌ها را از چیزی که قبلاً وجود داشته آفریده است پس از مدتی طولانی به آن شکل داده و پس از مدت زمانی دیگر به ملائکه گفته در برابر آدم سجده کنند و این با این مسأله سازگار است که پس از گذشتن دوران‌هایی که از خلقت انسان تحولی در شکل انسان داده شده باشد و پس از آن به فرشتگان گفته شده که در برابر آدم که دارای مرحله‌ی تفکر و تعقل انسانی است سجده کنند و این با تکامل انواع سازگار است. پاسخ این است که با توجه به مفهوم «خلق» و تعبیر «ثم» که در آیه بکار رفته، آیه می‌تواند بر خلقت حضرت آدم در صورتی که وی مبدأ نسل کنونی باشد از خاک و گل بوده است بنابراین، تعبیر خلق کاملاً ـ صحیح است و در تعبیر «ثم» که حرف عطف است و دلالت بر تراخی و انفصال دارد لازم نیست که مدت طولانی و بین مراحل مختلف آفرینش انسان میلیون‌ها سال طول بکشد بلکه همین قدر که بین یک مرحله و مرحله‌ی دیگر مدتی هر چند غیر طولانی فاصله شود، باز تعبیر مذکور صحیح است. گواه این‌که مراحل مختلف جنین انسان

وقتی در آیات قرآن بیان می‌شود مانند مرحله‌ی نطفه و علقه و مضغه تعبیر ثم به کار می‌رود {وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...} بر این اساس ممکن است منظور از آیه‌ی مذکور چگونگی آغاز آفرینش نوع انسان باشد و چون حضرت آدم اولین فرد این نسل است نخست خلقت وی، آنگاه مرحله‌ی تصویر وی به صورت انسان آنگاه، مسأله‌ی سجده‌ی ملائکه نسبت به آدم مطرح شده باشد. آیه‌ی دیگر: {الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ...} در این آیه نیز گفته می‌شود با توجه به این‌که کلمه‌ی انسان عام است و «ثم» دلالت بر تراخی دارد بنابراین می‌تواند مراحل سیر حیات در موجودات زنده را یادآور شده و سپس مرحله‌ی برخورداری انسان را از روح الهی و تکامل فکری و عقلی وی متذکر شده باشد، ولی با توجه به آنچه یادآوری شد که «ثم» دلالت بر ترتیب و انفصال دارد اما بر مدت طولانی هیچ دلالتی ندارد. باید در معنای آیه تأمل بیشتری کرد آیه‌ی اول دلالت دارد بر این‌که خداوند آفرینش نوع انسان را از گِل آغاز کرد. آفرینش انسان به آفرینش اولین فرد او است بنابراین، معنای این‌که آفرینش نوع انسان از گِل آغاز شده این است که اولین فرد انسان از گل خلق شده است گواه این‌که در آیه‌ی گفته شده و سپس نسل او را از سلاله‌یی از آب پست قرارداد و این‌که در این آیه سخن از قراردادن انسان از ماء مهین قرارداده شده قرین است. بنابراین آیه‌ی اول به آفرینش اولین فرد انسان که آغاز آفرینش این نسل این است نظر دارد. پس از این‌که اولین مرحله‌ی آفرینش انسان را یادآور شد به مرحله‌ی دیگر که تسویه‌ی او است (قرار دادن هر جزئی بجای خویش) می‌پردازد و نفخ روح را یاد آور می‌شود و ظاهر این است که این تسویه و نفخ روح مربوط به آفرینش اولین {السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ...} «و برای شما گوش و چشم (که وسیله‌ی شنوایی و بینایی انسانی هستند) و دل‌ها قرارداد» بنابراین آیات مذکور هیچ‌کدام دلالتی بر اصل تکامل ندارند. یادآوری این نکته لازم است که در تفسیر آیات قرآن باید از افرادی که تخصص در تفسیر قرآن دارند الهام گرفت چه این‌که دیگر ممکن است مبتلا به تفسیر به رأی بشوند و آیات را از معنای ظاهر آن به معنای دیگر تأویل نمایند. -------------

---

---------------- - سجده‌ی فرشتگان بر آدم آیا برای خدا بود یا آدم؟ - شکی نیست که سجده به معنی پرستش برای خداست، چرا که در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست، و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم. بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند، بلکه سجده برای خدا بود ولی به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی سجده برای آدم کردند، اما سجده به معنای خضوع نه پرستش. امام رضا (ع) در ضمن حدیثی می‌فرمایند: سجده‌ی فرشتگان، پرستش خداوند از یک سو، و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود، چرا که ما (خاندان پیامبر (ص)) در صلب آدم بودیم.(۱) پاورقی: (۱) نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۸. ---

--- - آیه

{قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا...} چگونه تفسیر می‌شود؟ آیا خداوند همیشه گناهان انسان را می‌بخشاید؟ - خدا در این آیه راه بازگشت را توأم با امیدواری به روی همه‌ی گناهکاران می‌گشاید. با لحنی آکنده از لطف و محبّت آغوش رحمتش را به روی همه‌ی بندگان باز کرده و فرمان عفو همه‌ی گناهکاران را صادر نموده است و می‌فرماید: «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد». این آیه با این تعبیرات از امیدوارکننده‌ترین آیات است که خدا چقدر رحمت و مغفرت خود را بر سر همه‌ی گناهکاران گسترانیده است و مولا امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «در تمام قرآن آیه‌ای امیدوارکننده‌تر از این آیه نیست».(مجمع‌البیان، تفسیر قرطبی و تفسیر

صافی ذیل آیه‌ی مورد بحث.) بعضـی از شـرایط قبولی توبه: ۱- یکی از مسائـل در زمینه‌ی بخشـش گناهان این است که توبه، واجبِ فوری است و در این مورد خرد بر فوریت آن داوری می‌کند، زیرا مرگ هر لحظه انسان را تهدید می‌کند و هیچ انسانی نمی‌توانـد بر حیـات خـود در ساعـات آینـده یقین داشـته باشـد. قرآن به روشـنی می‌فرمایـد: «توبه‌ی کسـانی که مرتکب گنـاه می‌شونـد و در لحظات مرگ ابراز نـدامت می‌نماینـد، پـذیرفته نیست». (۱) ۲- طبق نص صـریح قرآن توبه‌ی مشـرک پـذیرفته نمی‌شود: «خـدا شـرک را نمی‌بخشـد و پـایین‌تر از آن را برای هرکس که بخواهـد، می‌آمرزد و هرکس به خـدا شـرک ورزد، دروغ بزرگی را مرتکب شده است». مگر این‌که از مشـرک بودن به درآید (۲). ۳- توبه با توجه به موارد گناه، مختلف است: الف) ترک واجبات دینیماننـد روزه، حـج و سایر گناهانی که مربوط به حقوق خـدا است. در این موارد انسان بایـد علاوه بر توبه، آنها را قضا نمایـد و در مثل حـج در اولین فرصت به جا آورد. ب) گناهانی که در آنها به حقوق مردم تجاوز شده، خواه مال انسانی را تلف کند یا به جان انسانی آسیب برساند یا به آبروی کسی لطمه وارد نماید. در این موارد علاوه بر ندامت باید جبران حقوق یـاد شـده را بپردازد، مثلاًـ بایـد اصل مال مردم را در صورت موجود بودن و یا مثل یا قیمت آن را ادا نمایـد. اگر ضرری جانی رسانـده، بایـد خود را در معرض قصاص قرار داده و یا این‌که رضایت ولی مقتول را جلب نمایـد. بنابراین توبه با شرایط خاص خود، می‌توانـد مؤثر واقع شـده و مورد پذیرش الهی واقع شود. (۳) پاورقی: (۱) نساء، آیه‌ی ۱۸. (۲) نساء، آیه‌ی ۴۸. (۳) استاد جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۸، ص ۲۴۴. ---

-- - خـــــــداوند می‌فرمایـد: {وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها} و در جای دیگر می‌فرمایـد: {یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِی الْعَزِیزُ} آیا ممکن است خداونـد به بعضـی روزی بدهـد؟ این دو آیه با هم متناقض نیسـتند؟! - درباره‌ی رزق و روزی مخلوقات و نحوه‌ی روزی رسانـدن خداونـد به آفریـده‌ها بحث‌های دقیق و ظریفی است که باید مورد دقت قرار گیرد: اولاً: از قرآن مجید اسـتفاده می‌شود که تمام بنـدگان خـدا و موجودات جانـدار، دارای روزی مقـدّر هسـتند و هیـچ‌کس از قلم نیفتاده است و در حدّ بقای حیات، روزی می‌رسـد: {قَسَـمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَـتَهُمْ}. ثانیاً: نباید تصور کرد که مقدّر شدن روزی به این معنا است که روزی به در خـانه‌ی افراد بیایـد بلکه به این معنا است که منابع تأمین روزی جانـداران پیش‌بینی شـده است: {وَ قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها} «خـداوند روزی جانداران را در جهان به اندازه قرار داد». (۱) انگیزه‌ی احتیاج و گرسنگی و میل به بقای حیات را ضامن اجرای آن مقرّر کرده ولی بر بنـدگان لازم است بـا سـعی و تلاش خویش به سوی پیـدا کردن روزی حرکـت کننـد و آن را از منابع گسترده‌ی الهی که در طبیعت قرار داده شده است، به دست آورند. چنان‌که فرمود: {وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَـعی} «برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست} (۲) ثالثاً: با این‌که خداوند روزی همه را تأمین و تضمین کرده، همه‌ی افراد بشر در بهره‌گیری از مواهب خلقت و نعمت‌هـای الهی یکسـان نیسـتند، زیرا از نظر نیروهـای انسـانی، اسـتعداد، هوش، طرز تفکر، امکانـات مادی و اوضاع جغرافیایی یکسان نیسـتند و این تفاوت از سنّت‌های الهی و لازمه‌ی حیات اجتماعی است، چنان‌که امام علی (ع) فرمود: (لاـ یزال الناس بخیر ما تفاوتوا، فإذا اسـتوا و أهلکوا) (۳) «مردم تا زمانی به خیر و خوشـی خواهنـد بود که متفاوت باشـند. پس اگر زمانی همه در سـطح هم قرار گرفتند، نابود خواهند گشت». و خداوند می‌فرماید: {وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ} «اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شـما را امّت واحده (و یکسان) قرار می‌داد، ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شـما بخشـیده است بیازماید» (۴) البته این تفـاوت‌هـا بی‌حکمت و حسـاب نیست بلکه مبتنی بر ضـرورت‌های طبیعی و تکوینی است و هیـچ ربطی به ارزش‌های معنوی و اخلاقی ندارد، بلکه ممکن است گاهی شـخص مؤمن و با فضیلتی در فقر و تنگدستی زندگی کند، چون فاقد امکانات طبیعی است، و به عکس شـخص کافر و شیادی به جهت داشـتن امکانات طبیعی و

تکوینی، واجد ثروت و مکنت گردد. در هر حال در عرصه‌ی حیات این‌ها نوعی امتحان و آزمایش است برای انسان. برای پاسخ تفصیلی به این سؤال می‌توانید تفسیر آیات رزق را در المیزان و تفسیر نمونه ملاحظه فرمایید. مطالعه‌ی فصل ۲۱ کتاب نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی نوشته‌ی آیت‌الله مهدنی کنی نیز مفید است. پاورقی: (۱) فصّلت، آیه‌ی ۱۰. (۲) نجم، آیه‌ی ۳۹. (۳) الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۳۱. (۴) مائده، آیه‌ی ۴۸. ---

-- - آیا آیه‌ی ۶ سوره لقمان مربوط به نضربن حارث است؟ او کیست و چه شد؟ - آیه‌ی {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی...} می‌فرماید: «کسانی هستند که سخنانی را که از حق منصرف کرده و به خود مشغول می‌سازد، می‌خرند». مانند داستان‌های خرافی که انسان را به فساد و گناه می‌کشاند و یا سرگرمی به شعر و موسیقی و دیگر آلات لهو تا به این وسیله مردم را از راه خدا یعنی قرآن و معارف حق، اعتقادات صحیح و دستور عمل‌های زندگی باز دارند و گمراه‌شان سازند. شیخ طبرسی (ره) در مجمع‌البیان و بعضی از مفسّران می‌گویند: «آیه در مورد نضر بن حارث بن علقمه بن کلده نازل شده که مردی تاجر بود و به ایران سفر می‌کرد و از آن‌جا اخبار و افسانه‌ها را از منابعش می‌گرفت و برای قریش تعریف می‌کرد و می‌گفت: محمد (ص) از عاد و ثمود برای شما می‌گوید، من از رستم و اسفندیار و اکاسره. مردم هم قصه‌های او را گوش می‌دادند و به آیات گوش فرا نمی‌دادند». (۲) نضر بن حارث بن کلده پسر خاله‌ی پیامبر (ص) است که از سران کفر و ظلال بود، (۳) نیز از توطئه‌گران متعصب و لجوج علیه مسلمانان و اسلام بود. سرانجام در جنگ بدر کشته شد، (۴) زیرا یکی از افراد خطرناکی بود که در صورت آزادی از اسارت، مجدداً آتش جنگ را علیه مسلمانان بر می‌افروخت. بر همین اساس پیامبر (ص) دستور داد دو نفر از اسیران به نام عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث را به قتل برسانند. (۵) پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۱۱. (۲) مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۱۳؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۲؛ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۵۸. (۳) تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۶۲. (۴) ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی، ج ۹، ص ۱۰۹. (۵) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۴۷. -

----

----------------------------------- - مراد و تفسیر مشهور آیا ۲۷ و ۴۶ روم چیست؟ - در آیه‌ی ۲۷ که فرمود: {هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ...} با توجه به معنای چند کلمه در این آیه تفسیر آن روشن می‌شود. اول کلمه یبدأ که از بدأ است و {یَبْدَأُ الْخَلْقَ} ایجاد ابتدایی و بدون الگو است. کلمه‌ی «یعیده» از اعاده به معنای انشای بعد از انشا است و جمله‌ی {أَهْوَنُ عَلَیْهِ} یعنی دوباره خلق کردن از خلقت بدون سابقه و الگو باید بر او آسان‌تر باشد، یعنی اعاده‌ی هر چیزی از ایجاد اولیه و بدون الگو آسان‌تر است. علت این امر در جمله بندی یعنی {وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی} روشن می‌شود که در حقیقت دلیل بر آسان‌تر بودن اعاده است، به این معنا که هر صفت کمالی که موجودات به آن متصف می‌شوند مانند حیات، قدرت، علم، ملك، کرم، عظمت و مانند آن در حقیقت چیز کمی است که بالاترین رتبه و عالی‌ترین حدّ آن در خدای سبحان است زیرا هر موجودی هر اندازه بزرگ باشد چون محدود و متناهی است به قدر ظرفیتش آن صفت را گرفته است، ولی خدا نامحدود و نامتناهی است. بنابراین صفات را در حد اعلا دارا است. حال اعاده‌ای که متصف به آسانی است (نزد خلق) نزد خدا آسان محض است چون قدرت خدا غیرمتناهی است و هیچ کاری برای او مشقّت ندارد. (۱) قرآن در این آیه با کوتاه‌ترین استدلال مسأله‌ی امکان معاد را اثبات کرده، می‌گوید: وقتی شما معتقدید آغاز آفرینش از او است، بازگشت مجدد که آسان‌تر است، چون در آغاز چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد. در اعاده که لااقل مواد اصلی موجودات و تنها نظام بخشیدن و صورت‌بندی آن مطرح است، آسان‌تر خواهد بود. آیه‌ی ۴۶ روم می‌فرماید: {وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ وَ

لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ...} «یکی از آیات او این است که بادها را می‌فرستد تا مژده‌ی باران دهند و تا شما را از رحمت خود بچشاند و کشتی‌ها به امر او به حرکت در آیند و شما به طلب فضل او برخیزید، شاید شکر بگزارید». منظور از این‌که بادها را مبشّر خوانده این است که بادها مژده‌ی باران می‌دهند، چون قبل از آمدن باران باد می‌وزد. مراد از چشاندن رحمت، رساندن انواع نعمت‌ها است که بر وزیدن باد مترتب می‌شود، زیرا هنگامی که باد می‌وزد از سویی عمل تلقیح در گل‌ها و گیاهان انجام می گیرد، از سوی دیگر عفونت‌ها از بین می‌رود و جوّ زمین تصفیه می‌شود. نعمت‌های دیگر بر وزیدن باد مرتبط است، نیز حرکت کشتی. پاورقی: (۱) برای توضیح بیشتر به تفسیر المیزان و نمونه مراجعه فرمایید. ----------------------

----

--------- - خداوند در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حقّ تقوا را ادا کنید و باید هنگام مرگ مسلمان بمیرید.» مگر درجه‌ی ایمان بالاتر از اسلام نیست؟ مسلمان باید مؤمن بمیرد، نه این‌که مؤمن، مسلمان بمیرد، لطفاً توضیح دهید. - علامه طباطبایی؛ در کتاب تفسیر المیزان، در شرح و تفسیر آیه: {وَ وَصَّى... فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ} (بقره، ۱۳۲) «... نمیرید مگر آن‌که مسلمان باشید.» در تحلیلی برگرفته از آیات و روایات، ضمن تعریف اسلام، مراحل اسلام و ایمان را برشمرده می‌فرمایند: «اسلام عبارت است از انقیاد و تسلیم مطلق در مقابل آنچه از خدا می‌رسد، چه از قبیل احکام تکوینی و قضا و قدر، یا احکام تشریعی و اوامر و نواهی، به این خاطر برای «اسلام» مراتبی می‌باشد: نخستین مرتبه‌ی اسلام، قبول کردن ظاهر اوامر و نواهی دینی است که با ذکر شهادتین «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله» صورت می گیرد، خواه موافق قلب باشد، یا نه، خداوند می‌فرماید: {قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ} (حجرات،۱۴) «اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید، و لیکن بگویید اسلام آورده‌ایم، و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.» به دنبال این مرتبه از اسلام، نخستین مرتبه‌ی ایمان قرار می گیرد که عبارت است از اعتقاد قلبی به معنای شهادتین و از لوازم و آثار این ایمان، عمل کردن به بیشتر احکام فرعی (شرعی) اسلام است، پس از این مرحله از ایمان، مرتبه‌ی دوم اسلام قرار دارد که عبارت است از تسلیم و انقیاد قلبی تفصیلی در مقابل بیشتر اعتقادات حق که لازمه‌ی آن، انجام اعمال صالح است، اگرچه ممکن است در مواردی، تخلّفی از او سر زند. خداوند در وصف متقین می‌فرماید: {الَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسْلِمِينَ} (زخرف،۶۹) «کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و اسلام داشتند...» و در جای دیگر فرموده {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً...} (بقره،۲۰۸) «ای ایمان آورندگان! همگی داخل در اسلام (یا صلح) شوید... .» از این آیات استفاده می‌شود که یک مرحله از «اسلام» هست که پس از ایمان قرار دارد و لابد غیر از مرحله‌ی اول اسلام است، که پیش از ایمان قرار می گیرد... و به همین گونه است مراحل بعدی اسلام و ایمان ... (تفسیر المیزان، علامه طباطبایی؛، ترجمه‌ی آیت‌اللّه مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۱۷ - ۴۲۰، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی (ره)) آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی آل عمران که در پرسش به آن اشاره کرده‌اید، از همین نمونه است: {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ} (آل‌عمران، ۱۰۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌گونه که حق تقوا و پرهیزگاری است، از خدا بپرهیزید، و از دنیا نروید، مگر این‌که مسلمان باشید! باید گوهر ایمان را تا پایان عمر، حفظ کنید. در این آیه، اسلام بعد از مرحله‌ی ایمان و تقوی مطرح شده و با اسلام مرحله‌ی ابتدایی که در حدّ گفتن شهادتین است، تفاوت دارد و توصیه به تسلیم و انقیاد محضی است، که مؤمن با تقوا، باید تا آخر عمر آن را حفظ کند، و با این حالت تسلیم و عبودیت، به دیدار خدا بشتابد. (۱) پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، علامه طباطبایی (ره)، ترجمه‌ی آیت‌اللّه مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۱۷ - ۴۲۰؛ بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی (ره). ---

اهمیت «توحیـد» در کـدام سـوره و آیه آمـده است؟ - نخست در مـورد «اهمیت توحیـد» بایـد بـدانیم که نه تنهـا قرآن کریم و اسـلام، بلکه تمام ادیان الهی، نسبت به موضوع شـرک و توحید، حساسیت فوق‌العاده داشـته‌اند، به طوری که غالب بحث‌های این کتاب آسـمانی، حول محور توحیـد و یگانگی خداوند است، از توحید ذاتی و صـفاتی و عبادی گرفته تا توحید افعالی که آن هم به نوبه‌ی خود دارای توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در مالکیت و توحید در حاکمیت تشـریعی و اقسام دیگری از توحیـد خداونـد متعـال است. خلاـصه آن‌که می‌توان گفت که روح حـاکم بر قرآن کریم، روح توحیـد و یگـانگی خداونـد است، و آیه‌ای را به طـور مشـخص نمی‌توان برای توحیـد بیـان کرد بلکه آیـات فراوانی در این مورد است؛ دلیـل این حساسـیت و اهتمام را می‌توان در چنـد نکته جسـتجو کرد: ۱. مسأله‌ی توحید، زیر بنای شـناخت تمامی صـفات خداوند است؛ زیرا یگـانگی او، از نامحـدود بودن وجود او سرچشـمه می‌گیرد، و این وجود است که جامع جمیع کمالات و خالی از هرگونه عیب و نقص می‌باشـد، پس در واقع اگر او را به «توحیـد حقیقی» بشناسـیم همه‌ی صـفاتش را شـناخته‌ایم. ۲. تربیت اخلاقی و پرورش صـفات انسـانی، در سـایه‌ی توحیـد میسّـر است؛ چرا که ریشه‌ی اخلاـق فاضـله، همـان اخلاـص و پاکسازی دل از غیر خداست، منحصـر ساختن انگیزه‌های عملی به انگیزه‌ی الهی است، یعنی فقط برای او گام برداشتن و در سبیل او جهاد کردن و از هر انگیزه‌ی دیگری پرهیز نمودن است. پس مسـأله‌ی توحیـد، از عقایـد گرفته تـا اعمـال، و از نیـات گرفته تا اخلاق، همه را تحت تأثیر عمیق خود قرار می‌دهـد. (۱) ۳. توحیـد پایه و خمیر مایه‌ی دعوت همه‌ی پیامبران الهی است و یکی از اساسـی‌ترین تعلیمـات انسـانی انبیـاء است؛ تاریـخ انبیـاء نشـان می‌دهـد که همه‌ی آنان دعوت خویش را از توحیـد و نفی شـرک و هرگونه بت‌پرستی آغـاز کرده‌انـد و در واقع هیـچ اصـلاحی در جوامع انسانی بـدون این دعوت میسّـر نیست؛ چرا که وحـدت جامعه و همکاری، تعاون، ایثار و فداکاری همه‌ی اموری هسـتند که از ریشه‌ی توحید معبود سیراب می‌شوند، توحید قطره‌ی وجود یک فرد را در اقیانوس پهناور جامعه حل می‌کنـد و موّحـد چیزی جز یک واحد بزرگ را نمی‌بیند. این سـخن قرآن کریم است که در مورد دعوت انبیـاء می‌فرمایـد: {یـا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ} (اعراف،۵۹) «ای قوم من! (تنهـا) خداونـد یگانه را پرسـتش کنیـد که معبودی جز او برای شـما نیست.» (۲) امّـا در مورد «شـناخت توحیـد» در قرآن: هر آیه‌ای که متضـمن معنای کلمه‌ی مبـارکه‌ی {لاـ إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ} باشـد، در واقع در صـدد بیان معنایی از توحیـد است که این لفظ در سوره‌ی صافات، ۳۵ و سوره‌ی محمّد ۹ آیه‌ی ۱۹ آمـده است و در آیـات فراوانی می‌توان اقسـام توحیـد را که به مضـمون این کلمه‌ی شـریفه است، جستجو نمود. (۳) شایـد بتوان، روشن‌ترین آیه بر توحید پروردگار را این آیه دانست: {شَـهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْـطِ لاـ إِلهَ إِلاَّـ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ} (آل عمران،۱۸) «خداونـد، (با ایجاد نظام واحـد جهان هستی،) گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه‌ای بر این مطلب،) گواهی می‌دهند؛ در حالی که (خداونـد در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است.» (۴) و دسته‌ی دیگری از آیـات قرآن که توحیـد را امری فطری بیان می‌دارنـد، نیز از بهترین آیات برای شـناخت توحیـد است؛ می‌فرمایـد: «هنگامی که سوار بر کشتی شونـد، خـدا را بـا اخلاـص می‌خواننـد (و غیر او را فراموش می‌کننـد)؛ امّـا هنگامی که خـدا آنان را به خشـکی رساند و نجات داد، باز مشـرک می‌شوند!» (عنکبوت، ۶۵) (۵) این آیات، توحید خداوند را امری فطری دانسته، به طوری که حتّی مشرکین نیز در مواقعی که قطع امید از همه جا کرده‌اند، فقط متوجه او شده و تنها خدا را می‌خوانند. (۶) بدیهی است که این نوع شـناخت از توحیـد خداونـد، بی‌نیاز از هرگونه اسـتدلالی است. و از میان سوره‌های قرآن کریم، مهم‌ترین سوره‌ای که برای شـناخت توحیـد خداونـد، مفید است، سوره‌ی «توحید» می‌باشد که در آیاتی کوتاه، بلندترین معارف توحیدی و یگانگی

خداونـد را توصـیف فرمـوده است و به جهت اهمیت آن، این سوره را در روایـات معصومین معـادل یـک سوم قرآن محسوب کرده‌اند. (۷) پاورقی: (۱) ر. ک: پیـام قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۳، ص ۱۵۰، نشر مطبوعاتی هدف / تفسیر موضوعی قرآن مجیـد، آیت الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۱۲۳، مرکز نشر فرهنگی رجاء. (۲) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به آیات: اعراف، ۶۵ و ۷۳ و ۸۵؛ هود، ۱۴ و ۵۰ و ۶۱ و ۸۴؛ انبیاء، ۲۵ و ۸۷ و ۱۰۸ / ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۹، ص ۱۲۹ و ج ۱۲، ص ۷۳ و ج ۱۳، ص ۳۸۶ و ج ۲۷، ص ۴۴۵، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۱، ص ۲۷۷، اسماعیلیان. (۳) رجوع کنیـد به آیـات: یوسف، ۱۱۰؛ انبیاء، ۱۰۸؛ فصّلت، ۶؛ بقره، ۱۶۳ و ۲۵۵ / معارف قرآن، آیت‌الله محمـد تقی مصباح یزدی، ج ۱-۳، ص ۴۸، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). (۴) مفاهیم القرآن، آیت‌الله جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۴۴، انتشارات توحید. (۵) رجوع کنیـد به آیاتی نظیر: روم، ۳۳؛ اسراء، ۶۷؛ یونس، ۱۲ و ۲۲؛ نحل، ۵۳ و ۵۴. (۶) مفاهیم القرآن، همان، ج ۱، ص ۴۹ / ر. ک: تفسیر المیزان، همان، ج ۱۱، ص ۱۷۸. (۷) ر. ک: تفسیر نمونه، همان، ج ۲۷، ص ۴۳۰. --

-- - {وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ} (۱) آیه‌ی فوق این ابهام را دارد که مشیت و اراده‌ی آدمیان محکوم مشیت و اراده خداوند متعال است. اگر خدا بخواهد، در ما خواستی پیدا می‌شود و اگر مشیت و خواست او نباشد، ما نخواهیم خواست و کاری انجام نخواهیم داد پس آنچه خواست خداست انجام می‌شود و مؤثر اوست و انسان‌ها افعالی جبری دارند. - آیه‌ی فوق و آیات بسیار دیگر که از اذن خـدا و یا قضا و قـدر الهی سـخن می گویـد، نفی اختیار از انسان نمی کند. زیرا زمانی سبب اراده و اختیار از انسان می‌شود که اذن خـدا و یا قضا و قدر و نیز مشیت، جانشین اراده و اختیار آدمیان شود. ولی اراده‌ی انسان در طول اراده خداست و کار هر فردی بـا اراده‌ی او رابطه‌ای علّی و معلولی دارد. و خداونـد چنین خواسته و اراده کرده که انسـان‌هـا بـا انتخاب و اراده‌ی خود فعالیت کنند. و در واقع آیات قضا و قدر و یا مربوط به مشیت و اذن خدا بیان این مطلب است که انسان با تمام وجود وابسته به خداونـد متعال است و هیـچ اسـتقلالی از خود نـدارد و چنین نیندیشـد که اراده‌ای مسـتقل و در عرض اراده و خواست خداوند دارد. اگر خداونـد او را نیافریـده بـود و به او اراده نـداده بـود، قـدرت انجـام فعلی برای او نبـود پس انسـان و اراده‌اش متعلق و آویخته به اراده‌ی خـواست خـداست. در سوره‌ی انعـام آیه‌ی ۱۴۹ می‌فرمایـد: بگو: دلیـل رسـا و قاطع برای خـداست و اگر او بخواهـد همه‌ی شـما را به (اجبـار) هـدایت می کنـد {فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ}. امـا خداونـد این را نخواسـته است، خواسـت تکوینی خـدا این است که انسـان از راه اراده‌ی خود هـدایت شود و به اعمـال شایسـته روی آورد. بنـابراین کار انبیاء و معلمین ثمره‌اش این است که انسـان‌هـا را آگـاه می کننـد تـا اگر خواسـتند (چنانچه که خـدا مقـدر فرموده) به راه راست روی آورنـد. پاورقی: (۱) سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲۹. --

-- - خداوند متعال بارها در قرآن فرموده است: «خداونـد هر که را بخواهـد هـدایت می کنـد و هر که را بخواهـد، گمراه می کند، یا نعمت می‌دهد و نعمت را می گیرد؛ مفهوم این آیـات چیست؟ مگر خداونـد سعادت و خوشبختی را برای همه نمی‌خواهـد؟ - خداونـد برای جهـان، نظام و قانون آفریـده و نظـام الهی در مورد انسان این است که کارهای خود را با اراده و قـدرت خود انجام بدهـد و حضـرت حق، چیزی را برای انسـان می‌خواهـد کـه خواسته و اراده کرده است. بنـابراین، معنـای هـدایت و ضـلالت خداونـد این نیست که او به طـور مسـتقیم انسان را هـدایت یا گمراه می کنـد، بلکه به این معنا است که انسان با اراده‌ی خود راه هـدایت یا ضـلالت و بدبختی را انتخاب می کند، سـپس خداوند بر مبنای خواسـته‌ی او وسایل و زمینه‌های سـعادت و هدایت یا ضلالت و گمراهی و بدبختی را

فراهم می‌نمایـد. همیشه اعمـال و کردار انسـان نتایـج و بازتـاب خاصـی دارد، از جمله این‌که اگر عمـل، خـوب و نیـک باشـد نتیجه‌ی آن روشن‌بینی و توفیق و هـدایت بیشتر به سوی خـدا و انجـام اعمـال بهتر است. شاهـد این مـدّعا، آیه‌ی {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ} «ای کسـانی کـه ایمـان آورده‌ایـد! اگر از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، برای شـما وسـیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ [روشن‌بینی خاصّی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهیـد شـناخت؛] و گناهان‌تان را می‌پوشانـد؛ و شـما را می‌آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!» (۱) اگر آدمی دنبال زشتی‌ها و بـدی‌ها برود، تاریکی قلبش افزون شده و به سوی گناه و بدبختی سوق داده می‌شود، که گاه تا سر حـدّ انکار خـدا می‌رسـد: {ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ} (۲) بنابراین، انسان با اختیار و اراده‌ی خویش، راه هدایت و خیر را با انجام کارهای نیک، و راه ضـلالت و گمراهی را با انجام کارهای زشت و قبیـح انتخاب کرده و کسـی او را در این دو راه اجبار نکرده است. خداوند متعال برای انسان همان را اراده می‌کنـد که انسـان به اختیـار برای خویش برگزیـده است؛ اگر راه سعادت را انتخاب کرده باشـد، خداونـد به او توفیق می‌دهد، و اگر راه بدبختی را پیش گرفت، از او سلب توفیق می‌کند. پاورقی: (۱) انفال ۸ آیه‌ی ۲۹. (۲) روم ۳۰ آیه‌ی ۱۰. --

----

------------------------------ - چرا خداونـد می‌فرمایـد: {یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ}؟ - آیاتی وجود دارد که به این معنا پرداخته است، در سوره‌ی رعـد آمده است: بگو: «خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که باز آید، او را به سوی خویش هدایت می‌کند». (۱) استناد این قضیـه به مشـیت پروردگار، بر اساس سنّتی است که دائماً جریان داشته و طبق نظام متقن است که خلل نمی‌پذیرد. مشیت پروردگار بر ضـلالت کسی تعلق می‌گیرد که از خدا روی‌گردان باشد و به سوی او بازگشت نکند و زمینه‌های مساعد را از بین ببرد، بدون این‌که اجباری در کار باشد. شاید آیه به این مطلب اشاره داشته باشد که کمبود اعجاز وجود نـدارد چرا که به قـدر کـافی پیـامبر (ص) معجزه ارائه کرده، بلکه کمبود از وجود خودتان است. لجاجت‌ها، تعصب‌ها و گناهانی که سدّ راه توفیق الهی می‌شود، مانع ایمان است. بنابراین به سوی خدا بازگردید و انابه کنید و پرده‌های جهل و غرور و خودخواهی را از مقابل چشم عقل و فکرتان کنار بزنیـد تا جمال حق را به روشـنی ببینیـد. (۲) جمال یار نـدارد نقاب و پرده ولی *** غبـار ره بنشـان تـا نظر توانی کرد کسـی که متصف به انـابه (توبه) و رجوع به حق باشـد و افکـار و عقایـدش گرفتار زنجیرهـای هوس نباشـد، خـدا او را بـا قرآن هـدایت می‌فرمایـد. کسـی که افکار و عقایـدش آزاد از قیـد هواها نباشـد، گمراه می‌شود، - هر چنـد آیات روشن باشـد - وی از آیات بهره‌منـد نمی‌گردد، هر چنـد معجزه باشـد، بنابراین جمله: «ان اللّه یضـل بمشیته من لم ینب الیه و یهدی الیه بمشـیته من أناب الیه» است؛ یعنی خدا به مشـیت خود کسی را که به سوی او رجوع نکند، گمراه می‌کند و به مشیت خود کسی را که به سوی او بازگشت نماید، هدایت می‌کنند. (۳) پاورقی: (۱) رعد (۱۳) آیه‌ی ۲۷. (۲) آیت‌اللّه مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۰۷ - ۲۰۹، ذیل آید ۲۷ رعد، با اقتباس و تلخیص. (۳) علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۵۳۹ - ۵۴۳، با اقتباس و تلخیص. --

--- - خـداوند

در آیه‌ی ۴۹-۵۰ سوره‌ی شوری می‌فرماید: «تنها خدا مالک زمین و آسـمان‌ها است، هر چه بخواهد می‌آفریند و هر که خواهد فرزند اناث و هر که خواهد فرزند ذکور عطا می‌کند...» در حالی الآن با پیشرفت علم، پدر و مادر می‌توانند با آزمایش پسـر یا دختر خواسـتن، فرزنـد مورد علاقه‌ی خود را انتخاب کننـد، لطفاً در این‌باره توضیـح دهیـد. - بر اساس توحیـد افعالی، جهان با همه‌ی نظامات و سـنن و علل و معلولات و اسباب و مسببات، فعل خداوند و ناشـی از اراده و خواست اوست. موجودات عالم

هم چنان‌که در ذات استقلال ندارند و همه وابسته به خدا هستند، در مقام تأثیر و علیت نیز استقلال ندارند. هر فاعل و سببی، حقیقت خود و وجود خود و تأثیر و فاعلیت خود را از خدا دارد و قائم به اوست. (ر. ک: جهان‌بینی، شهید مطهری، ص ۸۹، انتشارات صدرا.) بنابراین مسبب الاسباب و علت العلل خداوند است و سلسله‌ی علت‌ها در طول اراده‌ی خداوند می‌باشند. خداوند علت بعید است و علت‌ها همچون دارو، پزشک، پدر و مادر علّت قریب می‌باشد. بر این اساس، افعال را هم می‌توان به فاعل قریب نسبت داد و گفت: دارو بیمار را درمان کرد. و هم می‌توان به فاعل بعید نسبت داد و گفت: خداوند بیمار را شفا داد؛ زیرا خداوند، خاصیت شفابخشی را در دارو قرار داده است. خداوند در قرآن کریم برخی از افعال را هم به خودش نسبت داده و هم به دیگران. {... وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی...} (انفال،۱۷) «... تیر پرتاب نکردی، آن گاه که تو تیر پرتاب کردی، ولی خدا پرتاب نمود...» در این آیه تیراندازی هم به پیامبر نسبت داده شده و هم به خدا؛ چون خداوند فاعل بعید است و پیامبر فاعل قریب. در آیات سوره‌ی شعراء، قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم این‌گونه نقل می‌کند: {الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ * وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ * وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ * وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ} (شعراء، ۷۸-۸۱) «پروردگار جهانیان، آن کسی است که مرا آفرید و هدایت می‌کند و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند». نسبت دادن سیری و شفا به خداوند، به معنای نفی خاصیت سیری و شفابخشی از غذا و دارو نیست. بلکه چون خداوند علت العلل است و خداوند است که خواص سیری و شفابخشی را در غذاها و داروها قرار داده، چنین نسبتی به خداوند داده شده است. خداوند علت بعید است و دارو و غذا علت قریب. علیت غذا و دارو در طول اراده‌ی خداوند است. لذا خداوند می‌تواند این علیت را از آنها سلب نماید. همچنان که در هنگامی که حضرت ابراهیم را در آتش افکندند، خداوند خاصیت سوزندگی را از آتش سلب نمود و آن حضرت، در آتش در سلامتی کامل بود. (انبیاء، ۶۹) (۱) در این‌جا نیز بر فرض این‌که با پیشرفت علم و دانش، پدر و مادر بتوانند، در نطفه‌ی خود تغییراتی ایجاد کنند و زمینه‌ی تولد فرزند مورد نظر خود را آماده نمایند ولی این کار هیچ گونه منافاتی با آیات ۴۹-۵۰ سوره‌ی شوری ندارد؛ زیرا نقش پدر و مادر - پزشکان و دانشمندان و... - تنها در زمینه‌سازی و تأمین نطفه یا تغییر در آن است و خلقت و جان‌بخشی و تأثیربخشی به عوامل به دست خداوند است: {أَ فَرَأَیْتُمْ ما تُمْنُونَ * أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ} (واقعه، ۵۸-۵۹) «آیا آنچه را - که به صورت نطفه - فرو می‌ریزید دیده‌اید؟ آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم؟» آیه‌ی ۴۹-۵۰ سوره‌ی شوری در حقیقت اشاره به این واقعیت است که هرگونه نعمت و رحمت در این عالم از ناحیه‌ی خداست و کسی از خود چیزی ندارد؛ لذا می‌فرماید: «مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست؛ هر چه را بخواهد می‌آفریند؛ به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر.» (۲) بنابراین همان‌طور که اگر گفته شود: «رازق خداست» منافاتی با کار و تلاش و تولید انسان ندارد بلکه این دو در طول همند، پسر یا دختر شدن نوزاد توسط انسان نیز منافاتی با اصل فاعلیت مطلق خدا ندارد. پاورقی: (۱) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۹، صص ۱۹۱-۱۹۸، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، بیروت / تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۰، ص ۱۶۳، دارالکتب الاسلامیة. (۲) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۰، ص ۴۸۲، دارالکتب الاسلامیة. ------------------------

----

-------- - امام (ره) در تفسیر سوره‌ی حمد می‌فرمایند «ایاک نعبد» را باید از زبان اولیاء گفت و به اسم خدا باید او را حمد کرد در این رابطه توضیح دهید. - مقصود این است که توحید واقعی در عبودیت و استعانت را آنان داشته‌اند و صدور این سخن از زبان آنان به نمایندگی از سرائر وجود بوده است، بر خلاف ما که اگر اندکی دقیق شویم، در این گفته لقلقه

زبـانی بیش نـداریم و قلب مـا بـا آن همـاهنگی نـدارد. بنـابراین از زبـان آنـان بگو، یعنی چنین فرض کن که از ناحیه‌ی ایشان می‌گویی و آنچه را که آنـان بـا همه‌ی خصوصـیاتش می‌گفتنـد تکرار می‌کنی. در رابطه با حمـد خـدا به اسم او، توجّه به این نکته لازم است که از نظر فلسفی یک وصف داریم و یک اسم، اگر وصف همراه با ذات باشـد، اسم اطلاق می‌شود، و اگر به تنهایی باشد وصف گفته می‌شود، مثل قدرت که صفت است و اگر با ذات شخص ضمیمه شود گفته می‌شود قدیر – این‌ها در مقام حکایت از اسم و صـفت الفاظی است که اسامی اعتباری می‌باشـند. اما در عرفان نظری صحبت از اسماء و صفات حقیقی است نه اعتبـاری. وجودات و حقـایق خـارجیه که تعینـات می‌باشـند اگر تنهـا ملاحظه شونـد وصف خوانـده می‌شود، و اگر از جهت ظهور ذات در آنها و ارتباطی که با ذات حق دارنـد لحاظ شود، اسم نامیـده می‌شود. پس این الفاظِ اسـماءِ اعتباری برای آن اسـماء حقیقی اسم الاسـما هسـتند. بـا این توضـیح تمام حقایقی که در عَالم شـهادت و غیب وجود دارد مثل طبیعت، عقل، نفس، فلک، ملک درعرفان نظری از آن جهت که مظهر هویت مطلقه بوده و او را نشان می‌دهند اسماء اللّه هستند چون اسم از «وسم» و به معنی نشـانی و علامـت است و تمام این مظاهر آیت و نشانه‌ی حق تعالی است، لـذا تمام این موجودات اسـماء حق تعالی است. پس آنچه را که از موجودات مشاهـده می‌کنیـد یا مظهر اسم جلال است یا جمال و آنچه را که از خوبی مشاهـده می‌کنیـد مـدحی است که آن حقیقت خارجیه یعنی آن اسم در بردارد. لـذا آنچه که به عنوان مدح و وصف قرار می‌گیرد اگر همراه بـا وجود خـارجیه باشـد، یعنی اسم حق تعـالی است که مـدح حق تعالی می‌کنـد. پس خـدا با اسـماء خود، خود را حمد می‌کنـد و حمـدی بـدون اسـماء معنی نـدارد. از طرف دیگر اسم هم با صـرف نظر از تعین که عین ذات است، پس حق تعالی خودش، خودش را حمـد می‌کند که وحدت بین حمد و حامد و محمود است و مراد از آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: {وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمـاءَ کُلَّها} مراد اسـماء حقیقیه‌ی خارجیه است نه اسـماء لفظی و اعتباری. پس در کسـی که مظهر اسـماءاللّه هست (همانند ائمه که فرمودند: «نحن اسـماء اللّه») بهترین حمد تحقق می‌یابد. برای توضـیح بیشتر در این زمینه به تفسیر المیزان مراجعه شود.

---------------------------------- – تفسیر این آیه {أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ} چیست؟ – در آیه‌ی {یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ} چنـد معنـا محتمـل است: ۱– حائـل شـدن خداونـد بین انسان و قلب او، بیان دیگری از اقتـدار و تسـلّط کامل خداونـد بر آدمی است و هرگاه بخواهد، قلب (مرکز حیات) آدمی را، از او سـلب می‌کند و او از جان تهی می‌گردد. پس باید به عمل مبادرت ورزید، قبل از آن‌که فرصت از دست برود. ۲– بدان معنا است که احوال قلبی انسان، به دست او می‌باشد و او است که با مشیت قانون‌مند خویش، حالات قلب را تنظیم می‌کند، مثلاً اطمینان یا تردید، وحشت یا امنیت و... . ۳– قلب انسان به جهت حائل بودن و نظارت خداونـد بر آن، هیـچ‌گاه نمی‌تواند حقیقتی را که دریافته است، باطل بپندارد و یا خیری را که بر بطلان آن اعتقاد پیدا کرده، حق بپندارد. البته معانی فوق برای آیه با یکدیگر منافاتی نداشـته و قابل جمع می‌باشد. ضمناً «قلب» در آیه، به معنـای قلب طبی و ظاهری نیست؛ بلکه به معنای مرکز وجود و حیات آدمی است. ----------------------

----

---------- – مراد از وجه اللّه چیست؟ – وجه در لغت به معنـای چهره و صورت است. (۱) پس وجه در مورد اجسام و اشیا به کـار می‌رود، در حـالی که می‌دانیم خداونـد جسم نیست. پس وجه درباره‌ی او به چه معنایی است؟ در کتاب‌های تفسیری، تعبیر به معنـای ذات است. (۲) نوشـته‌اند: وجه اللّه به معنای صورت جسـمانی خداوند نیست – که او صورت جسمانی ندارد – بلکه به معنای ذات پروردگار است. (۳) در جایی دیگر آمده: وجه هر چیزی عبارت است از سـطح بیرونی آن از آن‌جایی که خدای متعال از جسمانیت و داشتن حجم و سطح منزّه است، معنای این کلمه در مورد خدای متعال، بعد از حذف محدودیت و

نواقص امکـانی، عبارت می‌شود از: نمود خـدا. نمود خـدا صـفات کریمه‌ی او است که بین او و خلقش واسطه‌انـد و برکات و فیض او به وسـیله‌ی آن صـفات بر خلقتش نـازل می‌شود. (۴) وجه، اتجـاه و روی آوری به خـدا است که مرکز تمـام توجّهات عابد است. وجه به معنای مرکز توجهی است که بنده می‌بایست به آن رو کند. آن‌طور که در آیه اشاره شد: {وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ} (۵) وجه ذات خـدا است، که توجه فطرت‌ها را به خود می‌طلبـد. خدا در همه جـا هست و همه جا وجه خـدا است، چه در شـرق و چه در غرب؛ چه در شـمال و چه در جنوب؛ چه در آسـمان و چه در زمین. خداونـد همه جـا هست، چون او خالق است. پس در همه جا ناظر به مخلوق است. جمله‌ی امام خمینی (ره) یعنی شـهید عاشق خدا می‌شود و جز به او نمی‌اندیشد وجه خدا مرکز توجّه تمام عیار شـهید است. شـهید وقتی دست از بهترین سـرمایه‌اش یعنی جـان، می‌شویـد، حتماً به تجارتی بالاتر رو آورده و توجّه کاملی به خـدا داشـته است. پاورقی: (۱) فرهنگ لاروس، ج ۲ ص ۲۱۶۴. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱ ص ۴۱۵. (۳). همان، ج ۱۶ ص ۴۴۳. (۴) تفسیر المیزان، ج ۱۹ ص ۲۰۱. (۵) بقره ۲ آیه‌ی ۱۱۵. --

-------------------------------------- - آیـا دلیـل قرآنی بر برهـان نظم و برهـان امکان و وجوب، وجود دارد؟ توضـیح دهید؟ - گسترده‌ترین برهانی که قرآن کریم در آیات فراوان و سوره‌های بسیار در مسأله‌ی خداشناسی روی آن تکیه کرده است، «برهان نظم» است، به طوری که سایر براهین عملاً در قرآن تحت‌الشعاع این برهان قرار گرفته است. از دیدگاه این کتاب بزرگ آسـمانی بهترین و روشن‌ترین راه برای شـناخت خدا و نفی هر گونه شرک مطالعه‌ی نظام آفرینش و اسرار هستی و آیات «آفاقی» و «انفسی» است. قرآن کریم و پیشوایان بزرگ اسلام، با بیان‌های مؤکدی، مردم را به مطالعه‌ی کتاب آفرینش - که سراسر صفحه‌ها و سطرهای آن بر نظم و ترتیب، محاسبه و اندازه‌گیری و دخالت علم و حکمت در آفرینش آن، گواهی می‌دهـد - دعوت کرده؛ حتی به این دعوت کلی اکتفـا نکرده، بلکه با بیان نمونه‌هایی از نظام‌های شـگفت‌انگیز این جهان، راه مطـالعه و بررسـی را به روی عموم گشوده‌انـد؛ پس در جهـان هستی تـا آن‌جـا که عقل و دانش بشـر از روی آن پرده برداشـته است؛ به جز نظم و دقت، چیزی وجود ندارد و دانشـمندان جهان و مکتشـفان بزرگ، در بررسـی‌های خود اعتراف می‌کنند که در سراسـر جهـان جز محاسـبه و انـدازه‌گیری و نظام‌ها و تشـکیلات شـگفت‌انگیز، چیزی ندیـده‌انـد و این نظم و دقت، نیازمند ناظمی دقیق، یعنی همان خداونـد متعال است. برهان نظم، بر دو پایه اصـلی قرار گرفته است: ۱. نظام دقیق و حساب شده‌ای بر عـالم هستی حاکم است. ۲. هر جا نظام دقیق و حساب شـده‌ای است، ممکن نیست زاییـده‌ی رویـدادهای تصادفی باشـد، بلکه بایـد لزوماً از علم و قـدرت عظیمی سرچشـمه گیرد. قرآن کریم، در آیـات متعـددی به نشـانه‌های خداونـد در آفرینش و نظم موجود در آنهـا اشـاره کرده است که برخی از آن عبارتنـد از: روم، ۲۰؛ الم سجده، ۶-۹؛ مؤمنون، ۱۲-۱۳؛ غافر، ۶۷؛ کهف، ۳۷؛ قیـامت، ۳۷-۳۹؛ آل‌عمران، ۱۹۰؛ روم، ۲۲؛ رعـد، ۲؛ یـونس، ۳؛ بقره، ۱۶۴ و... برهـان «وجوب و امکـان یـا غنـا و فقر»، اساسـش بر این است که ما هنگامی که به خود و سایر موجودات این جهان نگاه می‌کنیم آنها را سـراپا نیاز و حاجت می‌بینیم، نیـاز و حاجتی به بیرون وجود خود، این نیاز و فقر عمومی جهان دلیل بر وجود یک منبع عظیم غنا و بی‌نیازی است، ما آن منبع را «خدا» می‌نامیم. یا به تعبیر دیگر، هر موجودی را در این جهان وابسـته می‌بینیم، این وابستگی نمی‌تواند تا بی‌نهایت پیش رود و جهان مجموعه‌ای از وابسـته‌ها باشـد، این خود دلیل بر این است که در عالم ذات مسـتقلی قائم بالذات وجود دارد که همه‌ی این «وابسته‌ها» به او بسـته‌اند و بر او تکیه دارند. غالباً فلاسـفه‌ی اسلامی، از تقسیم اشیاء به واجب و ممکن و ممتنع، وجود خدا را ثابت می‌کننـد؛ زیرا پدیده‌هایی که در ذهن و اندیشه‌ی ما قرار می‌گیرد از سه حالت خارج نیست؛ یا از درون ذات، تقاضای وجود می‌کند و وجود آن از درون آن می‌جوشد و به اصطلاح «واجب الوجود» می‌باشد و یا از درون تقاضای عدم می‌نماید و

به اصطلاح «ممتنع الوجود» می‌باشد و یا نسبت آن به وجود و عدم یکسان است و از درون نه تقاضای وجود می‌کند و نه تقاضای عدم و به اصطلاح «ممکن الوجود» می‌باشد. بخش نخست، یعنی چیزی که وجود آن از درونش می‌جوشد و هستی برای او به صورت یک امر لازم و ضروری است، از هر نوع علت بی‌نیاز است؛ زیرا مناط «نیاز به علت» نداشتن هستی است، چیزی که هستی بر او لازم و ضروری است، نیازی به علت نخواهد داشت. همچنین است، هر چیزی که در مقام سنجش آن با وجود، پذیرای هستی نباشد و آن را طرد کند، برای چنین چیزی به خاطر «طرد هستی» مسأله‌ی «علت» مطرح نخواهد بود؛ زیرا چیزی که پذیرای هستی نیست، بحث درباره‌ی علت هستی آن، بی‌معنی خواهد بود. سخن در قسم سوم از تقسیم یاد شده است، چیزی که از درون تقاضای وجود و عدم ندارد و هر دو برای آن مساوی است، چنین چیزی در صورتی پذیرای هستی می‌گردد که عاملی از خارج آن را از حالت تساوی بیرون بیاورد و به آن جامه‌ی هستی بپوشاند و هستی چنین موجودی نشانه‌ی وجود «هستی‌بخش» است که به آن هستی بخشیده است و اتفاقاً جهان طبیعت و عالم ماده از قبیل قسم سوم است. اکنون که آنها جامه‌ی وجود پوشیده‌اند، طبعاً باید همه‌ی حوادث به یک غنی بالذات، و موجود قائم به نفسی برسد که او در تحقق وجود، از همه جا و همه کس بی‌نیاز باشد و آن همان «واجب‌الوجود» دانا و توانا می‌باشد. آیاتی که به برهان نظم اشاره دارند، عبارتند از: ۱. {یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِیدُ} (فاطر،۱۵) «ای مردم! شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته‌ی هرگونه حمد و ستایش است.» ۲. {وَ اللَّهُ الْغَنِی وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ} (محمّد، ۳۸) و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید.» ۳. {یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ} (الرحمن،۲۹) «تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند از او تقاضا می‌کنند و او هر روز در شأن و کاری است.» پاورقی: (۱) ر. ک: پیام قرآن، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۴۴-۵۴؛ ج ۳، ص ۴۶-۵۸، دارالکتب الاسلامیۀ / منشور جاوید، آیت‌اللّه جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۷، انتشارات توحید. --

-- - تفسیر آیه‌ی ۳۵

سوره‌ی نور {اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّی یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ یَکادُ زَیْتُها یُضِی‌ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ} چیست؟ - برای دریافت معنای آیه‌ی مبارکه‌ی «نور» بایستی به چند مقدمه توجه داشت: الف) در قرآن مجید از اموری با عنوان «نور» یاد شده است؛ از جمله: ۱- قرآن {قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ} (مائده، آیه‌ی ۱۵). ۲- ایمان {اللَّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ} (بقره، آیه‌ی ۲۵۷). ۳- هدایت الهی {أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ} (انعام، آیه‌ی ۱۲۲). ۴- اسلام {وَ إِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَی مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ * وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُوَ یُدْعی إِلَی الْإِسْلامِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ} (صف، آیه‌ی ۶ و ۷). از ملاحظه‌ی مجموعه موارد کاربرد کلمه‌ی «نور» در قرآن، چنین برمی‌آید که: این واژه، در مواردی به کار برده شده که موضوع هدایت و رهایی از ظلمات گمراهی مطرح است. حال گاهی «هدایت کننده‌ی» نور و سراج توصیف شده است و گاه «هدایت شده» و گاه نیز «وسایل هدایت». حال به معنای جمله‌ی {اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ} می‌پردازیم: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ یعنی، هدایت‌بخش و راهنمای همه‌ی هستی است (در این معنا نور به معنای منوّر گرفته شده است). {مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ...}، مثال نور او مانند چراغ‌دانی است که در آن محل، چراغی فروزان در درون حبابی شیشه‌ای قرار گرفته باشد و آن شیشه (حباب)

همانند ستاره‌ای بدرخشد؛ چراغی که از روغن درخت زیتونی که شرقی و غربی نباشد (یعنی کاملاً از نور خورشید بهره برده باشد و بخشی از روز در سایه نباشد) و روغنش از فرط آمادگی برای سوختن، نیازمند آتش نباشد، نوری است بر فراز نور در کمال درخشش و بدون نقطه تاریک و خدا هر کس را که بخواهد، با نور خویش هدایت می‌کند و به هر چیز آگاه است. حال با توجه به آیه‌ی بعد {فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ}، چنین برمی‌آید که مقصود از چراغ پرفروغ و... قلب و اندرون مؤمنانی است که در خانه‌هایی خاص قرار دارند. آنان چراغ‌هایی فروزانند که بدون هیچ ابهامی، می‌درخشند و نور ایمان از فطرت آنان می‌جوشد (همانند روغنی که برای اشتعال نیازی به جرقّه ندارد). آنان غرق در نورند و خداوند هر که را بخواهد، به این نور هدایت می‌کند، بنابراین می‌توان گفت: این آیه تمثیلی برای بیان نور هدایت الهی و خانواده‌هایی است که حامل این نور هستند (خاندان انبیاء و اولیاء). --

--- - چرا قرآن در جایی {أنـا ربّی} گفته و در جایی {نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ} گفته مگر در نزول آیات، یار و همکاری داشته است؟ - درست است که خدا یگانه و در افعال و کارهایش یگانه است و هیچ شریکی ندارد اما آوردن ضمیر جمع منافاتی با یگانگی خدا ندارد. این‌که فرمود: «ما قرآن را نازل کردیم وحافظ آن هستیم» معنایش این نیست که خدا در نازل کردن قرآن شریکی و یار و کمکی داشته است که همگی در انزال قرآن شریک بوده‌اند. بلکه این‌گونه سخن گفتن دلالت بر عظمت خدا یا عظمت انزال، که بسیار مهم است، دارد. وقتی که می‌فرماید: ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آن هستیم هم دلالت بر عظمت پروردگار دارد و هم دلالت بر عظمت قرآن پس آوردن ضمیر جمع دلالت بر تشریف و تعظیم دارد، نه بر شریک داشتن خدا. -------------------------

----

------- - در سوره‌ی جمعه آیه‌ی اول گفته: «هر آنچه در روی زمین هست، خداوند را ستایش می‌کند.» منظور از ستایش چیست؟ در حالی‌که می‌بینیم حتی بعضی از انسان‌ها خداوند را ستایش نمی‌کنند؟ - آیات مختلف قرآن سخن از چهار نوع عبادت همه‌ی موجودات این جهان بزرگ می‌گوید: ۱- تسبیح، ۲- تحمید، ۳- سجده، ۴- صلاة (نماز و دعا). در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی رعد فرمود: {وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ}؛ تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند - از روی اطاعت یا اکراه - و همچنین سایه‌هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند. در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی اسراء نیز آمده است: {تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً}؛ آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است. در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نور فرمود: {أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ}؛ آیا ندیدی تمام آنان که در آسمان‌ها و زمینند برای خدا تسبیح می‌کنند، و هم‌چنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند؟! هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌داند؛ و خداوند به آنچه انجام میدهند داناست! در توجیه و تفسیر این‌که چگونه موجودات عالم هستی، همه تسبیح‌گوی خدای متعال هستند، دو تفسیر قابل ملاحظه است: ۱- تمامی ذرّات این عالم اعم از آنچه که عاقل است یا بی‌جان و غیرعاقل، همه دارای نوعی درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا را می‌گویند، هر چند ما قادر به درک آن نیستیم. جمله ذرات زمین و آسمان *** لشکر حقاند گاه امتحان ۲- منظور از تسبیح و حمد همان چیزی است که ما آن را (زبان حال) می‌نامیم، یعنی مجموعه‌ی نظام جهان هستی و اسرار شگفت‌انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی‌زبانی، با صراحت و به طور آشکار از قدرت

و عظمت خالق خود و علم و حکمت بی‌انتهای او سخن می گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت‌انگیزی حتّی یک تابلوی نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده‌ی خود را می گوید؛ یعنی از یک سو صفات برجسته‌ی او را بیان می کند (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان با عظمت و آن هم عجائب و شگفتی‌های بی‌پایانش. (۱) قرآن می گوید: عالم هستی یک‌پارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله‌ای خاموش در پهنه‌ی عالم هستی طنین افکنده که بی‌خبران توانایی شنیدن آن را ندارند، امّا اندیشمندانی که قلب و جان‌شان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می‌شنوند. به گفته‌ی شاعر: نطق آب و نطق خاک و نطق گِل *** هست محسوس حواس اهل دل جمله‌ی ذرّات در عالم نهان *** با تو می گویند روزان و شبان ما سمیعیم و بصیر و با هُشیم *** با شما نامحرمان ما خاموشیم از جمادی سوی جانِ جان شوید *** غلغل اجزای عالم بشنوید فاش تسبیح جمادات آیدت *** وسوسه‌ی تأویل‌ها بزدایدت در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح، درمیان دانشمندان و فلاسفه و مفسران اختلاف است. بعضی آن را حمد دانسته‌اند و بعضی تسبیح. به تعبیر دیگر: سجده و تسبیح و تحمید تکوینی و تشریعی داریم. موجوداتی که مانند انسان دارای عقل و اراده هستند سجده و تسبیح و تحمید تشریعی دارند و موجوداتی که این چنین نیستند، سجده و تسبیح آنها تکوینی و به زبان حال آنها است. بنابراین تمامی ذرات عالم و از جمله‌ی آنها ذرات بدن انسان، حتی ذرات و سلول‌های زبان انسان به تسبیح خدا مشغولند. این‌که دیده می‌شود انسان‌ها عبادت خدا نمی کنند، به سجده و تسبیح و تحمید خدا مشغول نیستند، تخلف از سجده و تسبیح و تحمید تشریعی دارند، خداوند متعال به آنان چنین اراده‌ای داده که بتوانند با اختیار خود عبادت کنند یا عبادت نکنند. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۴ ص ۴۹۵ به بعد، با تلخیص. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱۲ ص ۱۳۸. ---------------------

---

---------- - مراد از اسماء الهی که خداوند آن را به حضرت آدم تعلیم داد چیست؟ آیا تمام انسان‌ها قادرند این اسماء را بدانند؟ - علامه طباطبایی (ره) در تفسیر خود می گوید: اطلاع آدم بر اسماء مانند اطلاع ما از نام‌های اشیای مختلف نبوده است وگرنه فرشتگان پس از آن‌که آدم آنها را شرح داد، مثل او می‌شدند و تفاوتی میان آنها و آدم باقی نمی‌ماند. به علاوه این چه فضیلت و احترامی برای آدم بود که خدا الفاظی به او بیاموزد، ولی به ملائکه یاد ندهد، درصورتی که اگر به آنها یاد می‌داد، مانند او بلکه شاید بالاتر از او بودند. معلوم است چنین کاری برای اثبات فضیلت آدم برای ملائکه قانع کننده نبود. آیا همین که خدا به کسی علم لغت بیاموزد، کافی است که با آن در برابر فرشتگان استدلال و مباهات کند که این است جانشین و خلیفه‌ی من؟ نه شما؟! سپس بگوید اگر شما هم راست می گویید و شایستگی خلافت من را دارید، از الفاظ و لغاتی که انسان‌ها بعد از این برای فهم مقاصد یکدیگر وضع می کنند، خبردهید! از همه گذشته منظور از لغات، فهم مقاصدات و فرشتگان احتیاجی به آن ندارد، چه این‌که آنها بدون وساطت الفاظ مقاصد را درک می کنند. پس آنها کمالی دارند مافوق تکلم. ضمناً از این بیان معلوم می‌شود علمی را که فرشتگان پس از خبر دادن آدم از اسماء پیدا کردند، با آن علمی که خدا به آدم آموخته بود، تفاوت داشت، زیرا قسمت اوّل برای فرشتگان قابل درک بود، ولی قدرت فراگرفتن قسمت دوم را نداشتند. شایستگی آدم برای مقام خلافت از لحاظ همان حقیقت علم به اسماء بود، نه خبر دادن از آن. لذا فرشتگان در پاسخ خداوند متعال اظهار بی‌اطلاعی کرده، گفتند: خدایا! منزّهی تو! جز آنچه به ما تعلیم کرده‌ای نمی‌دانیم. از بیانات فوق روشن شد که منظور از علم به اسماء تنها نام‌های عده‌ای از موجودات یعنی آن نام و لفظی که درلغت دارند نبود، بلکه عملی بود که توأم با کشف حقیقت وجود آنها بود؛ یعنی مسماهای آن اسم‌ها حقایق خارجی و موجودات مخصوصی بوده‌اند که در پشت پرده‌ی

غیبت، غیبت آسمان و زمین مخفی بوده و علم به آنها برای یک موجود زمینی مانند آدم امکان داشته است، در حالی که برای فرشته‌های آسمانی امکان نداشته است. از این گذشته این علم در احراز مقام خلیفه‌ی الهی دخالت داشته است. (۱) علم به اسماء ملاک خلافت الهی است و هر کس که این ملاک را دارا باشد، خلیفه‌ی خدا خواهد بود. بنابراین خلافت خدا منحصر به حضرت آدم نیست. علامه طباطبایی می‌گوید: معنای تعلیم اسماء تعلیم به خصوص حضرت آدم نیست، بلکه علم در نوع انسان به ودیعه گذارده شده و همواره به تدریج آثارش در سن او ظاهر می‌گردد. چنانچه فرزندان آدم در راه هدایت قدم بگذارند، می‌توانند آن علم را از قوه به فعلیت برسانند. (۲) مصداق بارز خلیفهٔالله که اسماء الهی را می‌داند، امام معصوم است. در قرآن می‌خوانیم: {وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ} (۳) در روایات این آیه به امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) تطبیق شده است. (۴) پاورقی: (۱) علامه طباطبایی، المیزان، ترجمه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱ ص ۱۵۱- ۱۵. (۲) همان، ص ۱۴۸. (۳). سوره‌ی رعد ۱۳ آیه‌ی ۴۳. (۴) تفسیر نورالثقلین، ج ۲ ص ۵۲۱-۵۲۴. --

------------------------------------- - معنای فساد زمین و آسمان در آیه‌ی شریفه‌ی {لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا} چیست؟ - مقصود از «لفسدتا» این نیست که بر اثر تزاحم با یکدیگر، عالم را به تباهی می‌کشانند؛ بلکه این‌که دو خدا هر یک مالک قسمتی جداگانه از عالم باشند خود به خود فرض محالی است، زیرا؛ وقتی هر دو خدا خواهند بود که هر دو واجب‌الوجود باشند و هر دو باید خالق کل هستی بوده؛ چون هیچ جزئی از عالم، جدای از هیچ‌یک نتواند بود. از طرف دیگر از نظر فلسفی، استناد معلول به دو علت تامه محال است؛ زیرا استناد آن به هر یک در مقابل دیگر ترجیح بلامرجّح می‌باشد. ازاین‌رو با نگرش دقیق فلسفی با وجود دو خدا، امکان تحقق هیچ‌چیز وجود نخواهد داشت و در نتیجه تمام عالم تباه و نیست و معدوم خواهد بود. برای آگاهی بیشتر ر. ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، علامه طباطبایی، شهید مطهری. - --

----

عدل

- اعتقادات و سیر آنها را با تکیه بر اصل عدل در قرآن توضیح دهید؟ - قرآن کریم در بحث «توحید»، و اثبات آن از راه‌های مختلفی وارد شده است: ۱. عقل: قرآن کریم، «عقل و خرد» انسان را یکی از منابع اصیل معرفت خداوند متعال شناخته و همگان را به تعقّل و تفکّر بیشتر در همه‌ی مسائل دعوت می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: {إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ} (آل‌عمران، ۱۹۰) ۲. حواس و تجربه: در آیات فراوانی، به انسان‌ها دستور داده شده که چشم‌های خود را بگشایند تا نام «الله» را بر پیشانی تک تک موجودات جهان بنگرند؛ عجایب و شگفتی‌های آنها را ببینند و نظام دقیق حاکم بر آنها را تماشا کنند؛ آن‌گاه از طریق برهان نظم و هدایت موجودات و اسرار خلقت، به ذات خداوند متعال، صفات، توحید، تدبیر، قدرت و علم بی‌پایان او پی ببرند؛ قرآن می‌فرماید: {أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ} (اعراف، ۱۸۵) ۳. فطرت و دل (کشف و شهود): خداوند متعال می‌فرماید: {فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ} (روم، ۳۰) «روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن؛ این فطرتی است که خدا انسان‌ها را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست.» مراد از کلمه‌ی «فطرت» در این آیه، همان خلقت الهی و آفرینش نخستین و هدایت تکوینی به سوی یک سلسله از حقایق است که از آغاز، در جان انسان به ودیعت نهاده شده

و یا این‌که گاهی برای انسان درک و دید تازه‌ای پیدا می‌شود، پرده‌ها کنار می‌رود و بعضـی از حقایق جهان غیب بر او کشف می‌گردد که به آن «شـهود باطن» گوینـد. قرآن کریم می‌فرمایـد: {كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ} (تکاثر، ۵ – ۶) «این‌گونه نیست که شـما می‌پنداریـد، اگر علم‌الیقین داشـته باشـید، دوزخ را بـا چشم خود می‌بینیـد.» ۴. وحی آسـمانی (نقل): وحی از نظر خداپرستان، مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع شـناخت محسوب می‌شود؛ چون از علم بی‌پایـان خداونـد متعال سرچشـمه می‌گیرد؛ خداونـد متعال می‌فرمایـد: {وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ} (نحل، ۸۹) (۱) در مورد معـاد و اعتقاد به جهان آخرت نیز قرآن کریم از سه راه وارد شـده است: الف) امکـان معـاد؛ خداونـد متعـال بـا یـادآوری آفرینش نخسـتین و قـدرت مطلقه، مرگ و حیـات مکرر در جهـان گیاهـان، تطورات جنین، بـازگشت انرژی‌هـا را، گوش‌زد می‌کنـد که معـاد امر محـالی نیست؛ می‌فرمایـد: {وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ} (یس ۷۸ – ۷۹) ب) نمونه‌هـای عینی و تاریخی معاد؛ قرآن کریم در ضـمن آیاتی به آن اشاره می‌کنـد: ۱. داستان عُزیر؛ پیامبری که صـد سال مُرد و سـپس زنـده شـد؛ ۲. داسـتان ابراهیم و احیـای مرغ‌هـای چهارگانه‌ی او؛ ۳. داستان اصحاب کهف؛ ۴. ماجرای کشته‌های بنی‌اسرائیل و داستان گاو. ج) دلایل وقوع معاد و ضرورت آن: این دلایل عبارتند از: ۱. حکمت؛ ۲. عدالت؛ ۳. بقای روح؛ ۴. رحمت؛ ۵. فطرت؛ ۶. حرکت و هدف؛ ۷. نفی اختلاف. قرآن کریم برای هر یک از این دلایل، آیاتی آورده مثلاً می‌فرماید: {أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ} (مؤمنون،۱۱۵) دلایل نبوت (یکی دیگر از اصول اعتقادی): برهان حکمت و لطف خداونـد متعال ایجاب می‌کنـد که پیامبرانی را ارسال دارد تا مردم را هدایت نموده، به مقصـد برساننـد؛ قرآن کریم می‌فرمایـد: {رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ} (نساء، ۱۶۵) «پیـامبرانی که بشـارت دهنـده و بیم‌دهنـده بودنـد تـا برای مردم بعـد از این پیامبران، بر خـدا حجتی باقی نمانـد.» امامت: همان دلایلی که برای نبوت، وجود «نبی» را ضـروری می‌کنـد، عیناً برای امامت نیز مطرح است. قرآن کریم «امامت» را مکمّل دین و نبوت دانسته، می‌فرماید: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً} (مائده، ۳) عدل: «عدل الهی» با دیگر صـفات الهی تفاوتی ندارد و از آن‌جا که این صـفت پروردگار مورد اختلاف بعضی از فرق مسلمین بوده، امامیه آن را در کنار اصول دیگر یادآور می‌شوند؛ لذا عدالت خداوند متعال جزء مسلّمات عقاید امامیه و عدلیه است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: {وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً} (کهف، ۴۹) «پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند.»؛ {إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ} (نسأ، ۴۰) «خداوند (حتی) به اندازه‌ی سـنگینی ذرّه‌ای ستم نمی‌کند.» (۲) پاورقی: (۱) ر. ک: پیـام قرآن، همان، ج ۱، ص ۱۲۶ – ۲۹۵. (۲) ر. ک: پیام قرآن، همان، ج ۹، ص ۳۹۵ / مجموعه‌ی آثار، استاد شهید مطهری، ج ۴، انتشارات صدرا. --------

---

------------------------ – چرا خداونـد در قرآن فرموده است «هر کس را بخواهم هـدایت می‌کنم» یعنی خـدا بین بندگان تبعیض قائل شده است؟ – هدایت و اضلال الهی بر دو قسم است: ابتدایی و جزایی. هدایت ابتدایی از اوصاف حضرت حق می‌باشـد، همـان طور که می‌فرمایـد: «مـا راه را به او (انسـان) نشـان دادیم، خواه شاکر باشـد (و پـذیرا گردد) یا ناسپاس». خداونـد بـا فرسـتادگان پیامبران و با در اختیار گذاشـتن چراغ عقل برای هـدایت انسانی راه راست و مسیر صـحیح را به انسان نشان می‌دهد (۱) و به اصـطلاح «ارائه طریق» می‌کند. اضـلال ابتدایی (گمراه کردن بندگان از ابتدا) نمی‌تواند در حق خداوند صحیح باشد، بدین معنا که خدا با وضع قوانین باطل و عدم بیان حقیقت و رها کردن آدمی به حال خود، زمینه گمراهی انسان در طول حیـاتش را فراهم سازد. اما قسم دوم از هـدایت و ضـلالت که آیات مورد سؤال از آن جمله می‌باشـد، هـدایت جزایی (پاداش و کیفری) است. هـدایت پاداشـی آن است که بنـده بعـد از هـدایت ابتدایی که از خداوند دریافت کرد، خود با حُسن

اختیار، حق را پذیرفته و به آن عمل کرده و ضمن ایمان به خدا، در مسیر بندگی قدم بردارد. در مورد این شخص خدا هدایتی ویژه با نام «هدایت پاداشی» دارد که به معنای رساندن به هدف و مقصد نهایی می‌باشد. با این توضیح منافاتی بین این نحوه از هـدایت الهی و عـدل الهی یـافت نمی‌شود. خـدا می‌فرمایـد: «کسـی که اهـل تقوا و پرهیزگـاری باشـد و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم». (۲) بنابراین هـدایت در اینجا، هدایت خاص است برای کسانی که ایمان آورده و عمـل صالـح انجام می‌دهنـد، امـا انسـان هـای کافر و منکر حقیقت از چنین هـدایتی محرومنـد واین معنای هـدایت و ضلالت الهی است. اضلال کیفری آن است که انسان بعد از هدایت ابتدایی الهی و فرستادن کتب آسمانی و پیامبران و امامان، باز کفر ورزیده و در راه الهی قدم برندارد و به حق رهنمون نشود. در این صورت با اضـلال کیفری الهی از این شـخص سـلب توفیق شده و رحمت خاص الهی که ویژه صالحان است، از او منع می‌شود و این دقیقاً معنای «یضلّ من یشاء» می‌باشد. پاورقی: ۱. سوره انسان (۷۶) آیه ۳ ۲. سوره لیل، (۹۲) ۵ و ۷ ---

--- - عدل الهی در قرآن چه جایگاهی دارد؟ - در قرآن کریم، واژه عـدل و مشـتقات آن هیچ گاه درباره خدا به کار نرفته، بلکه عدل الهی عمدتاً در قالب «نفی ظلم» بیـان شـده است برای مثال در برخی آیات آمـده است که خداونـد در حق هیـچ انسانی ظلم روا نمی دارد: ان الله لا یظلم النـاس شیئاً ولکن النـاس انفسهم یظلمون (یونس: ۴۴) خـدا بـه هیـچ وجه به مردم سـتم نمی کنـد، لیکن مردم خـود بر خویشـتن ستم می‌کننـد. در برخی از آیـات نیز عـدل الهی در حـوزه گسترده تری بیـان شـده اسـت: و لا ـ یظلـم ربـک احـداً (کهف:۴۹) و پروردگارت به هیچ کس سـتم روا نمی‌دارد. و ما الله یرید ظلماً للعالمین (آل عمران:۱۰۸) و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد. مقصود از «عالمین» ممکن است موجودات عاقل مانند انسان‌ها، اجنه و فرشـتگان باشد و این احتمال نیز وجـود دارد که مقصـود از آن تمـام موجـودات عـالم هسـتی باشـد. در هر دو صـورت آیه فـوق، عـدالت‌ورزی خداونـد را در حوزه‌ای گسترده‌تر از مجموعه انسان‌ها ثابت می‌کند. برخی آیات از عدالت تکوینی خداوند حکایت می کنند: شهدا الله انه لا اله الا هو الملائکه و اولوا العلم قائما بالقسط (آل عمران:۱۸). خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشـتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می‌دهند. پاره‌ای آیات نیز ناظر به عدالت تشـریعی خداست: ولا نکلف نفساً الا وسـعها (مومنون:۶۲) و هیــچ کس را جز بـه قـدر تـوانش تکلیـف نمی‌کنیـم. قـل امر ربی بالقسـط (اعراف: ۲۹) بگو: پروردگـار من به قسط (و عـدل) فرمان داده است. همچنین برخی از آیات را می‌توان گواهی بر عـدل جزایی خداونـد دانست. برای مثـال: و نضع الموازین القسـط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شـیئاً (انبیاء: ۴۷) و ترازوهای عدل را در روز رسـتاخیز می‌نهیم، پس هیـچ کس سـتمی نمی‌بینـد. انه یبـدا الخلق ثم یعیـده لیجزی الـذین آمنوا و عملواالصالحـات بالقسط (یونس:۴) اوست که آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را باز می‌گرداند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به عدالت پاداش دهـد. و ما کنا معـذبین حتی نبعث رسولاً (اسـراء:۱۵) و تـا پیـامبری برنیانگیزیم (کسـی را) عـذاب نمی‌کنیم. فما کان لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون (توبه: ۷۰ و روم ۹) خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند. آیه اخیر دربـاره عـذاب‌هـایی است که دامن‌گیر برخی اقوام طغیانگر و سـرکش شـد و قرآن با ذکر فرجام آنان تأکیـد می‌کنـد که کیفر الهی به هیـچ وجه ظلم خداونـد بر آنان نیست، بلکه نتیجه قهری اعمال خودشان است و از این رو اگر پای ظلمی در میان باشد در واقع خود آنان بر خویش ستم کرده‌اند. ---

----

– منظور از «مقام محمود» که در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۷۹ برای پیامبر (ص) مطرح شده، چیست؟ – {وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً} «پاسی از شب از خواب برخیز و قرآن و نماز بخوان و این یک وظیفه‌ی اضافی برای تو است، تا پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد.» معروف بین مفسّران این است که «مقام محمود» مقام شفاعت کبرای پیامبر اکرم (ص) است. این مقام آن قدر بزرگ است که ستایش همه‌ی اولین و آخرین را متوجه خود می‌سازد، چون مقام محمود به طور مطلق ذکر شده است. در روایات متعددی از جمله عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نقل می‌کند: منظور از مقام محمود مقام شفاعت است. (۱) این احتمال نیز وجود دارد که مقام محمود نهایت قرب به پروردگار است که یکی از آثارش شفاعت کبری می‌باشد. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر عیاشی، طبق نقل تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۱. (۲) برداشت از تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۱ – ۲۳۲. ---------------------------
----

--- – اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوّت است چرا برخی از پیامبران الهی حکومت نداشته‌اند؟ – چند احتمال در این‌جا مطرح است: یکم: تشکیل حکومت ممکن است در شرایطی خاص برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم (ص) که در چند سال اول رسالت خود، از اعمال مقام حکومت معذور بودند. دوم: ممکن است در عصر پیامبری بزرگ – که مسؤلیت زمامداری جامعه بر عهده‌ی او است – و مبنای دیگری نیز باشند و آنان تنها سِمت تبلیغ احکام دین را داشته و حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را نداشته باشند؛ مانند حضرت لوط (ع) که نبوّت او زیر مجموعه‌ی نبوّت ابراهیم خلیل (ع) بود. قرآن می‌فرماید: {فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ} (عنکبوت، آیه‌ی ۲۶) و این هیچ محذوری را به همراه ندارد؛ زیرا نبوّتِ چنین اشخاصی، شعاعی از نبوّت گسترده‌ی همان پیامبر بزرگ است که زمامدار منطقه‌ی رسالت خود می‌باشد و قرآن مجید صراحتاً منصوب بودن حضرت ابراهیم (ع) از سوی خدا برای امامت و رهبری جامعه را بیان کرده است: {إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً} (بقره، آیه‌ی ۱۲۴). بنابراین هیچ نبوّتی بدون حکومت نیست؛ خواه به نحو استقلال باشد و خواه به نحو وابسته؛ زیرا در مثال یاد شده، حضرت لوط (ع) تحت حکومت ابراهیم (ع)، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط مخصوص خویش اداره می‌کرد. ازاین‌رو، حضور پیامبران در صحنه‌ی سیاست و اجتماع و زمامداری آنان، به صورت موجبه‌ی جزئیه در قرآن کریم آمده است: {وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِی قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ} (آل عمران، آیه‌ی ۱۴۶). حال چنانچه درباره‌ی حضرت نوح و عیسی (ع) و برخی دیگر از پیامبران الهی به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد، این عدم تصریح، دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل {وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ} (نساء، آیه ۱۶۴) است؛ یعنی، همان گونه که برخی از انبیای الهی در تاریخ بشر بوده‌اند و نامی از آنان در قرآن نیامده است، تمامی ویژگی‌های پیامبران نام برده شده نیز در قرآن نیز ذکر نشده است. بنابراین هم تشکیل حکومت از سوی پیامبران الهی، امری ضروری بوده و هم آنان با توجه به فراهم بودن شرایط و امکانات و توانایی‌ها به آن اقدام نموده‌اند. در جای‌جای قرآن کریم، آیات متعددی یافت می‌شود که به این وظیفه‌ی مهم تصریح دارد؛ از جمله: ۱- {لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ} «به راستی که پیامبران را با پدیده‌های روشنگر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است پدید آوردیم» (حدید، آیه‌ی ۲۵). ۲- {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ} «ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل

شهادت دهید» (مائده، آیه‌ی ۸). ۳- {وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ} «و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جویید» (نحل، آیه‌ی ۳۶). ۴- {وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً} «چیست شما را که در راه خدا و ضعیف‌شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی‌کنید؟! آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یاوری و قرار ده از نزد خودت یاری کننده‌ای» (نساء، آیه‌ی ۷۵). ۵- {أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ} «اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان» (نساء، آیه‌ی ۵۹). و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه خدا و مستضعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و ... از مقوله‌های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است. البته شرح و تفسیر هر کدام از این آیات و چگونگی اثبات ضرورت تشکیل حکومت به وسیله‌ی پیامبران و رهبران الهی، نیازمند ارائه‌ی مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی‌گنجد. ------------------------------------

---

چقدر احتمال علمی وجود دارد که خاتم به معنای انگشتر باشد و اساساً منظور ختم نبوّت نباشد؟ آیا از میان دانشمندان سنّی و شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی، کسی آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب، را به معنای انگشتر و نگین فرض کرده است؟ - خاتم از خَتَم و به معنای مُهرکننده و پایان‌دهنده است و انگشتر را نیز از این جهت خاتم گفته‌اند که نامه را با آن ختم و به وسیله‌ی مهرکردن به پایان می‌برند. (۱) بنابراین، خاتم، در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب بر اساس نظر دانشمندان شیعه و سنّی به معنای پایان‌دهنده و ختم‌کننده‌ی پیامبران الهی آمده است. (۲) برای خاتمیت نبوّت پیامبر اکرم دلایل عقلی و نقلی وجود دارد. دلایل نقلی بر خاتمیت در قرآن و روایات بسیار است. یک دسته آیات دلالت می‌کند که هدف همه‌ی ادیان واحد بوده که با گذشت زمان کامل شده است: {وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ...} (انعام، ۱۱۵) ترجمه آیه: و کلام پروردگار تو، با صدق و عقل، به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد. دسته‌ی دیگر آیات، مربوط به خاتمیت نبوّت و وحی است: {... وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ...} (احزاب، ۴۰) «... ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است...». اگر فلسفه‌ی تجدید نبوّت‌های «تبلیغی» و «تشریعی» سابق مشخص گردد، مسأله‌ی خاتمیت، روشن و شفاف می‌شود. برخی از علل تجدید نبوّت‌ها عبارتند از: ۱. عدم رشد و بلوغ فکری مردم و قادر نبودن آنها به حفظ کتاب آسمانی؛ به همین خاطر این کتب در معرض تحریف قرار گرفت؛ ولی در زمان نزول قرآن که مقارن با پشت سرگذاشتن دوران کودکی بشر است، این مشکل از بین رفت و از آن‌جا که قرآن بر خلاف سایر کتب آسمانی، خود معجزه است و حفظ آن از سوی خداوند ضمانت شده است، از تحریف مصون است. ۲. در دوره‌های پیش، بشر به واسطه‌ی عدم بلوغ فکری قادر نبود یک نقشه‌ی کلی برای مسیر خود دریافت کند؛ به همین جهت لازم بود منزل به منزل کسانی او را راهنمایی کنند؛ ولی این قدرت و بلوغ در دوره‌ی نزول قرآن حاصل گردید و باعث منتفی شدن یکی دیگر از علل تجدید نبوّت شد. ۳. غالب پیامبران، تبلیغی بودند، بعد از ختم نبوّت، مأموریت تبلیغ به عهده‌ی امام معصوم و علمای صالح گذاشته شد و لزومی برای تجدید نبوّت نبود. ۴. بشر با دریافت کلیات وحی که قرآن به او داده است، از نظر رشد فکری به جایی رسیده که می‌تواند در پرتو اجتهاد، کلیات وحی را تفسیر و توجیه نماید و در شرایط مختلف مکانی و متغیر زمانی هر موردی را به اصل مربوط ارجاع دهد. پس معنای ختم نبوّت، این است که نیازِ به وحی جدید و تجدید نبوّت رفع شده است؛ ولی نیاز به دین و تعلیمات الهی همیشگی است؛ که این

مهم را دانشمندان دینی از طریق اجتهاد و استنباط انجام می‌دهند و نیز با کمی دقت روشن خواهد شد که قرآن به عنوان مجموعه‌ی دین، جوابگوی همه‌ی نیازهای بشر - با همه‌ی رشد و بلوغی که دارد - خواهد بود؛ چون اولاً: مصادر تشریع، غنی، وسیع و از نوعی انعطاف بهره‌مند است: {وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ} (حج، ۷۸) «و در دین بر شما سختی قرار نداده است». ثانیاً: اسلام به واقعیات توجه دارد؛ نه به صورت و شکل. اسلام، به وسایل خاص یک عصر نظر ندارد؛ بلکه روش و بیان کلیات متناسب با واقعیات را مطرح می‌کند: مثلاً در افزایش دادن قدرت نظامی مسلمانان می‌فرماید: {وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...} (انفال، ۶۰) «و هرچه در توان دارید بسیج کنید...» که این اصل کلی، همه‌ی اعصار را پوشش می‌دهد. در دیگر موارد نیز چنین است. بنابراین، اسلام شریعتی کامل، جامع و جاویدان است. برای رویدادها و مسائل متناسب هر زمان، قوانین و اصول کلی دارد و راه به کارگیری آنها را اجتهاد می‌داند. راه اجتهاد همیشگی است و پاسخگوی نیازمندی‌های بشر، متناسب با رشد افکار او در همه‌ی زمان‌هاست. (۳) پاورقی: (۱) ر. ک: مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ص ۱۴۳، دارالکاتب العربی، بیروت. (۲) ر. ک: جامع البیان، محمّد بن جریر الطبری، ج ۲۲، ص ۲۱، دارالفکر، بیروت / الدرالمنثور، جلال الدین سیوطی، ج ۵، ص ۲۰۴، دارالمعرفة، بیروت. (۳) ر. ک: وحی و نبوّت، استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۰ - ۴۴، انتشارات صدرا / خاتمیت از نظر قرآن، حدیث و عقل، آیةالله جعفر سبحانی، انتشارات توحید. -------------------

---

------------ - الف - منظور از اصلاحات که در قرآن آمده، چیست؟ ب - با این‌که از این موضوع سوء استفاده شده، پیامبران چگونه می‌توانستند خود را داعیه دار اصلاحات قرار دهند؟ - الف - «اصلاحات» در قرآن کریم و دین مبین اسلام، یک مقوله‌ی روشن انسانی، قاطع و دینی است. در قرآن کریم، با تعبیرهای گوناگون مثل صلاح، اصلاح، مصلحون و... مطرح شده و رهبران ادیان و پیامبران الهی، همواره خویش را مصلح و اصلاح‌طلب خوانده‌اند و در راستای اصلاحات تمام سعی خویش را نموده‌اند. خداوند متعال از زبان حضرت شعیب می‌فرماید: {... إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ...} (هود، ۸۸) «... جز اصلاح [شما] هدفی ندارم تا آن‌جا که در توانم هست، توفیق من تنها به خداست...». قرآن کریم در جایی دیگر می‌فرماید: «پروردگار تو هیچ قریه‌ای را که مردمش مصلحان باشند، به ستم نابود نخواهد ساخت». (هود، ۱۱۷) «اصلاح‌طلبان واقعی، سرانجامی نیکو در انتظار آنان است و چیزی از رنج‌ها و کوشش‌های آنان در راه دشوار اجرای اصلاحات فروگذار نخواهد بود.» (اعراف، ۱۷۰) «اصلاحات» می‌تواند فواید فراوانی را در سطح جامعه و افراد داشته باشد از جمله: ۱. حاکم شدن صالحان و برقراری امنیت اجتماعی؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: {وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً} (نور،۵۵) «خدا به کسانی از شما که دین‌باوران بودند و کارهای شایسته کردند وعده داد که زمامداری زمین را به آنان بسپارد چنان‌که مردمانی را که پیش از آنان بودند و چون آنان زمینه‌های صلاح و شایستگی را در خویش پدید آورده بودند فرمانروایان زمین کرد و دین‌شان را - که خود برای‌شان پسندیده بود - استوار خواهد ساخت و پس از نگرانی‌ها و بیم‌ها به امنیت خواهد رساند». ۲. برخورداری از پاداش معنوی و اخروی و جلب رضایت خداوند متعال؛ (بقره، ۶۲) ۳. تحقق دو فریضه‌ی مهم امر به معروف و نهی از منکر و برچیده شدن فساد و گناه از چهره‌ی جامعه؛ (آل عمران، ۱۱۴) و... همچنین خداوند متعال اصلاح‌طلبان را به دو قسمت تقسیم می‌کند: ۱. مصلحان واقعی: آنهایی هستند که بر اساس ایمان، تقوا، خلوص، پاکی و صفای دل می‌خواهند کل جامعه‌ی بشری در مسیر حق و حقیقت قرار گیرد و همه با برادری و برابری و عدالت زندگی و در مسیر تکاملی نظام آفرینش پیش روند؛ (آل‌عمران،۱۱۴) ۲. مصلحان شعاری و ادعایی: که در واقع به تعبیر قرآن

این‌ها مفسدند نه مصلح (بقره،۱۱ و ۱۲) و این‌ها با سوء استفاده از نام اصلاحات و اصلاح‌طلبی در زمین به فساد می‌پردازند همچو مستکبران ستمکار که با الفاظی مانند حقوق بشر و... به اهداف نامشروع خود دست پیدا می‌کنند. (۱) گستره‌ی اصلاحات اصلاحات از ضروری‌ترین و مسلّم‌ترین تعالیم اسلامی است که به صورت تکلیفی فردی و اجتماعی تبیین گشته است و گستره‌ی آن همه‌ی امور را در بر می‌گیرد؛ مانند مسائل فردی و اصلاح میان افراد، یا اصلاح مسائل خانوادگی و یا اصلاحات اجتماعی و مسائل گروهی و جمعی. در مسائل اجتماعی نیز اصلاحات اسلامی، همه‌ی بخش‌های جامعه را فرا می‌گیرد. از محیط زیست و مسائل زندگی مردم و شهرها گرفته تا مسائل فرهنگی و تربیتی، اقتصادی، سیاسی و غیره، همه در موضوع اصلاحات نهفته است و از نظر انسانی دینی هیچ پدیده یا رویداد یا فرد یا گروهی از قلمرو اصلاحات بیرون نیست و تعهد دینی و مسؤلیت‌های خدایی، انسان دین‌باور را بر می‌انگیزد تا برای سامان بخشیدن به همه‌ی بخش‌های حیات انسان بکوشد و برای زدایش هر نابسامانی، ناهنجاری، واپس‌گرایی و تباهی و فساد تلاش کند و هر کاستی، ناتوانی و نادانی را از دامن فرد، خانواده و جامعه بزداید و سراسر اجتماع را به سامانی در خور و شایسته برسند و این سخن والای پیامبر بزرگوار را راهگشای زندگی خویش قرار دهد که «اصلح الناس اصلحهم للناس؛ (۲) صالح‌ترین انسان‌ها، اصلاح طلب‌ترین آنان است.» اهمیت اصلاحات در هر بخش یا قلمرو به نسبت نابسامانی یا ضرر و زیانی است که از آن بخش نصیب جامعه یا افراد می‌گردد؛ پس پیش از اقدام اصلاحی باید این سنجش انجام گیرد و پایه و درجه‌ی اهمیت اصلاحاتی مشخص شود. در این‌باره دو قلمرو و دو موضوع در اصلاحات بسیار با اهمیت است و ضرورتی حیاتی دارد: الف: اصلاح بینشی و فکری؛ اصلاح ساختار اداری و نظام مدیریت. روشن است که سرچشمه و خاستگاه همه‌ی کژی‌ها، انحراف‌ها، ویرانی‌ها، تباهی‌ها و نابسامانی‌ها، نوع بینش و تفکّر و ذهنیت افراد جامعه است. انسان‌ها بدان گونه که می‌اندیشند، عمل می‌کنند و اگر اندیشه‌ها و بینش‌ها دچار انحراف‌هایی اصولی بود، همه‌ی کارکردها بی‌نتیجه است و یا نتایجی واژگونه و انحرافی دارد؛ برای نمونه اگر فرد یا افرادی معیارهای تفکر اقتصادی سرمایه‌داری را پذیرفته باشند، عملکرد آنان در خدمت همین تفکر قرار می‌گیرد و همه‌ی مسائل جامعه را به سود سرمایه‌داری و بخش خصوصی و به سوی اهداف آن هدایت می‌کند. آزادی - این موهبت بزرگ الهی - را نیز به خدمت می‌گیرد و به معنای آزادی در نظام تولید و توزیع و مصرف تفسیر می‌شود؛ یعنی هرچه را سودآور بود، تولید کند، گرچه ویرانگر محیط زیست و تباهگر نسل انسان باشد و مسائل این چنینی؛ بنابراین، هرگونه اقدام اصلاحی باید همراه با بینش لازم و صحیح همراه باشد تا قدمی مؤثر و مثبت در راه اصلاح جامعه برداشته شود. (۳) ب: در یک تبیین کلی باید دانست که بیشتر واژه‌های مقدس در طول تاریخ به نوعی مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند؛ واژه‌هایی مانند اصلاح، خدمت به خلق، هدایت‌گری و ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر، خیرخواهی، جهاد و غیر این‌ها. در چنین مواردی برخورد درست و سیاست معقول، رها کردن آن واژه و عنوان نیست، بلکه مبارزه‌ی صحیح با سوء استفاده کنندگان است. در مورد مفهوم اصلاحات نیز راهکار صحیح تبیین دقیق مفهوم و روشن ساختن حد و مرزهای آن است تا از این رهگذر، سودجویان رسوا شوند. ج - چنان‌که گذشت، «اصلاحات» مفهومی بسیار وسیع دارد و هر جا پای اصلاحات کشیده شود، دامنه‌ی افساد نیز گسترده می‌شود؛ بنابراین حد و مرز اصلاح و افساد را باید در چهارچوب‌های کلی ارائه شده از سوی شریعت مقدس اسلام جستجو کرد. قرآن کریم راه انبیاء را اصلاح معرفی می‌کند (هود، ۸۸) و آنچه از سیر آنها بیرون باشد یا آنان را در رسیدن به اهداف اصلاحی با کندی روبه‌رو سازد، می‌تواند در مصادیق افساد جای گیرد. برخی عوامل اصلاح از دیدگاه قرآن عبارتند از جهاد (بقره، ۱۹۱ و ۱۹۳)، موعظه (نساء، ۳۴)، نصیحت‌پذیری (اعراف، ۷۹)، عدالت در امور اقتصادی (اعراف، ۸۵) رهبری الهی (اعراف، ۱۴۲)، ایمان به خدا (انفال،۱)... پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و

دیگران، ج ۱، ص ۱۰۳ – ۱۰۵، دارالکتب الاسلامیهٔ / کتاب نقد، «اصلاحات»، پاییز ۷۹، شماره ۱۶، مقاله‌ی «اصلاحات شفاف» محمّد حکیم‌پور، ص ۴۴ – ۶۸ و مقاله‌ی اصلاحات علوی، محمّد محمّدی ری شهری، ص ۲ – ۳۲، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر. (۲) بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۷۷، ص ۱۱۲. (۳) برای آگاهی بیشتر ر. ک: اصلاحات، محمّد حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج اول، تهران، ۱۳۸۲. --

--- – در قرآن کریم گناهانی به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده شده که خدا آنها را آمرزیده است در آن‌جا که می‌فرماید: {لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ}. لطفا توضیح دهید. – نسبت گناه و عصیان به معصومین (ع) به معنی ارتکاب گناه به معنی مصطلح و متداول نیست، چرا که چنین مطلبی با باور و یقین و رسیدن و لمس کردن حقایق اشیاء تنش و ناسازگار است. بنابراین مراد از نسبت‌ها، گناه تعریف شده نزد ما نیست بلکه ممکن است ترک اولی و ترک مستحبات باشد. تأویل این آیه اقوالی است: یکی آن‌که مقصود گناه امّت است که به شفاعت حضرت آمرزیده شود. و نسبت گناهان امّت به آن حضرت برای اتصالی است که بین آن حضرت و امّت است. توجیه دوم آن است که سید مرتضی رضی‌الله عنه ذکر فرمودند که ذنب مصدر است و جایز است اضافه‌ی آن به فاعل و به مفعول و در این‌جا اضافه به مفعول شده است. سوم آن‌که معنی چنین است که اگر گناهی برای تو باشد در قدیم یا پس از این هر آینه آمرزیدم تو را. قضیه‌ی شرطیه مستلزم صدق و وقوع طرفین است. چهارم آن‌که مراد به گناه، ترک مستحب باشد زیرا که واجبات از آن حضرت ترک نشده. و جایز است که به واسطه‌ی علو قدر و رفعت مقام آن حضرت آنچه از دیگران گناه نیست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود. پنجم آن‌که این آیه برای تعظیم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است چنانچه گویی مثلاً (غفر الله لک). توجیه ششمی که در حدیث شریف از آیه‌ی مبارکه شده است و حاصل آن است که مراد گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آنها. -------------------

----

------------ – شبی که رسول خدا (ص) به معراج رفت، چه معارف و حقایقی را دید؟ – قرآن در این مورد می‌فرماید: «پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی – که گرداگردش را پر برکت ساخته‌ایم – برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم، چرا که او شنوا و بیناست». (۱) خروج و فرابُردن و سِپردادن شبانه‌ی حضرت رسول (ص) به آسمان‌ها و جسمانی بودن آن از ضروریات دین است که تقریباً مورد اتفاق مذاهب اسلامی است. (۲) سخنان و احادیث زیادی در این خصوص در کتب و منابع اسلامی وجود دارد. معراج از جمله‌ی معجزات حضرت (ص) می‌باشد. پیامبر اکرم (ص) همراه جبرئیل سفر خود را از مسجد الحرام یا به روایتی از خانه‌ی امّ هانی، خواهر امام علی (ع) آغاز کرد و با مرکبی فضاپیما به نام «بُراق» به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) روانه گردید. ایشان از شهرهای مدینه، طور سینا، بیت اللّحم (زادگاه حضرت مسیح)، منازل انبیاء، آثار آنان و مسجد الاقصی دیدن کرد و در برخی منازل نماز گزارد. حضرت (ص) پس از توقّف کوتاهی در بیت المقدّس به سوی آسمان صعود کرد. در این بخش از سفر، ستارگان، نظام جهان بالا ـ و آسمان‌ها را ملاحظه نمود و با ارواح پیامبران الهی (ع) و فرشتگان سخن گفت. هم‌چنین بهشت، دوزخ و درجات بهشتیان و اشباح دوزخیان را مشاهده فرمود. پیامبر (ص) در ادامه‌ی سیر خود به سِدرهٔ المنتهی رسید: «نزد سِدرهٔ المنتهی * که جنت المأوی و بهشت همیشگی آن‌جا است ... * چطور ممکن است چشم او دچار کژبینی و طغیان شده باشد * با این‌که آیات چندی از آیات کبرای پروردگارش را دیده بود؟!» (۳) پیامبر (ص) پس از دیدن شکوه و جلال سِدرهٔ المنتهی، از راهی که عروج نموده بود، بازگشت و در بیت‌المقدس فرود آمد. آنگاه به سوی مکّه حرکت کرد و سرانجام پیش از طلوع فجر به

مکّه بـازگشت. هـدف از معراج این بود که پیـامبر گرامی (ص) بـا مشاهـده‌ی اسـرار عظمت خداونـد در سراسـر جهان هستی، مخصوصاً عالم بالا که مجموعه‌ای است از نشانه‌های عظمت او، درک و دیـد تازه‌ای برای هـدایت و رهبری انسان‌ها بیابد. (۴) در روایتی امام صادق (ع)، علّت معراج را این چنین نقل می‌کنـد: «خداونـد هرگز مکانی نـدارد و زمان بر او جریان نمی‌گیرد، لیکن او می‌خواست فرشتگان و ساکنان آسـمانش را با قـدم گذاشـتن پیامبر (ص) میان آنها احترام کنـد. و نیز از شـگفتی‌های عظمتش به پیـامبر (ص) نشان دهـد تا پس از بازگشت برای مردم بازگو کنـد.» (۵) برای اطلاع بیشتر تفسـیر المیزان و نمونه‌ی ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اسـراء و آیات اول تا هجـدهم و فروغ ابدیت آیت‌الله سـبحانی، ج ۱، ص ۳۷۹ مراجعه فرمایید. پاورقی: (۱) اسراء (۱۷) آیه‌ی ۱. (۲) بهاءالدّین خرمشاهی، ترجمه‌ی قرآن کریم، ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اسراء. (۳) نجم (۵۳) آیات ۱۴ – ۱۸. (۴) تلخیص‌و برداشـت از دائرهٔ المعـارف فارسـی، ج ۲، بخش ۲، مـاده‌ی معراج، ص ۲۸۰۶؛ بهاء الـدّین خرمشاهی، دانشنامه‌ی قرآن، ج ۲، ص ۲۱۲۱ – ۲۱۱۸؛ تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اسراء؛ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اسراء؛ بحارالانوار، ج ۱۸، باب ۳، ص ۲۸۲ به بعد، چاپ بیروت [اثبات المعراج]. (۵) تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۰۰، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۷. --

-- – حضرت ابراهیم پس از اتمام کلمات به امـامت رسـید و این نشـان دهنـده‌ی این است که همه‌ی پیـامبران امام نبوده‌انـد و تنها بعضـی به امامت رسـیده‌انـد. آیا چنین برداشتی صـحیح است؟ – صـحیح است. همه‌ی انبیا امام نبوده‌انـد. در خصوص حضـرت ابراهیم که از پیامبران اولوالعزم اسـت قرآن کریم در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۴ می‌فرماید: پس از اتمام امتحانات الهی به مقام امامت رسید که طبیعتاً امامت فوق نبوّت است. امـام صـادق (ع) در تفسـیر آیه می‌فرمایـد: «خـدای متعـال حضـرت ابراهیم (ع) را قبـل از آن‌که پیامبر قرار دهـد به مقام عبودیت رسانیـد. پس از طی عبودیت رسول شـد سـپس به مقام خلیل بودن رسـید و پس ازاین مرحله و گذرانیدن آزمون‌های سخت به امامت رسید.» (۳) فخر رازی در تفسیر کبیرش از قاضی لاقلانی از عالمان اهل سنّت نقل می‌کند: که امتحان حضـرت ابراهیم قبل از رسـیدن به مقام امامت بود و همین امر سـبب تحقق امامت او شد. (۴) بنابراین اکثریت قریب به اتفاق پیامبران به مقـام امامت نرسـیده بودنـد لـذا مأمور تشـکیل حکومت اسـلامی نشدنـد حتی یکی از پیامبران بنی‌اسـرائیل موسوم به اشـموئیل طالوت را به عنوان فرمانده‌ی جنگ و زمامدار معرفی کرد معلوم می‌شود که خودش مأمور به اجرای احکام نبود و داوود پیامبر هم قبـل از نبوّت زیر نظر طـالوت بود که جـالوت را به قتـل رسانیـد. در قرآن کریم می‌فرمایـد: {إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ} «خداوند طالوت را برای شما برگزید و قدرت علمی و جسمی به وی داد و به هر کس که بخواهـد ملك و قدرت می‌بخشد» البته پادشاهی با امامت از نظر مقام و کرامت فرق دارد یعنی نبوّت از این نوع حـاکمیت بالاـتر است. در هر صورت امـام معصوم مـأمور تشـکیل حکومت و مجری احکـام از پیامبر بالاتر است. پاورقی: (۱) سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۹. (۲) نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۱۴۷. (۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۳. (۴) تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۴۲.

-- – بعد از حضـرت عیسـی و پیش از حضرت محمّد (ص) چه کسی هادی بوده است (چون در قرآن کریم دارد و لکل قوم هاد)؟ یکـم – فاصـله‌ی بعـد از حضـرت عیسـی (ع) تا ظهور حضـرت محمّـد (ص) ششـصد سال بوده است قرآن کریم می‌فرماید: {يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ} (۱)«ای اهل کتاب؛ رسول – بـا فترت و فاصـله‌ای از رسولان – به سوی شـما آمـد تا حقایق را برای شـما بیان نمایـد» از این آیه روشن می‌شود این فاصـله اختصاص به افول حضـرت عیسـی نـدارد بلکه هم زمان و بعد از حضـرت مسیح پیامبران و رسولان دیگری بوده‌اند که

حواریـون و اوصـیای حضـرت عیسـی (ع) هم جزو هادیـان است که قبـل از ظهور حضـرت محمّـد (ص) بودهانـد ولی در یک برههی کوتاهی هیـچ کـدام از آنها باقی نمانده بودند که حضـرت محمّد (ص) مبعوث به رسالت شده به عنوان نمونه حضـرت یحیی و ذکریا معاصر حضرت عیسی بودند. جرجیس پیامبر به نقل روضهٔ الصفا از شاگردان حواریون حضرت عیسی بوده و در شهر فلسطین مقیم بوده است. در انجیل متی و لوفا جمعی از حواریون را آورده است ماننـد پطرس، انـدریاس، یعقوب، یوحنا، یعقوب بن جلفا، شمعون یهودا برادر یعقوب و یهودای اسخر که اینها و دهها پیامبر دیگر هادیان مردم بودهاند. بعضی مردم را به دین عیسـی و برخی به آئین ابراهیم خلیل دعوت میکردهانـد. امام علی (ع) در نهـجالبلاغه میفرماید: هرگز زمین از حجّت الهی خالی نیست خواه پنهان باشند و یا آشکار. پاورقی: (۱) سوره مائده، آیه ۱۹ ------------------------------

----

-- - آیهای در اثبات دعـوت پیـامبر (ص) و ولاـیت حضـرت علی (ع) بیاوریـد. - در مورد دعوت پیـامبر (ص) و رسالت آن حضـرت آیات متعددی وجود دارد از جمله: (۱) {إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً} (فتح، آیهی ۸ - احزاب، آیهی ۴۵ و مشـابه آن در سورهی اسـراء، آیهی ۱۰۵ وجـود دارد). (۲) {وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ} (سـباء، آیهی ۲۸). (۳) {ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ} (احزاب، آیه ۴۰) در رابطهی با حضـرت علی (ع) دعوتی وجود نـدارد تا آیهای بر آن نازل شـده باشد. زیرا دعوت، فراخوانی پیامبر بر دینی است که از جانب خدا آورده و حضـرت علی (ع) پیـامبر نبودنـد بلکه وصـی و جانشـین پیـامبر و دارای منصب ولایت پس از آن حضـرت بودهانـد. در رابطه با منزلت و شأن آن حضـرت آیـات متعـددی وجود دارد. از جمله آیهی تطهیر، آیهی مبـاهله، آیهی اطعـام و ... . پـاورقی: (۱) مسائـل کلی امامت ابراهیم امینی. (۲) امـامت و رهبری شـهید مطهری. (۳) رهبری امام علی (ع) در قرآن و سنّت پیامبر علامه سید شـرف الـدّین ترجمهی سید محمود سیاهپوش. (۴) آیهی تطهیر سید محمّد باقر ابطحی. -------------------------------------

- --

توصـیف قرآن دربـارهی کسانی که به دین مسیحیت و یهودیت گرویـدهانـد چیست؟ - خداونـد متعال میفرمایـد: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ} (بقره، ۶۲) «در حقیقت کسانی که به اسـلام ایمان آورده، و کسانی که یهودی شـدهانـد، و ترسایان و صابئان، هر کس به خـدا و روز بازپسـین ایمان داشت و کار شایسـته کرد، پس اجرشان را نزد پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنـان است، و نه انـدوهناک خواهنـد شـد.» بر اسـاس آیهی مـذکور، برخی از پیروان ادیـان دیگر و غیرمسـلمان، نیز در روز قیـامت دارای اجر هسـتند. همه کسـانی که در عصـر خود به پیـامبر بر حق و کتاب آسـمانی زمان خویش، ایمان آورده و عمل صالـح انجام دادهانـد، اهل نجاتند؛ ولی پس از ظهور اسـلام و بعثت پیامبر اسـلام به عنوان خاتم پیامبران، تمام انسانها موظفند که از دین اسـلام و آیین پیامبر اکرم (ص) پیروی کنند. اگر این افراد از اسلام و حقانیت آن آگاه باشند؛ ولی حق را نپذیرند و از روی عناد و لجاجت سـر تسلیم فرود نیاورند، گنهکارند. در واقع جاهل مقصر هستند و در روز قیامت معذور نخواهند بود. ولی اگر به حقانیت اسلام پی نبرده و جاهل قاصر بوده و یا جزء مستضعفان فکری باشند، معذور خواهند بود؛ چنانکه خداوند متعال در سورهی نساء، آیات ۹۷ – ۹۹، حسابرسی افراد مستضعف را از دیگران جدا دانسته است. مستضعفان افرادی هستند که از نظر فکری یـا بـدنی یـا اقتصـادی آنچنان ضـعیفند که قادر به شـناخت حق از باطل نیسـتند و یا اینکه با تشـخیص عقیـدهی صحیـح، بر اثر ضـعف جسـمی یـا مـالی یا محـدودیتهایی که محیط بر آنها تحمیل کرده، بر انجام وظایف خود به طور کامل قادر نباشـند و مهاجرت نیز برای آن مقـدور نباشـد، چنین کسانی مصـداق اسـتثنای آیه هسـتند و عفو و مغفرت خداونـد متعال

شامل حال‌شان شده، داخل دوزخ نمی‌شوند؛ بلکه در آن‌جا امتحان می‌شوند و با این امتحان «شقی و سعید» از یکدیگر شناخته می‌شوند، بر اساس عقاید شیعه هر شخصی موظف است بر اساس تحقیق و بر اساس دلایل منطقی و محکم، اصول دین خود را انتخاب کند و تقلید از پدران و آباء و اجداد و یا تحت تأثیر قرار گرفتن از محیط جایز نیست. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۴۸، نشر اسلامی / تفسیر نمونه، آیةالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۴، ص ۸۳-۸۸، نشر دارالکتب الاسلامیة / معاد، حسین ربانی میانجی، ص ۳۵۳-۳۶۵، چاپ علمیه. ------------------------------

---

- قاب قوسین او ادنی چیست؟ - قاب به معنای اندازه و مقدار است (۱) و قوس به معنای کمان، بنابراین «قاب قوسین» یعنی به مقدار دو طول کمان. (۲) بعضی «قوس» را از ماده‌ی «قیاس» و به معنای «مقیاس» دانسته‌اند، بنابراین قاب قوسین به معنای دو ذراع می‌شود. در بعضی از کتاب‌های دیگر لغت، قاب به معنای فاصله‌ی میان محلی از کمان که به دست گرفته می‌شود تا نوک برگشته‌ی کمان تعریف شده است. (۳) «دنی» مشتق از «دنو» به معنای نزدیک و نزدیک شدن است. (۴) قاب قوسین اصطلاحی قرآنی است که مأخود از آیه‌ی قرآن کریم {فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى} است. (۵) مفسّران و قرآن‌پژوهان در تفسیر این آیه اختلاف نظر دارند. برخی باور دارند که این آیه مربوط به نزول جبرئیل بر پیامبر و فاصله‌ی او با پیامبر در هنگام نزول وحی می‌باشد، یعنی هنگامی که جبرئیل نخستین بار بر پیامبر (ص) نازل شد، فاصله‌ی او با پیامبر به اندازه‌ی دو کمان و یا کمتر بود: {وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى، ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى، فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى} (۶) «و او (جبرئیل) در افق بالا بود، پس نزدیک شد و فرود آمد تا که (فاصله‌ی آن‌ها به قدر) دو کمان شد و یا کمتر.» (۷) برخی دیگر عقیده دارند که این آیه مربوط به معراج پیامبر بوده و ناظر بر قرب معنوی پیامبر (ص) به خداوند است؛ (۸) یعنی هنگامی که پیامبر (ص) به معراج برده شد، فاصله‌ی او از ساحت مقدس پروردگارش به اندازه‌ی قوسین یا کمتر بوده و حجاب از برابر دیدگان او برداشته شد. این تعبیر کنایه از شدّت قرب معنوی است وگرنه او با بندگانش فاصله‌ی مکانی ندارد تا با قوس سنجیده شود. (۹) مرحوم شیخ طوسی از ابن عباس و از پیامبر (ص) گزارش می کند: "هنگامی که به آسمان عروج کردم، آن‌چنان به ساحت مقدس پروردگارم نزدیک شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود".(۱۰) قاب قوسین در عرفان مقام قرب اسمائی است به اعتبار تقابل بین اسماء در امر الهی که دائرة الوجود نام دارد. (۱۱) این اصطلاح قرآنی علاوه بر عرفان در ادب فارسی نیز وارد شده است: عطار گوید: چون ز قوسش تیر پران آمدی *** قاب قوسینش ثنا خوان آمدی (۱۲) خاقانی گفته است: تبارک خطبه او کرد و سبحان نوبت او زد *** لعمرک تاج او شد، قاب قوسین جای او آمد (۱۳) عماد الدین نسیمی سروده: قاب قوسینی که در معراج دید آن شب رسول *** گر به چشم دل ببینی، هیأت ابروی او است. (۱۴) پاورقی: (۱) دانشنامه‌ی قرآن، ج ۲، ص ۱۶۱۵. (۲) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۶. (۳) همان. (۴) لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۷، ص ۹۸۰۸. (۵) نجم (۵۳) آیه‌ی ۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۴ به بعد. (۶) نجم، آیه ۷ و ۸. (۷) دانشنامه‌ی قرآن، ج ۲، ص ۱۶۱۵. (۸) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۹. (۹) همان، ص ۴۹۱ - ۴۹۲. (۱۰) نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۴۹. (۱۱) اصطلاحات الصوفیه، عبدالرزّاق کاشانی، ص ۱۴۲. (۱۲) منطق الطیر، ص ۲۱۳. (۱۳) دیوان خاقانی، ص ۴۴۸. (۱۴) دیوان نسیمی، ص ۷۳. ------------------------------

---

-- - در آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی آل‌عمران، مراد از «وعده‌ی یاری» چیست؟ و چگونه می‌توان این آیه را دلیل بر اثبات رجعت قرار داد؟ لطفاً توضیح دهید. - الف - مراد از وعده‌ی یاری در این آیه، یک مسأله‌ی کلی و عمومی است، اگر چه خاتم پیامبران، مصداق بارز آن است. در حقیقت، همان‌طور که پیامبران و امّت‌های بعدی، نسبت به پیامبران گذشته و آیین آنها، احترام

می‌گذارند، پیامبران و امّت‌های پیشین نیز، نسبت به پیامبران بعد از خود، چنین وظیفه‌ای را داشته‌اند؛ به این خاطر اگر می‌بینیم در روایاتی، تصریح شده که منظور پیامبر گرامی اسلام است، از قبیل تفسیر آیه و تطبیق آن بر یک مصداق روشن محسوب می‌گردد. نه این‌که معنای آن منحصر، باشد. فخر رازی، در تفسیر خود، از حضرت علی (ع) نقل کرده است هنگامی که خداوند، آدم و سایر انبیاء را آفرید، از آنها عهد و پیمان گرفت که هرگاه محمّد مبعوث شد، به او ایمان آورند و یاریش کنند. (۱) ب - استفاده از آیه، برای اثبات رجعت. از امام صادق (ع)، روایت شده که فرمود: «از زمان حضرت آدم به بعد، خدا هیچ پیامبری را برانگیخته نکرد، مگر آن‌که به دنیا، باز خواهد گشت و امیرمؤمنان را یاری خواهد داد و این است فرموده‌ی خدای متعال که: «و به او ایمان بیاورید» یعنی رسول خدا «و به یاری وی برخیزید» یعنی امیرمؤمنان؛ سپس در عالم ذر، به آنان گفت: «آیا اقرار نمودید و بر آن پیمان بستید؟» هنوز تأویل این آیه، نیامده است. راوی می‌پرسد: «تأویل آن، چه وقت خواهد آمد؟» فرمود: «هنگامی که خدا، پیامبران و مؤمنان را در اطراف علی (ع)، گرد آورد تا او را یاری کنند؛ پس در آن زمان است که خداوند، پرچم پیامبرش را به دست علی بن ابی طالب (ع) می‌دهد و در آن هنگام است که او فرمانروای همه‌ی خلایق می‌گردد، و این، تأویل آیه است. هم‌چنین فرمود: «شگفتا! و چگونه اظهار شگفتی نکنم، از مردگانی که خدا، آنان را گروه گروه، زنده برمی‌انگیزد و آنان اجابت نموده و می‌گویند: لبیک لبیک...» (۲) طبق این نظر و روایات، انبیای گذشته برای یاری پیامبر و علی (علیهما السلام) نبوده‌اند. و در رجعت است که آنها برمی‌گردند و پیامبر گرامی اسلام و امیرالمؤمنین را یاری می‌کنند، و این آیه، این‌گونه بر رجعت دلالت دارد. پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت ا... مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۴۸۷، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۸۱ / شیعه و رجعت، آیت ا... میرشاه ولد، ص ۷۷، دارالنشر اسلام) ---

--- - منظور از هفت آیه (معجزه) ای که خداوند به حضرت محمّد داده و در قرآن فرموده: «و ما تو را ای محمّد با هفت آیت به سوی مردم می‌فرستیم» چیست؟ - چنین آیه‌ای در قرآن نیامده است؛ بلکه قرآن کریم می‌فرماید: {وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ} (حجر،۸۷) مقصود از «سبعاً من المثانی» هفت معجزه نیست، بلکه مقصود از آن سوره‌ی حمد است؛ چنان‌که یکی از نام‌های سوره‌ی حمد، «سبع‌المثانی» است. سبع به معنای هفت است و این سوره هفت آیه دارد. در وجه نامگذاری آن گفته‌اند: چون در هر نماز دوبار خوانده می‌شود یا چون دوبار، یکی در مکّه و بار دیگر در مدینه نازل شده است به آن سبع المثانی گفته شده است. (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: مجمع‌البیان، علامه طبرسی، ج ۱، ص ۴۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. ---------------------------------------

--- - در آیه‌ی ۶۲ بقره {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ} چرا صابئین را در کنار یهود و نصارا آورده است؟ چرا آن را به ستاره‌پرستان ترجمه کرده‌اند و چرا آنان به عنوان یک دین رسمی منظور نمی‌گردد؟ - در این مورد عقاید مختلفی ابراز شده است. مرحوم علامه طباطبایی بیان می‌دارد که صابئین گروهی هستند که مذهبی مخلوط از مجوسی و یهودی دارند. (۱) البته ممکن است در تاریخ گذشته عقاید مستقل و صحیحی داشته باشند و امروز بر اثر فاصله گرفتن از آغاز پیدایش این‌گونه شده باشند. در تفسیر قمی آمده است: صابئون گروهی هستند که نه مجوسی‌اند و نه یهودی و نه نصرانی و نه مسلمان، آنان گروهی هستند که ستارگان را می‌پرستند. (۲) و آنچه در روایات از اهل کتاب نام برده شده، سه طائفه‌ی یهود و نصارا و مجوس می‌باشند و از صابئین به عنوان اهل کتاب نام برده نشده است. فقها صابئین را اهل کتاب محسوب نمی‌کنند، مگر این‌که صابئین فرقه‌ای از

یکی از سه طائفه‌ی مذکور باشند. در این صورت داخل در همان طائفه خواهند بود، مثلاً اگر صابئین گروهی از مجوسیان یا گروهی از نصارا باشند، جزء اهل کتاب محسوب خواهند شد. شاید صابئین گروهی جدا شده از مسیحیت و یهودیت باشند؛ چنان‌که امروز مسیحی‌ها فرقه‌های گوناگونی دارند. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه گفته: شخصی به نام یوذاسف در زمان طهمورث در سرزمین هند خود را پیامبر خواند و کتابی به زبان فارسی به عنوان وحی و دلیل نبوّتش آورد و گروهی به او ایمان آوردند. آنان ماه و خورشید و ستارگان را تعظیم می‌کردند و مقدّس می‌شمردند تا این‌که زردشت به پیامبری مبعوث شد. (۳) پاورقی: (۱) المیزان، ج ۱، ص ۱۹۶. (۲) همان، ص ۱۹۴. (۳) المیزان، ج ۱، ص ۱۹۴. -------------------

----

------------- - آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی انعام: آیا رسولی از جنس جنّ هم مبعوث شده است؟ در آیه به صورت صریح، جن و انس را مخاطب قرار داده که پیامبرانی برای شما می‌آید: {یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ یَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْكُمْ آیاتِی وَ یُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ یَوْمِكُمْ هذا قالُوا شَهِدْنا عَلی أَنْفُسِنا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِینَ}. (۱) - از امیرالمؤمنین سؤال شد: آیا خداوند متعال پیامبری را برای جنیان فرستاده است؟ فرمود: آری خداوند پیامبری به نام یوسف بر آنان مبعوث کرد که آنان را به سوی خدا دعوت می‌کرد اما او را کشتند. (۲) در برخی از آیات بدون تردید به پیامبرانی که از سنخ جن برای جنیان فرستاده شده، اشاره شده است. مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: بعثت پیامبر به ثقلین (جن و انس) در روایات فراوانی نقل شده است. آیه‌ی مذکور نیز دلالت صریح بر این دارد که خداوند پیامبرانی را بر جنیان مبعوث کرده است. پاورقی: (۱) انعام، آیه‌ی ۱۳۰. (۲) الصافی، ج ۲، ص ۱۵۸. (۳) همان. ---------------------------------

----

- منظور موسی از آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی شعرا {قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ} چیست؟ - «حضرت موسی وقتی که بر فرعون وارد شد، فرعون به او گفت: مگر من نبودم که تو را بزرگ کردم، ولی آن کارهایی که نباید بکنی، انجام دادی؟! آن مرد قبطی را کشتی و فرار کردی، حالا آمده‌ای و می‌گویی: من پیامبر هستم و از من پیروی کنید؟!» حضرت موسی تصدیق کرد و گفت: درست است. من بودم که در آن زمان آن مرد را کشتم و من در ضلالت و گمراهی بودم. در این‌جا ضلالت به معنای گمراهی از هدایت نیست، بلکه به معنای جهالت است و کاری که نباید پیش می‌آمد، ولی اتفاق افتاد. این درست است، چون حضرت قصد کشتن آن مرد قبطی را نداشت، ولی این‌طور اتفاق افتاد؛ یعنی قتل، خطایی و اتفاقی بود. مقصود موسی این است که این کار غیر عمدی و اتفاقی بود و نباید صورت می‌گرفت، ولی اتفاق افتاد. بنابراین حضرت موسی اقرار به گناه نمی‌کند تا اشکال شود پیامبران که معصوم از گناه بوده‌اند، چرا حضرت موسی در این‌جا گفته است: من گمراه بودم؟ چون ضلالت به معنای کاری که نباید اتفاق می‌افتاد است، نه به معنای گمراهی از راه حق و حقیقت. (۱) حداکثر این موضوع ترک اولی بود و با عصمت منافاتی ندارد. پاورقی: (۱) المیزان، ج ۱۵، ص ۲۶۲. ---

-- - آیا طبق آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی ۱۰ {وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ} می‌توان گفت محمّد (ص) خاتم‌النبیین است نه خاتم‌المرسلین؟ - چون نبی اعم از رسول است و وقتی حضرت محمّد (ص) خاتم‌النبین باشد قطعاً خاتم‌المرسلین نیز هست یعنی انبیاء دو قسم‌اند انبیاء مرسل و انبیاء غیر مرسل، پس وقتی بعد از حضرت رسول نبی‌یی نیاید حتماً رسولی هم نخواهد آمد. توضیح بیشتر در مفهوم نبی و رسول نهفته است. این دو واژه هر چند از نظر مفهومی متباینند؛ اما به لحاظ مصداقی بین آنها عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ یعنی هر رسولی، نبی هم هست ولی چنین نیست که همه‌ی

انبیاء رسول نیز باشند. بر این اساس، این سخن که پس از پیامبر اسلام، هیچ نبی‌یی نخواهد آمد، شامل رسول نیز می‌شود. و لذا لازم ختم نبوّت، ختم رسالت است. (چون نفی عام مستلزم نفی خاص است.) (۱) پاروقی: (۱) معارف قرآن، استاد مصباح یزدی، ج ۵، ص ۱۸۱؛ خاتمیت، شهید مطهری، ص ۴۱. --- - آیه‌ی ۹۵ سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء {قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً} را توضیح دهید. - آیه چنین است: {قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً} «بگو (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند) با آرامش گام بر می‌داشتند، ما از آسمان فرشته‌ای را به عنوان رسول بر آنها می‌فرستادیم.» یکی از بهانه جویی‌های مشرکان و منافقان این بود که چرا رسول از جنس بشر است؟ از روی نادانی گفتند: چرا خداوند پیامبرش را از جنس بشر قرار داده؟ این را بهانه و وسیله‌ای برای انکار پیامبر قرار دادند. خداوند برای مقابله با کج فکری‌ها فرمود: «اگر در روی زمین ملائکه هم زندگی می‌کردند، ما برای آنان مَلکی را به عنوان پیامبر و راهنما می‌فرستادیم.» این آیه دلیل است بر این‌که باید بین پیامبر و مردم همگونی باشد، زیرا از یک سو مهم‌ترین بخش تبلیغی یک رهبر، تبلیغ عملی او است. پیامبر باید الگو و اسوه‌ی امّت باشد و این تنها در صورتی ممکن است که دارای غرائز و احساسات و ساختمان جسمی و روحی باشد، وگرنه فرشته‌ای که نه شهوت دارد و نه نیاز به مسکن و لباس و غذا، نمی‌تواند سرمشقی برای انسان‌ها باشد. از سوی دیگر رهبر و امام باید همه‌ی دردها و نیازها و خواسته‌های پیروان خود را درک کند. به همین دلیل پیامبران از میان توده‌ها برخاسته‌اند و دوران‌هایی از سخت‌ترین نوع زندگی را تحمل کرده‌اند. بنابراین مضمون و مراد این آیه با آیه‌ی قبل گره خورده است و باید هر دو آیه را مورد توجه قرار داد. پیامبر باید از جنس امّت باشد. اگر زندگی جمعی مربوط به ملائکه باشد، فرشته‌ای را برای آنها می‌فرستند. اگر از جنیان باشند، پیامبر جنی می‌فرستیم. اگر انسان باشند، از جنس آنها، برای این‌که صحبت تمام باشد و مردم بهانه‌ای نداشته باشند. ---

امامت

- فهرست آیات مربوط به ولایت و امامت را بیان فرمایید؟ - آیاتی را که در قرآن، پیرامون امامت و ولایت ائمه اطهار (ع) وارد شده می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: الف) آیاتی که به صورت مستقیم خلافت و جانشینی آن حضرات را بیان می‌کنند. ب) آیاتی که مناقب و فضایل آن بزرگواران را مطرح می‌کنند. این‌گونه آیات به صورت غیرمستقیم می‌تواند موضوع ولایت آنان را نیز روشن و اثبات بکنند، زیرا با بهره‌گیری از یک اصل عقلی و عقلایی به نام قُبح ترجیح مفضول بر فاضل براحتی می‌توان امامت آنان را در زمان بعد از رحلت پیامبر (ص) تا زمان وقوع قیامت مطرح و تبیین کرد. آیاتی که به بخش اول مربوط می‌شود، توسط عدّه‌ی کثیری از دانشمندان اهل سنّت و از طرف همه‌ی محققان اهل تشیع مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است. خوشبختانه سخن حق و صواب از زبان و قلم آنها در لابه‌لای آثار به جای مانده از آنها به ثبت رسیده، ولی متأسفانه مسائل سیاسی و دنیوی و گاه تعصب مانع از اقدام عملی در این‌باره شده است. در بخش اول آیات زیر مورد توجه علما قرار گرفته است: ۱- آیه‌ی تبلیغ، {يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ} «ای پیامبر آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده به طور کامل برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای» (مائده، آیه‌ی ۶۷). این آیه طبق گفته‌ی بسیاری از دانشمندان اهل سنّت اعم از مفسّرین و محدثین و مورخین در شأن علی (ع) نازل شده است. حال

اگر دقت کنیم، دو چیز در آیه محل تأمل و فهم است: یکی این‌که در آیه‌ی فوق، مسأله‌ای با سه ویژگی مهم کاملاً قابل مشاهده است: ۱- مسأله‌ای که برای اسلام جنبه‌ی حیاتی داشته است. ۲- مسأله‌ای که غیر از احکام نماز و روزه و امثال آن بوده است. ۳- مسأله‌ای که بیان آن موجب موضع‌گیری سختی از ناحیه‌ی افراد و حتی باعث بروز خطرات احتمالاتی برای جان پیامبر (ص) می‌شده است. دیگری واژه‌ی مولا است که در بیان آن روزِ پیامبر (ص) به کار رفته است. حال می‌گوییم، درست است که دوست و یار و یاور یکی از معانی مولا است، ولی قرائن زیر ثابت می‌کند که معنای سرپرست و رهبر از مولا اراده شده است: الف) مسأله‌ی بیان دوستی علی (ع) نیازی به متوقف ساختن آن قافله‌ی عظیم در آن موقعیت ویژه نداشت. ب) جمله‌ی پیشین در بیان پیامبر (ص) که {الست اولی بکم من انفسکم} باشد به هیچ‌وجه تناسبی با بیان یک دوستی ساده ندارد. این قرینه است که مولاـ در جمله‌ی بعدی هم به معنای غیردوستی است. ج) در متون تبریک‌های صادر شده از سوی عمر و ابوبکر در آن روز، نمی‌توان تنها مفهوم دوستی را اراده کرد. د) اشعار به جای مانده از شعرایی همچون حسان بن ثابت، اراده‌ی معنای سرپرستی را ثابت می‌کند. ۲- آیه‌ی ولایت {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ} «ولی و سرپرست شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند» (مائده، آیه‌ی ۵۵). بسیاری از مفسّران و محدثان و مورخان درباره‌ی شأن نزول این آیه نیز نقل کرده‌اند که آیه‌ی فوق در شأن علی (ع) نازل شده است. آنچه که قابل توجّه است، این است که در آیه‌ی فوق روی مسأله‌ی ولی تکیه شده است. می‌گوییم، افزون بر مطالب بیان شده در آیه‌ی پیشین، قراینی در آیه وجود دارد که نشان می‌دهد «ولی» در این‌جا به معنای سرپرست است: الف) اگر «ولی» به معنای ناصر و دوست و یاور بوده باشد شامل همه‌ی مؤمنان می‌شد و حال آن‌که ولایت در آیه‌ی مورد بحث منحصر به مورد خاص شمرده شده و آن کسی است که در حال رکوع صدقه داده است و کلمه‌ی «انما» که دلیل بر حصر است همراه آن آمده. ب) در آیه‌ی بعد از این، واژه‌ی حزب‌الله به کار رفته است. تعبیر به آن مربوط به حکومت اسلامی است نه یک دوستی ساده، چرا که در معنی حزب، یک نوع تشکل و همبستگی اجتماعی برای تأمین اهداف مشترک افتاده است و این خود می‌رساند که «ولی» در آیه‌ی پیشین به معنای سرپرست می‌باشد. ج) حداقل با در نظر گرفتن آیه‌ی ۶ سوره‌ی احزاب که دارد: {النَّبِی أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ} به طور یقین می‌توان گفت شخص زکات دهنده در حال رکوع و نماز همانند پیامبر (ص) در ولایت تشریعی یعنی حقّ تصرف، حق تدبیر، حقّ مدیریت و رهبری جامعه‌ی اسلامی، مشارکت خواهد داشت. ۳- آیه‌ی اولی الامر، آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ} «ای کسانی که به خدا ایمان‌آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامری که از خودتانند، فرمان ببرید.» اگر در موضوع اطاعت از منظر قرآن دقت کنیم، می‌بینیم که قرآن در این آیه اطاعت اولی‌الامر را بدون هیچ قید و شرطی واجب می‌داند و حال آن‌که، قرآن موضوع اطاعت را در آیه‌ی ۸ سوره‌ی عنکبوت که در رابطه با اطاعت از والدین و احسان به آنهاست، مقید به عدم انحراف آنها می‌کند. از تفاوت بین این دو آیه به یک نکته‌ی جالب می‌توانیم پی ببریم و آن این‌که اگر خدا اطاعت اولی الامر را بی‌هیچ قید و شرطی از ما خواسته است، معلوم می‌شود اولی‌الامر باید از خطا و عصیان معصوم باشد و لذا فرمان به اطاعت مطلقه از اولی‌الامر کسانی را شامل می‌شود که در ردیف رسول خدا یعنی جانشینان معصوم او هستند، زیرا اطاعت مطلقه در غیرمعصومان (ع) ممکن نیست. ۴- آیه‌ی صادقین {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی داشته باشید و (همیشه) با صادقان باشید» (توبه، آیه‌ی ۱۱۹). طبق ظاهر آیه همه‌ی مسلمانان موظفند که در هر عصر و زمانی در خط صادقان و همراه آنان باشند و از آن معلوم می‌شود که در هر عصر و زمان صادق یا صادقانی وجود دارند. در این‌جا دو نکته‌ی قابل توجه و فهم است:

الف) آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی حجرات و آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره و همین‌طور آیه‌ی ۸ سوره‌ی حشر نشانه‌ی اصلی صادقان را چنین بازگو می‌کند: ایمان کامل به همه‌ی مقدسات و اطاعت فرمان خدا در تمام زمینه‌ها مخصوصاً نماز، زکات، انفاق و استقامت در جهاد در مقابل مشکلات. از مجموعه‌ی این آیات، نتیجه می‌گیریم که مسلمانان موظفند با کسانی باشند که از نظر ایمان و تقوا در اعلاـ درجه، و از نظر علم و عمل و استقامت و جهاد در بالاـترین سطح باشند، روشن‌ترین مصادیق این معانی همان معصومانند. ب) از سوی دیگر دستور به همراه بودن با صادقان به طور مطلق و جدا نشدن از آنان بدون هیچ قید و شرط، قرینه‌ی دیگری بر معصوم بودن آنهاست، زیرا پیروی بدون قید و شرط جز در مورد معصومان معنی ندارد. ۵- آیه‌ی قربی {قُلْ لاـ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى} «بگو من هیچ پاداشی از شما بر (ادای) رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز مودّت و دوستی ذوی‌القربایم را» (شوری، آیه ۲۳). نکته‌ی اصلی در مورد آیه این است که از یک سو قرآن مجید از بسیاری از پیامبران الهی نقل می‌کند که آنها با صراحت نفی اجر از مردم می‌کردند مثل آیه‌ی ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره‌ی شعرا و از سوی دیگر آیه‌ی مورد بحث دوستی خویشاوندان را به عنوان پاداش مطرح می‌کند و از سوی سوم در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی فرقان اجر مذکور را وسیله‌ی قرب الهی معرفی می‌کند و از سوی چهارم در آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی سبأ اجر مزبور را به سود مردم ذکر می‌کند. از ضمیمه کردن این آیات چهارگانه به یکدیگر به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر اسلام نیز مانند سایر پیامبران الهی اجر و پاداشی برای شخص خود از مردم نخواسته است، بلکه مودّت ذوالقربای او، راهی به سوی خداست و چیزی صد درصد به نفع خود آنها. چرا که این مودّت دریچه و روزنه‌ای است به سوی مسأله‌ی امامت و خلافت و ادامه‌ی خط رهبری رسول خدا در امت و هدایت مردم در پرتو آن. آیاتی که به صورت غیرمستقیم ناظر بر مسأله‌ی جانشینی پیامبر اسلام است، به شرح ذیل است: ۱- آیه‌ی مباهله، آل عمران / ۶۱ ۲- آیه‌ی لیلهٔ المبیت، بقره / ۲۰۷ ۳- آیه‌ی حکمت، بقره / ۲۶۹ ۴- آیه‌ی خیرالبریه، بینه / ۷ و ۸ ۵- سوره‌ی هل اتی ۶- آیات نخست سوره‌ی برائت ۷- آیه‌ی سقایهٔ الحاج، سوره‌ی توبه / ۱۹ ۸- آیه‌ی و صالح المؤمنین، تحریم / ۴ ۹- آیه‌ی وزارت، طه / ۲۹ - ۳۲ ۱۰- احزاب / ۲۳ ۱۱- احزاب / ۲۵ ۱۲- آیه‌ی بینه و شاهد، هود / ۱۷ ۱۳- آیه‌ی صدیقون، حدید / ۱۹ ۱۴- آیه‌ی نور، حدید / ۲۷ ۱۵- آیه‌ی انذار، شعرا / ۲۱۴ و ۲۱۵ ۱۶- آیه‌ی مرج البحرین، الرحمن / ۱۹ تا ۲۲ ۱۷- آیه‌ی نجوا، مجادله / ۱۲ و ۱۳ ۱۸- آیه‌ی سابقون، واقعه / ۱۰ تا ۱۴ ۱۹- آیه‌ی اذن واعیه، حاقه / ۱۲ ۲۰- آیه‌ی محبت، مریم / ۹۶ ۲۱- آیه‌ی منافقان، محمد (ص) / ۳۰ ۲۲- آیه‌ی ایذاء، احزاب / ۵۷ ۲۳- آیه‌ی انفاق، بقره / ۲۷۴ ۲۴- آیه‌ی محبت، مائده / ۵۴ ۲۵- آیه‌ی مسؤولون، صافات / ۲۴ برای آگاهی بیشتر ر. ک: آیت‌الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی قرآن مجید)، ج ۹، این جلد از تفسیر عمدتاً پیرامون بررسی مسأله‌ی امامت در قرآن مجید است. --

-- - اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن چگونه است؟ - ابتدا، توجه به این نکته لازم است که گاه گمان می‌شود که تنها مدرک اسلامی بودن یک مسأله، مطرح شدن آن به صورت صریح در قرآن کریم است و حال آنکه عقل و سنّت نیز هر یک دلیل و مدرک معتبری در کنار قرآن است و اسلام را می‌توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنّت و عقل) شناخت. حال به توضیح این مسأله می‌پردازیم که قرآن کریم که روشن‌گر راه هدایت است برخی از امور را خود به طور مستقیم و بدون واسطه بیان کرده است مانند کلیات بسیاری از احکام؛ و برخی از امور را به طور غیرمستقیم و با واسطه‌ی پیامبران بیان کرده است ولی خودش به این واسطه تصریح کرده است. قرآن کریم تبیین هدایت خود را بر عهده‌ی پیامبر (ص) می‌گذارد. {وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ} «و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی» (نحل، آیه ۴۴) و نیز فرمود: {ما

آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} «آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و آنچه را نهی کرد خودداری کنید» (حشر، آیه‌ی ۷). از این آیات به دست می‌آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را نازل منزل و قائم مقام خود کرده است پس هرچه را پیامبر خدا گفت می‌توان با استناد به این آیات سخن غیرمستقیم قرآن دانست درست مانند این‌که مالک خانه از دو طریق می‌تواند کلید همه‌ی اتاق‌های خانه را به شخصی بدهد یکی این‌که مستقیماً همه‌ی کلیدها را به او بدهد و دیگر این‌که کلید یک اتاق را بدهد و کلید اتاق‌های دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن را نیز به آن شخص بگوید، در هر دو طریق می‌توان گفت آن شخص کلید همه‌ی اتاق‌ها را از مالک خانه گرفته است. با این سخن می‌توان عمل به همه‌ی روایات معصومین (ع) را عمل به قرآن و سخن آنان را سخن قرآن دانست، پس ادله‌ی روایی مسأله‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه که در همه‌ی کتب مربوط به ولایت فقیه آمده است، بیگانه از استناد به قرآن نیست. به هر حال قبل از پاسخ، ذکر دو مقدمه لازم است: مقدمه‌ی اول: ولایت مطلقه از سه طریق قابل اثبات است: الف) دلیل عقلی محض: یعنی بدون استناد به هیچ آیه و روایتی. ب) دلیل نقلی محض: یعنی فقط از آیه و روایت و بدون مدد از دلیل عقلی. ج) دلیل تلفیقی: یعنی از مجموع دلیل عقلی و نقلی. هر یک از این سه طریق به تفصیل در کتب مربوطه مطرح شده است ولی در این پاسخ فقط بخش قرآنی آن (یعنی استناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می‌شود. مقدمه دوم: در ولایت مطلقه‌ی فقیه ولایت به معنی زعامت، رهبری حکومت اسلامی؛ و اطلاق آن بدین معنا است که دایره‌ی اختیارات در ولایت فقیه اختصاص به یک حوزه‌ی خاص از مسائل اجتماعی ندارد، بلکه هر حوزه‌ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می‌شود، پس فقیه می‌تواند در تمامی این حوزه‌ها با رعایت ضوابط و قوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم‌گیری و اجرا کند. ولایت مطلقه‌ی فقیه هرگز بدین معنا نیست که فقیه در تصمیم‌گیری و اجرا هیچ قید و شرطی ندارد و رعایت هیچ ضابطه‌ای بر او لازم نیست، این معنای باطل از ولایت مطلقه توسط هیچ فقیهی ابراز نشده، فقط توسط ناآگاهان یا غرض ورزان مطرح شده است. پس اطلاق در ولایت به معنای گستره‌ی ولایت بر همه‌ی حوزه‌هایی است که دخالت حکومت در آن لازم است. بدین معنا اختیارات همه‌ی حکومت‌های متعارف در سطح جهان امروز مطلقه است زیرا بقای هیچ حکومتی بدون اجازه و دخالت در همه‌ی حوزه‌های حکومتی امکان پذیر نیست. البته هر حکومتی در جهان برای تصمیم‌گیری و اجرا، رعایت ضوابطی را بر خود لازم می‌داند. در حکومت ولایت فقیه نیز این ضوابط از سوی دین تعیین شده است. پس از ذکر این دو مقدمه به اصل پاسخ می‌پردازیم: برای اثبات ولایت مطلقه‌ی فقیه از قرآن باید مسائل زیر را از قرآن به دست آورد: ۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام. ۲- اطلاق ولایت. ۳- شرایط حاکم یعنی اسلام و ایمان، عدالت، آگاهی به اسلام (فقاهت)، کفایت. مسأله‌ی اول، اصل حکومت در اسلام: لزوم حکومت در هر جامعه‌ای از بدیهیات است و نیازی به دلیل ندارد. در این‌جا فقط به آیاتی که ولایت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) را ثابت می‌کند اشاره می‌کنیم. {النَّبِی أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ} (احزاب، آیه‌ی ۶) «پیامبر نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتر است» پس اگر تصمیمی درباره‌ی آنان گرفته شود اطاعت از آن بر مردم لازم است. {وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ} (احزاب آیه ۳۶) «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر خدا داشته باشند» و مجموع آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر کرده است (آل عمران، آیه‌ی ۳۲ و ۱۳۲)، (مائده، آیه‌ی ۹۲)، (انفال، آیه‌ی ۲۰)، (نور، آیه‌ی ۵۴ و ۵۶)، (محمد، آیه‌ی ۳۳)، (مجادله، آیه‌ی ۱۳)، (تغابن، آیه ۱۲) و درباره ولایت امامان معصوم (ع) نیز فرمود: {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ} (مائده، آیه‌ی ۵۵) «همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» به اتفاق، همه‌ی مفسّران (شیعه و سنّی) ذکر کرده‌اند که این آیه در

حقّ علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است. {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (نساء، آیه‌ی ۵۹) «از خداوند و پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید». مسأله‌ی دوم، اطلاق ولایت: آیاتی که در مسأله‌ی قبل ذکر شد، هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولوالامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. در آیه‌ی دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول کردند بر مردم لازم شمرده شده است. در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولوالامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است. پس، از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می‌شود. از آن‌جا که حکومت در جامعه‌ی اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول‌الله یا زمان حضور معصوم ندارد. از این آیات می‌توان اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره‌ای ثابت کرد. مسأله‌ی سوم، شرایط حاکم و ولی: شرط اول: اسلام و ایمان. خداوند می‌فرماید: {لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً} «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی‌دهد» (نساء، آیه‌ی ۱۴۱) و {لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ} «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی‌بهره است» (آل عمران، آیه‌ی ۲۸) شرط دوم: عدالت در مقابل ظلم است. خداوند حکومت و ولایت ظالمین را نمی‌پذیرد، پس حاکم و ولی باید عادل باشد. فرمود: {وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ} «به ستم‌پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» (هود، آیه‌ی ۱۱۳) و این رکون در روایات به رکون دوستی و اطاعت تفسیر شده است. (۱) و در شرط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: {قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} (بقره، آیه‌ی ۱۲۴) «من تو را پیشوای مردم گماردم، گفت: و از فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.» شرط سوم: فقاهت. حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند. در زمان پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم (ع) داناترین مردم به احکام یعنی فقها این علم را دارند. قرآن درباره‌ی شرط علم می‌فرماید: {أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ} «آیا کسی که به راه حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آن‌که راه برده شود. شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟» (یونس، آیه ۳۵). فقیه کسی است که با تخصصی که سال‌ها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می‌تواند احکام اسلام را از قرآن و سنّت و عقل و اجماع به دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد. اشکال: غیر فقیه می‌تواند احکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند پس لازم نیست خودش فقیه باشد. پاسخ: اولاً ـ آگاهی‌های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می‌کند بلکه در بسیاری از موارد فقیه باید با توجه به ملاک‌های ترجیح در تزاحم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت، حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره‌ی فتوا و تقلید است. صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است. ثانیاً آیا غیر فقیه، اطاعت از فقیه را در همه‌ی موارد بر خود لازم می‌داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می‌دهد از فقیه اطاعت می‌کند. در صورت دوم هیچ ضمانتی بر اطاعت از فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه ولایت دارد و این شخص مجری، از سوی او به شمار می‌آید. این با ولایت فقیه منافاتی ندارد. منبع:۱- نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه علی ذوعلم مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، پاییز ۷۹. ۲- پیام قرآن ج ۱۰ قرآن مجید و حکومت اسلامی آیت‌الله مکارم شیرازی مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب قم ۱۳۷۴. پاورقی: (۱) تفسیر علی بن ابراهیم ج، ۱ ص، ۳۳۸. ----------

----

-------------------- - شأن نزول آیه‌ی اکمال الدین و آیه‌ی ابلاغ را از منظر متفکرین شیعی و اهل سنّت بیان

کنید؟ - نخست در تبیین پرسش و پاسخ آن، نکاتی لازم به ذکر است و آن گاه به نتیجه‌گیری و پاسخ نهایی پرداخته می‌شود. نکته‌ی اول شأن نزول آیه (اکمال الدین) از منظر روایات و تفاسیر شیعی: ۱. «ابن جمعه حویزی» از مفسّران شیعه در قرن دوازدهم هجری قمری در تفسیر نور الثقلین از ابی سعید خدری نقل می‌کند: هنگامی که آیه‌ی {اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ...} (۱) نازل شد، رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «اللّٰه‌اکبر! بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابیطالب (ع) بعد از من». آن گاه در ادامه فرمود: «مَنْ کُنْتُ مولاه فَعلی مولاه اَللّٰهُمَّ و الِ مَنْ والاه و عادِ مَنْ عاداه و انْصُر مَنْ نَصَرَهُ و اخْذُلْ مَنْ خَذَلَه؛ من رهبر و سرپرست هر کسی هستم، علی بعد از من سرپرست اوست. خدایا دوستدار، کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کسی را که علی را دشمن بدارد و یاری فرما یاران علی را و خوار و ذلیل گردان کسانی را که در خواری او بکوشند». (۲) ۲. «مولی محسن فیض کاشانی» در تفسیر الصافی در مورد شأن نزول آیه‌ی اکمال، از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) روایت می‌کند: «آیه‌ی اکمال دین، بعد از نصب علی (ع) به امامت امت توسط پیامبر اکرم (ص) در روز غدیر خم نازل گردید. و در هنگامی بود که رسول‌اللّٰه (ص) از حجةالوداع برمی‌گشت. در ادامه‌ی حدیث آمده است: فریضه‌ی ولایت، آخرین حکم الزامی پروردگار متعال بر مسلمانان بود که دیگر، بعد از آن هیچ حکم واجبی از طرف خداوند توسط پیامبر اسلام (ص) بر مسلمانان نازل نگردید. (۳) نکته‌ی دوم شأن نزول آیه‌ی اکمال از دیدگاه روایات اهل سنّت: ۱. «جلال‌الدین سیوطی» در تفسیر الدر المنثور و در ذیل آیه‌ی {اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ} می‌نویسد: «ابن مردویه» و «ابن عساکر» به اتفاق، از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند: «هنگامی که رسول خدا (ص) در روز غدیر خم، علی (ع) را به ولایت و مولویت منصوب نمود، جبرئیل نازل شده و آیه‌ی اکمال دین را آورد». همین مفسّر در ادامه‌ی سخن خویش به نقل از «ابن مردویه»، «خطیب» و «ابن عساکر» که همه‌ی اینها از ابو هریره روایت کرده‌اند: «در روز غدیر خم که ۱۸ ذیحجه می‌باشد، رسول اکرم (ص) فرمود: «کسی که من مولای او می‌باشم، علی (ع) مولای اوست»، در این هنگام آیه‌ی اکمال دین نازل شد». (۴) ۲. «خطیب بغدادی» مورخ و محدث نامدار اهل سنّت در کتاب تاریخ بغداد، به سند خود از ابو هریره روایت کرده است: «کسی که روز ۱۸ ذیحجه را روزه بگیرد، برابر ۶۰ ماه روزه است و آن روز هم‌زمان با روز غدیر خم بوده که رسول‌اللّٰه (ص) دست علی بن ابیطالب (ع) را گرفت و خطاب به مسلمانان فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول‌اللّٰه! در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: «مَنْ کُنْتُ مولاهُ فَعَلی مولاه». عمر بن خطاب بعد از این سخن بلند شده و رو به علی بن ابیطالب (ع) کرده و گفت: خوشا به حال تو! خوشا به حال تو! ای فرزند ابوطالب! که از این لحظه به بعد مولای من و مولای همه‌ی مسلمانان گشتی! در تأیید عمل پیامبر (ص) خداوند متعال آیه‌ی اکمال را نازل کرد.(۵) نکته‌ی سوم شأن نزول آیه‌ی ابلاغ در روایات و تفاسیر شیعه و اهل سنّت: ۱. «امین‌الدین طبرسی» در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل آیه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ...} ذکر کرده است در روایات مشهوری که از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) وارد شده است که: «خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) وحی نمود که علی (ع) را به جانشینی خود انتخاب کند اما پیامبر (ص) می‌ترسید عده‌ای از اصحاب آن را نپذیرند و بر آنان جانشینی علی (ع) ناگوار باشد، به این جهت خداوند متعال این آیه را نازل کرد تا قوت قلبی برای پیامبر (ص) باشد و او بتواند با جرأت و اقتدار تمام دستور الهی را انجام دهد. و معنی آیه این است که اگر این فرمان ما را ابلاغ نکنی و پنهان داری هیچ یک از رسالت‌های پروردگارت را انجام نداده‌ای.» (۶) مرحوم مُلا محسن فیض در تفسیر الصافی همین شأن نزول را بیان کرده است. (۷) ۲. «فخررازی» در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه‌ی ابلاغ چنین می‌نویسد: «همین وجه از وجوهی که مفسّران در شأن نزول این آیه یادآور شده‌اند، این است که آیه‌ی تبلیغ در فضیلت علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است و هم‌زمان با نزول این آیه، رسول اللّٰه (ص) دست علی (ع) را گرفته و فرمود: «کسی که من مولای اویم، علی

(ع) مولای اوست. پروردگارا دوست او را دوست، و دشمنش را دشمن بدار و هنگامی که عمر با حضرت علی (ع) ملاقات کرد گفت: «هنيئاً لَكَ يابن ابيطالب اَصْبَحْتَ مولای و مولی كلِّ مومنٍ و مومنةٍ؛ گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب! که مولای من و مولای همه‌ی مردان و زنان مؤمن هستی.» فخر رازی در ادامه می‌گوید: این وجه در شأن نزول آیه‌ی ابلاغ از ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی (ع) نقل شده است. (۸) ۳. «شهاب‌الدین محمود آلوسی بغدادی» از محدثان و مفسّران معروف اهل سنّت (۱۲۱۷ - ۱۲۷۰) در تفسیر روح المعانی، در مورد شأن نزول آیه‌ی ابلاغ چنین آورده است: علمای شیعه به نقل از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت می‌کنند که: «خداوند متعال به حضرت محمد (ص) وحی فرستاد که علی (ع) را به عنوان جانشین بعد از خود به مردم معرفی کند. اما پیامبر (ص) از مخالفت بعضی یارانش می‌ترسید، برای همین، خدای متعال این آیه را فرستاد تا قوت قلبی باشد برای پیامبر در امر تعیین جانشین خویش و آن حضرت به راحتی بتواند دستور الهی را به اجرا در آورد. همین مفسّر در ادامه‌ی تفسیر خود، شأن نزول آیه‌ی فوق را با تعبیری دیگر از ابن عباس نقل می‌کند که: خداوند متعال در مورد اعلان جانشینی علی (ع) به مسلمانان، برای رسول اکرم (ص) دستور داده بود، اما پیامبر (ص) از اختلاف مسلمانان می‌ترسید که او را در انتخاب پسر عمویش برای امامتِ مردم مورد شماتت قرار دهند. بنابراین پیامبر (ص) در روز غدیر خم این آیه را از طرف پروردگار متعال دریافت داشت و با اطمینان خاطر در آن روز دست علی (ع) را گرفته و خطاب به مسلمانان فرمود: «مَنْ كُنْتُ مولاه فعلى مولاه اللهُمَّ والِ مَنْ والاهُ و عاد من عاداهُ». آلوسی می‌افزاید: جلال‌الدین سیوطی در الدر المنثور از «ابی حاتم» و «ابن مردویه» و «ابن عساکر» و همه‌ی آنان از ابی سعید خدری نقل کرده‌اند که: این آیه در روز غدیر خم بر حضرت رسول (ص) نازل شد تا ولایت و جانشینی علی (ع) را به مردم ابلاغ کند. ۴. نویسنده تفسیر روح المعانی بعد از نقل چند حدیث دیگر در این رابطه می‌گوید: حدیث غدیر مهم‌ترین و محکم‌ترین دلیل شیعیان بر خلافت و جانشینی علی (ع) بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) می‌باشد و آن گاه بخش‌هایی از قصیده‌ی معروف و طولانی اسماعیل بن محمد حمیری را در مورد آیه‌ی شریفه و حدیث متواتر غدیر نقل می‌کند. و در آخر به نقل از «ذهبی» می‌گوید که: حدیث «من كنت مولاه فهذا علی مولاه متواتر است و انسان یقین می‌کند که از پیامبر (ص) صادر شده است». (۹) البته آن چه نقل کردیم به عنوان نمونه‌هایی بود و اگر کسی این دو آیه را بررسی کند و سخنان محدثان و مفسّران شیعه و سنّی را از نظر بگذرانند متوجّه خواهد شد که نزول این دو آیه در مورد خلافت علی (ع) جای هیچ‌گونه شک و تردید ندارد. و از محکم‌ترین دلایل شیعیان بر امامت آن حضرت می‌باشد. و این شأن نزول وجه اشتراک میان تفاسیر فریقین می‌باشد، گرچه برخی از مفسّران اهل سنّت احتمالات دیگری را مطرح کرده‌اند که در جای خود از جمله در تفسیر المیزان، ضعف آن احتمالات بیان شده است و ما به طور اختصار به یکی از آنان اشاره می‌کنیم: گفته‌اند که: این آیه در اول بعثت نازل شده است و مربوط به غدیر خم نمی‌شود و مراد از رسالت مجموع دین و احکام آن است. جواب این است که: سیاق آیه هیچ‌گونه صلاحیت ندارد که در اول بعثت نازل شده باشد زیرا قول خداوند که می‌فرماید: {وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ} اشاره به یک امر اجتماعی و اختلاف میان مسلمانان و اتهام سودجویی و شایعات و تهمت‌ها بر علیه پیامبر (ص) می‌باشد. و چنین فرضی در اول بعثت به ذهن نمی‌آید زیرا در اول بعثت اختلاف مسلمانان و تهمت به پیامبر از سوی آنان تصور نمی‌شد. بلکه آن چه به نظر می‌آید این است که اگر در اول بعثت پیامبر می‌ترسید و خداوند هم به او دلداری می‌داد ترس پیامبر از کشته شدن خود توسط مشرکین بوده است که این از مقام آن حضرت که همه چیزش را در راه اسلام داده بود خیلی بعید است و با مقام رسالت آن حضرت نمی‌سازد. و همچنین اگر مقصود از رسالت مجموع احکام دین باشد آن وقت جمله {وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ} لغو خواهد شد. و معنای آیه چنین می‌شود: مجموع دین را تبلیغ کن که اگر مجموع دین را تبلیغ نکنی مجموع

دین را تبلیغ نکرده‌ای. بنابر آن چه گفتیم معلوم شد که آیه‌ی ابلاغ در مورد نصب امیر مؤمنان علی (ع) در روز غدیر خم به خلافت و جانشینی بعد از پیامبر گرامی اسلام نازل شده است و رسول‌اللّه (ص) طبق این آیه مکلف شد تا جانشین بلافصل خود یعنی: علی (ع) را برای مردم مسلمان معین کند. اهمیت این موضوع آن گاه بیشتر جلوه می‌کند که خداوند متعال در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «اگر جانشین خود را به مردم ابلاغ نکنی تمام زحمات رسالت بیهوده خواهد بود». چرا که امامت علی (ع) تداوم بخش رسالت حضرت رسول اکرم (ص) می‌باشد و در صورت عملی نشدن مسأله‌ی وصایت و جانشینی و نیز دستاوردهای رسالت بی‌نتیجه و ناقص خواهد ماند. (۱۰) و به مرور زمان از دست خواهد رفت. از آنچه که گفته شد؛ روشن گردید که بعد از ابلاغ آیه (اکمال الدین) در همان مسأله و در روز غدیر نازل گردیده است که مهم‌ترین دستور الهی و آخرین فریضه واجب بر مسلمانان رسیده و به این ترتیب دین آنان کامل شده و نعمت رسالت و نبوت به اتمام رسیده است. پاورقی: (۱) مائده، آیه‌ی ۳. (۲) تفسیر نورالثقلین، ذیل آیه‌ی سوم در سوره‌ی مائده. (۳) تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۰؛ تفسیر نورالثقلین، ذیل همان آیه. (۴) الدرالمنثور، ذیل آیه‌ی سوم سوره‌ی مائده. (۵) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴. و در مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱. (۶) تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۳. (۷) تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۵۱. (۸) تفسیر فخررازی، در ذیل آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده. (۹) تفسیر روح المعانی، ذیل آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده. (۱۰) المیزان، ج ۶، ص ۵۰. -------------

---

------------- - در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره آمده است: «... ابراهیم گفت: از نسل من نیز کسانی را به امامت برسان؛ خداوند فرمود: عهد من به ستم گران نمی‌رسد.» با توجه به این‌که رسول اکرم و پدرانش و نیز امامان معصوم از نسل حضرت ابراهیم‌می‌باشند، پس چگونه خداوند دعای آن حضرت را نپذیرفت و فرمود: «عهد من به ستم گران نمی‌رسد.» و اگر منظور خداوند بعضی از فرزندان آن حضرت است، پس چرا همه‌ی نسل را ستم‌گر معرفی کرده است؟ - خداوند متعال با جمله‌ی {لا يَنالُ عَهْدِى الظّالِمِينَ} «پیمان من به ظالمان نمی‌رسد.»، امامت را از نسل حضرت ابراهیم نفی نکرده است، بلکه نسل آن حضرت را به دو دسته‌ی ظالم و غیرظالم، تقسیم کرده است، این‌که قرآن فرموده است: «ظالمان از فرزندان تو، به مقام امامت نمی‌رسند» معنایش این است که پاکان و معصومان از فرزندان تو، به این مقام می‌رسند؛ از این رو، قرآن کریم در آیات دیگر، از نبوت و امامت بعضی فرزندان حضرت ابراهیم‌که جزء پاکان بودند، خبر می‌دهد: {وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ * وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ} (انبیاء، ۷۲ و ۷۳) «اسحاق و علاوه بر او یعقوب را به وی (ابراهیم) بخشیدیم و همه‌ی آنان را مردانی صالح قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.» افزون بر آن، یکی از موهبت‌های الهی آن است که نیاکان پیامبر اکرم (ص) همه از موحدان و پاکان بوده‌اند؛ پیامبر اکرم در این‌باره می‌فرماید: «خداوند، همواره مرا از صلب پدران پاک، به رحم مادران پاک منتقل می‌ساخت و هرگز مرا به آلودگی‌های دوران جاهلیت آلوده نساخت.» (۱) نتیجه آن‌که خداوند متعال، نسل حضرت ابراهیم را به دو دسته‌ی ظالم و غیرظالم تقسیم نموده می‌فرماید: «مقام نبوت و امامت به ظالمان از آنها نمی‌رسد، ولی به غیر ظالم‌های از آنها می‌رسد»؛ هم چنان‌که می‌بینیم حضرت اسماعیل و اسحاق و... و حتی خود پیامبر اکرم از پیامبران الهی بوده‌اند که از نسل حضرت ابراهیم به حساب می‌آیند. یادآوری: در فرهنگ قرآن، به افرادی که ۱. گناه می‌کنند اعم از گناه اعتقادی مانند: شرک، بت پرستی و...، یا گناهان عملی و اخلاقی ۲. خطا می‌کنند ۳. فراموش‌کارند ۴. کارها را به طور کامل در جایگاه خود انجام نمی‌دهند؛ ظالم گفته می‌شود. پیامبر و امام کسی است که هیچ یک از فرضی‌های بالا را دارا نباشد. (۲)

پاورقی: (۱) بحارالانوار، مجلسی، ج ۱۵، ص ۱۱۷: مؤسسهٔ الوفاء. (۲) ر. ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۴۱۴ – ۴۱۸، دفتر انتشارات اسلامی / تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱، ص ۴۴۲ – ۴۴۶، دارالکتب الاسلامیهٔ؛ همان، ج ۵، ص ۳۰۵ و ۳۰۶. --

-- – چرا نام ائمه (ع) در قرآن ذکر نشده است؟ –

این گونه موارد در قرآن کم نیست و ناشی از حکمت و مصلحتی است. بهتر است این سؤال را به گونه‌ای دیگر مطرح کنیم که: اساساً چرا نام چهارده معصوم (ع) در قرآن نیامده و چرا ...؟ امّا پاسخ: اولاًـ مگر نام خود پیامبر (ص) در قرآن نیامده است؟ پس چرا بسیاری از کفار و مشرکان تنها آنگاه که مجبور شدند؛ به ظاهر اظهار اسلام نمودند. مگر امروزه حتی در میان مسلمانان تردیدهایی نسبت به آن حضرت القا نمی‌کنند؟ آیا بودن نام پیامبر (ص) در قرآن همه‌ی شبهات را رفع نموده است؟ مسلماً این چنین نیست. بنابراین تصور نشود اگر فرضاً نام حضرت علی (ع) در قرآن مذکور می‌شد دیگر اختلافی در کار نبود. ثانیاً بنای کار خداوند در قرآن بر بستن همه‌ی راه‌های شبهه و تردید نیست. در آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی انعام می‌فرماید: {وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ} «اگر ما پیامبران را از بین فرشتگان خود نیز انتخاب می‌کردیم آنان را به صورت انسانی قرار می‌دادیم و همان لباس که مردان می‌پوشند بر آنان می‌پوشاندیم». یعنی همواره جای شبهه باقی است و هنر آن است که از میان این همه شبهات و سنگلاخ‌ها حقیقت دیده شود و راه صحیح طی گردد. ثالثاً گرچه نام علی (ع) در قرآن نیامده است ولی به تصریح مفسّران و دانشمندان شیعه و سنّی در برخی از آیات قرآن آن حضرت با وصف معرفی شده‌اند مثلاً آیه: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ}. تنها ولی شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز را به یاد داشته و به فقیران در حال رکوع زکات میدهند». به تصریح مفسّران، این آیه در شأن حضرت علی (ع) نازل شده است، آنگاه که حضرت انگشتری خود را در رکوع به سائل دادند. آیا همین آیه کافی نیست که ولی مؤمنان مشخص گردیده و تا هنگامی که او باشد نوبت به دیگران نرسد. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ۱- آن گاه هدایت شدم، تیجانی ۲- امامت و رهبری، استاد مطهری ۳- رهبری امام علی (ع)، (ترجمه المراجعات) علامه شرف الدّین، مترجم: محمد جعفر امامی ۴- بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی ۵- شیعه و تهمت‌های ناروا، محمد جواد شری ---------------

----

--------------- – در مورد شأن نزول آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده می گویند که پیرامون روز غدیر است ولی در ابتدای آیه بحث در مورد حرام بودن برخی چیزهاست. و در ادامه {الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ} آمده است. آیه‌های دیگری نیز وجود دارد که با همان عبارات تحریم شروع شده است مانند آیه‌ی ۱۷۳ سوره‌ی بقره و ۱۱۵ سوره‌ی نحل. حال سؤال این‌جاست که چگونه می‌توان شأن نزول این قسمت از آیه را در مورد روز غدیر دانست و اگر هم شأن نزول همین است چرا در یک آیه‌ی مجزا نیامده است و در ضمن رابطه‌ی مفهومی و منطقی بین جملات در این آیه چیست؟ یعنی آیا ممکن است که با حرام شدن چند چیز دین کامل بشود؟ – همان‌طور که توجّه کرده‌اید این بخش از آیه نسبت به قبل و بعد خود منقطع است و ارتباطی با آن احکام و موارد ندارد و مراجعه به شأن نزول آیات فوق و مهم‌تر از آن مراجعه به تفاسیر شیعه و سنّی و روایاتی که از طریق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) به دست ما رسیده و همین طور روایاتی که برادران اهل تسنّن از اصحاب و یاران پیامبر (ص) در این رابطه نقل کرده‌اند همه حکایت از آن دارد که این آیات مربوط به حادثه‌ی روز غدیر خم است زیرا با جست و جو و کنکاش در حوادث دوران بعثت پیامبر اکرم (ص) و دوره‌ی ۲۳ ساله رسالت روزی را که موجب یأس کفار از مسلمانان و دین آنان بشود و روزی که دین کامل و نعمت پروردگار نیز تکمیل شده باشد و خدای منّان از دین آنان راضی

شده باشد نمی‌یابیم جز آن روزی که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام رسماً از جانب پروردگار تداوم راه و سیره دین خود را با تعیین جانشین به همه‌ی مسلمانانی که در سفر حجةالوداع از نقاط مختلف گرد آمده بودند با توجه به شرایط و موقعیت زمان و مکان اعلام کرد و جالب است که می‌بینیم پیامبر اکرم (ص) به لحاظ مسائل قومی و قبیله‌ای که در بین عرب‌ها ریشه‌دار بود و به لحاظ مسائل سیاسی از اعلام این مطلب واهمه داشتند که خداوند تبارك و تعالی به پیامبر هشدار می‌دهد و می‌فرماید آنچه را از پروردگار به تو رسیده ابلاغ کن و اگر این مسأله را ابلاغ نکنی مأموریت رسالت را ابلاغ نکرده‌ای و دل خوش‌دار که خدا نگهدار تو است و مردم هیچ گزندی نمی‌توانند به تو برسانند. البته جای تردید نیست که نگرانی پیامبر (ص) برای تشخیص خود و جان خودشان نبوده بلکه با توجه به شناختی که از روحیه‌ی عرب‌ها و بغض و کینه‌ی آنان نسبت به شخص حضرت علی (ع) و خاندان خود داشتند طبیعی بود که در مورد کارشکنی‌ها و مخالفت‌های احتمالی منافقین نگران باشند، زیرا نتیجه‌ی این کارشکنی‌ها و مخالفت‌ها برای مسلمانان خطرات و زیان‌های غیرقابل جبران می‌توانست داشته باشد. بعلاوه این‌که خداوند با این لحن تند با پیامبرش در اواخر مأموریت و رسالتش صحبت می‌کند، مسلمانان هوشیار و زیرك را متوجه اهمیت موضوع می‌کند و وظیفه‌ی آنان را دو چندان می‌نماید و این سخن که می‌فرماید: {إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ}. اگر کسی در این آیات تدبّر نماید غیر از آن‌که حاکی از اهمیت موضوع و جایگاه خاص آن در احکام اسلامی است گویای بسیاری از اسرار نهفته و ناگفته و حتی پیش‌بینی اتفاقات بعدی می‌کند، بویژه آن‌که این آیات حدوداً ۸۵ روز قبل از رحلت پیامبر (ص) نازل شده است. بنابراین اولاً روزی که پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را به جانشینی تعیین نمودند کفار که انتظار می‌کشیدند با رحلت پیامبر (ص) آیین اسلام را از بین ببرند امیدشان به یأس تبدیل شد {الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا}. ثانیاً در این روز بود که آیین اسلام به تکامل خود رسید زیرا بدون تعیین جانشینی برای پیامبر (ص) و بدون روشن شدن آینده‌ی مسلمانان این دین به تکامل نهائی خود نمی‌رسید و {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}. ثالثاً با تعیین جانشینی لایق و صالح در این روز و با تکمیل شدن برنامه‌های اسلام این دین به عنوان آئین نهائی برای مردم از طرف خداوند پذیرفته شد {أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً}. حال چرا این آیات این چنینی در لابلای آیاتی که ربطی به موضوع ندارد قرار داده شده است. به چند نکته در این‌جا اشاره می‌کنیم. الف. فرض کنیم که ما نه شیعه هستیم و نه سنّی، بلکه فردی هستیم که می‌خواهیم در مورد دین اسلام و جانشینی پیامبر (ص) تحقیق کنیم. وقتی به این آیه رسیدیم به سراغ تاریخ و سنّت پیامبر (ص) و احادیث مسلمین می‌رویم. می‌بینیم نه تنها آن فرقه‌ای که خود را شیعه و طرفدار حضرت علی (ع) می‌دانند بلکه آن گروه‌هایی هم که طرفدار اهل بیت (ع) نیستند در معتبرترین کتاب‌هایشان هنگام بیان شأن نزول این آیات آنها را مربوط به حادثه‌ی غدیر خم ذکر می‌کنند و از طرق مختلف احادیثی را بیان می‌کنند. ب. با توجه به این‌که مفهوم آیات حساسیت و حسادت مخالفان را بر می‌انگیخت این آیات در میان آیات تحریم انواع گوشت‌های مردار قرار گرفت تا از دستبرد تحریف مخالفان محفوظ بماند، هم‌چنان که برای حفاظت از جواهرات آنها را لابلای اجناس دیگر قرار دهند تا از دستبرد محفوظ بماند. ج. این آیات و نظائر آن (مثل آیه تطهیر {إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ}) به اعتراف شیعه و سنّی در مورد اهل بیت (ع) نازل شده است و همین طور آیات مربوط به لیلة المبیت و بخشش انگشتر و ده‌ها آیه‌ی دیگر که در مورد حضرت علی (ع) نازل گردیده، بگونه‌ای در بین آیات دیگر مطرح شده است تا هم طالبان حق بتوانند به راحتی به آنها دسترسی پیدا کنند و هم این‌که این وضعیت، موجب صیانت قرآن کریم از تحریف لفظی خواهد بود چون توجیهات دیگری نیز برای معنا و مفهوم این آیات وجود خواهد داشت. برای روشن‌تر شدن این واقعیت لازم است تاریخ دوران رسالت پیامبر عظیم الشأن اسلام (ص) خصوصاً حوادث پس از رحلت آن حضرت مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد تا از ضربات سهمگین که از جانب تحریف واقعیت‌های تاریخی متوجه پیکر اسلام شده است؛ ما را

به این حقیقت رهنمون گردد که قرآن برای مصون مانـدن از دست تحریف، راهی جز طرح نمودن این آیات به همین صورت نداشـته است و قرآن کریم به بهترین شیوه توانسته همه‌ی طالبان حقیقت را به حق رهنمون گرداند و دیگران (منافقین، دشمنان اسـلام،...) را غافل‌گیر نماید. --

--- - آیـا (اولی الامـر) شامل پیشوایان دینی حاضـر هم می‌شود؟ - (اولی الامـر) که خداونـد متعـال در آیه‌ی شـریفه به اطاعت از آنهـا امر فرموده شامـل فقهـا و پیشوایـان دینی و رهبران جامعه‌ی اسـلامی نمی‌شود و مقصود از آن تنها ائمه معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشد و فقط آنها هستند که بدون هیچ گونه قیـد و شـرط اطاعتشان واجب است ولی نظر به این‌که در زمان غیبت اطاعت از فقها و عالمان دینی در محدوده‌ی ولایتی که دارند واجب می‌باشد لذا فقیه عادل نیز واجب الاطاعه گشته و حکمش در امور نافذ است و این مانند آن است که در زمان پیغمبر و امام (علیه السـلام) افرادی والی و حاکم شـهر می‌شدنـد و اطاعت از آنان لازم بود نه بدان جهت که آنها (اولی الامر) بودنـد بلکه به جهت این‌که از طرف (اولی الامر) تعیین و نصب شده بودند. --

-- -

کدام آیه در شأن حضـرت علی (ع) به خاطر خوابیدن آن حضرت به جای پیامبر (ص) نازل شده است؟ - در موقع بیرون رفتن پیامبر (ص) به سوی غار ثور و هجرت آن حضـرت به مدینه علی (ع) برای حفظ جان پیامبر (ص) به جای آن حضـرت خوابید و این یکی از فضائل درخشان علی (ع) است و به همین مناسبت این آیه در شأن آن حضرت نازل شد: {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ} برای آگاهی از تفسیر آیه و تفصیـل جریان به تفسیر نمونه جلـد ۱ صفحات آخر مراجعه فرمائیـد. --

-- - مقصـود از رهنمـا در آیـه‌ی هفتـم سوره‌ی رعـد چیسـت؟ ظاهراً گویند: حضـرت علی (ع) است. آیا صـحت دارد؟ - روایات متعدّدی از پیامبر (ص) در کتب شـیعه و اهل تسنّن در ذیل نقل شـده که:«من [مصـداق] منـذرم و علی (ع) مصـداق هادی (رهنما) است». این معنا را مرحوم کلینی در کافی و صـدوق در معانی‌الاخبار و صـفار در بصائرالدّرجات و عیاشـی و علی بن ابراهیم قمی در تفاسیر خود، همچنین دیگران به سندهای مختلف روایت کرده‌انـد، و معنـای آن این است که: من [پیامبر (ص)] مصـداق منـذرم، چون انـذار به معنای هـدایت با دعوت است، و علی (ع) مصـداق هادی است، چون او امام است، و رسالت ندارد، پس هدایت کننده است. مقصود از مصداق بودن این اسـت که بیم‌دهندگی منحصـر در پیامبر نیست و هدایت‌گری منحصر در حضرت علی (ع) نیست، زیرا پیامبران گذشته نیز، بیم‌دهنده بودند و امامان دیگر نیز هدایت‌گرند. درباره‌ی تأیید تفسـیر فوق، به بعضی از روایات در منابع اهل سنّت و شیعه‌ی امامی اشاره می‌کنیـم: در تفسـیر درالمنثور است که ابن جریر، و ابن مردویه، و ابـو نعیم، در کتـاب المعرفهٔ و دیلمی، و ابن عسـاکر، و ابن نجّـار، روایت کرده‌انـد که وقـتی آیه‌ی: {... إِنَّمـا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هـادٍ} نـازل شـد، رسول خـدا (ص) دست خود را بر سینه‌اش نهـاد و فرمود: من منـذرم، آنگـاه دست بر شـانه‌ی حضـرت علی (ع) نهـاد و فرمود: تو هـادی هستی، یـا علی. هـدایت یافتگان بعد از من به وسیله‌ی تو هدایت می‌شوند. (۱) روایت دیگری را حاکـم در مستدرک نقل می‌کند که رسول خدا (ص) دسـتور داد آب آوردند، در حالی که علی بن ابی طالب (ع) نزد ایشان بود. رسول خدا (ص) بعد از آن‌که وضو گرفت، دست علی (ع) را گرفت و به سـینه‌ی خود چسـبانید و آنگاه آیه‌ی {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ} را خوانـد، و خودش اشاره فرمود، آنگاه دسـت علی (ع) را به سـینه‌ی خود او گذاشت، و آیه‌ی {وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} را خواند، سپس به او فرمود: تو مشعل فروزان خلائق، غایت هـدایت و امیر قـوایی. بر این شـهادت می‌دهم که تو چنینی. (۲) از طرق اهل سنّت در این‌باره روایات بی‌شـمار دیگری وجود

دارد که به همین دو روایت بسنده می‌کنیم. ضمناً از باب تیمّن و تکمیل جواب به یک روایت از منابع شیعیان اشاره می‌کنیم. در کتاب قیم کافی از ابی بصیر روایت می‌کند که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: معنای آیه‌ی {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} چیست؟ امام (ع) فرمود: «رسول خدا (ص) در تفسیر آن فرمود: من منذرم و علی (ع) هادی (رهنما) است.» حال به نظر تو ای أبا محمد! آیا در امروز هادی وجود دارد؟ عرض کردم: فدایت شوم، همواره از شما هادیانی یکی پس از دیگری وجود داشته، تا نوبت به شما رسیده است. امام (ع) فرمود: «خدا رحمتت کند، ای أبا محمد! اگر چنین بود که وقتی آیه‌ای که در حقّ مردی (امامی) نازل شده، با مردن او می‌مُرد، قرآن نیز می‌مُرد، ولی قرآن کریم در بازماندگان جاری است، چنان‌که در گذشتگان جاری بود.» این روایت تایید می‌کند که شمول آیه بر حضرت علی (ع) از باب مصداق است و بر دیگر امامان، یکی پس از دیگری تطبیق می‌شود. هم‌چنین از این آیه‌ی شریف بر می‌آید که زمین هیچ وقت از هدایت‌گری که مردم را به سوی حق هدایت کند، خالی نمی‌شود: یا باید پیغمبر باشد و یا هادی (رهنمای) دیگری که به امر خدا هدایت کند. در زمان نزول آیه، مصداق «منذر» پیامبر اکرم (ص) و مصداق «هاد»، به تعبیر پیامبر (ص)، علی (ع) بوده است. پاورقی: (۱) ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۵۰۳، چاپ نشر فرهنگی رجاء. (۲) همان، ص ۵۰۴. ----------------------------------

----

- شأن نزول و ارتباط محتوایی آیه‌ی {بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} با وجود حضرت حجهٔ ابن الحسن (عج الله تعالی فرجه) را بیان کنید؟ - آیه‌ی مذکور در سوره‌ی هود به دنبال توصیه‌ها و امر به معروف و نهی از منکرهایی است که حضرت شعیب به قوم خویش دارد. ابتدا از آنان می‌خواهد به وحدانیت خدا در حین عمل و عبادت اعتقاد داشته باشند و در خریدها و فروش‌ها و امور اقتصادی، خدا و قوانین حیات‌بخش او را مدّ نظر قرار دهند تا به هم‌ریختگی نظام اقتصادی، سرچشمه‌ی فساد اجتماعی نگردد. بر این اساس هر گاه انسان به خاطر جلب رضایت خدا و اطاعت زنان او، به سود حلال (اگر چه اندک) اکتفا کند، نعمت‌های الهی در دنیا با برکت می‌شود و بقا و دوام خواهد داشت. مهم‌تر این‌که فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی او همراه ثواب و پاداش‌های معنوی می‌گردد که تا ابد باقی خواهد ماند، هرچند دنیا و آنچه در آن است، فانی شود. قید {إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} به این نکته اشاره دارد، که این واقعیت را تنها کسانی درک می‌کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه‌ی فرمان‌هایش داشته باشد. فرد و جامعه‌ای که به حقیقت، ایمان به خدا دارد و در همه‌ی عرصه‌ها او را می‌پرستند و اطاعت می‌کند، آن‌گونه می‌اندیشد و این‌گونه عمل می‌کند. درست است که در این آیه، مخاطب قوم شعیب‌اند و منظور از «بقیهٔ الله» یا دانش‌های معنوی الهی یا سود و سرمایه‌ی حلال است، ولی هر موجود نافع که از طرف خدا برای بشر باقی مانده و مایه‌ی خیر و سعادت انسان است، بقیهٔالله محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بقیهٔالله» اند. در روایات متعددی بقیهٔالله به وجود مبارک امام زمان (ع) و بعضی از امامان تفسیر شده است، ولی از آن‌جا که مهدی موعود آخرین پیشوا و بزرگ‌ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام (ص) است، یکی از روشن‌ترین مصادیق بقیهٔالله می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است. امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: «وقتی امام مهدی (عج) قیام کند، نخستین سخنی که می‌گوید، تلاوت آیه‌ی {بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ} است، سپس می‌گوید: أنا بقیهٔ الله و حجته و خلیفته علیکم فلا یسلم علیه مسلمٌ إلّا قال: السلام علیک یا بقیه الله فی أرضه؛ منم بقیت و حجت و خلیفه‌ی او میان شما. پس از آن هر مسلمانی بر او سلام می‌کند و می‌گوید: السلام علیك یا بقیهٔ الله فی ارضه.» پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۰۳ -۲۰۴. ----------------------------------

----

- آیه‌ی ۸۹ از سوره‌ی نساء می‌گوید: {وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِياءَ حَتَّى يُهاجِرُوا فِي

سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً} آیا ما می‌توانیم با توجه به این آیه رأساً اقدام کنیم؟ - همان‌طوری که مشاهده می‌شود این آیات خطاب به مسلمانان و به تعبیر صحیح‌تر خطاب به امّت اسلامی است، به قرینه‌ی ضمیرهای جمع (فمالکم، فخذوهم و اقتلوهم) امّت اسلامی بدون امام فرض نمی‌شود. اگر قرار است با منافقان یا با کفّار جنگ بشود، باید تحت فرماندهی امام و رئیس امت اسلامی صورت بگیرد. جنگ با کفار و با منافقان مانند امر به معروف و نهی از منکر در موارد جزئی نیست که بتوان آن را گاهی به صورت فردی انجام داد، بلکه جنگ مرحله‌ای بالاتر از امر به معروف است که بدون حاکمیت امام و رهبر دینی انجام آن متصوّر نیست، زیرا تشخیص نفاق از غیر نفاق و منافق از غیر منافق و کافر از غیر کافر و تشخیص زمان و مکان و موقعیت عملیات و برنامه‌ریزی برای این کار و مصلحت داشتن جنگ و قتال، همه از مسائلی نیست که هر کس خودسرانه بتواند و بخواهد آن را عملی سازد. لذا بر جامعه‌ی مسلمانان است که با تبعیت از رهبری دینی (پیامبر و امام معصوم و فقیه جامع الشرایط) با رعایت مصالح اقدام به این‌گونه کارها بشود. ---------

----

------------------------- - در آیه‌ی {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} اگر مراد از اولوالامر ائمه (ع) هستند، چرا کلمه‌ی منکم ذکر شده است؟ - بر اساس دلائل عقلی و نقلی و شواهد تاریخی، مسلمانان معتقدند که پیامبران و جانشینان آنان، از بین توده‌های مردم هستند؛ همچنان که قرآن کریم در آیات بسیاری به این مسأله تصریح کرده است؛ از جمله: ۱- {هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ...}(سوره‌ی جمعه، آیه ۲). ۲- {قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَى أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ..} (سوره‌ی کهف، آیه آخر). در آیه‌ی اول این سوره فرموده است: «خداوند منان از بین مردم اُمّی به رسالت مبعوث فرمود تا آیات الهی را برای آنان بخواند و آنان را تزکیه نماید و به آنان کتاب و حکمت الهی را بیاموزاند». و در آیه‌ی آخر به پیامبر (ص) می‌فرماید: «بگو من نیز بشر و انسانی هستم مانند شما با این تفاوت که به من وحی می‌شود و جبرئیل بر من نازل می‌گردد و ...». ۳- آیه‌ی سوره‌ی «فصلت» و آیه‌ی سوره‌ی ابراهیم نیز در این زمینه است. همچنین در آیاتی از قرآن نقل شده است که «مشرکان و کافران ما برای این‌که مردم را از اطراف پیامبران پراکنده کنند، به آنان می‌گفتند: شماها چرا از کسانی که مانند خود شما هستند و مانند شما خواب و خوراک دارند و در کوچه و بازار تردد می‌نمایند، پیروی می‌کنید.» این مطلب را در آیات زیر میتوانید ملاحظه فرمایید: آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی «یس»؛ آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی «مؤمنون»؛ آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم. پس اولی الامر، از خود مردم و در بین مردم هستند که باید مردم طبق شرایط و دستوراتی که خداوند به آنان فرموده است آنان را شناسایی کنند و در امر دین و دنیای خود از آنان پیروی نمایند. به نظر شیعه و بیشتر دانشمندان و محققان، اولی الامر کسی جز اهل بیت پیامبر (ص) (و یا کسانی که بنا بر معرفی آنان دارای این سمت شوند) کس دیگری نمی‌باشد. --

-- - در آیه {وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً...} ضمیر «هُم» به چه کسانی بر می‌گردد و مفهوم آیه چیست؟ (۲۴ / سجده) - ضمیر «هم» در آیه‌ی {وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً...} به کلمه‌ی «بنی اسرائیل» در آیه‌ی قبل باز می‌گردد؛ یعنی، از میان بنی‌اسرائیل «منهم» افرادی را به عنوان امام و پیشوا قرار دادیم تا مردم را به امر ما هدایت کنند؛ چون صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند. این آیه اولاً روشن می‌سازد که منصب امامت، منصبی است که واگذاری آن با خداوند است و ثانیاً لیاقت‌ها و مجاهدت‌ها، نقش مهم و اساسی در تعیین امام دارد. ---------------

----

-------------- - مقصود از «اهل ذکر» در آیه‌ی {فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ} چیست؟ - خداوند سبحان می‌فرماید: {وَ ما

أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ} (نحل،۴۳) «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم! اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از این‌که پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است!)». واژه‌ی «ذکر» گاه به معنای حفظ و گاه به معنای یادآوری است (اعم از یادآوری زبانی و لفظی و یا درونی و باطنی).(۱) به قرآن مجید نیز «ذکر» گفته شده (۲) زیرا حقایقی را برای انسان بازگو و یادآوری می‌کند. بنابراین «اهل ذکر» از نظر مفهوم لغوی به کسانی گفته می‌شود که دارای آگاهی و اطلاع باشند و بتوانند حقایق را یادآوری و بیان نمایند، و معنای آیه این است که اگر حقیقت مطلبی را نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید، تا برای شما حقیقت را یادآوری و بازگو نمایند. این آیه در واقع بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد «رجوع جاهل به عالم» است، یعنی هر مسأله در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله پرسید. از آن‌جا که امیرالمؤمنین و پیشوایان معصوم داناترین فرد زمان خود بودند، لذا بهترین و عالی‌ترین مصداق «اهل ذکر» به شمار می‌آیند؛ چنان‌که در روایات زیادی آمده است که مقصود از «اهل ذکر» امامان معصوم می‌باشند، به عنوان نمونه به چند روایت در این‌باره اشاره می‌کنیم: ۱. امام رضا (ع) به کسانی که آیه‌ی فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر می‌کردند فرمود: «سبحان الله مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم مسلماً ما را به مذهب خود دعوت می‌کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم». (۳) ۲. امام باقر (ع) در تفسیر آیه می‌فرماید: «ذکر» قرآن است، و اهل بیت پیامبر «اهل ذکرند» و از آنها باید سؤال شود. (۴) ۳. در روایت آمده است که از امیرالمؤمنین‌درباره‌ی این آیه پرسیده شد، حضرت در جواب فرمود: «به خدا سوگند که اهل ذکر ما هستیم، اهل علم و معدن تأویل و تنزیل (قرآن) ما هستیم، از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: من شهر علمم و علی درِ آن است...» (۵) پاورقی: (۱) ر. ک: مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۳۲۸، دارالقلم و دارالسامیه. (۲) ر. ک: ص، ۸. انبیأ، ۲۴ و ۵۰ و... (۳) ر. ک: تفسیر نورالثقلین، الحویزی، ج ۳، ص ۵۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / تفسیر نمونه، همان، ج ۱۱، ص ۲۴۵. (۴) ر. ک: تفسیر نورالثقلین، همان، ص ۵۵. (۵) ر. ک: شواهد التنزیل، الحافظ الحاکم الحسکانی، تحقیق و تعلیق شیخ محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۴۳۲-۴۳۷، مؤسسه الطبع و مجمع الثقافهٔ الاسلامیهٔ. ---

آیه‌ی تطهیر به چه معناست و دلالت بر چه افرادی می‌کند و چرا زنان پیامبر را شامل نمی‌شود؟ - آیه‌ی: {إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً} (احزاب، ۳۳) «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» روایات فراوانی از طریق شیعه و سنّی در شأن نزول این آیه وارد شده که ثابت می‌کند این آیه فقط شامل پنج تن، یعنی رسول‌اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم‌السلام) است. (۱) این‌که «اهل بیت پیامبر تنها همسران پیامبر اکرم باشند، به دلیل این‌که آیات قبل و بعد این آیه درباره‌ی زنان حضرت نازل شده، سخن باطلی است؛ زیرا اولاً ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده به صورت ضمیر «جمع مؤنث» بیان شده، در حالی که ضمایر این قسمت از آیه، همه به صورت «جمع مذکر» آورده شده است. در آغاز این آیه خداوند متعال همسران پیامبر اکرم را مخاطب ساخته است، لذا تمام شش ضمیری که در این بخش از آیه آمده، به صورت جمع مؤنث ذکر شده است؛ سپس در بخش دوم آیه (آیه‌ی تطهیر) دو ضمیر جمع به کار رفته که هر دو به صورت جمع مذکر آورده شده است. این خود نشان می‌دهد که لحن این آیه تغییر کرده و هدف دیگری را دنبال می‌کند. ثانیاً روایات بسیاری که در کتب معتبر اهل تسنّن و تشیع نقل شده، حاکی از آن است که، مخاطب در این آیه اختصاصاً پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم‌السلام) هستند نه همسران پیامبر اکرم. (۲) خداوند در سوره‌ی هود می‌فرماید: {قالُوا أَ تَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ} (هود، ۷۳) «گفتند:

از فرمان خدا تعجب می‌کنی؛ این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است.» ضمیر در «اَتَعجَبین» - که البته ضمیر یا مستتر است و یا به قولی «یاء» می‌باشد، و در هر صورت «ین» ضمیر نیست - (۳) به مخاطب برمی‌گردد، که ساره همسر حضرت ابراهیم می‌باشد. ضمیر موجود در «علیکم» هم باز به او و بستگان - خانواده - او برمی‌گردد. «اهل‌البیت» هم منصوب است، یا به این علت که ندا - یعنی تقدیر آن، یا «اهل البیت» می‌باشد - و یا به علت اختصاص. (۴) در هر صورت اگر گمان می‌شود که در این آیه‌ی شریف، همسر ابراهیم جزءِ اهل بیت به حساب نیامده است، گمان درستی نیست، زیرا شکی نیست که کلمه «اهل» - از نظر معنای لغوی - شامل همسر هم می‌شود، ولی سخن این است که هیچ مانعی ندارد کسانی جزءِ اهل بیت پیامبری همچون پیامبر اسلام باشند، ولی بر اثر جدایی مکتبی، از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند، مانند آن‌که خداوند پسر نوح را از اهل نوح به حساب نمی‌آرود: {قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ} (هود،۴۶) «فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست؛ او عمل غیر صالحی است فرد ناشایسته‌ای است.» (۵) خلاصه آن‌که واژه‌ی «اهل بیت» - از نظر لغوی - شامل همسر یا همسران انسان هم می‌شود، ولی در آیه‌ی ۳۳ سوری احزاب - آیه‌ی تطهیر - روایات بسیار فراوانی - که از طریق اهل سنّت و شیعه رسیده است - دلالت دارد که اهل بیت در این آیه، همه‌ی خاندان پیامبر را شامل نمی‌شود، بلکه تنها شامل پنج نفر می‌گردد: پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم‌السلام) (۶) پاورقی: (۱) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۱۰ و ۳۱۷، نشر اسلامی. (۲) ر. ک: تفسیر نمونه، آیهٔالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۲۹۳، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۳) شرح رضی علی الکافیه، رضی الدّین استرآبادی، ج ۲، ص ۴۱۵، نشر مؤسسهٔ الصادق، تهران. (۴) املاء ما من به الرحمن، ابوالبقأ، عکبری، ج ۲، ص ۴۳، نشر دارالکتب الاسلامیهٔ. (۵) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۹، ص ۱۶۷ - ۱۷۳، نشر دارالکتب الاسلامیهٔ. (۶) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۲۹۴، نشر دارالکتب الاسلامیهٔ. ----

---

-------------------------- - تفسیر اهل تسنّن در مورد آیه‌ی ولایت چیست؟ - اهل سنّت در خصوص تفسیر آیه‌ی ولایت در دو محور بحث نموده‌اند: یکم: شأن نزول آیه؛ دوم: پیام ولایت آیه. بیشتر مفسّران و محدّثان اهل سنّت شأن نزول آیه‌ی ولایت را درباره‌ی علی (ع) دانسته‌اند. (۱) اهل سنّت نوشته‌اند: روزی علی (ع) در مسجد مشغول عبادت و نماز بود. هنگامی که به رکوع رفت، سائلی وارد مسجد شد و تقاضای کمک کرد. علی (ع) در حال رکوع انگشتر خود را به سائل نشان داد و سائل آن را از انگشت حضرت خارج نمود و شادمان از مسجد بیرون رفت. اهمیت این عمل خیر به اندازه‌ای بود که خداوند متعال به خاطر آن، آیه‌ی {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاۃَ} را نازل نمود. از برخی عبارات و مبانی اندیشمندان و قرآن‌پژوهان اهل سنّت استفاده می‌شود که آیه‌ی ولایت دلالت بر رهبری و امامت علی (ع) ندارد، و حال آن‌که دانشمندان و قرآن‌پژوهان شیعی باور دارند که این آیه دلالت بر رهبری امام علی دارد. (۲) برخی از محدثان و مفسّران اهل سنّت با عبارات و سندهای مختلف شأن نزول سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۵ را بیان کرده‌اند که اکثر آنها در این‌که آیه در مورد علی (ع) نازل شده است، اتفاق نظر دارند. بعضی از آنها به جهت آن‌که آیه به صورت جمع «الذین» آمده، این آیه را در مورد حضرت علی (ع) چون یک نفر است نمی‌دانند. اندیشمندان اهل سنّت معتقدند که این آیه دلالت بر فضیلت علی (ع) درباره‌ی داشته اما درصدد اثبات دوستی و محبّت علی (ع) است، یعنی واژه‌ی «ولی» در این آیه به معنای دوستی است، نه به معنای ولایت و سرپرستی. این آیه همگان را به دوستی علی (ع) فراخوانده، زیرا علی (ع) را دوست همه‌ی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرده است. پاورقی: (۱) برخی از مفسّران تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۶، ذیل آیه ولایت؛ ینابیع الموده، ص ۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴. (۲) تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۲ به بعد، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۳؛

شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۸ - ۹۹؛ الکشاف، ج ۱، ص ۴۹، ذیل آیه‌ی ولایت. ----------
----

----------------- - آیات و احادیثی که مربوط به علم غیب ائمه است چیست؟ - همه‌ی موجودات ممکن الوجود، چه در ذات‌شان و چه در آثار آن، هیچ گونه استقلالی از خود ندارند چرا که هم در اصل وجود خود و هم در خصوصیات آن، محتاج به ذات خداوندند و تنها وجودی که در ذات خود مستقل است خداست. آیاتی از قرآن هم بر این مطلب گواهی می‌دهند. از آن جمله است: {وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ} (انعام / ۵۹)، {وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْيا} (نجم / ۴۴)، {اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها} (زمر / ۴۲) و...، (ر. ک: زمر / ۶۲، جن / ۲۷، آل عمران / ۴۹، مائده / ۱۱۰، هود / ۳۱، و...). ۲. در سوره‌ی جن، آیه‌ی ۲۶ آمده است: {عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ} «دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده است» نیز در سوره‌ی بقره / آیه‌ی ۲۴۷ آمده است: {إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ}. گرچه آیه‌ی اول به طور کلی در مورد پیامبران و آیه‌ی دوم هم درباره‌ی یکی از پیامبران (طالوت) است، اما از آن‌جا که امام هم جانشین پیامبر (ص) است و هم منتخب خدا، بنابراین، علم ربّانی شامل حال آنها هم می‌شود. و بدون موهبت الهی، آنان نمی‌توانستند در جایگاه ویژه و حسّاس خود، ایفای نقش کنند. ۳. روایات فراوانی هم داریم حاکی از این‌که علم ویژه‌ای به ائمه‌ی اعطا شده است از آن جمله: «کسانی که به سوی ما آمدند، به سوی چشمه‌های صافی آمدند که آبش به امر خداوند جاری است و تمام و خشک شدنی نیست» (۱) امام صادق (ع) می‌فرماید: «نحن راسخون فی العلم» (همان، ص ۳۰۸). ذیل آیه‌ی ۴۳ از سوره‌ی رعد، یعنی آیه‌ی شریفه: {كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ}. در معانی الاخبار آمده است که پیامبر (ص) فرمود منظور از «من» در آیه‌ی فوق، برادرم علی بن ابی طالب است، (۲). مردی از اهل فارس به حضرت ابوالحسن (ع) گفت آیا شما علم غیب می‌دانید؟ امام فرمود: حضرت ابو جعفر (ع) فرموده است: «چون علم الهی به روی ما گشوده شود بدانیم و چون از ما گرفته شود ندانیم» (اصول کافی / ج ۱، ص ۳۷۶). امام صادق (ع) فرمود: «امامی که نداند چه به سرش می‌آید و به سوی چه می‌رود، او حجت خدا بر خلقش نیست» (۳) در پایان ذکر نکات زیر در مورد علم غیب و علم امام ضروری به نظر می‌رسد: الف) برخی از علوم مربوط به آینده منحصر به ذات مقدس خداست به طوری که هیچ کس از آن اطلاع ندارد. در خطبه‌ی ۲۸ نهج‌البلاغه، فقط این دسته از علوم، به غیب تعبیر شده است. روایاتی هم بر این مطلب دلالت دارند از جمله: عن فضیل بن‌یسار قال سمعت ابا جعفر (ع) یقول: «العلم علمان فعلم عندالله مخزون لم یطلع علیه احدا من خلقه و علم علّمه الله ملائکته و رسله فانه سیکون لا یکذّب نفسه و لا ملائکته و لا رسله و علم عنده مخزون یقدّم ما یشاء و یؤخر ما یشاء و یثبت ما یشاء» (۴). امور قسم دوم که خداوند به رسل و ائمه اعطا می‌کند به مقداری است که صلاح بداند و در هر زمان و مکانی که حکمتش اقتضاء کند و مقدارش هم به اندازه‌ی نیاز بشر است. امام علی (ع) در فراز آخر خطبه‌ی ۱۲۸ نهج‌البلاغه به پنج مورد از علوم غیبی که مختص خداوند است و در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی لقمان ذکر شده است، اشاره می‌کنند. ب) برخی دیگر از علوم مربوط به آینده است. و اشخاصی از انسان‌ها با اعلام و تعلیم الهی نسبت به آنها با خبر می‌شوند. پیامبران و ائمه مسلّماً از جمله افرادی هستند که مشمول این اعلام الهی‌اند. در خطبه‌ی اشاره شده در بند قبل، یکی از موارد اطلاع از آینده و خبر دادن به آن توسط امام علی (ع) ذکر شده است. ج) بشر به برخی از امور غیبی مختص خداوند، که گفته شد، می‌تواند با دانش و اطلاعات علمی و بهره‌گیری از ابزارهای پیشرفته اطلاع حاصل کند. اما با وجود این، بر غیبی بودن اطلاع خداوند از آن‌ها خللی وارد نمی‌شود؛ چرا که منظور از علم غیب که در انحصار خداست، عبارت است از علم‌های بدون واسطه. لذا اگر مثلاً به وسیله‌ی اشعه‌ای یا

وسایل دیگر فهمیده شود که جنین پسر است یا دختر، این علم را نمی‌توان گفت که علم غیب است. د) از آیاتی نظیر احزاب / ۳۳، توبه / ۱۰۵، نساء / ۴۱ و غیره نیز که در آیه‌ی اوّل، پیرایش مطلق اهل بیت از هر گونه نقص و پلیدی و گناه ذکر شده است و در آیات بعدی به شاهد و گواه بودن پیامبر و ائمه از اعمال امت‌ها اشاره گردیده است، می‌توان بر خطا ناپذیری علوم ائمه (ع) استدلال کرد. ه) جامع بودن شریعت پیامبر، مقتضی آن است که با افاضه‌ی الهی به ائمه (ع)، آنها بتوانند، جانشین پیامبر (ص) و حجّت خدا بر زمین شوند وگرنه بدون این افاضه، آن‌ها قادر نخواهند بود قوای نفسانی و روحی لازم را در عرصه‌ی پیچیده و دشوار امامت داشته باشند و لذا هدف از رسالت پیامبر، ناتمام خواهد ماند. (۵) پاورقی: (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۱. (۲) تفسیر المیزان، ذیل آیه‌ی فوق. (۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۳. (۴) اصول کافی / ۱۴۰ / ص ۲۰۳. (۵) جهت مطالعه‌ی بیشتر ر. ک: شرح و تفسیر آیات و احادیث مورد استناد. --

معاد

- بیت زیر مربوط به کدام آیات از قرآن است؟ که را ناید گران امروز رفتن بر ره طاعت*** گران آید مر آن کس را به روز حَشر میزان‌ها (ناصر خسرو) - بیت مذکور می‌تواند اشاره به این چند آیه باشد: ۱. {وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} (اعراف،۸) «وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است. کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند.» (۱) ۲. {وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ} (انبیاء،۴۷) «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم، پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود؛ و اگر به مقدار سنگینی یک دانه‌ی خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر می‌کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم.» ۳. {فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ * فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ} (قارعه، ۶ و ۷) «هر که سنجش هایش (اعمالش) سنگین باشد پس او در زندگی خوشی خواهد بود.» پاورقی: (۱) تجلّی قرآن و حدیث در شعر فارسی، سید محمد راستگو، ص ۱۴۵، نشر سمت. -- - آیا حشر حیوانات مانند حشر انسان‌ها است؟

آیا مجازات حیوانات مانند مجازات انسان‌ها است؟ این مسلّم است که نحوه‌ی مجازات آنان با نحوه‌ی مجازات انسان‌ها متفاوت خواهد بود، زیرا انسان از اختیار و عقل برخوردار است، ولی حیوانات از این دو عامل قوی محروم هستند. اما این بدان معنا نیست که حیوانات هیچ نحوه‌ی شعوری نداشته باشند، بلکه آنان نیز به اندازه‌ی شعوری که دارند، قابل مجازات هستند. پس اگر در این آیه از حشر آنها سخن به میان آمده، بُعدی ندارد. (۱) علّت حشر حیوانات دو چیز می‌تواند باشد: ۱. پاسخ‌گویی به تجاوزاتی که به یکدیگر کرده‌اند؛ ۲. شکایت و دادخواهی از بعضی انسان‌هایی که به آنها ظلم روا داشته‌اند. پاورقی: (۱) المیزان، ج ۷ ص ۷۶. -- - آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی اعراف (و علی الاعراف

رجال ...) منظور از اعراف چیست؟ - درباره‌ی اعراف اقوال و احتمالات مختلفی وجود دارد: ۱. اعراف جایی است که مُشْرِف بر اهل بهشت و اهل جهنم است. ۲. دیواری است میان بهشت و جهنم. ۳. تلّی و بلندی میان بهشت و جهنم است که بر روی آن عده‌ای از گناهکاران قرار دارند. ۴. دیواری است که خداوند بین مؤمنان و منافقان در آیه ذکر کرده است. {فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ} ۵. معنای اعراف، جایگاه شناسایی بین بهشتیان و جهنمیان است. ۶. اعراف همان پل صراط است. (۱) درباره‌ی

اهـل اعراف یعنی کسـانی که بر اعراف قرار دارنـد، دوازده قول نقـل شـده است که اصول آنها به سه قول بر می گردد: ۱. اهل اعراف رجالی از اهل منزلت و کرامت هسـتند، مانند انبیاء و شهدا و فقها. ۲. کسانی که اعمال خوب و بدشان مساوی است. ۳. عـدّه‌ای از ملائکه هسـتند. از سـیاق آیات اسـتفاده می‌شود که قول اوّل درست می‌باشـد. (۲) بـدون شـک دو گروه در اعراف حضور دارنـد: الف) گروهی ماننـد ائمه و پیـامبران و اوصـیای آنهـا که نظـارت بر وضع بهشتیـان و دوزخیان دارنـد. ب) گروه دیگر گنهکاران از امت‌های پیشـین و امت محمّد می‌باشـند که آنها امیدوارند مورد شفاعت واقع شودند، چون نه کفه‌ی اعمال خوب آنها می‌چربد، نه کفه‌ی اعمال بد آنها. پاورقی: (۱) المیزان، ج ۸ ص ۱۲۶. (۲) المیزان، ج ۸ ص ۱۲۹. --

----------------- - منظور از آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی نمـل، {وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ} چیست؟ - مراد واقع شدن یک واقعه‌ی عظیم یا عذاب عظیم و یا رخداد بزرگ است. کلمه‌ی ظرف زمـان اسـتقبال است؛ یعنی در آینـده واقعه‌ی عظیمی رخ خواهـد داد. مقصود از جنبنـده‌ی زمین روشن نیست که آیا آن جنبنـده از حیوانـات خواهـد بود، یا از انسان‌ها؟ فقط آنچه معلوم است، این است که آن جنبنـده از زمین خواهـد بود و با مردم سخن خواهـد گفت. امّا آنچه از روایات به دست می‌آیـد، این است که مراد، علی (ع) خواهـد بود که زنده خواهد شد و زبان اعتراض خواهـد گشود که مردم به آیـات و معجزات ما یقین نداشـتند و توجهی به ما نکردنـد. از امام صادق (ع) روایت شـده است که پیامبر، علی را در مسـجد دید که مقداری از خاک‌ها را جمع کرده و سرش را روی آنها گذارده بود و به خواب رفته بود. پیامبر او را حرکتی داد، مردی از اصحاب گفت: یا رسول‌الله! آیا می‌شود کسی از ما به نام دابّهٔالارض باشد؟ پیامبر فرمود: والله دابّهٔالارض فقط علی است. (۱) در حدیثی از حذیفه از پیامبر (ص) در توصیف دابّهٔ الارض چنین آمده است: او به قدری نیرومنـد است که هیـچ کس به او نمی‌رسـد و کسـی از دست او نمی‌توانـد فرار کنـد. در پیشـانی مـؤمن علامـت می گـذارد و می‌نویسـد مؤمن، و در پیشـانی کـافر علامـت می‌گـذارد و می‌نویسـد کافر. و با عصای موسـی و انگشتر سـلیمان است. (۲) در روایـت علی بـن ابراهیم از امـام صـادق (ع) آمـده است: مردی به عمّـار یاسـر گفت: آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشـان سـاخته و مرا در شـک انـداخته است. عمّار گفت: کـدام آیه؟ گفت: آیه‌ی {وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ...}. این کـدام جنبنده است؟ عمار گفت: به خدا سوگند! روی زمین نمی‌نشـینم و غذایی نمی‌خورم تا آن‌را به تو نشان دهم. سـپس همراه آن مرد به خدمت علی (ع) آمد، در حالی که غذا می‌خورد. هنگامی که چشم امام به عمّار افتاد، فرمود: بیا. عمّار آمد و نشـست و با امام غـذا خورد. هنگامی که عمّار برخاست و با علی خـداحافظی کرد، آن مرد رو به عمّار کرد و گفت: مگر تو سوگنـد یاد نکردی که غـذا نخوری تـا آن‌را به من نشان دهی؟ عمّار گفت: من او را به تو نشان دادم، اگر تو می‌فهمیـدی. (۳) بر طبق این روایات، آیه‌ی مربوطه به رجعت است که بر اساس عقاید شـیعه بعد از ظهور حضـرت مهدی (عج) گروهی از انسان‌ها که قبلاً از دنیا رفته‌انـد، دوباره زنـده می‌شوند. مرحوم ابوالفتوح رازی در تفسـیر خود، ذیل این آیه می‌نویسد: طبق اخباری که از طریق اصـحاب ما نقل شده، کنایه از حضـرت مهدی (عج) است. (۴) پاورقی: (۱) المیزان، ج ۱۵ ص ۴۰۵. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱۵ ص ۵۵۲. (۳) همان، ص ۵۵۳. (۴) تفسیر نمونه، ج ۱۵ ص ۵۵۴. --

-- - مفهـــــوم آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی غافر {قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ} چیست؟ - درباره‌ی این آیه نظرهای مختلفی ارائه شـده است. ۱. دو میرانـدن، یکی آن وقت که نطفه بود، قبـل از ولوج روح، و یکی وقتـی که از دنیا رفت و فـوت کرد و دوبـار زنـده کردن؛ یکی وقتـی که به انسـان روح دمیـد و به دنیـا آورد و یکی زنـده شـدن بعـد از مرگ.

اشکال این قول این است که دو میراندن به نطفه (قبل از ولوج روح) صدق نمی‌کند، چون جنین یک تکه گوشت بیشتر نیست. ۲. حیات اوّل در دنیا و حیات دوم در قبر (حیات برزخی) و مردن اوّل در دنیا و مردم دوم در قبر. اشکال این نظریه این است که زنده شدن برای روز قیامت به حساب نیامده و حال آن‌که حیات پس از مرگ مراد آیه است. ۳. زنده شدن اوّل در عالم ذرّ بوده، سپس در عالم ذرّ مرده، سپس در دنیا زنده شده و سپس مرده است. اشکال این قول این است که اصلاً اشاره‌ای به حیات پس از مرگ ندارد، در صورتی که بیشترین توجّه آیه به آن است. ۴. مراد از اثنتین در دو مورد تکرار است، نه دو مرتبه بودن؛ یعنی خدایا! تو ما را بارها زنده کردی و بارها میراندی. ۵. مراد از دو بار مردن یکی مردن و از دنیا رفتن است و یکی مردن پس از حیات برزخی و مراد از دوبار زنده شدن یکی زنده شدن در برزخ، پس از مرگ دنیوی است و دیگری احیا در روز قیامت می باشد. بنابراین، آیه نظر به زنده شدن در دنیا ندارد، چون مراد از جهنّمیان که می‌گویند: {رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ...} میراندن و احیایی است که موجب یقین آنان شده است. مرحوم علامه طباطبایی این نظریه را پذیرفته و بقیه‌ی نظریات را رد کرده و فرموده است: اماته‌ی اوّل، مردن از دنیا بعد از حیات برزخی در عالم برزخ و سپس مردن برزخی و سپس زنده شدن به شکل واقعی در آخرت (دو احیا و دواماتهٔ) است. محصول آیه این است که در جهنم فریاد می‌زنند: خدایا! دوبار ما را میراندی و دوبار ما را زنده کردی. پس ما یقین کردیم و اعتراف به گناهانمان می‌کنیم. آیا ما را از جهنم بیرون می‌کنی؟ جواب داده می‌شود: حالا دیگر فایده ندارد و کار از کار گذشته است. اقرار و اعتراف در جهنم دیگر فایده‌ای ندارد بایستی در دنیا این کار را می‌کردید.(۱) هنگامی که انسان می‌میرد، نوع دیگری حیات به عنوان حیات برزخی پیدا می‌کند. همان حیاتی که شهیدان دارند {بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ}. همان حیاتی که پیامبر و امامان دارند و سلام ما را می‌شنوند و پاسخ می‌دهند. نیز همان حیاتی که سرکشان و طاغیانی همچون آل فرعون دارند و صبح و شام به مقتضا مجازات می‌شوند. به این ترتیب ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی. در پایان عمر از حیات جسمانی می‌میریم و در پایان این جهان از حیات برزخی می‌میریم و دوباره در روز قیامت زنده می‌شویم. (۲) پاورقی: (۱) المیزان، ج ۱۷ ص ۳۱۴. (۲) تفسیر نمونه، ج ۲۰ ص ۴۳. -- – در آیه‌ی ۴ سوره‌ی معراج آمده: «یک روز قیامت معادل پنجاه هزار سال دنیا است». لطفاً این مطلب را توضیح دهید. – تعبیر «پنجاه هزار سال» از این نظر است که آن روز بر حسب مقیاس سال‌های دنیا تا این حد طولانی است و ادامه دارد؛ یعنی اگر فرضاً زمین قیامت حرکت داشته باشد و بخواهد یک بار دور خود بچرخد، به اندازه‌ی پنجاه هزار سال دنیا طول خواهد کشید. علم امروز می‌گوید: مقدار روز در هر کره‌ای از کرات آسمانی با دیگر کرات متفاوت است، زیرا تابع مقدار زمانی است که آن کره، به دور محور خود می‌چرخد. لذا روز در کره‌ی ماه به اندازی دو هفته در کره‌ی زمین است. حتی می‌گویند: ممکن است با گذشت زمان کره‌ی زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یک روز معادل یک سال یا صد سال شود! البته نمی‌گوییم وضع قیامت به این شکل است، بلکه روزی که معادل پنجاه هزار سال باشد حتی با مقیاس‌های عالم دنیا، چیز عجیبی نیست. (۱) گفتنی است: در سوره‌ی سجده‌ی آیه‌ی ۵ مقدار روز قیامت هزار سال گفته شده است. در روایات آمده، قیامت پنجاه موقِف دارد و هر موقِف به اندازه‌ی هزار سال طول می‌کشد. بر این اساس آیه‌ی چهار سوره‌ی معارج ناظر به همه‌ی مواقف است و آیه‌ی پنج سوره‌ی سجده ناظر به یک موقِف. امام صادق (ع) فرمود: «روز قیامت پنجاه موقِف دارد و هر موقِفی مثل هزار سال دنیا است». سپس این آیه را تلاوت فرمود: {فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ}. (۲) برخی احتمال داده‌اند عدد «پنجاه هزار، یا هزار» برای تکثیر است، نه تعداد؛ یعنی آن روز بسیار طولانی است. البته طولانی بودن روز قیامت برای مجرمان، ظالمان و کافران است، نه مؤمنان و متّقیان. لذا در

حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده: بعد از نزول آیه‌ی چهار سوره‌ی معارج کسی عرض کرد: یا رسول‌الله! چقدر آن روز طولانی است؟! فرمود: «قسم به کسی که جان محمّد در دست او است! آن روز برای مؤمن سبک و آسان می‌شود، آسان‌تر از یک نماز واجب که در دنیا می‌خواند». (۳) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۸. (۲) امالی شیخ طوسی، طبق نقل تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۳. (۳) طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۳، طبق نقل نمونه، ج ۲۵، ص ۱۷. ------------

----

-------------- - منظور تفاسیر شیعه از آیه‌ی {ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ} چیست؟ - سوره‌ی واقعه بهشت و نعمت‌های زیبای بهشتی را برای اصحاب یمین بر شمرده و جهنم و عذاب‌های اخروی را برای اصحاب شمال معین کرده است. در قسمت اوّل، اصحاب یمین را گروهی از اولین و گروهی از آخرین دانسته است. درباره‌ی گروه اولین و آخرین چند قول در تفاسیر شیعه به چشم می‌خورد: ۱- مراد از اولین و آخرین از امّت محمّد (ص) یعنی آنان‌که در زمان پیامبر (ص) و بعد از او تا مدّت‌ها از خوبان بودند و گروهی نیز در زمان‌های متأخر در بهشت خواهند بود. نعمت‌هایی که در آیات قبل آمده برای اینان خواهد بود. در این صورت از خوبان و اصحاب یمین از امّت‌های سابق سخن به میان نیاورده و نسبت به آنان مسکوت است. ۲- مراد از اولین گروهی از خوبان در امّت‌های سابقه و مراد از آخرین، گروهی از خوبان امّت پیامبر (ص) باشد. در آیات قبل در وصف سابقون می‌فرماید: {أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ} نسبت به آخرین تعبیر قلیل دارد، بنابر تفسیر دوم یعنی در امّت های سابق و پیش از پیامبر (ص) در مجموع گروه بیشتری از اهل بهشت خواهند بود و از آخرین یعنی بعد از پیامبر (ص) اسلام تا روز قیامت گروه کمتری اهل بهشت و نعمت‌های آن خواهند بود. کمتر بودن آنان شاید به علّت انحرافاتی خواهد بود که با بیشتر شدن مظاهر دنیوی به وقوع خواهد پیوست. احتمال دارد در این‌جا نیز هر یک از اولین و آخرین از امّت پیامبر اسلام مراد باشد، یعنی در زمان‌های صدر اسلام گروهی اهل بهشت خواهند بود و نسبت به زمان‌های آخر و به تعبیر دیگر آخر الزمان گروه کمتری اهل بهشت خواهند بود. «ثلّه» به معنای جمعی از مجتمع و به معنای گروه و جماعت به کار رفته است. --

-- - آیاتی درباره‌ی جهنم و عذاب‌های آن مرقوم فرمایید؟ - جهنم در آیات قرآن تصویرهای وحشتناکی دارد. قرآن می فرماید: «جهنم هفت در دارد و برای هر درش گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند.» (حجر، ۴۳ و ۴۴) قرآن درباره‌ی عذاب‌های جسمانی دوزخیان می‌فرماید: «گنهکار دوست دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند، و همسر و برادرش را، و قبیله‌اش را که همیشه از او حمایت می کردند و تمام مردم روی زمین را، تا مایه‌ی نجاتش شود.» (معارج، ۱۱ - ۱۴) «درخت زقّوم [غذای گنهکاران] است که همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد - جوششی همچون آب سوزان.» (دخان، ۴۳ - ۴۶) و در آتش سوزان وارد می‌شوند از چشمه‌ای فوق‌العاده داغ به آنها می‌نوشانند، طعامی جز از ضریع خار خشک تلخ و بدبو ندارند - غذایی که نه آنها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می‌نشاند.» (غاشیه، ۴ - ۷) «ما برای ستمگران آتش آماده کردیم که سراپرده‌اش، آنها را از هر سو احاطه کرده و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنها می‌آورند، همچون فلز گداخته که صورت‌ها را بریان می کند؛ چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است.» (کهف، ۲۹) «کسانی که کافر شدند، لباس‌هایی از آتش برای آنها بریده می‌شود و مایع سوزان وجوشان بر سر آنها فرو می‌ریزند؛ آن‌چنان‌که هم درون‌شان را ذوب می کند و هم برون‌شان را و بر آنها گرزهایی از آهن است. هر گاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند، آنها را به آن باز می گردانند و به آنها گفته می‌شود عذاب سوزان را بچشید.» (حج، ۱۹- ۲۲) «شعله‌های آتش همچون شمشیر به صورت‌های‌شان می خورد.» (مؤمنون،

۱۰۴) «در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن‌شان قرار گرفته، آنها را می‌کشند آنان را در آبی سوزان وارد می‌کنند؛ سپس در آتش دوزخ افروخته می‌شوند.» (مؤمن، ۷۱ - ۷۲) این‌ها نمونه‌هایی از عذاب‌های جسمانی دوزخیان بود؛ آیات متعددی نیز خبر از عذاب‌های روحانی جهنمیان می‌دهد: «و بهشتیان، دوزخیان را صدا می‌زنند که آنچه پروردگارمان به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم. آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟! می‌گویند: آری! در این هنگام ندا دهنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد که لعنت خداوند بر ستمگران باد.» (اعراف، ۴۴) «پروردگارا! هر که را تو به سبب اعمالش به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای و این چنین افراد ستمگر یاوری ندارند.» (آل‌عمران، ۱۹۲) آیات یاد شده، نمونه‌ای از اوصاف جهنم بود. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، می‌توانید به کتاب پیام قرآن، (۱) مراجعه فرمایید. در این زمینه کتاب «حق‌الیقین» (۲) نیز که به فارسی نگارش یافته، مفید است. پاورقی: (۱) تألیف آیة‌الله مکارم شیرازی، ج ۶. (۲) تألیف علامه مجلسی. ---

-- - فکر می‌کنم در قرآن درباره‌ی نعمت‌های بهشت مقداری مرد سالاری مطرح است، چرا؟ - الف) این‌که در قرآن حوری یا کواعب و نظائر آن آمده دلیل آن نیست که مخاطبین قرآن تنها مردان هستند. زیرا در قرآن از ولدان و غلمان نیز یاد شده است و هر دو جمع بوده و به معنای پسران است. معمولاً «حوری و غلمان بهشتی» به دنبال هم آورده شده‌اند. بنابراین اگر در بهشت برای مردان حوری مطرح است غلمان و ولدان نیز برای زن‌ها مطرح است. ---

-- - در قرآن به منکران، وعده‌ی دخول در آتش داده شده است. آیا هر موحدی با هر دینی، از ورود به آتش در امان خواهد بود؟ - بنابراین نمی‌توان گفت هر موحدی به بهشت خواهد رفت. بلی اگر شخصی معذور و قاصر باشد، یعنی دسترسی به دریافت حق و حقیقت ندارد، خداوند او را عذاب نمی‌کند. قرآن از آنان به مستضعف تعبیر کرده است: {إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً} مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که براستی تحت فشار قرار گرفته‌اند [و حقیقتاً مستضعفند]؛ نه چاره‌ای دارند، و نه راهی [برای نجات از آن محیط آلوده] می‌یابند.(۱) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل این آیه فرمود: خداوند جهل به امر دین و هر ممنوعیت از اقامه‌ی شعایر دین را ظلم شمرده است و عفو الهی شامل آن نمی‌شود، اما مستضعفان که قدرت بر انتقال و تغییر محیط ندارند، استثناء شده‌اند. پاورقی: (۱) نساء ۴ آیه‌ی ۹۸. ------------------

----

------------ - چرا قرآن قیامت را نزدیک می‌داند؟ - آگاهی از زمان وقوع قیامت فقط از آن خداست و کسی دیگر از آن اطلاع ندارد، قرآن کریم می‌فرماید: {يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي...} (اعراف، ۱۸۷) «درباره‌ی قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟ بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است؛ و هیچ کس جز او (نمی‌تواند) وقت آن را آشکار سازد. قیام قیامت، حتی در آسمان‌ها و زمین، سنگین (و بسیار پر اهمیت) است، و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید. (باز) از تو سؤال می‌کنند، چنان‌که گویی تو از زمان وقوع آن با خبری؛ بگو: علمش تنها نزد خداست؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» در جای دیگر نیز می‌فرماید: {وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً} (احزاب، ۶۳) «چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد». بنابراین برای استقبال قیام قیامت باید همیشه آماده بود، و ممکن است فلسفه‌ی مخفی بودنش نیز همین باشد که مردم هیچ‌گاه قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، و به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، زیرا چنان‌که قرآن کریم فرموده: {لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً} (اعراف، ۱۸۷) «به طور ناگهانی اتفاق می‌افتد.» (۱)

افزون بر آن وقت فرا رسیدن قیامت از اموری است که شناخت آن از توانایی انسان خارج است و علم آن اختصاص به پروردگار دارد. (۲) زیرا وقوع آن متوقف بر مقدّراتی است که باید جامه‌ی عمل بپوشد، و چون علم به همه‌ی آن مقدّرات و زمان آنها برای انسان امکان‌پذیر نیست، لذا علم به وقوع رستاخیز نیز برایش امکان ندارد، و در آیات و روایات فقط برای آن علائم و نشانه‌هایی بیان شده است. ۱. شاید مقدار زمانی که تا نزول - از ابتدای آفرینش - گذشته، نسبت به مقدار زمانی که از زمان نزول قرآن تا قیامت مانده است، آن اندازه زیاد است که قرآن می‌فرماید: «قیامت نزدیک است»؛ برای مثال، اگر از اول آفرینش یک میلیارد سال گذشته باشد و از زمان نزول قرآن تا قیامت، فقط ده هزار سال باقی مانده باشد، صحیح است که قرآن بفرماید قیامت نزدیک است. ۲. قیامت هر انسانی عملاً پس از مرگ او شروع می‌شود - نه بعد از تمام شدن برزخ - به این معنا که وقتی انسان از دنیا می‌رود تا اندازه‌ی زیادی دستش از این نظر که قیامت خود را اصلاح کند، کوتاه می‌گردد؛ به این جهت قیامت هر انسانی بسیار نزدیک است، زیرا با پایان عمرش، قیامت او شروع شده است. ۳. وقتی حادثه‌ای بسیار مهم و سرنوشت ساز باشد، هر چند از نظر زمانی نزدیک نباشد، ولی به جهت اهمیت فوق‌العاده‌ی آن، مانند حوادث نزدیک از آن یاد می‌شود؛ خلاصه آن‌که اهمیت حادثه، در دوری و نزدیکی زمانی اثر می‌گذارد؛ برای مثال وقتی شما یک سال دیگر، امتحان راهنمایی و رانندگی داشته باشید، خواهید گفت: تا زمان امتحان وقت زیاد است، ولی اگر در همان زمان، امتحان کنکور داشته باشید می‌گویید: امتحان نزدیک است و وقت ندارم. ۴. می‌دانید که تعداد سال‌های دنیا هر چه هم زیاد باشد و ادامه یابد، ولی در مقابل عمر قیامت که ابدی است و هرگز تمام نمی‌شود، بسیار ناچیز است. اکنون که در سال‌های محدود دنیا واقع شده‌ایم، وقتی در برابر آمدن یک حادثه‌ای که عمر ناپایان دارد قرار می‌گیریم، آن را بسیار نزدیک می‌بینیم؛ به همین جهت خداوند قیامت را حادثه‌ای نزدیک خوانده است. ۵. وقتی حادثه‌ای به طور قطع و یقین واقع خواهد شد و هیچ شکّی در وقوع آن نیست، گفته می‌شود آن واقعه نزدیک است، بلکه به گونه‌ای از آن سخن می‌گویند که گویا اتفاق افتاده است؛ به این جهت خداوند گاهی اوقات از قیامت، به «ساعت» تعبیر می‌فرماید: {أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ} (یوسف،۱۰۷) «آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه‌ی خدا به سراغ آنها بیاید - یا ساعت - رستاخیز - ناگهان فرا رسد، در حالی که آنها متوجه نیستند.» پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیةالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۷، ص ۴۲ - ۴۳، دارالکتب الاسلامیة. (۲) ر. ک: التفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۴۳۱، دارالعلم للملایین. --------------------

----

---------- - آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی انعام می‌فرماید: {وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ} دلیل حشر آنها چیست؟ آنها که اعمال اختیاری ندارند. - در ذیل این آیه علامه طباطبایی (ره) بحث مفصّلی درباره‌ی حیوانات و معنای امّت و حشر و نشر آنان دارد. ما به اهمّ مطالب ایشان می‌پردازیم: می‌فرماید: این‌که حیوانات زمینی و هوایی گروه‌هایی مانند انسان‌ها هستند، نه به این معنا است که آنان هم چون انسان‌ها دارای جامعه واحدی هستند و مانند انسان مدنی بالطبع و اجتماعی باشند. حیوانات نیز مانند انسان‌ها نحوه‌ای از زندگانی از قبیل دفاع از خود و تهیه‌ی غذا و تولید نسل و نگهداری و غذا دادن به فرزندان دارند و دارای ادراک و شعور هستند، گرچه این خصایص فطری و از درون آنها است و به این نحوه آفریده شده‌اند. از طرفی دقّت در رفتار و خصائص حیوانات؛ انسان را به وجود یک نحوه شعور و ادراک در آنها می‌رساند، مثلاً دقّت در زندگی مورچه‌ها و زنبورهای عسل یا زیرکی و توانایی‌هایی که در بعضی از حیوانات مشاهده می‌شود، دلالت می‌کند که آنها از شعور و توانایی‌هایی برخوردار هستند. همین طور در مقایسه بین حیوانات مشاهده می‌شود مثلاً یک خروس با خروس دیگر یا یک قوچ با قوچ دیگری دارای خُلق و خوی

متفاوت هستند یا می‌بینیم بعضی از آنها قساوت و سخت‌دلی بیشتری از دیگران دارند. بنابراین اگر حشر و نشری در روز قیامت برای حیوانات متصور شود، امری ممکن است و اشکال عقلی بر آن متصوّر نیست. ---------------------
----

-------- - با توجه به آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی بقره که می‌فرماید: «شهیدان زنده‌اند»، آیا شهیدان مرگ را درک نکرده‌اند. پس رجعت آنان چگونه است؟ آیا آنها زنده شده، مرگ را درک خواهند کرد؟ - به گفته‌ی قرآن در دو آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی بقره و ۱۶۹ سوره‌ی آل عمران شهیدان زنده‌اند. در سوری بقره می‌فرماید: {وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ} «و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید! بلکه آنان زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید.» در سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: {وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ} «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند...» پر واضح است که مراد از حیات شهیدان غیر از حیات برزخی انسان‌ها است زیرا در آن صورت حیات شهیدان امتیازی برای آنان نخواهد بود، در صورتی که در این دو آیه به صورت ویژه، حیات پس از شهادت آنان را متذکر شده است و البته چگونگی آن از نظر ما پنهان است چنان‌که فرموده است: درک و شعور شما انسان‌ها از درک کیفیت حیات آنان قاصر است و در سوره‌ی آل عمران توضیح اندکی در این‌باره داده است. امام باقر نقل (ع) می کند که شخصی به نزد پیامبر اسلام شرفیاب شد و عرض کرد: من مشتاق شرکت در جهادم. آن حضرت پاسخ داد: «فجاهد فی سبیل الله فأنّک ان تُقتل کنت حیاً عند الله مرزوقاً و ان مت فقد وقع اجرک علی الله...؛ در راه خدا پیکار کن که اگر شهید شدی نزد خداوند زنده و روزی‌خوار خواهی بود و اگر مُردی پاداشت بر عهده‌ی خداوند خواهد بود... .» (۱) می‌بینیم که آن حضرت شهادت را در برابر مرگ عادی قرار داده است. آنچه از آیات یاد شده به یقین به دست می‌آید این است که شهدا از حیاتی برخوردارند که دیگران از آن محروم هستند و این نیز مسلم است که وجود این حیات برای آنها به این معنا نیست که جان آنها از کالبد و جسم آنان بیرون نرفته است؛ پس شهدا از این جهت که روح آن ها از جسم‌شان بیرون رفته است، با دیگران که از دنیا رفته‌اند فرقی ندارند و این‌که شما نوشته‌اید: «چگونه شهدا زنده‌اند، در حالی که سرانجام همه باید بمیرند، پس مرگ آنان چگونه است؟» پاسخش روشن است، زیرا آن مرگی که به هر حال، سراغ هر انسانی می‌آید، به معنای جدایی روح از بدن است که درباره‌ی شهدا هم اتفاق افتاده است - چون همان‌گونه که گذشت، مقصود خداوند متعال از نمردن شهیدان، این نیست که روح‌شان از بدن‌شان جدا نشده است - آری؛ مقصود از حیات شهید، حیاتی مخصوص نزد خداوند است - نه از نوع حیات در دنیا - که غیر از شهدا کسی دیگر از آن حیات، نصیبی ندارند، و همان‌گونه که خداوند می‌فرماید، حیات آنان، حیات مخصوصی است که ما قدرت فهم و درک آن را نداریم: {بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ} (بقره،۱۵۴) «بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید». پس شهید با رجعت، مانند دیگران به دنیا بر می گردد - البته شهیدی که قرار باشد رجعت کند - و مانند دیگران دوباره روحش از کالبدش جدا می گردد، در نهایت ممکن است آن حیات مخصوصی که برای او به سبب شهادت حاصل شده بود، برایش ادامه داشته باشد. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳، انتشارات جامعه‌ی مدرسین. -------------------------
----

----- - در قرآن آمده است: هر قومی با امام خود وارد صحرای محشر می‌شود.(۱) ما مسلمانان امام داریم، اما خارجی‌ها مانند هندی‌ها و ارمنی‌ها و پیروان ادیان دیگر که امام ندارند، چگونه محشور خواهند شد؟ - امام اهل بهشت، به پیامبران و جانشینان آنان گفته می‌شود و امام اهل آتش، به پیشوایان کفر و ضلالت و گمراهی و طاغوت گفته می‌شود. پاورقی: (۱)

اسراء ۱۳ آیه‌ی ۷۱. --

-- - آیا آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی مریم {إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها} شامل همه، حتی پرهیزگاران می شود؟ - مفسّرین در کلمه‌ی ورود دو نظر دارند. برخی ورود در آیه را به معنی نزدیک شدن و اِشراف پیدا کردن می‌دانند، یعنی همه‌ی مردم بدون استثناء برای حسابرسی، یا برای مشاهده‌ی سرنوشت نهائی بدکاران به کنار جهنّم می‌آیند. سپس خوبان می‌روند و بدان را وارد جهنم می‌کنند. این گروه برای تأیید نظریه‌ی خود به آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی قصص استدلال می‌کنند {وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ ...} یعنی وقتی حضرت موسی (ع) نزدیک و کنار آب مدین رسید. اکثر مفسرین می‌گویند ورود، در این‌جا به معنی دخول است. طبق این معنی، همه‌ی انسان‌ها (خوبان و بدان وارد جهنم می‌شوند) منتها آتش دوزخ بر خوبان سرد و سالم خواهد بود، همان‌گونه که آتش نمرود بر ابراهیم (ع) چنین بود. {يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ}(۱) «ای آتش بر ابراهیم (ع) خنک و سلامت باش.»(۲) پاورقی: (۱) انبیاء، آیه‌ی ۶۹. (۲) ج ۱۳، تفسیر نمونه، ص ۱۱۷. --

-- - چرا بیشتر جاهایی که در قرآن نام جنّات برده شده بعد از آن کلمه تجری من تحت الانهار ذکر شده است؟ - در جواب این سؤال به چند نکته توجّه کنید: ۱) در چنین آیاتی، قرآن در صدد بیان بهشت برین است و همچنین آنچه مایه‌ی شادی و لذت انسان می‌شود. ۲) یکی از عواملی که برای انسان مایه‌ی وجد و نشاط است و غم و اندوه را از انسان می‌زداید، مناظر دلکش و زیبای جریان آب است که هم دیدنش برای چشم نشاط آور است و هم صدای دلنشین آب، گوش را می‌نوازد. ۳) نعمت‌های بهشت محدود به باغ و بستان و آب روان نیست؛ بلکه به فرموده‌ی قرآن: {فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ} «در آن‌جا هر چه نفوس تمایل کند و هر آنچه که چشم‌ها را شوق دیدن آن باشد فراهم است» (زخرف، آیه‌ی ۷۱) ولی از جمله‌ی آنها - که تقریباً جنبه‌ی عمومی دارد و همگان از آن لذت می‌برند - باغ و بستان‌هایی است که از زیردرخت‌های آن و یا از زیر خود باغ‌ها (مانند باغ‌های کوهستانی)، آب جاری می‌شود. بدین ترتیب می‌بینیم که قرآن مجید در بسیاری از موارد - که از بهشت برین سخن به میان می‌آورد - از نهرهای جاری آن به صورت مخصوص یاد می‌کند. در برخی موارد هم (سوره‌ی محمّد، آیه‌ی ۱۵) به تفصیل انواع نهرهایی که در بهشت وجود دارد، می‌پردازد. برای آگاهی بیشتر ر. ک: المنار، ج ۱، ص ۲۳۲ (ذیل آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی بقره) تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲، ص ۱۲۸ (ذیل آیه‌ی مذکور) --

-- - عالَم برزخ چگونه عالمی است؟ اگر کسی در این دنیا خودکشی کند، آیا باید در قبر منتظر بنشیند تا زمان مرگش فرا رسد و نکیر و منکر از او سؤال نمی‌کنند تا مرگش فرا رسد؟ - {وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ} (مؤمنون، ۱۰۰) «و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.» آیات و روایات بطور روشن دلالت دارد که بعد از زندگی دنیا و قبل از قیامت عالمی وجود دارد بنام «عالم برزخ» که روح انسان بعد از مرگ تا برپائی قیامت در آن‌جا زندگی می‌کند. روح انسان بعد از جدا شدن از این جسد خاکی در جسم‌های لطیفی قرار می‌گیرد که بسیاری از عوارض ماده را ندارد و چون از هر نظر شبیه این جسم است به آن «قالب مثالی» و یا «بدن مثالی» می‌گویند؛ یعنی بدنی شبیه همین بدن امّا نه به کلی مجرد است و نه مادی محض. (۱) از نگاه قرآن و روایات همه‌ی انسان‌ها حیات برزخی دارند. از روایات استفاده می‌شود که انسان‌ها در برزخ به پنج گروه قابل تقسیم‌اند: الف: افرادی که در درجه‌ی اعلای از ایمان و کمال هستند این افراد پس از مرگ و پاسخ به سؤالات نکیر و منکر روح آنها در قالب مثالی قرار می‌گیرد و به بهشت برزخی وارد می‌شوند و در آن‌جا در محضر امیرالمؤمنین (ع) و در بهشت برزخی به انواع نعمت‌های الهی

متنعم می‌شونـد؛ تا برپا شدن قیامت. ب: افرادی که مؤمن هسـتند ولی نه در درجه و کمال گروه قبلی، این افراد پس از سؤال و پاسـخ در قبر، دری از بهشت (برزخی) به سوی قبر آنـان باز می‌شود و قبر به مقـدار چشم‌انـداز، وسـیع شـده و باغی از باغ‌های بهشت می‌شود. این گروه در قبرشان متنعم به نعمت‌های پروردگارنـد و همیشه دعای‌شان این است که خـدایا قیامت را برپا نما و نعمت‌های بهشتی را که به ما وعـده داده‌ای عطا فرما. ج: مؤمنین معصـیت‌کار که مسـتحق عذابنـد، آنها پس از ورود به قبر و سؤال نکیر و منکر و عدم توانایی آنها برای پاسخ دادن، فرشتگان با عمودی که در دست دارند بر فرق آنها می‌کوبند و قبرشان پر از آتش می‌شود. و دری از جهنم (برزخی) به‌سوی قبر آنان باز می‌شود و قبرشان تبدیل به چاهی از چاه‌های جهنم می‌گردد و این گروه در قبر معذبنـد تـا وقتی که گناهـان‌شـان بخشوده شود. د: کسانی‌که کافر محض هسـتند، این‌ها هم هماننـد مؤمنین معصـیت‌کـار در جهنـم برزخی معذبنـد تـا برپـا شـدن قیـامت؛ بـا ایـن تفـاوت که عـذاب کـافر، عـذاب عقیـده و عمـل است و کـاهش‌دهنـده‌ی عـذاب قیـامتش نیست؛ ولی عـذاب مؤمن گناهکار، عـذاب عمل است و باعث پاک شـدن او می‌شود و جنبه اصلاح‌گرانه و رهایش‌گرانه دارد. (۲) هـ: گروهی که نه اهل ثوابنـد که مستحق نعمت باشـند و نه اهل گناه تا مسـتحق عذاب گردنـد این گروه روح‌شـان (در قالب مثالی) بصورت بی‌هوش و یله و رها باقی می‌مانـد تا برپا شـدن قیامت. (۳) هنگام مرگ روح انسان از بدن به طور کامل جدا می‌شود و به هنگام رستاخیز، خداوند متعال بار دیگر بدن و استخوان‌های پوسیده و خاک شـده را حیات مجدد می‌دهد و روح، دوباره به آن بر می‌گردد. (۴) کسی هم که خودکشی می‌کند، زمان مرگش همان موقع است و با بقیه‌ی افراد تفاوتی نخواهـد کرد، البته خودکشـی از گناهان بزرگ است و عذاب سـختی را در پی دارد. قرآن کریم می‌فرمایـد: {قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ} (سـجده،۱۱) «بگو، فرشـته‌ی مرگ که بر شـما مأمور شـده، قبض روح شـما می‌کند، سـپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید.» از این آیه و آیات دیگر در روایات فهمیده می‌شود که سـتاندن روح انسـان‌هـا به دست ملائکه است حـال این سـتاندن در هر کسـی در یک حالتی است؛ برخی در حال تصادف، برخی سـکته و برخی در حالت خودکشـی و... . در این حالات جسم مادی از کار می‌افتد؛ ولی روح از بین نمی‌رود؛ بلکه آن را ملائکه در همین هنگام از بدن جدا می‌نمایند و باقی خواهد ماند. پاورقی: (۱) اقتباس از تفسیر نمونه، آیهٔالله مکارم شیرازی، ج ۱۴، ص ۳۲۲، دارالکتب الاسـلامیهٔ. (۲) سـیری در جهـان پس از مرگ، حبیب‌الله طـاهری، ص ۳۲۸ – ۳۳۰، دفتر انتشارات اسـلامی، با انـدکی اضافات. (۳) فروع کـافی، ج ۳، ص ۲۳۸، بـاب المسألـهٔ فی القبر و من یسـأل و من لایسأل، نشـر دارالاـصول / جهت آگـاهی بیشتر دربـاره عـالم برزخ ر. ک: پیـام قرآن، آیـهٔالله مکـارم شـیرازی، ج ۵، ص ۴۴۳ – ۴۷۸، نشر مدرسه امیرالمؤمنین ۷ / عالم برزخ در چند قدمی ما، محمدی اشـتهاردی و... (۴) ر. ک: پیام قرآن، آیهٔالله مکارم شـیرازی، ج ۵، ص ۳۰۸ – ۳۳۴، مدرسـهٔالامـام امیرالمؤمنین / تفسـیر نمونه، آیـهٔالله مکـارم شـیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۳۰۷، دارالکتب الاسـلامیهٔ. --

-- - مراد از کتـاب در آیـه‌ی ۲۹ سوره‌ی نباء {وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً} و امثال آن آیه چیست؟ - از مجموع آیات قرآن اسـتفاده می‌شود که در عالم قیامت سه نوع کتاب برای انسان‌ها وجود دارد: ۱- یک کتاب برای حساب اعمال همگان «دفتر کل» (۱) ۲- کتاب مخصوص هر امّت مثلاً امّت اسلام، امّت کفر و نفاق (۲) ۳- کتابی که برای هر انسان به خصوص گذاشـته می‌شود. (۳) از بعضی آیات مثل آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی کهف {وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً} برداشت می‌شود که فردای قیامت خود اعمال مجسّم می‌شود و جلوی انسان حاضر می‌گردد. با توجه به این دو دسته آیـات، می‌توانیم بگوئیم مراد از کتـاب، هم کتـاب و دفتری است که اعمـال انسان در آن ثبت می‌شود و هم خود اعمال است. (۴) پاورقی: (۱) وضع الکتـاب، ۴۹ کهف. (۲) کل امـهٔ تدعی الی کتابها، ۲۸ جاثیه. (۳) و کـلّ انسان الزمناهٔ طائره فی

عنقه و نخرج له یوم القیامهٔ کتاباً آیه‌ی ۱۳، سوره‌ی اسراء. (۴) ج ۱۳، المیزان، ص ۵۵۰ و ج ۱۲، نمونه ۴۵۵. -----------
----

-------------------- - منظـور از آیـه‌ی ۹۴ سـوره‌ی انعـام چیست؟ آیـا از این آیه می‌تـوان اسـتفاده کرد اگر انسـان ازدواج نکنـد، بهتر است؟ - ترجمه‌ی آیه‌ی مـذکور چنین است: و [روز قیامت به آنها گفته می‌شود:] همه شـما تنها به سوی ما بازگشت نمودید، همان‌گونه که روز اوّل شـما را آفریدیم! و آنچه را به شـما بخشیده بودیم، پشت سر گذاردید! و شفیعانی را که شریک در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم! پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه‌گاه خود تصوّر می‌کردید، از شما دور و گم شده‌اند! همان‌طور که از ترجمه ظاهر می‌شود، آیه ربطی به عدم ازدواج ندارد و دلالتی بر این‌که اگر ازدواج نکنیم و تنها باشیم بهتر است، ندارد. از این آیه استفاده می‌شود اسباب و عللی از قبیل مال، منال، رفیق، مقام، زن و فرزنـد که در دنیا همراه انسان بودند و گاهی از آنان کمک و یاری می‌جستیم، بعد از مرگ قطع می‌شوند و انسان تنها بر خدا وارد می‌شود در آن‌جا با عمل خود همراه است. آیه می‌گویـد در قیامت انسان‌ها تمام تکیه‌گاه‌های خود را از دست می‌دهند و می‌فهمنـد مال و منال و کسانی که تکیه‌گاه آنها در دنیا بودند، فایده‌ای ندارند. هر کس گرفتار اعمال و کردار خود می‌باشد و نه زن به داد انسان می‌رسـد و نه پـدر و مادر و نه معبودهایی که می‌پرستیـد. همان‌گونه که در آیه آمـده است خلایق به همان صورتی که تک‌تک خلق شـده بودند، در قیامت محشور می‌شوند و مرگ و قیامت، دوسـتان را جدا می‌سازد. انسان در قیامت با همسـرش محشور نمی‌شود، بلکه به تنهایی وارد صحنه‌ی محشر خواهد شد. بنابراین بحث آیه در جواز یا عدم جواز گزینش همسـر نیست. و تأکیـدات فراوانی که در قرآن هست، نشـان دهنـده‌ی ضـرورت ازدواج است. اگر آیه‌ی فـوق، مجرد زنـدگی کردن را تأییـد کند، با آیات و روایات، در تضاد خواهد بود. ---
-- - لطفـاً آیـات {إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ" و "وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ" و "وَ إِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ} را ترجمه کرده و شـرح دهید؟ - آیات یاد شده که در سوره‌ی تکویر قرار دارد. بـا اشاره‌های کوتاه، و تکان دهنـده‌ای از حوادث هولناک پایان این جهان و آغاز رسـتاخیز را خبر می‌دهـد. تا ما از خواب غفلت بیـدار شده و مهیای آن روز باشـیم. مجموعاً شـش نشانه از این نشانه‌ها در این سوره بازگو شده است. ۱. پیچیده شدن خورشید؛ ۲. بی‌فروغ شدن ستارگان؛ ۳. به حرکت درآمدن کوه‌ها؛ ۴. فراموش شدن اموال با ارزش؛ ۵. جمع شـدن حیوانات؛ ۶. برافروخته شـدن دریاهـا؛ پس از اشاره به این شـش نشانه به توضـیح و تفسـیر سه نشانه که در پرسـش مطرح کردید می‌پردازیم: {إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ} (تکویر،۱) «در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود». منظور از «کوّرت» در این‌جا پیچیده شدن نور خورشـید، تاریک شدن و جمع شدن حجم آن است. خورشـید در حال حاضر کره‌ای داغ و سوزان است به انـدازه‌ای که همه‌ی مواد آن به صورت گاز فشـرده‌ای در آمده و در گرداگردش شـعله‌های سوزانی زبانه می‌کشد که صـدها هزار کیلومتر ارتفـاع آنهـا است. اگر کره‌ی زمین در وسـط یکی از این شـعله‌هـا گرفتار شود از دم خاکستر می‌شود. در پایان این جهان و در آستانه‌ی قیامت، این حرارت فرو می‌نشیند و آن شعله‌ها جمع می‌شود، روشنایی آن به خاموشی می‌گراید و از حجـم آن کاسـته می‌شـود. ایـن حقیقـتی است کـه در دانش امروز نیز منعکس اسـت و کره‌ی خورشـید بـه تدریـج رو به تاریکی و خاموشی می‌رود. {وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ} (تکویر،۲) «و در آن هنگام که ستارگان بی‌فروغ می‌شوند». «انکدرت» را هم به «بی‌فروغ شدن» و هم به «فرو ریختن» معنا کرده‌اند. هر دو معنا در آسـتانه‌ی قیامت برای سـتارگان رخ می‌دهد؛ آیه اشاره دارد که سـتارگان در آسـتانه‌ی قیامت هم روشـنایی خود را از دست می‌دهند و هم پراکنده شده و سـقوط می‌کنند. به این دو معنـا در آیات سوره‌های (انفطار، ۲ و مرسلات، ۸) نیز اشاره شده است. {وَ إِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ} (تکویر،۳) و در آن هنگام که

کوه‌ها به حرکت در آیند. از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که در آستانه‌ی قیامت کوه‌ها مراحل مختلفی را به شرح زیر طی می‌کنند: ۱. کوه‌ها به «حرکت» می‌آیند. {وَ تَسِيرُ الْجِبالُ سَيْراً} (طور، ۱۰) ۲. از جا کنده شده و سخت در هم کوفته می‌گردند. {وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً} (حاقه، ۱۴) ۳. به صورت توده‌ای از شبنم‌های متراکم در می‌آیند. {يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلًا} (مزمل، ۱۴) ۴. به شکل پشم زده شده در می‌آیند که با تند باد حرکت می‌کنند. {وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ} (قارعه، ۵) ۵. به صورت گرد و غبار در فضا پراکنده می‌شود. {وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا} (واقعه، ۵) {فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا} (واقعه، ۶) ۶. بالاخره تنها، اثری از آن باقی می‌ماند و همچون «سرابی» از دور نمایان خواهد شد. {وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَراباً} (نبأ، ۲۰) آیه‌ی ۳ سوره‌ی تکویر به مرحله‌ی اوّل این تغییرات درباره‌ی کوه‌ها اشاره دارد. پاورقی: (۱) تفسیر جوان (منتخب تفسیر نمونه) آیت‌اللّه مکارم شیرازی، ج ۲۶، ص ۱۳۲-۱۳۴، دارالکتب الاسلامیه / تفسیر هدایت، سید محمد تقی مدرسی، ترجمه: احمد آرام، ج، ص، آستان قدس رضوی. ---------------

----

--------------- - لطفاً آیات {وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ} را توضیح دهید؟ - {وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ} (تکویر، ۱۲) «و در آن هنگام که دوزخ شعله ور می‌گردد.» طبق این آیه و آیات دیگر «دوزخ به کافران احاطه دارد» {وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لا تَفْتِنِّي أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ} (توبه، ۴۹) جهنم امروز هم موجود است ولی پرده‌ها و حجاب‌های عالم دنیا مانع از مشاهده‌ی آن است. این جهنمی است که الآن موجود است در روز قیامت با ورود جهنمیان افروخته می‌شود. آیات هم به این نکته اشاره دارند که هیزم جهنم خود بدکاران و اعمال آنان است. {وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ} (تکویر، ۱۳) «در آن هنگام که بهشت نزدیک شود.» آیه اشاره دارد به این‌که بهشتی که موجود است برای مؤمنان، هم از نظر زمان و هم مکان نزدیک می‌شود تا آنان به آسانی وارد آن‌جا شوند. از آیه دو نکته استفاده می‌شود: ۱. بهشت قبل از قیامت آماده است و با ورود بهشتیان به آن، طراوت و زیبایی‌اش دو چندان می‌شود. ۲. بهشت را با آن عظمتی که دارد به مؤمنان نزدیک می‌کنند تا مؤمنان به سختی نیفتند. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر جوان، (منتخب تفسیر نمونه) ج ۲۶، ص، دارالکتب الاسلامیه / الفرقان فی تفسیر القرآن، محمد صادقی، ج، ص، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات. ---------------

----

--------------- - معنای کلمه‌ی «عقاب اللّه» چیست؟ - عقاب به معنای عقوبت و مؤاخذه است و عذاب و جزا در پی گناه را عقاب گویند؛ بنابراین مراد از عقاب اللّه همان عذاب خداوند است که بر سر کافران و گناهکاران فرو می‌ریزد. چنان‌که در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی آل‌عمران آمده است: {كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ} «آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند به سزای گناه‌شان گریبان آنان را گرفت و خدا سخت کیفر است.» پاورقی: (۱) ر. ک: قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، واژه‌ی عقاب. ---

--- - معنای آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی رعد چیست؟ - ترجمه‌ی آیه‌ی ۳۵ رعد چنین است: «مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که از زیر درختان آن نهرهای آب روان است. میوه‌های آن همیشگی و سایه‌هایش دائمی است. این است سرانجام کسانی که پرهیزگاری کردند و سرانجام کافران آتش دوزخ است.» این آیه پاداش پرهیزگاران و کیفر کافران را بیان می‌کند و بهشتی را که پرهیزگاران در آن‌جای خواهند گرفت، توصیف می‌نماید. از همیشگی بودن میوه‌ها و سایه‌های درختان بهشتی، استفاده می‌شود، در بهشت فصل خزان وجود ندارد، و تابش نور خورشید جهان آخرت، همیشگی است. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم

شیرازی و دیگران، ج ۱۰، ص ۲۳۰ - ۲۳۲، دارالکتب الاسلامیة. --
-- - تفســـــیر

آیه‌ی ۴۹ {أَ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمْتُمْ لا یَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ} سوره‌ی اعراف را بیان کنید؟ - آیه‌ی یاد شده در ادامه‌ی آیات ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ سوره اعراف، درباره اعرافیان و گفتگوی آنان با دوزخیان و بهشتیان است. در آیه‌ی ۴۸ «اعرافیان»، دوزخیان را خطاب کرده و ضمن ملامت و سرزنش به آنان می گویند که دیدید عاقبت، گردآوری اموال و نفرها در دنیا و نپذیرفتن حق، به شما سودی نداد. مخاطب در آیه‌ی ۴۹ تا «برحمة» نیز دوزخیان هستند. اعرافیان به اهل جهنم می گویند: این بهشتیان - از چهره شناخته می‌شوند ولی هنوز وارد بهشت نشده‌اند - همان کسانی‌اند که شما درباره‌ی آنان قاطعانه می گفتید از این راهی که برای عبودیت برگزیدید، خیری نمی‌بینید و رحمت خداوند شامل حال شما نخواهد شد. پس از پایان مکالمه، اعرافیان و بنابر تفسیری خداوند خطاب به مؤمنان که به دوزخیان نشان داده شده بودند، ولی هنوز وارد بهشت نشده‌اند، کرده و می‌فرماید: {ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ} «وارد بهشت شوید نه ترسی بر شما است و نه در آن‌جا غم و اندوهی دارید...» پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۸، ص ۱۳۲، جامعه‌ی مدرسین. --

-- - سوره‌ها و آیاتی که درباره‌ی تجسم اعمال در قیامت بیان شده است چیست؟ - پاداش و مجازات آخرت، تجسم یافتن عمل انسان است. نعیم و عذاب آن‌جا، همین اعمال نیک و بد است که وقتی پرده کنار رود، تجسم و تمثل پیدا می کند. تلاوت قرآن، صورتی زیبا پیدا می‌یابد و در کنار انسان قرار می گیرد. غیبت و رنجانیدن مردم به صورت خورش سگان، جهنم در می‌آید و... به عبارت دیگر اعمال ما صورتی، مُلکی دارد که فانی و موقت است و آن همان است که در این جهان، به صورت سخن یا عملی دیگر ظاهر می‌شود و صورت و وجهه‌ای ملکوتی دارد که پس از صدور از ما، هرگز فانی نمی‌شود و از توابع و لوازم و فرزندان جدا ناشدنی ما است. اعمال ما از وجه ملکوتی و چهره‌ی غیبی باقی است و روزی، ما به آن اعمال خواهیم رسید و آنها را با همان وجه و چهره مشاهده خواهیم کرد. اگر زیبا و لذت‌بخش است، نعیم ما خواهد بود و اگر زشت و کریه است، آتش و جحیم ما خواهد بود. در حدیث است: که زنی برای مسأله‌ای به حضور رسول اکرم (ص) مشرّف شد. وی کوتاه قد بود، پس از رفتنش عایشه کوتاه قدی وی را با دست خویش تقلید کرد. رسول اکرم (ص) به وی فرمود: خلال کن، عایشه گفت: مگر چیزی خوردم یا رسول‌اللّه؟ حضرت فرمود: خلال کن. عایشه خلال کرد و پاره‌ی گوشتی از دهانش افتاد. در حقیقت حضرت با تصرف ملکوتی، واقعیت ملکوتی و اخروی غیبت را در همین جهان به عایشه ارائه فرمود. (۱) قرآن کریم درباره‌ی غیبت می‌فرماید: {وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ} «مسلمانان از یکدیگر غیبت نکنند، آیا کسی دوست می‌دارد که گوشت برادر خویش را در وقتی که مرده است، بخورد؟ نه، از این کار تنفر دارید». آیات ذیل تصریح بر تجسم اعمال دارد: {یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ} (زلزال (۹۹)، آیه ۶-۸) «در آن روز مردم به صورت گروه‌های مختلف از قبرها خارج می‌شوند تا اعمال‌شان به آنها نشان داده شود پس هر کس به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای کار خیر انجام داده آن را می‌بیند و هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند». غیر از این، آیات متعدد دیگری نیز بر تجسم اعمال اشاره دارند. (بقره (۲)، آیه‌ی ۲۷۲؛ کهف (۱۸)، آیه‌ی ۴۹؛ آل عمران (۳)، آیه‌ی ۳۰ و ۱۸۰؛ زمر (۳۹)، آیه‌ی ۴۷ و ۷۰؛ تکویر (۸۱)، آیات ۱۲ - ۱۴) پاورقی: (۱) بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۸۸. --

----

احکام

– در سوره‌ی توبه، درباره‌ی طلا ـ و نقره، چه حکمی آمده است؟ – در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی توبه آمده است: {الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ} (توبه،۳۴) «کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناک بشارت ده.» آیه با صراحت، ثروت اندوختن و ذخیره کردن مال را حرام کرده، به مسلمانان دستور می‌دهد که اموال خویش را در راه خدا و در راه بهره‌گیری بندگان خدا به کار اندازند و از ذخیره کردن آن به شدّت پرهیز کنند؛ در غیر این صورت، باید منتظر عذاب دردناکی باشند. ثروت یکی از نعمت‌های الهی است که انسان باید مطابق دستور خدا آن را به دست آورد و در راه آسایش خویش و جامعه آن را مصرف کند، اما اگر مال را ذخیره کند و حقوقی که خدا در آن مال قرار داده پرداخت ننماید، کیفر دردناکی در انتظار او است که خداوند در آیه‌ی بعد به آن اشاره فرموده است: {يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ} (توبه،۳۵) «روزی فرا خواهد رسید که این سکّه‌ها را در آتشِ سوزان جهنم داغ و گداخته کنند و با آن، صورت‌ها و پهلوها و پشت‌های‌شان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) این همان چیزی است که برای خود ذخیره ساختید، پس بچشید چیزی را که برای خود اندوخته کرده‌اید.» این آیه، اشاره‌ای به تجسم اعمال در آخرت دارد و این‌که اعمال انسان در این دنیا از بین نمی‌رود و در قیامت به صورت حقیقی تجسّم پیدا می‌کند. از آیه استفاده می‌شود که ذخیره کردن و احتکار بر نوع مالی که مورد نیاز جامعه است، حرام می‌باشد. -------------------------------------

-- – چرا

قرآن کریم به ذکر جزئیات مسائل نپرداخته است و فقط به اصول و کلیات معارف و احکام مانند کلیت نماز، روزه، زکات، حج و... اکتفا کرده است؟ – ۱. قرآن کریم، قانون اساسی برای هدایت بشر است. در قانون اساسی، ساختار کلی بیان می‌شود. از این رو قرآن، غالباً به بیان اصول و کلیات پرداخته است. و در عین حال هر چیزی که در مسیر هدایت، تربیت و کمال انسان نیاز است، در آن آمده است؛ {... وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ} (نحل،۸۹) «... و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز است، و مایه هدایت، رحمت و بشارت برای مسلمانان است.» به همین جهت (که قرآن یک کتاب تربیت و انسان‌سازی است، و برای تکامل فرد و جامعه در همه‌ی جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است،) به بیان تمامی کلیات پرداخته است. ضرورتی ندارد که مانند دائرة المعارف بزرگ، تمام جزئیات حتی علوم ریاضی، جغرافی، شیمی، فیزیک، گیاه‌شناسی و... در آن بیاید؛ هر چند دعوت کلی به کسب همه‌ی دانش‌ها نموده است و اگر بنا باشد همه‌ی جزئیات در یک کتاب جمع شده، آن کتاب باید به اندازه‌ی همه‌ی کتاب‌های موجود در عالم باشد و در آن صورت نیز همه‌ی جزئیات ممکن جمع نشده بلکه تنها جزئیات و تفاصیل موجود جمع شده است. ۲. اگر چه بیان جزئیات، تفسیر و تبیین کلیات قرآن، به عهده‌ی پیامبر اکرم (ص) گذاشته شده است. {وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (حشر،۷) «آنچه پیامبر به شما دستور می‌دهد اجرا کنید و آنچه شما را از آن نهی می‌کند باز ایستید.» اما قرآن کریم در مواردی که ضرورت ایجاب می‌کند، وارد فروعات و جزئیات شده است. مانند: احکام نوشتن قراردادهای تجارتی و اسناد بدهکاری که در طولانی‌ترین آیه‌ی قرآن یعنی آیه‌ی ۲۸۲ بقره طی ۱۸ حکم بیان شده است. ۳. از آن‌جا که قرآن کریم، آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است، بهترین شیوه برای جاوید ماندن آن، بیان کلیات، ضوابط، ملاک‌ها، ارزش‌ها، ضد

ارزش‌ها است، تا در هر مقطع از زمان، جامعه، خود را به این معیارهای کلی تطبیق دهد. و این معیارها چیزی نیست که در طول زمان فرسوده شود و از بین برود. مثلاً شعار اصولی قرآن، عدالت، نیکوکاری، رسیدگی به ضعفا امر به معروف، نهی از منکر و.... است. {إِنَّ اللَّهَ يَـأْمُرُ بِالْعَـدْلِ وَ الْإِحْسـانِ وَ إِيتـاءِ ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْى يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ} (نحل،۹۰) «خداوند متعال، فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد، و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند، خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید.» و... (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۳۷۴، دارالکتب الاسلامیهٔ. ---

-- - آیا در قرآن کریم از احکام، مانند: احکام نماز، روزه، حج و... صحبت شده است؟ - بخشی از آیات قرآن کریم در مورد احکام فقهی است، که حدود پانصد آیه در این مورد است. بر همین اساس است که قرآن یکی از منابع فقهی است. برای تفسیر و توضیح آیه‌های مربوط به احکام فقهی شیعه و اهل سنّت کتاب‌های فراوانی در موضوع «آیات الاحکام» نوشته‌اند، مانند: احکام القرآن، تألیف محمّد بن السائب الکلبی. (م. ۱۴۶ ق) احکام القرآن، تألیف عباد بن عباس دیلمی (م. ۳۳۴ ق) فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام، تألیف قطب الدین راوندی (م. ۵۷۳) کنز العرفان فی فقه القرآن، تألیف فاضل مقداد (م. ۸۲۶ ق) تفسیر شاهی، تألیف سید امیر مخدوم حسینی عرب‌شاهی (م ۹۷۶ ق) زبدهٔ البیان فی تفسیر آیات احکام القرآن، تألیف مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ق) آیات الاحکام، تألیف کاظم مدیر شانه‌چی؛ فقه القرآن، تألیف محمّد یزدی و... به این نکته باید توجه داشت که بخشی از احکام فقهی در قرآن بیان شده، نه همه‌ی آن و نیز قرآن بیشتر به احکام کلی پرداخته است، گرچه در مواردی جزئیات را بیان کرده است و خود قرآن فرموده، توضیح و تبیین احکام بر عهده‌ی پیامبر و معصومان است. (نحل،۴۴) مروری بر آیات قرآن نشان می‌دهد که برخی از احکام کلی درباره‌ی نماز، روزه، حج و.... در قرآن آمده است. ---------------------

----

--------- - کدام آیه دلالت بر قصر بودن نماز مسافر دارد؟ - آیه‌ای که دلالت می‌کند در هنگام سفر نماز را قصر بخوانید آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی نساء است. {وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِى الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ} «و چون در زمین سفر کردید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید.» ---

-- - کدام دسته از مسائل شرعی که روزه و نماز را باطل می‌کند، در قرآن کریم ذکر شده است؟ - قرآن کریم، آنچه را که برای هدایت آدمی لازم بوده، بیان کرده است؛ ولی تبیین آن را به پیامبر (ص) سپرده است. {وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ} (نحل،۴۴) «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.» در قرآن کریم حدود ۵۰۰ آیه در مورد مسائل شرعی عملی (آیات الاحکام) ذکر شده است. اکثر این آیات مربوط به کلیات فقه است و به مسائل جزئی کمتر پرداخته شده است. (۱) وجوب روزه و نماز و برخی از مسائل آنها در قرآن ذکر شده است. مانند سوره‌ی بقره، آیه‌های ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷ - سوره‌ی نساء، آیه‌های ۴۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶ و... اما چیزهایی که روزه و نماز را باطل می‌کند، در قرآن نیامده است. جزئیات احکام فقهی را باید در سخنان پیامبر و امامان (علیهم السلام) جست‌وجو کرد فقیهان و مجتهدان، مسائل شرعی را پس از سال‌ها تلاش، از آیات قرآن کریم، روایات معصومان (علیهم السلام) و عقل، به دست می‌آورند و حاصل آن را در رساله‌ی توضیح المسائل و پاسخ به مسائل شرعی بیان می‌کنند. برای آشنایی با احکام فقهی ذکر شده در قرآن، می‌توان به کتاب

آیات‌الاحکام، تألیف کاظم مدیر شانه‌چی مراجعه کرد. پاورقی: (۱) ر. ک: آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ج ۳، ص ۲۰، انتشارات صدرا. -- - آیا در قرآن آیه یا آیاتی هست که نشان دهد احکام اسلام جاودانه است؟ - آری! برخی از آیات عبارتند از: ۱. {أُوحِيَ إِلَى هـذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ} (انعام،۱۹) «این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد، بیم دهم (و از مخالفت فرمان خدا بترسانم)». جمله‌ی «ومن بلغ» (هر کس قرآن به او برسد)، همه‌ی انسان‌ها تا پایان جهان را شامل می‌شود، دلیلی بر جهانی و جاودانی بودان احکام قرآن است. ۲. {إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ * لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ} (فصلت،۴۱-۴۲)، این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید.» این آیه می‌گوید: «هیچ‌گونه باطلی به سراغ قرآن نمی‌آید، بنابراین احکام آن باطل نخواهد شد و جاودانه خواهد بود؛ و کسی هم نمی‌تواند آن را باطل کند و از بین ببرد»؛ چنان‌که در جای دیگر می‌فرماید: {نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ} (حجر، ۹) «ما قرآن را نازل کردیم، و ما به طور قطع نگهدار آنیم!». ۳. {تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً} (فرقان،۱) «زوال‌ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده‌ی جهانیان باشد». واژه‌ی «عالمین» که تمام جهانیان را شامل می‌شود، با توجه به این‌که هیچ قیدی ندارد، هم از نظر مکانی نامحدود است هم از نظر زمانی؛ لذا همه‌ی مردم تا پایان جهان را شامل می‌شود. پاورقی: (۱) ر. ک: پیام قرآن، ج ۸، ص ۴۰۰-۴۱۱، دارالکتب الاسلامیه. --

---------- - در چه قسمتی از قرآن از وضو و غسل یاد شده است؟ - آیه‌ی ۶ سوره‌ی مائده {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلى سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ} البته به این موضوع در آیه‌ی ۴۳ از سوره‌ی نساء نیز اشاره شده (۱) ولی در سوره‌ی مائده روشن‌تر بیان شده است. پاورقی: (۱) المیزان، ج ۵، ص ۲۱۹. --

-- - بر اساس آیات قرآن، گوشت کدام حیوانات، حرام و کدام یک حلال و کدام یک مباح است؟ - برای پاسخ به این پرسش، توجه به نکات زیر، لازم است: ۱. اگر این پرسش فقط، برای اطلاع از مطلب قرآنی است، بسیار مطلوب است، اما اگر برای عمل کردن باشد، باید توجه داشت که یکی از منابع فقه ما قرآن بوده و تمام احکام عملی در آن بیان نشده و به مسایل کلّی اشاره گردیده است و بیان فروعات، بر عهده‌ی پیامبر گرامی اسلام و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام): قرار گرفته است؛ از این‌رو، برای عمل به یک حکم شرعی، نمی‌توان تنها سراغ قرآن رفت. مقلّدان باید برای یقین به تکلیف و عمل به آن، به رساله‌ی عملیه‌ی مراجع تقلید، که احکام را از قرآن و روایات و... استنباط نموده‌اند، مراجعه نمایند. ۲. مباح که در سؤال آمده به معنای حلال است و احتمالاً منظور شما از مباح، مکروه بوده است. ۳. قرآن مجید در برخی از آیات، از جمله آیه‌ی سوم سوره‌ی مائده به این مسأله پرداخته است: {حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ} «گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شده‌اند و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و

باقیمانده‌ی صید حیوان درنده، مگر آن‌که آن را سر ببرند و حیواناتی که روی بت‌ها ذبح شوند، همگی بر شما حرام است.» و همچنین آیات ۱۷۳ سوره‌ی بقره و ۱۴۵ انعام و ۱۱۵ نحل. کلیاتی که قرآن مجید و سایر منابع اسلامی، برای حلال بودن گوشت بیان می‌کنند عبارت است از: ۱. حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می‌شود، باید علف‌خوار باشند، زیرا گوشت حیوانات گوشت‌خوار، بر اثر خوردن گوشت‌های مردار و آلوده، بیش‌تر سمّی و سبب انواع بیماری‌ها است. ۲. حیواناتی که از گوشت‌شان استفاده می‌شود، باید مورد تنفّر نباشد. و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان نداشته باشد. ۳. حیواناتی که در مسیر شرک و بت پرستی، قربانی می‌شوند و مانند آنها، چون از نظر معنوی ناپاکند، تحریم شده‌اند. ۴. باید یک سلسله دستورهایی که در اسلام برای ذبح حیوانات وارد شده - که هر کدام به نوبه‌ی خود، دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی می‌باشد - نیز، رعایت شوند. (۱) حضرت امام می‌فرمایند: خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است، گوشت پرستو و هدهد، مکروه است؛ همچنین خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ، مکروه است. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۴، ص ۲۶۲، دارالکتب الاسلامیة. (۲) توضیح‌المسائل مراجع، ج ۲، ص ۵۲۶-۵۳۲، دفتر انتشارات اسلامی. --

-- - چه مطالبی در قرآن کریم، درباره‌ی حلال و حرام آمده است؟ -

برخی چیزهایی که در قرآن کریم حرام شده عبارت است از: ۱. خوردن گوشت مردار؛ ۲. خون؛ ۳. گوشت خوک؛ ۴. نزول؛ ۵. شرک ورزیدن به خدا؛ ۶. کشتن به ناحق انسان‌ها؛ ۷. بی‌عفتی و بی‌بند و باری؛ ۸. صید کردن در حال احرام؛ ۹. خوردن گوشتِ حلال گوشت که به هنگام کشتن، نام خدا برده نشده است؛ ۱۰. خوردن شراب؛ ۱۱. دروغ گفتن؛ ۱۲. غیبت کردن؛ ۱۳. تهمت زدن؛ ۱۴. دزدی کردن؛ ۱۵. اعتماد کردن به ظالمان و کافران؛ ۱۶. غنا و موسیقی؛ ۱۷. نگاه به نامحرم؛ ۱۸. اطاعت نکردن از پیامبر و امام و پدر و مادر؛ ۱۹. کشتن فرزند؛ ۲۰. کم‌فروشی؛ ۲۱. اختلاس؛ ۲۲. حیف و میل کردن مال یتیم؛ ۲۳. خیانت به امانت؛ ۲۴. اذیت مؤمن؛ ۲۵. ظلم و ستم؛ ۲۶. همکاری در گناه؛ ۲۷. پشتیبانی از خیانت کار؛ ۲۸. شکستن عهد و پیمان؛ ۲۹. رشوه؛ ۳۰. پنهان کردن حق؛ ۳۱. فتنه انگیزی؛ ۳۲. قمار؛ ۳۳. سحر؛ ۳۴. اسراف؛ ۳۵. حکم ناحق؛ ۳۶. فرار از جهاد و... برخی چیزهایی که در قرآن کریم از حلال‌ها به حساب آمده است: ۱. داد و ستد؛ ۲. گوشت حیوان‌هایی که حلال گوشتند؛ ۳. خوردن از نعمت‌های پاک، مانند: میوه‌ها، حبوبات، مایعات، مگر چیزهایی که در اسلام حرام شده است. ۴. وام و قرض دادن؛ ۵. ازدواج و... (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: مبانی تعلیم و تعلم در قرآن و احادیث، رضا فرهادیان، ص ۳۹۶-۴۱۶، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. --

-- - الف) قرآن کریم در مورد تقلید چه دستوری داده است؟ ب) واجبات در قرآن چند دسته است؟ - تقلید دو گونه است: ۱. تقلید جایز و مشروع ۲. تقلید ممنوع و حرام. این دو نوع تقلید در روایتی ذیل آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی بقره توضیح داده شده است. قرآن کریم در این آیه‌ی شریفه قوم یهود را مورد مذمّت قرار داده می‌فرماید: {وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاَّ أَمانِيَ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ} (بقره،۷۸) «پاره‌ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خود را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند، و تنها به پندارهای‌شان دل بسته‌اند». در روایت آمده است که شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند جز این‌که از علمای خود پیروی نمایند، اگر تقصیری هست متوجه علمای آنهاست پس چرا قرآن کریم بی‌سوادان یهود را به خاطر پیروی از دانشمندان‌شان مذمّت می‌کند. اگر تقلید آنان از علمای‌شان مذموم است پس تقلید کردن ما هم از علمایمان باید مذموم باشد (چه تفاوتی بین ما و آنها است). حضرت فرمود: «عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت مثل هم‌اند؛ و از یک

جهت با یکدیگر تفاوت دارند؛ از آن جهت که مثل هم می‌باشند، خداوند عوام ما را نیز به آن نوع تقلید از علما مذمّت کرده؛ و اما از آن جهت که فرق دارند نه». آن شخص عرض کرد: یابن رسول‌الله برایم توضیح دهید، حضرت فرمود: «عوام یهود علمای خود را دیده بودند که عملاً مرتکب خلاف می‌شوند، دروغ می گویند، احکام خدا را به خاطر هواهای نفسانی تغییر می‌دهند و...؛ از طرفی نیز به حکم عقل و فطرت خداوندی می‌دانستند که هر کس چنین اعمالی داشته باشد نباید از او پیروی کرد و سخن خدا و پیامبر را از قول او قبول کرد؛ ولی در عین حال (چشم بسته و) بدون توجه به اعمال آنان از آنها پیروی می کردند». عوام ما نیز اگر در فقهای خود اعمال خلاف، فسق و... مشاهده کنند، ولی در عین حال بدون توجه به این اعمال از آنان پیروی کنند، عیناً مانند عوام یهودند، و مورد مذمت و ملامت کلام خدا (قرآن) خواهند بود، «فاما من کان من الفقهأ صائناً لنفسه حافظاً لدینه...؛ اما هر کدام از فقها که خود نگهدار باشد، دین خود را حفظ کند، مخالف هواهای نفسانی و مطیع امر الهی باشد بر عوام است که از چنین کسی تقلید کنند». بعد امام فرمود: «و ذلک لا یکون الا بعض فقهأ الشیعه لا جمیعهم...» بعضی از فقهای شیعه دارای این فضایل و کمالات هستند نه همه‌ی آنها. (۱) بنابراین تقلید جاهل از عالِم فاسق حرام و ممنوع؛ ولی تقلید جاهل از عالِم متعبِّد و پرهیزکار، جایز و مشروع است. تقلید جاهل از دانشمند متعهد و پرهیزکار یک امر وجدانی و بدیهی است که نیاز به دلیل ندارد. (۲) و در بین همه‌ی عقلا مراجعه به متخصص مانند پزشک، مهندس و سایر کارشناسان امری رایج و عقلایی است و در هر عصر و زمان اگر کسی نسبت به چیزی جاهل باشد به کسی که آگاه در آن مسأله است رجوع می کند، این شیوه (چنان‌که از روایات استفاده می‌شود) در زمان پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نیز رواج داشته و مورد تأیید آن بوده است. (۳) برخی از آیات قرآن که این روش فطری و عقلایی را تأیید می کند عبارتند از: ۱. آیه‌ی {فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ} (نحل،۴۳) «اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید». واژه‌ی «ذکر» گاه به معنای حفظ و گاه به معنای یادآوری (اعم از زبانی و لفظی یا درونی و باطنی) است. (۴) به قرآن مجید نیز «ذکر» گفته شده (۵) زیرا حقایقی را برای انسان بازگو و یادآوری می کند؛ بنابراین «اهل ذکر» از نظر مفهوم لغوی به کسانی گفته می‌شود که دارای آگاهی و اطلاع باشند و بتوانند حقایق را یادآوری و بیان نمایند، و معنای آیه این است که اگر مطلبی را نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید، تا برای شما حقیقت را یادآوری و بازگو نمایند. این آیه‌ی شریفه در واقع بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد «رجوع جاهل به عالم» یعنی همان «تقلید» است. (۶) البته این نکته نیز لازم به یادآوری است که عالی‌ترین مصداق «اهل ذکر» چنان‌که در روایات آمده پیشوایان معصوم (علیهم السلام): هستند. (۷) علما و دانشمندان متعهد و پرهیزکار از مصادیق پایین‌تر آن به شمار می‌آیند. ۲. آیه‌ی {وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ} (توبه،۱۲۲) «شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی کنند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!». گروهی از علمای اسلامی به این آیه بر مسأله‌ی جواز تقلید استدلال کرده‌اند، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین، و پیروی شنوندگان از آنها همان تقلید است. البته آیه‌ی فوق تنها از فروع دین بحث نمی کند و دیگر معارف اسلامی را نیز شامل می‌شود، ولی به هر حال فروع دین را نیز در بر دارد. اشکال مهمّی که این‌جا به نظر می‌رسد این است که در زمان پیامبر (ص) سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود، و آنها که مسائل اسلامی را فرا می گرفتند و به دیگران می‌رساندند، حکم مسأله‌گوهای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را؛ یعنی مسأله را از پیامبر (ص) گرفته و عیناً بدون هیچ گونه اظهار نظر برای دیگران نقل می کردند. (چنان‌که در علم اصول فقه به این آیه برای حجیت خبر واحد (قول ثقه) استدلال

می‌شود). ولی با توجه به این که اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد، می‌توان اشکال فوق را پاسخ داد. توضیح این که: شکی نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت، و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر می‌آموختند، ولی با این حال چنان نبوده که همه‌ی بزرگان اسلام در حکم مسأله‌گویان زمان ما باشند، زیرا بسیاری از آنها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می‌رفتند و طبعاً مسائلی پیش می‌آمد که عین آن را از پیامبر نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید، وجود داشت، مسلماً آنها را با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی «ردّ فروع به اصول» و «ردّ اصول به فروع» احکام آنها را درک می‌کردند و این خود یک نوع اجتهاد (در حد ساده‌ی آن) است. این کار و امثال آن در زمان پیامبر (ص) بوده و به همین دلیل ریشه‌ی اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هر چند همه‌ی یاران و اصحاب در این حد نبودند. از آن‌جا که آیه‌ی فوق یک مفهوم عام دارد، هم قبول گفتار مسأله‌گویان را شامل می‌شود، و هم قبول قول مجتهدان را؛ بنابراین با عموم آیه می‌توان بر جواز تقلید استدلال کرد. (۸) واجبات در قرآن به صورت خاصّی دسته‌بندی نشده است؛ اما بر اساس آیه‌ی ۱۷۷ بقره می‌توان به سه دسته تقسیم نمود: ۱. واجبات اعتقادی؛ یعنی چیزهایی که اعتقاد به آنها لازم است، مانند: ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، کتاب آسمانی، پیامبران و... که در قسمت اول آیه به آنها اشاره شده است: {وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ} (بقره،۱۷۷) ۲. واجبات عملی؛ یعنی اموری که انجام آنها لازم است، مانند: اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات و... {وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ} (بقره،۱۷۷) ۳. واجبات اخلاقی؛ یعنی چیزهایی که لازم است انسان به آنها خوی بگیرد؛ مانند: ملتزم بودن به عهد و پیمان، راست‌گویی و صبر و شکیبایی و... {وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ...} (بقره،۱۷۷) دانشمندان برای واجبات دسته‌بندی‌های دیگر نیز گفته‌اند مانند: واجب تعیینی و تخییری، عینی و کفایی، موسع و مضیق و... که این‌جا مجال بیان آنها نیست. (۹) پاورقی: (۱) ر. ک: بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۸۷-۸۸، مؤسسهٔ الوفاء بیروت / تفسیر صافی، فیض کاشانی؛ ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات / ده گفتار، شهید مطهری، ص ۱۱۰-۱۱۸، نشر صدرا. (۲) کفایهٔ الاصول، آخوند محمّد کاظم الخراسانی، ص ۴۷۲، نشر مؤسسه آل البیت. (۳) ر. ک: بحارالانوار، همان، ج ۲، ص ۸۲ / الاجتهاد و التقلید، رضا الصدر، ص ۸۷، دارالکتاب اللبنانی بیروت. (۴) ر. ک: مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۳۲۸، دارالقلم و دارالسامیه. (۵) ر. ک: انبیاء، ۲۴ و ۵۰، ص ۸. (۶) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۷۱، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۲۴۳-۲۴۶، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۷) ر. ک، شواهد التنزیل، الحافظ الحاکم الحسکانی، تحقیق و تعلیق شیخ محمّد باقر محمودی، ج ۱، ص ۴۳۲-۴۳۷، مؤسسه الطبع و النشر و مجمع الثقافهٔ الاسلامیهٔ. (۸) تفسیر نمونه، همان، ج ۸، ص ۱۹۳-۱۹۴.) جهت آگاهی بیشتر از چگونگی استدلال به این دو آیه‌ی شریفه (محل، ۴۳؛ توبه،۱۲۲) و رفع شبهات و هم‌چنین آگاهی از روایت مربوط به جواز تقلید به کتاب: الاجتهاد و التقلید، رضا الصدر؛ ص ۸۴، نشر دارالکتاب اللبنانی بیروت و التنقیح فی شرح العروهٔ الوثقی، الاجتهاد و التقلید، تقریراً لبحث آیت‌الله العظمی السید ابوالقاسم الخوئی، تألیف میرزا علی الغروی التبریزی، ص ۸۵-۹۴، نشر دارالهادی للمطبوعات قم؛ مراجعه فرمایید. (۹) ر. ک: اصول فقه، محمّد رضا المظفر، ج ۱، ص ۸۱-۸۸، نشر دانش اسلامی. ----------------------

---

-------- - قرآن کریم درباره‌ی شراب و قمار چه می‌گوید؟ - قرآن کریم از شراب و قمار سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید: «ای پیامبر! از تو درباره‌ی شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی (از نظر مادی) برای مردم است ولی گناه‌شان از سودشان بیشتر است». (۱) نیز می‌فرماید: «ای مؤمنان! شراب و قمار و اَنصاب (بت ها) و ازلام

(تیرهای مخصوص تفأل) پلید و عمل شیطانی است. از آن پرهیز کنید، باشد که رستگار شوید. همانا شیطان می‌خواهد با پرداختن به شراب و قمار، بین شما دشمنی و کینه بیندازد و شما را از یاد خداوند و از نماز باز دارد، آیا دست بردار هستید؟». (۲) مذهب امامیه بر این است که شراب حرام است و در هیچ شریعتی حلال شمرده نشده است. مفسّران قرآن مجید بر آنند که درباره‌ی شراب چهار آیه در مکه نازل شده است. ابتدا آیه‌ی شریفه‌ی «از میوه‌های خرما و انگور (شراب) هم مستی‌آور و هم خوراک نیکو به دست می‌آورید». (۳) که مسلمانان همچنان شراب می‌خوردند و بر ای‌شان حلال بود. آنگاه آیه‌ی شریفه‌ی «بگو در آنها گناهی بزرگ و نیز سودهایی از نظر مادی هست، ولی زیان آنها بر سودشان می‌چربد». (۴) نازل شد. پس از نزول این آیه، عده ای همچنان شراب می‌خوردند و عده‌ای ترک کردند و بعضی در حال مستی نماز می‌خواندند. سپس آیه‌ی شریفه‌ی «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید». (۵) نازل شد و کمتر کسی بود که بعد از آن شراب بخورد، تا روزی عتبان بن مالک عدّه‌ای از جمله سعد بن أبی وقاص را دعوت کرد. چون شراب نوشیدند و مست شدند، بنای مفاخره و شعرخوانی گذاردند تا این‌که سعد شعری خواند که هجو انصار بود. یکی از انصاریان با او درگیر شد و او را به شدّت مجروح کرد. سعد به پیامبر (ص) شکایت کرد که آیه‌ی {إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ} (۶) نازل شد. پاورقی: (۱) بقره (۲) آیه‌ی ۲۱۹. (۲) مائده (۵) آیات ۹۰ – ۹۱. (۳) نحل (۱۶) آیه‌ی ۶۷. (۴) بقره (۲) آیه‌ی ۲۱۹. (۵) نساء (۴) آیه‌ی ۴۳. (۶) مائده (۵) آیه‌ی ۹۱. --

-- - در قرآن کریم به اوقات نماز اشاره شده، آیا از این آیات پنج وقت جداگانه‌ی نماز استنباط می‌شود یا سه وقت نماز برداشت می‌شود؟ اگر پنج وقت استنباط می‌شود، خواندن نمازها در سه وعده مجوزی دارد؟ چنانچه سنّت پیامبر اکرم (ص) در سه وعده خواندن هم باشد، آیا سنّت پیامبر اکرم (ص) با صریح آیات قرآن تعارض ندارد؟! - گرچه خواندن نماز در پنج نوبت (ظهر، عصر، مغرب، عشأ و صبح) امری مستحب و بهره‌مندی از ثواب اول وقت و فضیلت وقت خاص را به دنبال دارد؛ ولی خواندن نماز در سه وعده نیز با آیات قرآن کریم تعارض ندارد. اصولاً- آیاتی که به اوقات نماز اشاره دارد در هیچ کدام به جزئیات به طور کامل و پنج وعده بودن تصریح نشده است. خداوند متعال می‌فرماید: {أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً} (اسراء،۷۸) «نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) بر پادار، و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده (فرشتگان شب و روز) است.» (۱) در جایی دیگر می‌فرماید: {وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ} (هود،۱۱۴) «نماز را در دو طرف روز و اوائل شب بر پادار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) بر طرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.» (۲) بنابراین، در آیات مذکور که درباره‌ی اوقات نماز می‌باشد، به پنج وعده بودن نماز، تصریحی نشده است، تا با سنّت پیامبر اکرم (ص) (نماز در سه وعده) تعارضی داشته باشد. تردیدی نیست که جزئیات اوقات نمازهای پنجگانه، در قرآن بیان نشده؛ بلکه بیان جزئیات و شرح آن به پیامبر اکرم و امامان معصوم (علیهم السلام) سپرده شده است؛ به همین جهت آیات قرآن در کنار روایاتی که از آن بزرگواران به دست ما می‌رسد، زمان نمازهای پنج گانه را به طور دقیق مشخص می‌کند. چنان‌که امام صادق (ع) در ذیل آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی اسراء می‌فرماید: «خداوند (در آیه‌ی مذکور) چهار نماز را واجب کرده، در قسمتی از زمان که ابتداء آن اول ظهر و انتهایش نصف شب است، دو نماز از ظهر تا غروب و دو نماز از اول غروب آفتاب تا نصف شب که هر کدام یکی از قبل از دیگری است.» (۳) و فقها و مجتهدان بر اساس آیات و روایات موجود، زمان و اوقات نمازها را بیان می‌کنند. (۴) در منابع اهل تسنّن هم، خواندن نمازهای پنج گانه در سه وعده مورد تأیید قرار گرفته است. (۵) پاورقی: (۱) ر. ک: الدرالمنثور، جلال

الدّین سیوطی، ج ۵، ص ۲۸۰-۲۸۲، داراحیاء التراث العربی، بیروت. (۲) ر. ک: نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۲، ص ۲۲۱؛ ج ۹، ص ۲۶۵، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران. (۳) ر. ک: مجمع البیان، طبرسی، ج ۴، ص ۸۶ - ۸۸، دارالمکتبهٔ الحیاهٔ، بیروت. (۴) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی؛ ج ۱۱، ص ۵۸ - ۵۹؛ ج ۱۳، ص ۱۷۴ - ۱۷۵، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم / عروهٔ الوثقی، سیدمحمّد کاظم طباطبایی، یزدی، ج ۱، باب اوقات نماز، مسأله ۲ و ۱۰، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم. (۵) ر. ک: بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد، ابن رشد الحفید، ج ۱، ص ۸۳، دارالفکر، بیروت / المغنی، عبدالله بن قدامه، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵، درا‌الکتاب العربی، بیروت. -------

---

----------------------- - مقصود از آیه‌ی {إِلاَّ ما ذَکَّیْتُمْ} چیست؟ - در سوره‌ی مائده، آیه‌ی سوم، پس از بیان حرمت گوشت میت و برخی از مصادیق آن، استثنایی آمده است: {إِلاَّـ ما ذَکَّیْتُمْ} و این استثنا به مواردی باز می‌گردد که تذکیه‌پذیر هستند؛ یعنی حیوان را پیش از مردن مطابق با حکم شرع ذبح کنند. و شاید منظور این باشد که اگر حیوان را تذکیه کنید و سپس حیوانات درنده از آن بخورند، باقی‌مانده‌اش حلال است، ولی اگر حیوانات درنده حیوان حلال گوشتی را بگیرند و پاره کنند و از آن بخورند و آن حیوان بدون تذکیه جان دهد، خوردن باقی‌مانده‌ی گوشتش حرام است. --------

---

----------------------- - دیدگاه قرآن کریم درباره‌ی احکام اسلام چیست؟ سفارش‌های قرآن کریم را در این‌باره توضیح دهید. - ۱. برخی از آیات قرآن کریم، به صورت کلی ما را به پیروی از احکام شرعی اسلام فرا می‌خواند و از مخالفت با آنها نهی می‌کند: {اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ} (اعراف،۳) «(ای اهل ایمان) از آنچه خداوند به سوی شما فرستاد، پیروی کنید». روشن است احکام الهی، از جمله راه کارهایی است که خداوند برای ما فرستاده است؛ از این رو، مطابق با دستور صریح آیه‌ی یاد شده، پیروی و عمل به آنها لازم است. ۲. برخی دیگر از آیات قرآن کریم به گونه‌ای جزئی‌تر و با ذکر مورد، ما را به عمل کردن به احکام الهی، فرا خوانده است. نمونه‌هایی از این دست آیات، به قرار زیرند: الف: {وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ} (اعراف،۱۵۷) «خوردنی‌های پاکیزه را بر شما حلال و موارد پلید آنها را حرام گردانید.» ب: {کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ لا تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی} (طه،۸۱) «از روزی‌های پاکیزه که بهره‌ی شما قرار داده‌ایم بخورید و در آنها سرکشی نکنید که در این صورت، خشم من بر شما فرو خواهد بارید.» ۳. با توجه به آنچه گذشت، قرآن کریم با صراحت، چه با بیانی کلی و چه با ذکر جزئیات و موارد، از ما خواسته است به احکام اسلامی عمل کنیم، به گونه‌ای که بی‌توجهی به سفارش مزبور را سبب نزول غضب و خشم الهی دانسته است. -----------------------------

---

- - چرا قرآن گوشت خوک را حرام شمرده است؟ - قرآن کریم، انواع غذاها را که برای جسم و روح انسان مفید بوده و ذائقه‌ی او را نیز ارضاء کرده حلال شمرده است، و از طرفی انسان را از خوردن غذاهای مضر و پلید نهی می‌کند. ممنوعیت از غذاهای غیر بهداشتی و تنفرآمیز یکی از خدمات ادیان الهی به بشریت است، زیرا در شرایطی که میکروب کشف نشده بود و اثرات غذاهای پلید در بوجود آوردن بیماری‌ها روشن نبود، آنها را ممنوع اعلام کرده و این خدمت بزرگی در جهت سلامتی انسان‌ها می‌باشد. یکی از حیوان‌هایی که مصرف گوشت آن در فهرست غذاهای حرام قرار گرفته است گوشت خوک می‌باشد که در قرآن از آن به «لحم خنزیر» یاد شده است: {إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ...} (۱) «(خدا)، تنها (خوردن) مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (به هنگام سربریدن نام) غیرخدا بر آن بانگ زده شده حرام کرده

است.» که مضمون این آیه، در چهار سوره‌ی قرآن آمده است و علت تاکید قرآن بر این مطلب، همان اهمیت موضوع و خطرات جسمی و روحی مصرف گوشت خوک و نیز آلودگی جامعه‌ی بشری به آن است به طوری که هنوز در برخی کشورهای جهان به ویژه اروپا و آمریکا گوشت خوک جزء غذاهای رسمی آنها قرار دارد. حکمت‌های حرام شمردن گوشت خوک: برخی صاحب نظران در مورد حرمت گوشت خوک به برخی از حکمت‌های قرآن اشاره کرده‌اند که بعضی از آن موارد را در این‌جا می‌آوریم و برای آگاهی بیشتر از این موضوع منابعی را جهت مطالعه معرفی می کنیم: در مورد فلسفه‌ی حرمت گوشت خوک از دو جهت می‌توان سخن گفت: الف. تأثیرات روحی و روانی گوشت خوک: خوک حتی نزد اروپائیان که از گوشت آن می‌خورند سمبل بی‌غیرتی است. خوک در امور جنسی فوق العاده بی‌تفاوت و لا- أبالی است و علاوه بر تأثیر غذا در روحیات که از نظر علمی ثابت شده است، تاثیر این غذا در خصوص لاأبالی گری در مسائل جنسی مشهود است. (۲) یکی از نویسندگان می‌نویسد: خوک غیرت ناموسی ندارد و جفت خود را در معرض خوک‌های نر دیگر قرار می‌دهد و حتی از این کار لذت هم می‌برد، که این صفات در گوشتش هم تاثیراتی دارد از این جهت اشخاصی که از آن تغذیه می کند همان صفات و اخلاق رذیله را پیدا می کنند. (۳) ب. ضررهای بهداشتی و بیماری‌هایی که توسط خوک به انسان منتقل می‌شود: برخی بیماری‌ها هستند که از جمله عوامل ابتلای به آنها گوشت خوک است و استفاده از گوشت خوک در ایجاد آنها موثر است: ۱. اسهال خونی؛ ۲. یرقان عفونی؛ ۳. انتامیب هیستولتیک، که انسان را به اسهال آمیبی مبتلا می‌نماید؛ ۴. بیماری شبه باد سرخ که در انسان به صورت لکه‌های سرخ و دردناك توأم با سوزش شدید روی دست‌ها ظاهر می‌شود؛ ۵. تصلب شرایین، دردهای مفصلی و مسمومیت‌ها و علت آن میزان زیاد چربی و اسید اوریک موجود در گوشت خوک می‌باشد. (۴) ۶. خوک از خوردن چیزهای پلید حتی مدفوع خودش باکی ندارد لذا معده‌اش لانه‌ی اقسام میکروب‌هاست که به گوشت و خون و شیرش هم سرایت می کند. (۵) اما برخی بیماری‌ها تنها علت آن، خوردن گوشت خوک است از جمله: ۱. «کرم کدوی خوک» که در عضلات و مغز خوک یافت می‌شود که انسان را دچار نارسائی‌هایی در دستگاه گوارش می کند. (۶) ۲. «تری شینوز» این نیز کرم دیگری است که باعث خراشیدن و التهاب جداره‌ی امعاء و پیدایش جوش‌ها و دمل‌های پراکنده در تمام بدن و درد شدید عضلانی و سختی تنفس و ناتوانی در سخن گفتن و جویدن غذا و... می‌شود که تا به حال درمانی برایش پیدا نشده است. (۷) ۳. استفاده از گوشت خوک، به علت ثقیل الهضم بودن معده را به زحمت می‌اندازد. ناگفته نماند که در کشورهای اسلامی در اثر مبارزه‌ی جدی اسلام، گوشت این حیوان مصرف نمی‌شود و لذا پیامدهای آن نیز کمتر به چشم می‌آید، اما در کشورهای غربی (اروپا، آمریکا) این ممنوعیت اعمال نمی‌شود ولی با این حال بسیاری از مردم از مصرف آن دوری می گزینند؛ حتی در برخی از کشورها مثل برخی قسمت‌های روسیه در اثر شیوع بیماری‌های مربوط به گوشت خوک (کرم ترکین یا ترشین) مصرف گوشت آن را ممنوع اعلام کرده‌اند (۸) و همچنین بیماری کرم کدوی خوک به صورت گسترده در جهان منتشر شده و در کشورهای اسلامی که گوشت خوک مصرف نمی کنند به ندرت دیده می‌شود. نتیجه: حکمت تحریم گوشت خوک را می‌توان پیشگیری از زیان مترتب بر گوشت خوک شمرد ولی این ضررهای بهداشتی و اخلاقی فقط می‌تواند به عنوان فلسفه و حکمت این حکم مطرح شود – نه علت انحصاری آن – و هنوز باید منتظر کشفیات جدید علمی در این‌باره باشیم. (۹) پس حرام‌ها و حلال‌های خداوند دارای مصلحت‌ها و حکمت‌هایی است که با پیشرفت علوم بدان‌ها بیشتر پی می‌بریم. به عبارت دیگر قرآن به برخی نکات اشاره می کند که علوم پزشکی و عقل آدمیان در صدر اسلام آنها را کشف نکرده بود که نمونه‌ی آن همین تحریم گوشت خوک است که برخی از مضرات و حکمت‌های آن اشاره شد. منابع جهت مطالعه بیشتر: ۱. تفاسیر قرآن ذیل آیه‌های یاد شده از جمله نمونه، ج ۱، ص

۵۸۶. ۲. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، دکتر محمّد علی رضایی‌اصفهانی. ۳. طب در قرآن، دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر احمد قرقوز. ۴. اسلام پزشک بی‌دارو، احمد امین شیرازی. ۵. آموزه‌های تندرستی در قرآن، حسن رضا رضایی. پاورقی: (۱) بقره / ۱۷۳، مائده / ۳، انعام / ۱۴۵، نحل / ۱۱۵. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۸۶. (۳) فلسفه‌ی احکام، احمد اهتمام، ص ۱۶۲، بـه نقل از پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، دکتر محمّد علی رضایی‌اصفهانی، ص ۳۲۱، ج ۲. (۴) طب در قرآن، دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر قرقوز، ص ۱۴۶ - ۱۴۷. (۵) فلسفه‌ی احکام، ص ۱۶۱ - ۱۶۲. (۶) طب در قرآن. (۷) همان. (۸) پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۳۲۰، ج ۲. (۹) همان، ص ۳۲۵. --

-- - به نظر شما چرا خداوند در آیه‌ی ۶ سوره‌ی مائده که یک آیه‌ی کلی است و در مورد وضو گرفتن است و هم مربوط به آقایان است و هم خانم‌ها، فقط از صفات مذکر استفاده کرده است؟ - این سؤال شامل اغلب احکامِ مشترک بین زن و مرد می‌شود؛ مثلاً در قرآن برای بیان حکم نماز و روزه و زکات و خمس و... خطاب متوجه مردان است: {أَقِيمُوا الصَّلاةَ "، " آتُوا الزَّكاةَ"، "أَتِمُّوا الصِّيامَ"، " ما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ} حتی در غیر از احکام نیز اغلب خطاب‌های قرآن بصورت الفاظ مذکر است. در فرهنگ محاوره‌ی قرآن چنین الفاظی اعم از زن و مرد هستند. به عبارت دیگر این الفاظ در مرحله‌ی معنای صرفی لغتِ عربی دارای ویژگی مذکر و مؤنث هستند، لکن در مرحله‌ی علم معانی و بیانِ لغت عربی (با توجه به قرائن) اعم از زن و مرد می‌باشند. مثلاً خداوند در سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۹۵ می‌فرماید {أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى} «یعنی من کار هیچ صاحب کاری از شما را ضایع نمی‌کنم چه زن و چه مرد». اگر آیه را فقط با معنای صرفی آن موردِ توجه قرار دهیم مفهومی کاملاً متناقض خواهد داشت و چنین می‌شود: «من کار هیچ مردِ صاحب کاری از شما مردان را ضایع نمی‌کنم چه مرد باشید و چه زن» بنابراین عبارت آخر جمله که می‌فرماید «من ذكرٍ أو أنثى» به روشنی دلالت می‌کند که امکان ندارد مقصود از کلمه «عامل» و ضمیر «منکم» ظاهرِ مذکر آنها باشد، بلکه این دو لفظ باید اعم از زن و مرد باشد. آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی نحل نیز دقیقاً همین‌طور است. اصولاً در فرهنگ محاوره‌ی قرآن چنین الفاظی شاملِ هر دو صنف مرد و زن می‌باشد و فقط در مواقع بخصوصی به دلیل اهمیت موضوع و برای تأکید بیشتر این دو صنف جداگانه ذکر می‌شوند. مثلاً برای تأکید تساوی مرد و زن در بهره‌مندی از اجر اُخروی در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب می‌فرماید {إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ...} و یا برای تأکید حکمِ حرمتِ تَمسخر در سوره‌ی حجرات زنان نیز بطور مجزا از مردان بیان شده‌اند. سِرّ استفاده از الفاظ مذکر این است که انسانیت انسان در موارد پرسش، مدخلیت و موضوعیت داشته است نه نژاد یا جنسیت و یا ... . و به بیان اصطلاحی روح و جان موضوع حکم و طرفِ خطاب الهی بوده است. و چون روح وجودی مجرد از جسم و ماده است قابلیت تذکیر و تأنیث ندارد، و اگر از آن به لفظ مذکر یا مؤنث تعبیر می‌شود به علت عدم وجود لفظ خنثی در زبان عربی است، چنان‌که برای سایر مجردات مانند فرشتگان و ذات خداوندی نیز الفاظ مذکر آورده شده است در حالیکه مذکر یا مؤنث بودن در مورد فرشتگان و خدا اصلاً امکان ندارد. و از روح انسان هنگامی که با لفظ «نفس» تعبیری آورده شده از الفاظ مؤنث استفاده شده است. (۱) پاورقی: (۱) برای آگاهی بیشتر حول پاسخ و همچنین موضوع عدم تذکیر و تأنیث روح انسانی رجوع کنید به زن در آینه‌ی جلال و جمال نوشته آیت‌الله جوادی آملی، ص ۹۱ - ۱۰۳. ------------------------------

----

-- - ترجمه و تفسیر آیه‌ی مقابل چیست؟ {وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (۱)

– پیش از این‌که تفسیر و ترجمه‌ی این آیه روشن گردد توجّه به مطالب زیر ضروری است: ۱. در کتاب‌های لغت نوشته‌اند: «اَلغَنیمَـهُ کُلُّ مَظفُورٍ بِه؛ غنیمت، هر چیزی که انسان به دست بیاورد» غنیمت جنگی نیز یکی از این موارد است نه این‌که معنای غنیمت فقط غنیمت جنگی باشد. ۲. از روایات استفاده می‌شود که منظور از «ذی‌القربی» اوصیای رسول اکرم علی (ع) و یازده فرزند او، هستند. ۳. «ابن السبیل» به کسی گفته می‌شود که در مسافرت احتیاج به مالی پیدا کند، اگر چه در وطن خود ثروتمند باشد. ۴. مطابق بر روایات، منظور از «ایتام»، «مساکین» و «ابن السبیل» در این آیه؛ ایتام، مساکین و ابن السبیل از سادات هستند. ۵. مفسّران گفته‌اند منظور از «یوم الفرقان» و «یوم التقی الجمعان» روز بدر (جنگ بدر) است. اکنون می‌پردازیم به خلاصه‌ی تفسیر و ترجمه؛ ترجمه‌ی آیه چنین است: بدانید که یک پنجم هر چه به دست می‌آورید (همه‌ی درآمدها) مخصوص خدا، رسول خدا و امامان و یتیمان و فقیران و ابن السبیل (از سادات) است. اگر به خدا و قرآن (آیاتی که در روز بدر نازل شده است) ایمان دارید به این دستور الهی عمل کنید و خمس را به صاحبان آن برسانید. خدا بر همه چیز قدرت دارد. درباره‌ی خمس، روایات زیادی نقل شده است. فقیهان شیعه با ضمیمه کردن این روایات به این آیه همه‌ی احکام خمس را استنباط کرده و در کتاب‌های فقهی خود آورده‌اند. با این‌که فلسفه‌ی احکام به طور کامل برای بشر معلوم نیست و وضع آنها از سوی خدای حکیم بر اساس مصالح بشر بوده است، ولی می‌توان فلسفه‌ی تشریع خمس و مسائلی شبیه به آن را تا اندازه‌ای درک کرد. در هر اجتماعی وجود حکومت عادل، لازم است و اداره حکومت مستلزم مخارجی است که باید توسط مردم تأمین شود. یک قسمت از خمس – که در آیه‌ی مخصوص خدا، رسول خدا و امامان دانسته شده است – برای تأمین چنین مخارجی است. این قسمت از خمس در زمان غیبت باید به نایبان امام زمان (عج) داده شود تا برای تبلیغات اسلامی و مصالح مسلمانان مصرف شود. هم‌چنین در هر اجتماعی عدّه‌ای نیازمندند و سایر افراد باید به فکر آنها باشند. اسلام برای رفع نیازمندی‌های مسلمانان فقیر، زکات و یک قسمت از خمس را مقرّر فرموده است تا از اختلافات طبقاتی کاسته شود و مردم زندگی سعادت‌مندانه‌ی همه جانبه‌ای داشته باشند. لازم است که یک موضوع تذکر داده شود: خداوند متعال برای احترام به رسول اکرم (ص) حساب خویشاوندان او را از دیگران جدا کرده و زکات را برای عموم افراد و خمس را برای خویشاوندن آن حضرت قرار داده است؛ البته اگر خویشاوندان رسول اکرم (ص) نیازمند نباشند، این قسمت از خمس نیز در مصالح عمومی مسلمانان مصرف می‌شود. بنابراین نباید توهّم کرد که تشریع خمس موجب می‌شود فرزندان رسول اکرم (ص) هیچ‌گاه در پی کار و فعّالیت نباشند؛ زیرا اگر کسی – سید یا غیر سید – بتواند کار کند و از حاصل دسترنج خود، زندگی خود را اداره کند نمی‌تواند از بیت‌المال استفاده کند. از مطالب گفته شده چنین نتیجه می‌گیریم که تشریع زکات و خمس برای اداره امور حکومت اسلامی (حکومت پیامبر و امام) و رفع احتیاج مردم ضعیف است و اگر گاهی کسانی از این احکام سوء استفاده می‌کنند، ربطی به این قانون دینی ندارد و قانون، کاملاً موافق مصالح جامع وضع شده است. پاورقی: (۱) سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۱. ---------------

---

------------- – آیا شرب خمر به طور واضح در قرآن حرام اعلام شده یا فقط عنوان ضرر برای بدن ذکر شده؟ – در قرآن مجید چندین آیه درباره‌ی حرمت شراب و مفاسد و مضرات آن نازل شده، لکن با توجه به این‌که شرب خمر در بین جزیرةالعرب خیلی رایج بود اسلام برای تحریم این عامل فساد از روش تدریج و آماده ساختن افکار استفاده نموده در آیه‌ی ۲۱۹ بقره فرموده: {یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِـرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ} «درباره‌ی شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند بگو در آنها گناه بزرگی است» تعبیر به گناه بزرگ بیانگر حرمت این دو عمل و نیز اشاره به ضرر و زیان‌های بزرگی است که بر جسم و روح انسان وارد می‌کنند. در آیه‌ی ۴۳ نساء فرموده {لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری} «در حال مستی هرگز نزدیک نماز و

مسجد نروید.» مفهوم آیه این نیست که در غیر حال نماز نوشیدن شراب جایز بوده، بلکه همان برنامه‌ی تدریجی و مرحله‌ای را دنبال می‌کند. قرآن کریم، درباره‌ی شراب و قمار می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ} (مائده، ۹۰) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند؛ پس، از آنها دوری گزینید؛ باشد که رستگار شوید.» این آیه‌ی مبارک، پیام‌های فراوانی دارد از جمله: ۱. ایمان و شراب‌خواری با هم سازگار نیستند؛ ۲. شراب و قمار در ردیف بت‌پرستی است؛ ۳. دستورها و نهی‌های اسلام بی‌حکمت نیست؛ ۴. نه تنها شراب نخورید، بلکه حتی گِرد آن هم نروید و به آن نزدیک نشوید؛ ۵. تغذیه‌ی سالم در سعادت انسان‌ها مؤثر است؛ (ر. ک: تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۳، ص ۱۷۱، مؤسسه‌ی در راه حق.) ۶. در این آیه و آیه‌ی بعدی همین سوره، به برخی از زیان‌های آشکار شراب و قمار اشاره شده و می‌فرماید: «شیطان می‌خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما بذر عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد و معلوم می‌شود که ضررهای معنوی، مهم‌تر از زیان‌های جسمی و مادّی است.» افزون بر این، دانشمندان و محققان، زیان‌های فراوانی را برای نوشابه‌های الکلی ذکر کرده‌اند که به برخی از اظهارات آنها اشاره می‌شود: یکی از دانشمندان مشهور غربی ثابت کرده است که جوان‌های بیست ساله که احتمال دارد پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشیدن الکل بیشتر از ۳۵ سال عمر نمی‌کنند. در شخص معتاد به شراب و الکل، عاطفه‌ی خانوادگی و میزان محبت به زن و فرزند ضعیف است؛ به طوری که مکرر اتفاق افتاده است که مثلاً پدری در حال مستی فرزندان خود را با دست خود کشته است. مشروبات الکلی، عقل و هوش انسان را از بین می‌برد. به موجب آماری که از تیمارستان‌های آمریکا به دست آمده است، ۸۵ درصد از بیماران روانی آنها، مبتلایان به الکل هستند. یکی دیگر از دانشمندان انگلیسی می‌نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمالی، انسان را کودن و ابله و در کشورهای جنوبی دیوانه می‌کند؛ سپس می‌گوید: آیین اسلام، تمام انواع نوشابه‌های الکلی را تحریم کرده و این یکی از امتیازات اسلام است. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۷۰ – ۷۶ و ج ۱، ص ۱۲۴ – ۱۲۶. --

-- – آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی نساء فرموده: وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاَّ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ کِتابَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِکُمْ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً. آیا با چنین زنی که همسری دارد، گرچه زن آزاده نیست، می‌توان ازدواج کرد؟ – در این آیه آمده که: ازدواج با زنان شوهردار جائز نیست، مگر در صورتی که آن زنان را در جنگ از کفار و مشرکان به اسارت گرفتید. در این صورت گرچه این زنان شوهر داشته‌اند، ولی وقتی به دست مسلمانان اسیر شدند، در حکم طلاق محسوب می‌شود و بعد از استبراء یا بعد از وضع حمل – در صورتی که حامله باشند – بر کسی که او را خریده یا اسیر کرده، حلال است. ابو سعید خُدری می‌گوید: این آیه درباره‌ی زنان اسیر جنگ أوطاس نازل شده است. وقتی که مسلمانان زنان مِشرکان را به اسارت گرفتند و آن زنان شوهر داشتند، منادی پیامبر فریاد زد. زنانی که حامله هستند، حلال نیستند تا وقتی که وضع حمل کنند و غیر حامله‌ها بعد از استبراء حلال می‌شوند. --

-- – آیات حجاب زنان کدام هستند، آیا به چادر اشاره شده است؟ – آیات مربوط به حجاب و پوشش بانوان در دو سوره آمده است، یکی سوره‌ی نور و دیگری سوره‌ی احزاب. در سوره‌ی نور آیه‌ی مربوط به حجاب، آیه‌ی ۳۱ می‌باشد. چند آیه قبل از آن وظیفه‌ی اجازه خواستن برای ورودِ در خانه‌ها بیان شده است که ترجمه‌ی آیه «به زنان با ایمان بگو: چشم‌های خود را فرو گیرند و دامان خویش را حفظ

کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار ننمایند و اطراف روسری‌های خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران‌شان یا پدر شوهران‌شان». قرآن در این آیه به حجاب که از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده: ۱- آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند، جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است: {وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها} بنابراین زنان حق ندارند زینت‌هایی را که معمولاً- پنهانی است، آشکار سازند، هر چند اندام‌شان نمایان نشود. به این ترتیب آشکار کردن لباس‌های زینتی مخصوصی که زیر لباس عادی یا چادری پوشند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است. ۲- دومین حکمی که در آیه بیان شده، این است که «آن‌ها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنید» {وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ}. خمر جمع خمار (بر وزن حجاب) در اصل به معنای پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری) و جیوب جمع جیب (بر وزن غیب) به معنای یقه‌ی پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود. گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد. از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه‌ی روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه‌ی آن‌ها نمایان می‌شد. قرآن دستور می‌دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند، تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، مستعد و پنهان گردد. ۳- در سومین حکم، مواردی را بیان می‌کند که زنان می‌توانند در آن‌جا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند که دوازده مورد است. (۱) آیه‌ی دیگر آیه‌ی ۵۹ و ۶۰ سوره‌ی احزاب است که ترجمه‌ی آن را در ذیل می‌آوریم: «ای پیغمبر! به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو که جلباب‌ها (روسری یا چادرهای) خویش را به خود نزدیک‌تر سازند. این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند، نزدیک‌تر است و خدا آمرزنده و مهربان است». بحثی که در این آیه مطرح است، راجع به مفهوم جلبابی است که به چه نوع لباس می گویند. کلمات مفسّران و لغویین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار است. در المنجد می‌نویسد: جلباب پیراهن یا لباس گشاد است. در مفردات راغب می‌نویسد: «الجلابیب: القُمُص و الخُمُر؛ یعنی پیراهن و روسری». (۲) قاموس می‌نویسد: «جلباب عبارت است از پیراهن و یک جامه‌ی گشاد و بزرگ، کوچک‌تر از ملحفه و یا خود ملحفه (چادر مانند) که زن به وسیله‌ی آن تمام جامه‌های خویش را می‌پوشد یا روسری. (۳) تفسیر مجمع البیان می گوید: «جلباب عبارت است از روسری که در موقع خروج از منزل به کار برده می‌شود و سر و صورت را با آن می‌پوشانند». (۴) بنابراین معنای جلباب از نظر مفسّران روشن نیست. آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، این است که در اصل لغت، کلمه‌ی جلباب شامل هر جامه‌ی وسیع می‌شد، ولی غالباً در مورد روسری‌هایی که از روسری بزرگ‌تر و از ردا کوچک‌تر بوده، به کار رفته است. برخی آن را مانند چادر امروزی معنا کرده‌اند. ظاهراً دو نوع روسری برای زنان بوده است: یک نوع روسری‌های کوچک که آن‌ها را «خمار» یا مقنعه می‌نامیده و معمولاً در داخل خانه از آن‌ها استفاده می کرده‌اند. نوع دیگر روسری‌های بزرگ که مخصوص خارج منزل بوده و این معنا با روایاتی که در آن‌ها لفظ جلباب ذکر شده سازگار است، مانند روایت عبداللّه حلبی که مضمونش این است که در مورد زنان سالخورده جایز است خمار و جلباب را کنار بگذارند و نگاه به موی آن‌ها مانعی ندارد. از این جمله فهمیده می‌شود که جلباب وسیله‌ی پوشانیدن موی سر بوده است. پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۳۸. (۲) مفردات راغب، ص ۹۳، چ دارالکتب العلمیه، قم. (۳) قاموس المحیط، فیروزآبادی، چ بیروت، ج ۱، ص ۱۷۳. (۴) مجمع البیان، طبرسی، ج ۸، ص ۱۸۱. -

---

------------------------------ - با توجه به حرف الی در کلمه‌ی {إِلَى الْمَرافِقِ} در آیه‌ی ۶ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده در وضو باید از سر انگشتان تا آرنج شسته شود. پس چرا ما از آرنج به پائین می‌شوریم؟ - کلمه‌ی {إِلَى الْمَرافِقِ} در

آیه‌ی شریفه‌ی (۱) قید است برای {فَاغْسِلُوا}، یعنی حدّ و مقدار شستن را بیان می‌کند، نه کیفیت شستن را. توضیح؛ از شانه تا سر انگشتان، دست (ید) گفته می‌شود و از آرنج (مرفق) تا سر انگشتان هم دست گفته می‌شود. برای این‌که مشخص شود در وضو تنها شستن تا مچ دست کافی نیست و نیز لازم نیست تا شانه شسته شود، قید الی المرافق آورده شده است تا روشن شود چه مقدار از دست باید شسته شود. اما چگونگی شستن در آیه‌ی شریفه ذکر نشده، بلکه در سنّت پیامبر (ص) که وسیله اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، آمده است و آن شستن از آرنج است به طرف پائین. (۲) این‌که کیفیت شستن دست در آیه نیامده است، شاید به خاطر وضوح مطلب باشد، همان‌طور در شستن صورت فقط فرمود صورت را بشورید و کیفیت شستن به عرف واگذار شده است که همه‌ی صورت را از بالا به پائین می‌شویید. دست‌ها هم همانند صورت و سایر اعضای بدن است که از بالا به پائین شسته می‌شود، مثلاً صرف نظر از حکم وضو اگر به کسی گفته شود، دست‌هایت را تا آرنج و پاهایت را تا زانو بشور، آیا اصلاً به نظرش می‌رسد شستن را از سر انگشتان دست و پا شروع کند؟ و یا آنچه از این جمله می‌فهمد این است که مقداری که لازم است شسته شود، تا آرنج و پاها تا زانوا است. اگر کسی دستش شکسته باشد و دکتر به او بگوید لازم است تا آرنج گچ گرفته شود او از گفته‌ی دکتر می‌فهمد هنگام گچ گرفتن باید از طرف انگشتان شروع و به آرنج ختم شود؟ مسلماً نه، بلکه می‌فهمد بالاتر از آرنج لازم نیست و کمتر از آن هم فایده ندارد. پاورقی: (۱) مائده، آیه‌ی ۶. (۲) محمّد حسین طباطبائی - تفسیر المیزان، ج ۵ ص ؟، با تفسیر نمونه، ج ۴ ص ۲۸۷. ---

--- - آیا در قرآن به طور صریح آیه‌ای در خصوص حرمت غنا و موسیقی آمده است؟ - تحریم غنا در قرآن به عنوان «لهوالحدیث» و «قول الزور» آمده است. در تفسیر آیه‌ی {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ} (۱) «بعضی از مردم گفتارهای بیهوده را می‌خرند تا مردم را گمراه کنند» و آیه‌ی {وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ} (۲) «از گفتارهای بیهوده دوری کنید» یکی از مصادیق «گفتار لهو» و «گفتار نابجا» غنا است. واژه‌ی «لهو الحدیث» مفهوم گسترده‌ای دارد که هر گونه سخنان یا آهنگ‌های سرگرم کننده و غفلت‌زا که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می‌کشاند، در بر می‌گیرد، خواه از قبیل غنا و الحان و آهنگ‌های شهوت‌انگیز باشد و خواه سخنانی که از طریق محتوا، انسان را به بیهودگی و فساد سوق دهد، مانند کتاب‌های افسانه‌ای و داستان‌های خرافی و تصنیف‌ها و اشعار عاشقانه یا سخنان مسخره‌آمیز که انسان را از مسیر اصلی زندگی و صراط مستقیم انسانیت منحرف می‌کند. (۳) در روایات نیز به گستردگی لهو الحدیث اشاره شده است. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: (الغنا مجلسٌ لا ینظر الله إلی أهله و هو ممّا قال الله عزّ و جلّ)، (و مِن الناس مَن یشتری لهوالحدیث لیضلّ عن سبیل الله) «مجلس غنا و خوانندگی لهو و باطل، مجلسی است که خدا به اهل آن نمی‌نگرد و آنها را مشمول لطف خود قرار نمی‌دهد، که مصداق این آیه است: «بعضی از مردم سخنان بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند». (۴) در حدیث دیگر از امام صادق (ع) می‌خوانیم که در تفسیر آیه‌ی {وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ} فرمود: «سخن باطل غنا است». (۵) البته غنا از مقوله‌ی خواندن و خوانندگی و سخن با آواز است، که مناسب با مجالس لهو و لعب و خوش‌گذرانی و عیاشی و باطل باشد، ولی موسیقی از مقوله‌ی صوت موزون است. درباره‌ی صداهای موزون (موسیقی) در قرآن آیه‌ای نیامده است، ولی بزرگان اسلام و ائمه‌ی اهل بیت (ع) موسیقی و آلات موسیقی را در ضمن «قول زور» و لغو و «لهو الحدیث» آورده‌اند. پاورقی: (۱) لقمان، آیه‌ی ۶. (۲) حج، آیه‌ی ۳۰. (۳) تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۵. (۴) همان، ص ۱۵. (۵) همان، به نقل از بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۹ به بعد. ---

--- - در آیات قرآن مثلاً- آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی

نور از موی سر و پوشش آن سخن نیاورده و تأکیدی ننموده است. پس پوشش موی سر از کجا آمده است؟ - با دقت در جمله‌ی {وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ} «و باید روپوش‌های‌شان را به گریبان‌ها کنند». این معنا کاملاً واضح است زیرا خمر جمع خمار است و خمار چانه‌ای است که زنان سر خود را با آن می‌پیچند و زاید بر آن را بر سینه می‌آویزند. در آیه دستور داده شده مقنعه را بر سینه انداخته و آن را بپوشانند؛ یعنی پوشاندن سر قطعی است. روایات نیز آن را بیان کرده است، که با مراجعه به تفاسیر و کتب فقهی روشن خواهد شد. --

--- - آیا به جز آیات ۱۷ و ۱۸ سوره‌ی روم آیات دیگری مشتمل بر ذکر وجوب همه‌ی نمازهای پنج‌گانه وجود دارد؟ - در قرآن مجید آیات زیادی راجع به نماز هست که هر یک به نوعی بر آن تأکید دارند. بعضی از آیات مجمل است و بعضی مفسّر که نوع دوم نوع اول را تبیین می‌کند. مثلاً آیه‌ی {وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ} (بقره، ۴۳) مجمل است و آیه‌ی {فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ} (روم، ۱۷) به اجماع مفسّران، مفسّر است زیرا نمازهای پنج‌گانه را تفسیر و تبیین می‌کند چون کلمات «حین تمسون» یعنی مغرب و عشا و «حین تصبحون» یعنی صبح و «عشیاً» یعنی عصر و «حین تظهرون» یعنی ظهر. (۱) آیاتی که بر نمازهای پنج‌گانه دلالت دارد: ۱- آیه‌ی ۷۸ اسراء: {أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً}. ۲- آیه‌ی ۱۱۴ هود: {وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ}. ۳- آیات ۱۷ و ۱۸ روم: {فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ}. ۴- آیه‌ی ۱۳۰ طه: {فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّكَ تَرْضى}. ۵- آیات ۳۹ و ۴۰ ق: {وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ}. (۲) توضیح و تبیین و نحوه‌ی دلالت این آیات در کتاب‌های تفسیر و فقه استدلالی بیان شده است. در صورت تمایل می‌توانید به کتب مزبور از جمله «مسالک الافهام» شیخ جواد کاظمی مراجعه کنید. پاورقی: (۱) فقه القرآن، القطب الراوندی، ج ۱، ص ۷. (۲) امسالک الافهام، الی آیات الاحکام، العلامه الفاضل الجواد الکاظمی، المکتبه الرتضویه، ج ۱، ص ۱۴۱. ---

----

---------------------------- - آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی نساء می‌فرماید: اگر مقتول از قومی است که با شما محاربند، قاتل دیه ندهد، بلکه مؤمنی را آزاد کند. آیا این قوم محارب از غیر مسلمانان است؟ در این صورت مؤمنی که آزاد شود، سودی برای قوم مقتول ندارد و اگر قوم محارب از مسلمانان است، چطور می‌شود دیه نداشته باشد؟ - در این آیه سه مطلب بحث شده است: ۱. اگر مسلمانی به دست مسلمان دیگر اشتباهاً کشته شد، باید دیه‌ی مقتول را به اهلش (ورّاث او) بپردازد و کفّاره نیز بدهد. کفّاره‌ی قتل خطایی، آزاد کردن یک بنده‌ی مؤمن در راه خدا است و اگر نتوانست، دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن. ۲. اگر مسلمانی که در بین کفّار حربی (کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان است) بود و به دست مسلمانی اشتباهاً کشته شد، باید قاتل کفاره‌ی قتل را پرداخت کند و دیه بر او واجب نیست، زیرا فرض این است که آن مسلمان در بین قوم کفّار است و وارث مسلمانی ندارد، تا به او دیه‌ی ارث داده شود، چون کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. ۳. اگر مسلمانی در بین کفّاری است که بین آنان و مسلمانان معاهده‌ی صلح و عدم جنگ بسته شده و آن مسلمان به مسلمان دیگری اشتباهاً کشته شود، دیه به وارث او پرداخت می‌شود، چه به خاطر عهد و پیمانی که با مسلمانان بسته بودند، و کفاره‌ی قتل خطایی نیز پرداخت می‌شود. (۱) پاورقی: (۱) با استفاده از تفسیر صافی، ج ۱ ص ۴۸۲ المیزان، ج ۵ ص ۳۸ مجمع البیان، ج ۳ ص ۱۳۹. -

----

------------------------------ - فلسفه‌ی تدریجی آمدن حکم شراب و ربا و غیره در اسلام چیست؟ اگر آیات و تفسیر در این زمینه وجود دارد به صورت استدلالی توضیح داده شود. اصولاً چه معنا دارد که اگر شراب ممنوع بوده است از آغاز به صراحت نیاید مگر چه فرقی با محرماتی که از ابتدا آمده وجود دارد؟ - بی‌شک مجموعه بایدها و نبایدهای دینی و اسلامی راهنمای تکامل و سعادت بشر است و از آن‌جایی‌که این دستورها در میدان عمل و کاربرد یکسان نبوده و نیستند و نظیر درمان‌ها و داروها برخی تلخ برخی شیرین و برخی با مزه‌های دیگر در ذایقه‌ها مختلف ظهور و بروز دارند و از آن‌جائی‌که بعضی از فرمان‌ها در راستای ریشه کنی و از بین بردن بیماری مزمن و ریشه‌داری با سابقه‌ی طولانی می‌باشد، ضروریست گام‌به‌گام و آرام‌آرام به موفقیت نهایی دست یافت در غیر این صورت با عکس‌العمل بیمار و عدم پذیرش آن مواجه خواهیم شد. بنابراین چون احکام و مقررات دینی برای عمل و بکارگیری صادر شده است و برخی از بایدها و نبایدها در مقام عمل بستر لازمی و موقعیت مناسبی را نداشته‌اند از این‌رو برخی از مقررات تدریجی و گام‌به‌گام به بشر عرضه گردیده است تا در مراحل اولیه بستر ممنوعیت را فراهم سازد، نظیر حکم ممنوعیت ربا و شراب که در عصر نزول آیات قرآن عادت روزمره و بیماری مزمنی بوده، ریشه کنی آن مراحل مختلف درمان می‌طلبیده است. استاد علامه طباطبائی در این‌باره فرموده‌اند: از آن‌جایی که مردم به اقتضای قریحه‌ی حیوانی همیشه مایل به لذائذ مادی هستند و به التذاذات حیوانی خو گرفته‌اند و اعمال شهوانی بیش از امور عقلانی و پیروی از حق و حقیقت و جستجوی کمال و سعادت در میان جامعه‌های بشری رواج دارد و ترک عادت دیرینه و تبعیت از احکام و عقل و نوامیس انسانی برای‌شان سخت است لذا ایزد متعال برای رعایت رفق و مدارا، مقررات دینی و احکام مذهبی و قدغن‌ها و جلوگیری‌هایی را که از کارهای زشت و ناپسند نموده بتدریج برای مردم بیان کرده است و از جمله عادات زشتی که میان مردم رایج بوده و اسلام بتدریج آن‌را بکلی قدغن کرده باده نوشی است چنان‌که از تدبر در آیاتی که مربوط به آن است بر می‌آید. (۱) پاورقی: (۱) ترجمه‌ی تفسیر المیزان ج ۲ ص ۲۷۵. --

----

اخلاق

- لطفاً منظور از آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی «حج» را بیان کنید؟ - {مَنْ كانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ} (حج،۱۵) غالب مفسّران معتقدند ضمیر «هُ» در کلمه‌ی «لَّن ینصُرَه» به پیامبر اکرم (ص) بر می‌گردد و مراد از «مَن کَان یظُن» مشرکانند. طبق این برداشت، معنا چنین می‌شود: همانا آن کسی که بر حضرت محمد (ص) و آنچه از جانب خدا آورده است کینه می‌ورزد و یا در پیامبری او شک می‌کند و اعتقاد ندارد که خدا یاری دهنده‌ی به او در دنیا و آخرت است، هر چه می‌تواند بکوشد و برای مقصود خود هر حیله‌ای را بیازماید حتی اگر این کار مستلزم آن باشد که ریسمانی از بالا آسمان یا سقف خانه بیاویزد و خود را با آن به دار زند، سپس بنگرد که آیا می‌تواند با جلوگیری از پیامبر خدا یا جلوگیری از رسالت او در برابر اراده‌ی خدا بستیزد و بدین‌گونه کینه و گمان بد خود را شفا بخشد؟ (۱) نتیجه این‌که: کفّار هر حیله‌ای که می‌خواهند، حتی خودکشی را - همانند کسی که خودکشی را آخرین راه برای به زانو درآوردن طرف مقابل و فرونشاندن خشم برخاسته از نادانی خود می‌دانند - به کار گیرند، باز هم نخواهند توانست مقابل اراده‌ی خدا در یاری رساندن به پیامبرش، مقاومت کنند. برخی از نکاتی که این آیه به ما گوشزد می‌کند عبارتند از: ۱. لزوم امید بستن به خداوند، در دشواری‌ها، تنگدستی‌ها و ناملایمات زندگی؛ ۲. دنیا و آخرت، تنها در اختیار خداوند است؛ ۳.

بی‌دینان و ناامیدان از نصرت الهی، گرفتار بن‌بستی گریزناپذیر در زندگی هستند؛ ۴. دین‌داری و خوش‌بینی به تأییدات خداوند، در دل گرمی به ادامه‌ی زندگی و رهایی از پوچی و بن‌بست در زندگی، نقش به‌سزایی دارند؛ ۵. خودکشی، تلاشی بی‌ثمر در جهت رهایی از سرخوردگی و بن‌بست در زندگی است. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر هدایت، سید محمد تقی مدرسی، ترجمه: پرویز اتابکی، ج ۸، ص ۳۷، آستان قدس رضوی / تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۵۲، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات. (۲) تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج ۱۱، ص ۵۳۲، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم. --

-- - پیام آیه‌ی شریفه‌ی {کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ * وَ.... فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ...} چیست؟ - خداوند متعال در آیه‌ی مذکور می‌فرماید: (سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که از خود به جای گذاشتند، و زراعت‌ها و قصرهای زیبا و گران‌قیمت، و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند! این چنین بود ماجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شده!». (دخان / ۲۵-۲۹) برخی از پیام‌های آیات مذکور عبارتند از: ۱. دنیا محل گذر و ناپایدار است و سرای باقی جاودانه می‌باشد. ۲. انسان‌ها مال و ثروت، مرکب، باغ‌ها، کاخ‌ها، گنج‌ها، زراعت‌ها، قصرها و... که در تمام عمر برای بدست آوردن آنها تلاش کرده‌اند را رها کرده و همه را در دنیا به جا گذاشته و به سرای آخرت می‌روند. ۳. انسان باید از نعمت‌های دنیا که در اختیار دارد در راستای آباد کردن سرای آخرت کوشش کند. ۴. انسان‌ها نباید به گونه‌ای به دنیا و زرق و برق آن دل ببندند که چنان زندگی کنند که گویا تا ابد در آن باقی می‌مانند. ۵. در مرگ انسان‌های تبهکار، ناسپاس و گناهکار نه چشم گریان و نه خاطر خورشید پژمان می‌شود. ۶. عذاب خداوند انسان‌های ناسپاس را بالاخره می‌گیرد. ۷. سرپیچی از فرمان‌های پیامبران الهی، عاقبت دردناکی دارد. ۸. انسان‌هایی که تبهکار و ناسپاس هستند، همواره در سختی‌ها، بدون یاور و یار مانده و هیچ کس به آنها توجهی ندارد. ۹. در فراق و مرگ انسان‌ها درستکار و پرهیزکار و اولیاء الهی، عالَم و هستی گریان و غمگین می‌شوند.(۱) پاورقی: (۱) ر. ک: نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۱، ص ۱۷۳-۱۸۱، دارالکتب الاسلامیهٔ. ------------------------------

----

----- - آیه‌ی {نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ} (حشر،۱۹) به چه معنا است؟ - آیه‌ی فوق ظاهراً نظر به منافقان یا بنی‌نضیر دارد که در آیات قبل به آنها اشاره شده بود. قرآن کریم در این آیه صریحاً می‌فرماید: فراموش کردنِ خدا سبب «خود فراموشی» می‌شود، زیرا از یک‌سو فراموشی پروردگار، سبب می‌شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل شود. از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی‌پایان و غنای بی‌انتها از آن اوست و هرچه غیر او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاک او است، همین امر سبب می‌شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی‌نیاز ببیند و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند و خیال می‌کند که حیات، قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است. خداوند متعال در آیه‌ی فوق می‌فرماید: «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد»، چنین کسی خودش را هم فراموش می‌کند، زیرا او از خودش تصوری دارد که او نیست، او خود را موجود مستقل‌الوجود و مالک کمالات ظاهر خود و مستقل در تدبیر امور خود می‌داند، موجودی می‌پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می‌کند، در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی وابسته

است و سراپا جهل، عجز، ذلت و فقر و امثال آنها است و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنا و امثال آن دارد، کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است. (۱) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۳، ص ۵۴۰، دارالکتب الاسلامیهٔ، تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۹، ص ۴۴۹، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی. --

-- - منظور آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی سبأ {أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ} چیست؟ راه‌های رسیدن به آن کدام است؟ - در آیه‌ی مزبور می‌فرماید: برای خدا قیام کنید و هدف‌تان جز حفظ حرمت خدا نباشد؛ همچنین {مَثْنى وَ فُرادى} یعنی دوتا دوتا و یکی‌یکی. این تعبیر، کنایه از تفرق و دوری از اجتماع بر پا کردن غوغاست؛ چون در غوغا و هیاهو غالباً فکر و اندیشه‌ی افراد کمتر به کار می‌افتد و از عمق کمتری برخوردار خواهد بود؛ بلکه مردم باید به صورت تک نفری و یا حداکثر دونفر دونفر قیام کنند و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند؛ به خصوص این‌که هنگام جنجال و غوغا عوامل خودخواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا می‌شود. وقتی عوامل یاد شده پیدا شد غالباً حق را می‌میراند و باطل را زنده می‌کند. این پیام، دعوتی است در همه‌ی زمان‌ها و برای همه‌ی نسل‌ها. در زمان ما نیز کسی که می‌خواهد به حقانیت چیزی برسد، باید به دور از درگیری‌های حزبی و جناحی و تعصبات نژادی عمل کند؛ در محیطی آرام و دور از هیاهو و جنجال به فکر فرو رود و با آرامش کامل و با اندیشه‌ای نیرومند به حقایق دست یابد. (۱) چون در آیه‌ی شریفه {قیام للّه} به معنای اخلاص در اندیشیدن و انگیزه‌ی الهی در تفکّر است. بنابراین برخی از امور که سبب زیاد شدن اخلاص در انسان می‌شود، عبارتند از: ۱. زیاد کردن یقین؛ در روایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) می‌خوانیم: «سبب الاخلاص الیقین، آنچه سبب زیاد شدن اخلاص می‌شود یقین است.» (۲) یقین نقطه‌ی مقابل شک است و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می‌شود به مرحله‌ی عالی ایمان «یقین» گفته می‌شود. امام باقر (ع) می‌فرماید: «ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوی یک درجه از ایمان بالاتر و یقین یک درجه برتر از تقوا است». سپس افزود «در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است.» راوی سؤال کرد: «یقین چیست؟» فرمود: «حقیقت یقین، توکّل بر خدا و تسلیم در برابر ذات پاک او و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است» (۳) ۲. کم کردن آرزوها: در روایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) می‌خوانیم: «کم کردن آمال و آرزو اعمال را برای تو خالص می‌کند.» (۴) در قرآن کریم نیز درباره‌ی آن می‌فرماید: {أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّى} (نجم، ۲۴) «آیا آنچه انسان تمنا دارد به آن می‌رسد.» در بسیاری اوقات آرزوهای انسان کاذب است و مایه‌ی غفلت و بی‌خبری و تخدیر و عقب‌ماندگی است؛ مثل آرزوی در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروت‌های روی زمین! ۳. یأس و ناامیدی از آنچه در دست دیگران است. از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده است: «اصل اخلاص، یعنی یأس و ناامیدی از آنچه دیگران دارند (چشم طمع به ثروت دیگران نداشتن) (۵) بنابراین با توجه به مطالب فوق باید در دو زمینه تحصیل معرفت و تمرین خلوص کار کرد. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی؛ ترجمهٔ سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۶، ص ۶۰۸، مرکز نشر فرهنگی رجاء / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۸، ص ۱۳۴ – ۱۴۲، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) ر. ک: میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۳، ص ۶۵، ح ۴۷۹۲، نشر مکتب الاعلام الاسلامی. (۳) ر. ک: بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۴۸، ح ۴، داراحیأ التراث العربی. (۴) ر. ک: میزان الحکمهٔ، همان، ح ۴۷۹۹. (۵) ر. ک: همان، ح ۴۸۰۱. --

-- - منظور از «رجال» در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی نور {رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...} چیست؟ - منظور از «رجال» در این آیه «همه‌ی کسانی

هستند که از دین و یاد خدا پاسداری می‌کنند و در طول روز به تسبیح خدا مشغولند و جاذبه‌های دنیای فریبنده آنان را از حق غافل نمی‌سازد.» در روایات مصادیق بارز این افراد مشخص شده است. از جمله: ۱. انبیاء و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) (۱) ۲. تاجرانی که تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد. هنگامی که وقت نماز داخل می‌شود حق آن را اَدا می‌کنند. (۲) پاورقی: (۱) ر. ک: نورالثقلین، علامه حویزی، ج ۵، ص ۱۶۲، مؤسسه‌ی التاریخ العربی. (۲) همان / ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۴۸۳ و ۴۸۶، دارالکتب الاسلامیهٔ. --

سوره‌ی حشر می‌گوید اگر قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم خاشع می‌شد حال چگونه است که انسان خاشع نمی‌شود؟ - علت عمده‌ی تأثیر ناپذیری انسان غرق شدن در گرداب گرایش‌های مادی و حیوانی است. بنابراین هر قدر انسان بیشتر در نفسانیت و حیوانیت فرو رود، کمتر سخن حق را می‌شنود و در برابر آن تسلیم می‌گردد و هر اندازه فطرت الهی خویش نزدیک‌تر شود و فضایل و ملکات عالیه اخلاقی را در خود زنده و از آلودگی‌ها و رذایل پیراسته گردد، حق‌بینی و حق‌شنوی او بیشتر خواهد شد و با عشق و علاقه تسلیم مطلق حق تعالی و کلام روح‌پرور او خواهد گشت. --

- - مراد از آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی توبه: «بعضی عمل صالح و گناه را با هم مخلوط کرده‌اند» چیست؟ - آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی توبه درباره‌ی مسلمانانی سخن می‌گوید که مرتکب گناه و خطا گردیده، پشیمان شده‌اند. شأن نزول آیه به این صورت است که سه نفر از انصار از شرکت در جنگ تبوک خودداری کردند و برای مبارزه با کفار همراه رسول خدا حرکت نکردند؛ سپس شنیدند خداوند آیاتی در سرزنش کسانی که در جنگ شرکت نکرده‌اند نازل فرموده است؛ آنها از این خبر به شدت ناراحت شدند؛ از این‌رو خود را به ستون‌های مسجد النبی بستند و سوگند یاد کردند که خود را باز نکنند، مگر پس از پذیرش توبه‌ی آنان؛ آنها به همین حال بودند تا پیامبر اکرم (ص) تشریف آوردند و از حال آنها جویا شدند؛ آنها جریان را برای آن حضرت تعریف کردند، پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من نیز منتظر می‌مانم تا از جانب خدا دستوری برسد»، در این موقع بود که این آیه نازل شد: {وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}؛ «و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می‌رود که خداوند توبه‌ی آنها را بپذیرد، خداوند غفور و رحیم است.» در آیه با صراحت گفته نشده که خداوند توبه‌ی آنها را می‌پذیرد، بلکه به (عسی) تعبیر شده است. علامه طباطبایی در این‌باره فرموده‌اند: تعبیر بیانگر این است که هم امید و هم خوف و ترس را در دل آنها قرار دهد و ناامیدی را از دل آنها ببرد، سپس برای این‌که جانب امید را ترجیح دهد، می‌فرماید: {إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ} (۱) این آیه به آنان نوید می‌دهد که با ارتکاب گناه، گرچه بزرگ باشد، نباید از رحمت خدا مأیوس گشت، زیرا خدا به بندگان خویش خیلی لطف دارد. مخالفت از شرکت در جهاد، آن هم در جنگی که خود رسول خدا شرکت دارد، گناه بزرگی است، لکن توبه و بازگشت به سوی خدا، گناه را پاک می‌کند، چون بخشش خدا خیلی بزرگ است. بعضی گفته‌اند: آیه‌ی بالا، امیدبخش‌ترین آیات قرآن است، که درها را به روی گناهکاران گشوده، توبه کاران را به سوی خود دعوت می‌فرماید. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۹، ص ۳۹۷، نشر دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۸، ص ۱۱۶، نشر دارالکتب الاسلامیهٔ. --

- در قسمتی از آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی احزاب خطاب به پیامبر (ص) آمده است: «... و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگر تبدیل کنی. اگر چه زیبایی

آنـان تو را به شـگفت درآورد؟ پرسـش این است که مگر پیـامبر به زنـان نـامحرم هم نگـاه می‌کرد که از جمال او به شـگفت آیـد؟» - پیش از پاسخ دو نکته شایـان توجه است: ۱. یکی از احکام ازدواج، جواز نگاه بـدون قصـد شـهوت و لذّت، به زنی است که مردی می‌خواهد با او ازدواج کند. فلسـفه‌ی این حکم، انتخاب همسـر آینده از روی آگاهی است. این امر از پشیمانی و فروپاشی زندگی زناشویی جلوگیری می‌کند. (۱) ۲. بنابر قواعد ادبیات عرب، یکی از معانی «لو» شرطیه، و وصلیه است. این قسم از «لو» برای فرض و تقدیر اسـتفاده می‌شود به این معنا که ثبوت جزا مشروط به وجود فرضی شرط است. اگر شرط تحقق یافت جزا نیز ثابت خواهـد شـد وگرنه تحققش، فرضـی بیش نیست در آیه، از ازدواج پیامبر (ص) با همسـر دیگری نهی شده، اگر چه پیامبر (ص) از او خوشش بیاید. از نکات بالا استفاده می‌شود که پیامبر (ص) هم مانند دیگران اجازه داشتند به زنی که با او قصد ازدواج دارند، نگاه کنند. اما موقعی که از ازدواج به کلی ممنوع شدند، این شرط نیز (خوش آمدن به هنگام نگاه به قصد ازدواج) منتفی خواهد شد؛ بنابراین، جمله‌ی {وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ} شـرطی فرضـی بیش نیست و معنایش این است که ای پیـامبر (ص) اگر می‌خواسـتی ازدواج کنی و بر فرض آن زن، تـو را بـه شـگفت می‌آورد، بـاز هم حق ازدواج نـداری. (۲) پاورقی: (۱) ر. ک: وسایل‌الشیعه، ج ۲۰، باب جواز نگاه به همسـری که قصد ازدواج با او است. (۲) ر. ک: الفرقان فی تفسیر القرآن، آیت‌اللّه دکـتر صـادقی، ج ۲۱ - ۲۲، ص ۱۸۶، انتشـارات فرهنـگ اسـلامی / تحریر و التنویر، ابن عـاشور، ج ۲۱، ص ۱۲۰۴، مؤسسه التاریخ / تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۲، ص ۳۹۴، دارالکتب الاسلامیهٔ. ----------

----

---------------- - قرآن آثـار «خـود گرامی داشـتن» را چـه می‌دانـد؟ - بر اسـاس معـارف قرآن کریم، کرامت نفس بـدنبال خود، مناعت طبع و لطافت روح دارد که از آن تعبیر به «عزّت نفس» شده است. اگر انسان به این مقام رسـید، هم فرشتگان در برابر او خاضع‌ند و هم شیاطین در مقابل او قدرت نفوذ ندارند، و این مطلب را می‌توان از آیه‌ی ۶۲، سوره‌ی اسراء اسـتفاده کرد؛ آن‌جا که می‌فرمایـد: {... هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَی...} «یعنی این موجودی را که بر من گرامی داشتی و امر کردی، که او را سـجده کنم، من در برابر این امر تمرّد کردم و مشـمول قهر تو شدم»، از آیه چنین بر می‌آید، که آن مُکرّم تنها شخص آدم نیست بلکه مقام انسانیت است، که مسـجود فرشـتگان است، و هر کسـی به این مقام رسـید گرامی است. بر اساس معارف قرآن، انسـان در بین راه مکث نمی‌کنـد، چیزی او را متوقف نمی‌کنـد، دائمـاً در سـیر است و اگر چنانچه مُکرّم نبود، مثل خود شیطان اهانت می‌شود، تنها راه کرامت او هم، راه اطاعت است و اگر کسی از اطاعت سرپیچی کرد، مورد تکریم خدا نیست، و اگر کسـی مورد تکریم خـدا نبود اهانت می‌شود چرا که چنین کس از مقام انسانیت سـقوط کرده و حیوان شـده، و خـدا برای حیوان، کرامتی قائل نیست. لذا کرامت نفس، انسان را نزد خدا عزیز می‌کند و از طرفی در مقابل شـیاطین نفوذ ناپذیر می‌گردد چرا که: {وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ} «عزت از آن خـدا و از آن پیـامبر او و از آن مؤمنـان است.» پس اگر انسـان کرامت خویش را در پرتو سـیر الهی فراهم نکرد هیچ عاملی برای او کرامت به بار نمی‌آورد، لـذا گرفتار اهانت ابـدی خواهـد شـد، و این‌که فرمود «بهشت جای مکرّمین است» بـدان معناست که عصاره‌ی انسانیت در بهشت ظهور می‌کند. وقتی خدای سـبحان از بهشتیان یاد می‌کنـد می‌فرماید: {أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ} (معارج،۳۵) معنی آن این نیست، که مـا آنان را از آن‌جا گرامی می‌داریم، بلکه گرامی بودن اینـان و اثر کرامت اینان در بهشت ظهور می‌کنـد. خـدای سـبحان وقتی اوصاف کرام، را در قرآن بیـان می‌کنـد، می‌فرمایـد: اینهـا اگر کسـی را هم اطعـام می‌کننـد، می‌گوینـد: {إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ} (انسان،۹) اگر انسـانی «لوجه الله» کـار کرد مظهر این وصف خواهـد بود، که اولاًـ زوال ناپـذیر شـده و دائمی و ابـدی می‌گردد، چرا که {کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاّـ وَجْهَهُ} و ثانیـاً منشأ و مظهر برکت می‌شـود، لـذا خداونـد دربـاره‌ی نمونه‌هـایی از این افراد (مثـل عیسـای مسـیح)

می‌فرماید: {وَ جَعَلَنِی مُبارَكاً أَیْنَ ما كُنْتُ} (مریم،۳۱) یعنی خداوند مرا منشأ بركت قرار داد هر جا كه باشم، یعنی این‌گونه نفوس كامله، وقتی وارد برزخ هم می‌شوند، برای اهل برزخ بركتند، وقتی وارد بهشت می‌شوند، برای اهل بهشت نیز، منشاء كرامت و بركت هستند، چون كار این‌گونه از انسان‌ها، خالصاً «لوجه الله» است. اگر ما انسانی كریم شویم، قهراً عبادات ما، رنگ كرامت می‌گیرد، و كریمانه عبادت می‌كنیم، نه سوداگرانه و آزمندانه، آن‌كه «خوفاً من النار یا شوقاً الی الجنه» عبادت می‌كند كریم نیست، كریم غرضش اكرام است نه اطعام {إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً} (انسان،۹). نمی‌خواهد دیگری را فقط سیر كند، می‌خواهد به دیگری كرامت برسد، چه بسا كسی فقط در محدوده‌ی فكر خود شخص گرسنه‌ای را سیر می‌كند، و كاری به حیثیت او ندارد، اما انسان كریم هم گرسنگی او را برطرف می‌كند و هم كرامت او را حفظ می‌كند. و اما كرامت نفس از دیدگاه روایات: حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «كریم آبرویش را با مال حفظ می‌كند، لئیم مالش را با آبرو حفظ می‌كند» (۱) این مطلب معیاری است كه اگر خواستیم بفهمیم كریم هستیم یا لئیم، بتوانیم خود را با آن، ارزیابی كنیم، فرمود اگر آبرویت را با مال حفظ می‌كنی این كرامت است، اما اگر مال را با آبرویت حفظ می‌كنی، این لئامت است. در حدیث دیگری فرمود: «انسان كریم از چیزیی كه لئیم به آن فخر می‌كند منزجر است» (۲) و در جای دیگر فرمود: «اگر كسی خود را كریم نكند سرانجام فرومایه خواهد شد.» و در جمله‌ی دیگری چنین فرمود: «مَن كَرُمَت نفسُه صغُرت الدنیا فی عینه؛ هر كس نفس خویش را گرامی بدارد، دنیا در برابر او پست و حقیر خواهد بود.» (۳) یعنی انسان كریم هرگز غصه‌ی دنیا را نمی‌خورد و از حوادث ناگوار آن رنج نمی‌برد و از این‌كه متاع دنیا، در دست او نیست ناراحت نمی‌شود و قهراً از حسادت و بسیاری از بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی نجات می‌یابد، اما دیگران از فراق دنیا غمگین شده و همیشه در زحمتند. و باز نمونه‌ای دیگر از فرمایشات حضرت علی (ع) كه می‌فرماید: «من كرّمت علیه نفسه هانت علیه شهواتُه؛ (نهج‌البلاغه، حكمت ۴۴۹) آن‌كه برای نفس خود، احساس كرامت و شرافت داشته باشد، شهوات در نظرش خوار است». و از طرفی امام هادی (ع) می‌فرمایند: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره» (۴) یعنی بترس از آدمی كه خودش برای خودش قیمت ندارد، آدمی كه احساس شرافت و كرامت در خود نمی‌كند، از شرّ او ایمن مباش و از او بترس. (۵) پاورقی: (۱) غررالحكم، ج ۱، حدیث ۱۳۲۳، ص ۳۴۹، چاپ دانشگاه. (۲) همان، ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۷۷. (۳) بحار، ج ۷۵، ص ۴۵۲. (۴) تحف العقول (با ترجمه)، ص ۵۱۲، ح ۱۴. (۵) ر. ك: كرامت در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۹۶، مركز نشر فرهنگی رجاء / برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به كتاب تعلیم و تربیت شهید مطهری، ص ۲۰۰ و بحث كرامت نفس در قرآن، ص ۲۱۰، مراجعه كنید. --- - در آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی نور {وَ الَّذِینَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً} منظور از «سراب» چیست؟ - سراب به معنای شیء بی‌حقیقت و چیز كاذب است و به زمین شوره‌زار كه در آفتاب می‌درخشد و از دور به آب می‌ماند نیز سراب می‌گویند. (۱) سراب در آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی نور به همان معنای كاذب و بی‌حقیقت بودن اعمال كافران در مقابل مؤمنان است. در این آیه تلاش كافران همانند تلاش برای رسیدن به سراب دانسته شده است. كافرانِ بی‌ایمان در بیابان خشك زندگی به جای آب دنبال سراب می‌روند و اعمال‌شان چون غایت و هدفی ندارد به سراب می‌ماند. (۲) در مقابل مؤمنان چون اعمال‌شان برگرفته از نور خدا و ایمان در پرتو آن هدایت یافته به هدف‌شان می‌رسند. نكاتی كه از این تشبیه به دست می‌آید عبارتند از: ۱. اعمال و رفتار كفرپیشگان، همانند سراب است. ۲. اعمال و رفتار كفرپیشگان، پوچ و بی‌ارزش است. ۳. اعمال و رفتار كفرپیشگان، چون سراب فریبنده است. ۴. یأس و ناامیدی كافران از دست‌یابی به اهداف و آرمان‌های خود. ۵. اعمال نیكی كه جهت خدایی (حسن فاعلی)

نـدارد، بی‌ثمر و فاقـد ارزش است. (۳) پاورقی: (۱) قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشـی، واژه‌ی «سـراب». (۲) المیزان، علامه طباطبـائی - رحمـةالله علیـه -، ج ۱۵، ص ۱۳۰، جامعه‌ی مدرسـین. (۳) تفسـیر راهنمـا، اکبر هاشـمی رفسنجانی، و جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج ۱۲، ص ۲۸۶، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ---

------------ - لطفاً دربـاره‌ی آیه‌ی {فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ} (بقره،۱۰) توضـیح دهیـد؟ - خداونـد متعـال از آیه‌ی ۸ - ۲۰ سوره‌ی بقره دربـاره‌ی منافقـان و احوالاـت‌شـان، سـخن می گویـد. یکی از ویژگی‌هایی که در آیه‌ی مورد بحث درباره‌ی آنها بیان می‌کند این است که «منافقان»، قلب مریضی دارند؛ زیرا نفاق یک نوع بیماری است. انسان سالم یک چهره بیشتر نـدارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکم‌فرماست، چرا که ظاهر، باطن، روح و جسم همه مکمّـِل یکدیگرنـد؛ اگر مؤمن است، تمـام وجود او فریـاد ایمان می‌کنـد و اگر منحرف شود، باز هم ظاهر و بـاطن او نشـان دهنـده‌ی انحراف اسـت، این دوگـانگی جسم و روح درد تـازه و بیمـاری اضـافی است، این یـک نـوع تضـاد و ناهمـاهنگی و از هم گسسـتگی است که حـاکم بر وجود انسـان می‌شود. امـا منافق، با اختیار خود کاری می‌کنـد که ظاهرش با بـاطنش متفـاوت باشـد؛ یعنی در واقع خودش سـبب ایجـاد بیمـاری نفاق می‌شود. و از آن‌جا که در نظام آفرینش، هر کس در مسـیری قرار گرفت، و وسائل آن را فراهم ساخت، در همان مسـیر، رو به جلو می‌رود، و یا به تعبیر دیگر، تراکم اعمال و افکار انسـان در یـک مسـیر، آن را پر رنگ‌تر و راسـخ‌تر می‌سازد، لـذا آیه می‌فرمایـد: {فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً} «خداونـد بر بیماری آنها می‌افزایـد». یعنی چون منافقان با اختیار خود این مسیر انحرافی را در پیش گرفتند، خداوند الطاف هدایت‌گری خود را از آنها می‌گیرد، و منافقان خود را از این الطاف محروم می‌کننـد؛ و هر کس لطف خـدا شامل حالش نشود، هر چه در آن مسیر بیشتر قـدم بگـذارد انحرافش نیز بیشتر می‌شود. و از آن‌جا که سـرمایه‌ی اصـلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضـی‌ها را که در زنـدگی‌شـان دیـده می‌شود بـا آن توجیه کننـد، در پایان آیه می‌فرمایـد: «برای آنها عـذاب الیمی است به خاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند.» (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج، ص -۹۲، دارالکتب الاسلامیه. ---

------------------------------ - منظور از عروهٔ الـوثقی - ریسـمان محکـم - در قرآن چیسـت؟ - این واژه در قرآن مجیـد، دو بار به کار رفته است: ۱. {فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی} (بقره،۲۵۶) «کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به «دستگیره‌ی محکمی چنگ زده است.» ۲. {وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی} (لقمان،۲۲) «کسی که روی خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، به (دستگیره‌ی محکمی) چنگ زده (و به تکیه‌گاه مطمئنّی تکیه کرده است).» در آیه‌ی اول «ایمان به خدا» و در آیه‌ی دوم «توجّه به خدا»، عروهٔ الوثقی، نامیده شده است. «عروهٔ الوثقی» از نظر لغوی به معنای «دسـتگیره‌ی محکم» است. خداوند خواسـته است از باب «تشبیه معقول به محسوس» چیزهایی که با حواس ظاهری حس نمی‌شوند را به چیزی که با حواس ظاهری ما درک می‌شود، تشبیه کند. این‌جا نیز خداوند می‌خواهد به ما بفهماند که چطور وقتی به دسـتگیره و ریسـمان محکمی تمسّـِک کردی، سقوط نمی‌کنی ایمـان به خـدا و توجه به سوی او هم از افتـادن و سـقوط در ورطه‌ی کفر و الحاد و انحراف حفظ می‌کنـد. (۱) البته از امـام صـادق (ع) روایت شـده است که: «منظور از «عروهٔ الوثقی» ایمان به خداونـد واحـدی است که شـریک نـدارد.» و از امام باقر (ع) روایت شده است که: «مقصود از آن دوستی ما اهل بیت است.» (۲) در حدیثی نیز که اهل سنّت آن را نقل کرده‌اند و نیز امام رضا (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که: «بعد از من (یعنی پیامبر) فتنه‌ای تاریک و

ظلمانی خواهد بود؛ تنها کسانی از آن رهایی می‌یابند که به عروةالوثقی چنگ زنند» عرض شد: ای رسول خدا! عروة الوثقی چیست؟ فرمود: «ولایت سید اوصیاء است.» عرض شد: یا رسول اللّه! سید اوصیاء کیست؟ فرمود: «امیرمؤمنان». عرض شد: امیرمؤمنان کیست؟ فرمود: «مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من». باز برای این‌که پاسخ صریح‌تری بگیرند عرض کردند او کیست؟ فرمود: «برادرم علی بن ابیطالب»، البته تفسیر عروة الوثقی به ایمان به خدا، ولایت، دوستی اهل بیت، علی و غیره، هیچ منافاتی با هم ندارند؛ زیرا اینها از باب ذکر مصداق است؛ و همه‌ی اینها دارای این ویژگی هستند که اگر به آنها تمسّک کنی، همواره در طریق هدایت باقی خواهی ماند و گمراه نمی‌شوی.» (۳) پاورقی: (۱) تفسیر مجمع‌البیان مرحوم طبرسی، ج ۱-۲، ص ۶۳۱، نشر دارالمعرفة. (۲) تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۸۴، نشر اعلمی. (۳) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۶۸ - ۶۹، نشر دارالکتب الاسلامیة. --

-- - مراد از آیه‌ی {إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} را بیان نمایید. - قرآن مجید، خدای متعال را در چند جا به این صفت خوانده است که او توبه‌پذیر مهربان است. توبه در اصل به معنای رجوع است. وقتی می گوییم: بنده توبه کرده است؛ یعنی از گناه بازگشت کرده نادم و پشیمان شده است. وقتی این لفظ به خدا اطلاق می‌شود؛ یعنی رجوع خدا به بنده و بازگشت او به رحمت بدین معنا که رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه، از بنده سلب کرده بود، بعد از بازگشت او به مسیر اطاعت و بندگی، به او باز می گردد؛ به همین خاطر در مورد خدا، توّاب (بسیار بازگشت کننده به رحمت) استعمال شده است. توبه‌ی بنده، عمل نیکی است که به قوّه و توان و توفیق الهی، محتاج است و همه‌ی قوّه‌ها از آن خدا است که اسباب و توفیق توبه را برای بنده، مهیا نموده زمینه را اول آماده می کند، تا بنده توبه نماید، و بعد از توبه، او را مشمول رحمت می کند، که این توبه‌ای دیگر است؛ از این رو یک توبه‌ی بنده، به دو توبه خدا محفوف است که از رحمت او ناشی می‌شود. قرآن می‌فرماید: {ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا} (توبه،۱۱۸) این توبه‌ی اول است. در جای دیگر می‌فرماید: {فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ} (بقره،۱۶۰) و این توبه‌ی دوم است و بین این دو توبه‌ی الهی، توبه‌ی بنده قرار دارد. و تناسب آن با رحمت، نیز روشن شد که توبه‌ی الهی، یعنی رجوع ذات اقدسش، با رحمت به سوی بنده؛ به این خاطر، خدا هم توّاب و هم رحیم است و بنده، فقط توبه می کند و دیگر رحمت برای بنده، مطرح نیست. پاورقی: (۱) المیزان، علامه طباطبائی، ج ۴، ص ۲۳۸، جامعه مدرسین / تفسیر نمونه، آیتا... مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۱۹۶، دارالکتب الاسلامیة. --

-- - تفسیر آیه‌ی ۱۱۹ سوره‌ی توبه {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} چیست؟ - خداوند سبحان در این آیه می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.» خداوند سبحان در این آیه به مؤمنان دو دستور می‌دهد: ۱. رعایت تقوا و پرهیزگاری؛ ۲. همراه شدن با صادقان (راستگویان)؛ چرا که اگر کسی بخواهد راه پر پیچ و خم تقوا را، بدور از انحراف و اشتباه بپیماید، بدون همراهی آنان امکان‌پذیر نیست. اما این‌که مقصود از «صادقان» چه کسانی هستند؟ قرآن مجید در آیات دیگر صادقان را با بیان اوصاف‌شان معرفی کرده است، از آن جمله در آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره، بعد از آن‌که حقیقت نیکوکاری را در ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، کتب آسمانی، پیامبران، و همچنین انفاق مال در راه خدا و در طریق نجات مستضعفان و بردگان، و نیز بر پا داشتن نماز، دادن زکات، وفای به عهد، صبر و شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات و در هنگام جهاد، ذکر می کند، می‌فرماید: {أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا} (این افراد که دارای چنین صفاتی هستند، صادقانند). در جای دیگر نیز می‌فرماید: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ

هُمُ الصَّادِقُونَ} (حجرات،۱۵) «مؤمنـان واقعی تنهـا کسـانی هسـتند که به خـدا و رسولش ایمـان آوردهانـد، پس هرگز شک و تردیـدی بـه خـود راه نـداده و بـا امـوال و جـانهـای خـود در راه خـدا جهـاد کردهانـد، آنهـا راسـتگویانند». بنـابراین صادقـان (راسـتگویان)، کسـانی هسـتند که تعهـدات خود را در برابر ایمـان به پروردگـار به خوبی انجام میدهنـد، تردیـدی به خود راه نمیدهند، از انبوه مشـکلات نمیهراسـند، و با انواع فداکاریها صدق ایمان خود را ثابت میکنند و...؛ البته این صفات مراتبی دارد، برخی افراد در سـطح بالا-یی از آن قرار دارنـد، همچـون انبیـاء و ائمه معصـومین (علیهم السـلام)، و برخی هم در مراحل پایینتر از آن قرار گرفتهاند، مانند مؤمنان دیگر. اما از آنجا که آیهی شریفهی {کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ}(با صادقان همراه شوید)، به طور مطلق و بـدون هیـچ قید و شـرطی دسـتور به همراه بودن با صادقان داده، معلوم میشود که مقصود از صادقان در آیهی مذکور (توبه، ۱۱۹)، تنها معصومانند؛ زیرا پیروی و همراه بودن بیقید و شرط جز در مورد معصومان، در مورد افراد دیگر معنا ندارد. (۱) افزون بر آن، در روایـات فراوانی از شیعه و اهـل سـنّت، «صادقان» در آیهی شـریفه، بر علی بن ابیطالب (ع)، و اهل بیت (علیهم السـلام) تطبیق شـده است. به عنوان نمونه، مفسّـِر معروف، سـیوطی در الـدرالمنثور در تفسـیر آیهی مـذکور از ابن عباس نقل میکند که {کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} یعنی «مع علی بی ابیطالب» (با صادقین باشـید یعنی با علی بن ابیطالب باشید). (۲) چنـانکه در روایـات دیگری از امـام باقر و امام رضا (علیهم السـلام) آمـده است که مقصود از صادقان در آیه «ائمه اهل بیت» میباشند. (۳) پاورقی: (۱) ر. ک: پیـام قرآن، آیتالله مکارم شـیرازی، ج ۹، ص ۴۹ و ۵۰، مدرسهٔ الامام امیرالمؤمنین. (۲) ر. ک: الدرالمنثور فی تفسـیر المأثور، السیوطی، ج ۳، ص ۵۱۷، دارالکتب العلمیه / تفسـیر نور الثقلین، الحویزی، ج ۲، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، مؤسـسه مطبوعاتی اسـماعیلیان. (۳) ر. ک: ینـابیع المـوده لـذوی القربی، سـلیمان القنـدوزی الحنفی، تحقیق سـید جمـال الشرف الحسینی، ج ۱، ص ۳۵۸، دارالاسوه / شواهد التنزیل، الحافظ الحاکم الحسـکانی، تحقیق الشـیخ محمد باقر المحمودی، ج ۱، ص ۳۴۱ – ۳۴۵ / پیام قرآن، همان، ج ۹، ص ۲۲۱ – ۲۲۳. --

-- - چرا در سورهی «الرحمن» تعلیم قرآن قبل از آفرینش انسان آمـده است؟ - در آیات اول سورهی الرحمن میفرماید: {الرَّحْمنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ} «خداونـد گستردهمهر به انسان آموزش قرآن داد و انسان را آفرید به او بیان آموخت.» باید به طور طبیعی میفرمود: خـدا انسان را خلق کرد بعـد به او بیان را آموزش داد و بعد قرآن را به او آموخت. ولی در اینجا ترتیب طبیعی به هم خـورده؛ که در اینبـاره مفسّـِرین میگوینـد: علت به هم خوردن ترتیب طـبیعی این آیـات این است که خـداوند میخواسـته عظمت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است. آری ارزش انسـان به تعلیم قرآن است، و به عبـارت دیگر ارزش انسـان به ارتباط او با وحی بسـتگی دارد. و میدانیم که قرآن هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است، و هم از جهت محتوا، و بدیهی است که آموزش قرآن، مقدمهی معرفت بـه قرآن و عمـل بـه محتـوای آن است. یـادآوری: قابـل تـوجه اسـت که در این آیـات «عطـف ترتیـبی» نیامـده چنـانچه برخی پنداشـتهانـد، و نفرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» یا «وخلق الانسان» تا ترتیب را برسانـد و تقـدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه چینش این جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و مؤخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد. پاورقی: (۱) «الرحمن» یکی از نامهای نیک الهی است، و دلالت بر رحمت عام خداوند میکند، و نام خاصّ خداوند است. لذا نام «رحمن» برای افراد به کار نمیرود و معمولاً «عبدالرحمن» میگذارند. --

-- - نکتـههـای اخلاـقی سورهی نـاس چیست؟ - برخی از نکات اخلاقی که از این سوره میآموزیم عبارتنـد از: ۱. انسان هر قـدر مقام معنوی

والایی هم داشته باشد، باز هم نیاز دارد از شرّ وسوسه‌ها به خداوند پناهنده شود، چنان‌که این سوره به پیامبر که بالاترین مقام انسان کامل است، می‌گوید به خدا پناهنده شود؛ بنابراین اگر ما بخواهیم در راه راست حرکت کنیم و در خودسازی و تهذیب نفس موفق باشیم، باید همیشه از شرّ وسوسه‌های شیاطین به خداوند متعال پناهنده شویم. ۲. در این سوره در مورد پناهنده شدن به خداوند سه صفت «رب»، «مَلِك» و «اله» ذکر شده است، در حقیقت این اوصاف سه‌گانه سه درس تربیتی، سه برنامه پیشگیری و سه وسیله‌ی نجات از شرّ وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می‌کند. مؤمنان با گفتن {أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ} اعتراف به ربوبیت پروردگار می‌کنند، و خود را تحت تربیت او قرار می‌دهند. با گفتن {مَلِكِ النَّاسِ} خود را ملك او می‌دانند و بنده‌ی مطیع او می‌شوند، و با گفتن {إِلهِ النَّاسِ} در راه عبودیت او گام می‌نهند، و از عبادت غیر او پرهیز می‌کنند، بدون شك کسی که به این صفات سه‌گانه معتقد باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود. ۳. از آوردن این سه صفت می‌فهمیم که پناهندگی لفظی و زبانی چندان مؤثر نیست، بلکه باید با فکر، عقیده و عمل، خود را در پناه خدا قرار داد تا از برنامه‌ها، افکار و تبلیغات شیاطین در امان ماند. ۴. شیاطین و وسوسه گران تنها در میان یك قشر و گروه نیستند، بلکه در میان جن و انس پراکنده‌اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می‌شوند، باید مراقب همه‌ی آنها بود، و باید از شرّ همه‌ی آنها به خدا پناه برد. {مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ}. (ناس، ۶) (۱) پاورقی: (۱) ر. ك: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۷، ص ۴۶۸ – ۴۷۶، دارالکتب الاسلامیة. --

-- - در

مورد حمایت از حیوانات، چه آیاتی در قرآن، بیان شده است؟ - قرآن مجید، درباره‌ی حیوانات و منافع آنان، برای انسان‌ها، آیات زیادی دارد. قرآن می‌فرماید: {وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ * وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ} (نحل ۵-۶) «چهارپایان را آفرید در حالی که برای شما در آنها وسیله‌ی پوشش و منافع دیگر است و از گوشت آنها می‌خورید و برایتان زینت و شکوه است.» و از منظر روایات، چهارپایان، برکت نامیده شده‌اند. (۱) منافع حیوانات برای انسان خیلی بیشتر از اینهاست که در (۲) آیات دیگر به برخی از آنها اشاره شده است. ضمن آن‌که قرآن برای برخی از حیوانات، حشر را نیز قایل است. (تکویر / ۵) از طرف دیگر، انسان‌ها، در مقابل همه‌ی اعمال خویش، مسؤلند و از دیدگاه قرآن، کوچك‌ترین عمل انسان، مورد سؤال قرار می‌گیرد، لذا یکی از این حوزه‌ها، نحوه برخورد او با حیوانات است که دارای حق‌اند، و انسان مسلمان، نمی‌تواند اهل ظلم باشد. تعدّی به حقوق حیوانات، از مصادیق ظلم است که اسلام پیروان خود را از آن نهی می‌کند و اسوه‌ی مؤمنان حضرت علی (ع) می‌فرماید: اگر آسمان‌های هفت‌گانه و آنچه تحت آن است (تمام هستی) را به من دهند تا تعدی به یك مورچه کنم و به ظلم دانه‌ای را از او بستانم این کار را نمی‌کنم. (۳) قرآن مجید، مسلمانان را از ظلم، و تعدی و اسراف نهی می‌کند و می‌فرماید: «خدا ظالمان را دوست ندارد.» (آل‌عمران / ۱۴۰) و امیرمؤمنان (ع) ظلم در حقّ مورچه‌ای را به قیمت آسمان‌ها و زمین هم حاضر نیست انجام دهد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «حیوان حقوقی بر صاحب خود دارد از جمله: علوفه و آب، برایش آماده کند، جز در مواقع نیاز، آن را نزند و بیشتر از تحملش، بار و فشار بر او تحمیل نکند و در حرکت نیز بیشتر از توانش نخواهد.» (۴) هم‌چنین فرمود: «صورت حیوان را داغ نکنید و بر صورتش تازیانه نزنید. کسی حق ندارد حیوانی را بدون جهت و بدون منفعت بکشد، یا پاره پاره کند»، پیامبر (ص) فرمود: «زنی را خدا به خاطر این‌که گربه‌ای را حبس کرده بود تا مرد، گرفتار عذاب نمود». این نمونه‌ای از حمایت از حیوانات است که در روایات ما به چشم می‌خورد و ائمه خود معلّم و الگوی حمایت از حیوانات بوده‌اند چنان‌که نقل شده، امام سجاد (ع) چهل حج با شتری انجام داد و حتی یك تازیانه بر او نزد. (۵) پاورقی: (۱) بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۶۸۶. (۲) تفسیر نمونه، آیت‌الله

مکارم شیرازی، ج ۱۱، ص ۱۶۵، دارالکتب الاسلامیه. (۳) نهج البلاغه، خ ۲۲۴. (۴) میزان الحکمة، ج ۲، ص ۵۵۷. (۵) همان.

---------------------------- - «عشق واقعی» از نظر قرآن کریم چیست؟ توضیح دهید. - واژه‌ی «عشق» و مشتقات آن، در قرآن نیامده؛ اما کلمه‌ی محبت (دوست داشتن) مورد عنایت و توجّه خاص قرآن کریم قرار گرفته است تا آن‌جا که واژه‌ی «حُب» (دوستی) و مشتقات آن بیش از صد بار در قرآن کریم به کار رفته و هر جا که لازم بوده از معنای عشق (شدت دوستی) تعبیر شود، از مادّه‌ی حب با قرینه‌ی لفظی یا معنوی استفاده شده است؛ مانند: {وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...} (بقره، ۱۶۵) «و کسانی که ایمان آورده‌اند، محبت بیشتری به خدا دارند...» {... قَدْ شَغَفَها حُبًّا...} (یوسف،۳۰) «سخت خاطرخواه او شده است.» {وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا} (فجر، ۲۰) «و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار.» در قرآن کریم، دو نوع عشق مورد توجه قرار گرفته است: الف) عشق صحیح یا آسمانی و حقیقی؛ ب) عشق باطل یا زمینی و مجازی. آنچه بیشتر مورد توجه و عنایت قرآن است و آیات زیادی به آن اختصاص یافته، عشق در راه خداست. قرآن کریم، نمونه‌ای از این عشق خدایی را در سوره‌ی طه، در داستان حضرت موسی نقل می‌کند و می‌فرماید: {وَ ما أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يا مُوسى * قالَ هُمْ أُولاءِ عَلى أَثَرِي وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضى} (طه،۸۳ و ۸۴) «و ای موسی! چه چیز تو را (دور) از قوم خودت، به شتاب واداشته است؟ گفت: اینان در پی منند، و من (ای پروردگارم!) به سویت شتافتم تا خشنود شوی.» آنان‌که از مسأله‌ی جاذبه‌ی عشق به خدا بی‌خبرند، ممکن است از گفتار موسی، در پاسخ سؤال پروردگار در مورد عجله‌ی او در شتافتن به میعادگاه خداوند، شگفت‌زده شوند؛ اما آنان‌که با تمام وجود این حقیقت را درک کرده‌اند که هرچه وعده‌ی وصل نزدیک شود، آتش عشق، تیزتر می‌گردد، بخوبی می‌دانند که چه نیروی مرموزی موسی را به سوی میعادگاه «اللّه» می‌کشید و آن‌چنان با سرعت می‌رفت که حتی قومی را که با او بودند، پشت سر گذاشت و می‌دانست که تمام جهان، ارزش یک لحظه از این مناجات را ندارد. آری، این است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته‌اند و به مرحله‌ی عشق حقیقی، یعنی عشق معبود جاودانه گام نهاده‌اند؛ عشق خداوندی که هرگز فنا در ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و آنچه خوبان همه دارند، او تنها دارد. (۱) امام صادق (ع) فرمود: «عاشق بی‌قرار نه به غذا میل پیدا می‌کند و نه از نوشیدنی گوارا لذت می‌برد. نه خواب آسوده دارد نه با دوستی انس می‌گیرد و نه در خانه‌ای آرام خواهد داشت...؛ بلکه شب و روز خدا را بندگی می‌کند؛ به این امید که به محبوبش «اللّه» برسد...؛ آن‌چنان که خداوند از موسی بن عمران درباره‌ی میعاد پروردگار نقل می‌کند» {وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضى} (۲) بنابراین، آنچه که برخی آن را عشق مجازی می‌نامند، در واقع عشق نیست؛ بلکه یک تمایل نفسانی و شهوانی است. صاحب تفسیر روح‌المعانی برای محبت و دوست داشتن، مراحلی را ذکر می‌کند و می‌گوید: نخستین مراتب محبّت «هوی» (به معنی تمایل) است؛ سپس «علاقه»، یعنی محبتی که ملازم قلب است و بعد از آن «کَلَف» به معنی محبت شدید و سپس «عشق» و بعد از آن «شعف» (یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذّت می‌کند) و بعد از آن «لوعه» (اندوهناک شدن و سوختن قلب) و سپس «شغف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تَدَلُّه» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله، «هَیوم» و آن مرحله‌ی بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند. (۳) در پایان شایسته است بگوییم: «محبت» بین خداوند متعال و بندگانش طرفینی است. همان‌طور که بندگان برای کسب کمالات در پی محبوب واقعی (خداوند) هستند خداوند نیز برای تربیت و رشد بندگان خود توجه و عنایت محبت‌آمیز دارد. {قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} (آل‌عمران، ۳۱) «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا (هم) شما را دوست بدارد و گناهان‌تان

را ببخشد و خدا آمرزنده‌ی مهربان است.» به همین جهت خداوند اساس دینش را بر پایه‌ی «محبت» قرار داده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «هل الدین الاّ الحب» دین چیزی جز محبت نیست (۴) لذا در آیات بسیاری اظهار محبت از سوی خداوند کاملاً مشهود است: «خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد» (بقره، ۱۹۰) «خداوند توبه کنندگان را دوست می‌دارد» (بقره، ۲۲۲) «خداوند تقوا پیشگان، صابران، توکّل کنندگان، جهاد کنندگان در راه خدا و... را دوست می‌دارد» (آل‌عمران، ۷۶؛ آل‌عمران، ۱۴۶؛ آل‌عمران، ۱۵۹؛ صف،۴) هنگامی که ایمانِ انسان رو به کمال رود و ترقّیاتی در این زمینه نصیب وی گردد، دل او مجذوب تفکّر درباره‌ی خدا و توجّه به اسماء و صفات عالیه‌ی حق که از هر نقصی منزه و مبرّا است، می‌گردد. این حالت جذبه روز به روز شدیدتر و توجّه او به خدا عمیق‌تر می‌شود تا به آن‌جا می‌رسد که خدا را چنان عبادت می‌کند که گویا او را می‌بیند؛ همواره جلوه‌ی او را در تجلیات جذبه و شوق و توجه مشاهده می‌کند؛ در این هنگام، محبت و شوق او روزافزون می‌گردد، زیرا عشق به کمال و جمال، جزء فطرت انسان و خمیره‌ی او است. قرآن می‌فرماید: {وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ} (بقره،۱۶۵) «افراد با ایمان، محبت‌شان به خدا از همه بیش‌تر است.» همین امر او را وادار به پیروی از پیامبر اکرم (ص) در تمام افعال و حرکات می‌کند، زیرا عشق به چیزی، مستلزم عشق به آثار آن است. اگر آتش این شوق و محبت تیزتر گردد، به جایی می‌رسد که از همه چیز صرف‌نظر کرده و تمام توجهش به ذات او می‌شود؛ فقط او را دوست می‌دارد، دلش تنها برای او خاضع است، چرا چنین نباشد؟ او هر جمال و کمالی را در جایی مشاهده می‌کند، نمونه‌ای از آن کمال ِ بی‌پایان و جمال بی‌مثال و حُسن بی‌حد و انتها می‌بیند. او می‌داند هر کمال و جمالی مال او و هرکس هرچه دارد از او است. زیرا همه، آیات و نشانه‌های او هستند و استقلالی از خود ندارند و از ذات او حکایت می‌کنند. شوق و محبت، تمام دل او را احاطه کرده، جز عشق و محبت چیزی بر دل او حکومت نمی‌کند. خلاصه این‌که عشق و علاقه‌ی خویش را از همه چیز بر می‌گیرد و برای او قرار می‌دهد و هیچ چیز را جز برای خدا دوست نمی‌دارد. (۵) اگر شخص به این معنا (که خدا دارای صفات کمالیه و منشاء همه‌ی جمال‌ها و خوبی‌ها است و هرچیز دوست داشتنی در او هست) توجه پیدا کند، در دل وی محبت پیدا می‌شود. اگر کسی حقیقت وجود را بیابد، هر موجودی را به لحاظ وجود و درجه‌ی وجودش دوست می‌دارد. شاید بتوان گفت آیه‌ی شریفه‌ی: {الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ} به این حقیقت اشاره دارد که خلقت با حُسن، توأم است. هر موجودی به اندازه‌ای که از خلقت الهی و از وجود بهره‌مند باشد، از آن جهت و به همان اندازه زیبا خواهد بود، و هر موجودی کامل‌تر باشد و بهره‌ی بیش‌تری از وجود داشته باشد، در بینش عرفانی و شهودی شخص عارف، زیباتر جلوه می‌کند و طبعاً، دوست داشتنی‌تر خواهد بود. اکنون، اگر این مراتب را در نظر بگیریم، خواهیم دید که پایین‌ترین مرتبه‌ی وجود؛ یعنی، اَعراض محسوس و خطوط و رنگ‌ها و وضع و حالت ظاهری چهره‌ی انسان تا چه اندازه می‌تواند کشش ایجاد کند و دل‌هایی را متوجه خویش، بلکه کسانی را واله و شیدا کند و وقتی ادنی مرتبه این‌گونه است، می‌توان حدس زد که مراتب بسیار عالی‌تر، تا چه اندازه می‌تواند جاذبه داشته باشد؛ البته برای موجودی که درست آنها را درک کند، تا به عالی‌ترین موجود که وجودش بی‌نهایت است و موجودات دیگر به هر اندازه بتوانند او را درک کنند و به معرفت وی نائل آیند، مجذوب وی خواهند شد. (۶) پاورقی: (۱) ر. ك: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۳، ص ۲۷۵. (۲) نورالثقلین، العروسی الحویزی، ج ۳، ص ۳۸۸، نشر اسماعیلیان. (۳) ر. ك: روح‌المعانی، محمود آلوسی، ج ۷، ص ۳۴۱، دارالفکر، بیروت. (۴) بحارالانوار، علامه مجلسی؛، ج ۲۷، ص ۹۵، چ الوفاء - بیروت. (۵) المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۵۲۶ و ۵۲۷، ترجمه‌ی آیت‌اللّه مکارم شیرازی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی. (۶) اخلاق در قرآن، آیت‌اللّه مصباح یزدی، ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۶۱ و ۳۶۲، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. --

-- - در آیـه‌ی ۱۵ سوره‌ی بقره جملـه‌ی {اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ} آیا جمله‌ی خبری است یا انشائی؟ - آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی بقره در ارتباط با آیه‌ی قبل است که: «منافقان به دوستانِ شیطـان صفتِ خود می گوینـد: اگر می‌بینیـد که مـا در برابر مؤمنـان اظهار ایمان می کنیم، این واقعی نیست. ما آنان را مسخره می‌کنیم {إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ}. آن‌گاه قرآن می‌فرماید: {اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ} «خدا آنها را استهزا می‌کنـد و آنهـا را در طغیـان‌شان فرو می گـذارد تا به کلی سـر گردان شونـد». این تعبیر نفرین نیست؛ بلکه خـدای سـبحان خبر می‌دهـد که مـا جزای استهزای آنهـا را بـدین کیفیت خواهیم داد؛ یعنی در برابر سخره‌ای که می کننـد، آنـان را دچار خفت و خواری خواهیم سـاخت، که برخی جمله‌ی دوم را تفسیر و بیان یستهزیء گرفته‌انـد. بنابراین استهزای خداونـد درباره‌ی آنها، همین است که آنـان را در طغیـان‌شـان وا می گـذارد تا همچنان سرگشـته و حیران بماننـد. البته این جمله، بـدان معنا نیست که خـدای سـبحان تا ابـد چنین معامله‌ای با آنها خواهـد داشت؛ بلکه بـدین منظوراست که تا ما دامی که آنها این رونـد و رفتار را دارند، چنین جزایی در انتظارشان است. --

-- - کـــاربرد نفس در قرآن چگـــونه است؟ - دربـاره‌ی نفس یـادآور می‌شـویم که نفس در قرآن مجیـد موصوف به اوصـافی آورده شـده است یکی در این آیه‌ی کریمـه: {إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي} ترجمه بـدرستی که نفس هر آینه بسیار به بـدی امر می کنـد مگر آنچه پروردگارم رحم کند. در این آیه، نفس امّاره که همواره انسان‌ها را به بدی و شرور بودن و گناهان دعوت می کند مطرح شده است. در آیه‌ی دیگر نفس لوّامه آمـده: {وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ} ترجمه: سوگنـد به نفس ملامـت‌گر که آنرا به وجـدان اخلاقی که انسان را در برابر زشتی‌ها سـرزنش می‌کنـد، تفسـیر کرده‌اند. در آیه‌ی دیگر نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه آمده است: {يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً} آمـده است: {يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي} ترجمه: «ای نفس مطمئن و آرام به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که تو خوشـنود و خشـنود گردیده‌ای (خدا از تو خشـنود است) پس در زمره‌ی بندگان و در بهشـتم داخل شو و آن نفسـی که انسان با او بایـد مبارزه کند همان نفس اماره است که در آیه‌ی اول مطرح گردید. ------------------------------

----

--- - ویژگی افراد خردمنـد از نظر قرآن چیست؟ - برخی از ویژگی‌هـای افراد خردمنـد عبـارت است از: ۱. در جمیع حالات خود، به یاد پدید آورنده این نظام و اسـرار شگرف آن می‌باشند: {... لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ...} (آل‌عمران، ۱۹۰ – ۱۹۱) «... نشانه‌های (روشنی) برای صاحبان خرد و عقـل است. همـان‌ها که خـدا را در حال ایسـتادن و نشسـتن و آنگاه که بر پهلو خوابیـده‌انـد، یاد می کننـد و در اسـرار آفرینش آسمان‌ها و زمین میاندیشند...». ۲. اعتراف دارند که جهان بیهوده آفریده نشده: {رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا} (آل‌عمران،۱۹۱) (و می گوینـد) بار الها این را بیهوده نیافریده‌ای». ۳. می‌فهمنـد، انسان که میوه‌ی این جهان هستی است، بیهوده آفریده نشده است، بلکه سـرای دیگری در پیش است، که در آن‌جـا پـاداش و کیفر اعمال در برابر او قرار می گیرد: {سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ} (آل‌عمران، ۱۹۱) «منزهی تو، مـا را از عـذاب آتش نگاه دار». ۴. بیش از آن‌که از آتش دوزخ می‌ترسـند، از رسوایی وحشـت دارنـد: {رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ} (آل‌عمران، ۱۹۲) «پروردگـارا! هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای.» ۵. اعتقاد دارند که تنها وسیله‌ی پیروزی و نجات انسان اعمال و کردار اوست: {ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ} (آل‌عمران، ۱۹۲) «این چنین افراد ستمگر یاوری ندارند.» ۶. به نبوّت پیامبران الهی اعتقاد دارند: {رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً

يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا} (آل‌عمران، ۱۹۳) «پروردگارا! ما صدای منادی توحید را شنیدیم، که دعوت می‌کرد به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم.» ۷. از خدای خود درخواست می‌نمایند، نه تنها حیات و زندگی آنها با نیکان و پاکان باشد، بلکه مرگ آنها، نیز در راه خدا و در جمع نیکان و با راه و رسم آنها صورت گیرد: {رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ} (آل‌عمران، ۱۹۳) «پروردگارا! گناهان ما را ببخش و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران.» ۸. به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند: {إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ} (رعد، ۱۹ – ۲۰) «تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند! آنها که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.» ۹. همه‌ی پیوندها را محترم می‌شمارند و حقّ همه را ادا می‌کنند: {وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ} (رعد،۲۱) «و آنها که پیوندهایی را که خدا به آن امر کرده است، برقرار می‌دارند.» ۱۰. در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت، ترک گناه، جهاد با دشمن و مبارزه‌ی با ظلم و فساد وجود دارد، استقامت می‌کنند: {وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ} (رعد، ۲۲) «و آنها که به خاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند.» ۱۱. نماز را اقامه می‌کنند: {وَ أَقامُوا الصَّلاةَ} (رعد، ۲۲) «و نماز را بر پا می‌دارند.» ۱۲. از آنچه به آنها روزی شده، انفاق می‌کنند: {وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً} (رعد، ۲۲) «و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند.» ۱۳. به هنگام ارتکاب گناه، تنها به استغفار قناعت نمی‌کنند، بلکه عملاً در مقام جبران بر می‌آیند: {وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ} (رعد، ۲۲) «و با حسنات، سیئات را از میان می‌برند.» (۱) پاورقی: ۱) ر. ك: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۳، ص ۲۱۳ – ۲۱۹؛ ج ۱۰، ص ۱۸۲– ۱۹۲، دارالکتب الاسلامیة.

--------------------------- در زمینه‌ی روابط زن و مرد در ذیل آیه‌ی {وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ} در تفسیر المیزان آمده که اصل روابط زن و مرد قاعده‌ی معروف است و دیگر فروع باید از این اصل گرفته شود، لطفاً در مورد این اصل (معروف) توضیحاتی ارائه دهید؟ – علامه طباطبایی (ره) در ذیل آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی نساء در مورد جمله‌ی {وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...} می‌فرمایند: این یک اصل آسمانی قرآنی برای زندگانی اجتماعی زن می‌باشد. معروف، به معنای شناخته شده است و از آن کار نیک بر اساس فطرت قصد می‌شود. (۱) علامه طباطبایی در ذیل این آیه و آیه‌ی ۲۲۸ سوره‌ی بقره می‌فرمایند: «معروف آن است که مردم با فروق مکتب از حیات اجتماعی متداول آن را می‌دانند... معروف آن است که مردم آن را به فطرت سلیم می‌دانند». اسلام، بر خلاف دوران جاهلیت – که زن موجودی طفیلی و ناقص و خارج از جامعه دانسته می‌شد – دستور می‌دهد که با زن به «معروف» رفتار شود. رفتار به معروف از نظر فطرت سلیم و عقلانی افراد هر جامعه‌ای این است که افراد جامعه – زن، مرد، مسؤل و غیرمسؤل – از نظر مسؤلیت و استفاده از قانون مساوی بوده و هر کدام در حدّ اجتماعی خود مسؤلیت داشته باشند. این تساوی در صورتی برقرار می‌شود که حقوق افراد در حدّ وزن اجتماعی ایشان و به اندازه‌ی تأثیری که در کمال و شؤون اجتماعی دارند، محفوظ باشد؛ یعنی هر فردی در جامعه در برابر مسولیتی که دارد، حقوق نیز داشته باشد. زن نیز، از افراد جامعه است، همان‌گونه که مسؤلان، معلمان، پزشکان، مردان جامعه در برابر مسؤلیتی که در جامعه دارند، دارای حقوقی نیز می‌باشند زن نیز در برابر مسؤلیتی که در اجتماع دارد، باید حقوقی برای او در نظر گرفته شود و نباید او را طفیلی و خارج از چارچوب جامعه دانست. این نکته (رفتار با معروف و داشتن حقوق مساوی نه متشابه) یکی از قوانین کلی و عمومی اسلام درباره‌ی زن و ارتباط او با جامعه است که از آن فرع‌های زیادی، مانند اصل حضور و حضور نیافتن وی در جامعه، چگونگی حضور وی، و ... استنباط می‌شود. پاورقی: (۱) قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، مدخل «عرف». ---------------------------

------------------------------------ - با توجه به اهمیت عمل صالح، لطف فرمایید با استناد به آیات قرآن مجید، مفهوم عمیق عمل صالح، مراتب و مصادیق آنها در رابطه با افراد مختلف نظیر انبیاء مردم عامی و... توضیح دهید. - عمل صالح مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد، به گونه‌ای که تمام فعالیت‌های مثبت و مفید و سازنده را در همه‌ی زمینه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و مانند آن، شامل می‌شود. این مفهوم وسیع از بزرگ‌ترین کارها یعنی رسالت انبیاء، تا کوچك‌ترین امور مانند برداشتن سنگی کوچك از میانه‌ی راهی، همه را در بر می‌گیرد. اگر نکته‌ی مهم در مورد عمل صالح، نیت خالص است. و نیت خالص بدون ایمان به خداوند کریم و منّان، محقق نمی‌گردد. اما ریشه‌های عمل صالح به آب توحید و ایمان به خدای یکتا سیراب گردد، کمتر دچار آفاتی چون عُجب، ریا، تظاهر، خودبینی، تقلب و منّت‌گذاری و مانند آن، می‌گردد. از این‌رو قرآن کریم در اکثر موارد، ایمان و عمل صالح را با هم ذکر کرده، میان‌شان پیوند برقرار می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس عمل صالحی انجام دهد در حالی‌که مؤمن باشد، خواه مرد باشد یا زن، به او حیات طیبه می‌بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند، خواهیم داد.» (۱) آیه‌ی ۱۷۷ از سوره‌ی بقره، این معنا و مفهوم را به طور کامل‌تری مورد بررسی همه جانبه قرار می‌دهد، و اصولی را مورد تأکید قرار می‌دهد، که در شناخت عمل صالح و مصادیق آن بسیار حائز اهمیت است. قرآن می‌فرماید: {... وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} یعنی «... بلکه نیکوکار کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال خود را با وجود علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کنند، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌پردازند، و به عهد خود، به هنگامی که عهد بستند، وفا می‌کنند. در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامات به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می‌گویند (گفتار و رفتار و اعتقادشان با هم هماهنگ است و اینان پرهیزگاران هستند.» (۲) طبق این آیه‌ی شریفه، نخستین پایه‌ی همه نیکی‌ها (عمل صالح)، ایمان به مبدأ و معاد، و برنامه‌های الهی و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها، می‌باشند، و نیز فرشتگان که واسطه‌ی ابلاغ این دعوتند، محسوب می‌گردد. این نوع ایمان تمام وجود انسان را روشن کرده، انگیزه‌ی نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنده و اعمال صالحه است. پس از مسأله‌ی ایمان، به موضوع انفاق و ایثار، و بخشش‌های مالی اشاره می‌کند، و می‌فرماید: «مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کنند.» در خصوص انفاق به نیازمندان، ابتدا بستگان و خویشاوندان آبرومند، و آنگاه یتیمان و مستمندان، و بعد به آنان که نیازشان موقّتی است، مانند واماندگان در راه، و سپس سائلان، و سرانجام به بردگان اشاره می‌کند. سومین اصل در این آیه‌ی شریفه، در بیان اصول نیکی‌ها، برپا داشتن نماز است. نمازی که با تمام شرایط و حدودش اقامه شود، انسان را از هر گناهی باز می‌دارد، و به خیر و سعادت رهنمون می‌سازد. اقامه‌ی نماز خود عمل صالح است، که انجام آن مقدمه‌ای است برای توفیق در انجام اعمال صالحه‌ی دیگر. چهارمین اصل، اداء زکات و حقوق واجب مالی است. هستند افرادی که حاضرند به مستمندان کمك کنند، ولی از اداء حقوق واجب ابا دارند و بلعکس. آیه‌ی فوق هم انفاق که نوعی ایثار است، و هم ادای حقوق واجب را شرط نیکوکاری می‌داند. پنجمین ویژگی وفای به عهد است. چرا که سرمایه‌ی زندگی اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه است. و ترك وفای به عهد، از جمله گناهانی است که باعث سلب اعتماد و اطمینان میان افراد می‌گردد. طبق روایات اسلامی، مسلمانان وظیفه دارند سه اصل را در مورد همه‌ی افراد، خواه مسلمان یا کافر، نیکوکار و یا

بدکار، رعایت کنند؛ و آنها عبارتند از: «وفای به عهد، ادای امانت، و احترام به والدین.» و آخرین اصل از این اصول، استقامت در محرومیت‌ها، فقر، درد، بیماری، و به هنگام جنگ در برابر دشمن است. سپس می‌افزاید: این گروه که دارای چنین خصایصی هستند، کسانی‌اند که سخن راست می‌گویند، و هم اینان پرهیزگارند، هماهنگی میان اعمال و رفتار و اعتقاد و ایمان، از نشانه‌های راستگویی است. بدین ترتیب در این آیه‌ی شریفه، به تمام پایه‌های اصلی اصول اعتقادی اشاره گردیده است. (۳) به جهت پیوند میان عمل صالح و ایمان کامل، «پندار، گفتار و کردار پیامبران الهی»، تجلی‌گاه واقعی عمل صالح است. چرا که به جهت مقام و موقعیت والا و شامخی که در هر عصر و زمانی در میان انسان‌ها داشتند، می‌بایست همواره از هر حیث، مصداق کامل بِرّ و تقوی باشند. و گرنه سفارش و تأکید خداوند منّان در مورد اقتدا و تأسّی به آنها نعوذ بالله، مهمل و بی‌فایده بود. بلکه پیامبران الهی همگی عاملین به حق و عمل صالح بوده‌اند. از این‌روست که اعمال رسولان الهی و ائمه، معیار و میزان سنجش اعمال سایر مردم محسوب می‌گردد؛ چرا که نوع عمل آنها در هر موردی، عین حق و حقیقت است. مردم عادی به تناسب درجه‌ی ایمان و تقوایی که در دنیا کسب کرده‌اند، به همان اندازه می‌توانند اهل عمل صالح باشند. بنابراین هر چه عمل انسان به راه و روش انبیاء و ائمه (نزدیک‌تر باشد، در روز حساب ارزش افزون‌تری خواهد داشت، و هر اندازه انسان خلاف روش و منش آنها رفتار کند، خُسران و تباهی بیشتری در پی خواهد داشت. ناگفته نماند، افرادی که به خدا و قیامت ایمان ندارند، و احیاناً برای خدا شریک قائلند، اعمال خیر و نیک آنها موجب تخفیف و احیاناً رفع عذاب آنها خواهد بود، هر چند که این افراد داخل بهشت هم نمی‌شوند. پاورقی: (۱) سوره‌ی مبارکه‌ی نحل / آیه‌ی ۹۷. (۲) سوره‌ی مبارکه‌ی بقره / آیه ۱۷۷. (۳) تفسیر نمونه، جلد ۱ عدل الهی، شهید مطهری. ---

--- - در قرآن چند بار کلمه‌ی تقوا به معنای پرهیزکاری آمده است؟ لطفاً بگویید برای داشتن تقوای الهی چه شرایطی لازم است؟ - بر اساس فهرست کتاب معجم‌المفهرس الفاظ قرآن، لفظ تقوا و مشتقات آن مانند: اتقوا، تتقوا، تتقون، یتق، یتقون، اتقی، اتقاکم، متقین و... ۲۴۲ بار آمده است. (۱) در قرآن توصیه به ایمان در مسائل اعتقادی و توصیه به تقوا در مسائل عملی بیان شده است. راه‌های تقویت تقوا در قرآن عبارتند از: ۱. دوری از گناهان (غافر، ۹)؛ ۲. احسان کردن (آل‌عمران، ۱۷۲)؛ ۳. صبر و شکیبایی (آل‌عمران، ۱۲۰)؛ ۴. اصلاح امور (نساء، ۱۲۹)؛ ۵. عبادت و بندگی خدا (بقره، ۲۱)؛ ۶. گرفتن و یاد هدایای الهی (بقره، ۶۳)؛ ۷. اجرای احکام الهی (قصاص؛ بقره، ۱۷۹)؛ ۸. روزه گرفتن در ماه رمضان و غیر آن (بقره، ۱۸۳)؛ ۹. ولی و شفیع قرار ندادن غیر خدا برای خود (انعام، ۵۱)؛ ۱۰. تذکر به حساب (انعام، ۶۹)؛ ۱۱. ایستادگی در عهد و پیمان (انفال، ۵۶)؛ ۱۲. تقویت ایمان (نمل، ۵۳)؛ ۱۳. عفو و بخشش (بقره، ۲۳۷)؛ ۱۴. عدالت پیشگی (مائده، ۸)؛ ۱۵. بزرگ داشتن شعائر الهی (حج، ۳۲)؛ ۱۶. صداقت (بقره، ۱۷۷)؛ ۱۷. اقامه نماز و نیز موارد دیگری یادآوری شده است. برای حسن‌ختام می‌گوییم: انسان با دو بال ۱. ایمان در بُعد تفکّر و اندیشه و اعتقاد، ۲. و تقوا در بُعد عمل به کمال می‌رسد. پاورقی: (۱) برای آگاهی بیشتر ر. ک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، ص ۷۵۸ – ۷۶۱، نشر پرتو (اسماعیلیان) تهران. ---------------

----

------------- - اگر هدف اصلی رسیدن به کمال، قرب الهی است، پس چرا در قرآن مکرراً نتیجه‌ی اعمال صالح را بهشت بیان می‌کند و نمی‌فرماید نتیجه‌ی اعمال رسیدن به خداوند است؟ - به نظر برخی از دانشمندان، قرآن مجید بر اساس تیپ‌شناسی دقیق اجتماعی؛ سخنان خود را به تناسب حال مخاطبین به گونه‌ای تنظیم فرموده که عوام از آن مطلب خود را به وضوح و روشنی دریابند و خواص با رمز و کنایه، و حتی در میان خواص نیز درجاتی است و هر قدر فرد در رتبه‌ی بالاتری

قرار گیرد به کنه بیشتری می‌رسد و پرتو افزون‌تری را بر می‌گیرد. در مورد بهشت نیز گاه سخن از بهشت صالحان مؤمنان و پارسایان عادی است پس در آن حور است و قصور. اما جایگاه برتری را قرآن اشاره کرده که مخصوص بندگان خاص و مخلص خداوند است که اخلاص آنان به معنای ریا نکردن نیست. بلکه معنای آن از هر چه غیر خدایی است خود را تهی کردن، اصلاً خود را ندیدن و یکسره فانی در رب گشتن است. چنین کسانی را قرآن «عبادی» معرفی نموده و جایگاه آنان «جنتی» است. یعنی بهشتی که انتساب به ذات حق‌تعالی دارد (جنت ذات) و این مقام جایگاه نفس مطمئنه است که مصداق بارز آن حضرت اباعبدا... (ع) می‌باشد و لذا مفسّران فرموده‌اند این آیه در شأن آن حضرت نازل شده است: {یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی} (سوره‌ی فجر). نیز در جای دیگری قرآن پس از وعده به بهشت فرموده است: {وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ}. در این آیه مقام رضوان الهی را بالاتر از حور و قصور و ... خوانده و چون چنین چیزی فوق درک عوام مؤمنین است و تنها خالصان درگاهش عظمت آن را می‌یابند فرموده است: {لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ}. ---

-- - آیا آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی توبه {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ} با دستور امام صادق (ع) در مورد نیکی به پدر و مادر از هر نوع در تضاد نیست؟ - قرآن کریم در مورد والدین و در رابطه با برخورد اخلاقی با آنها، دو بحث مطرح کرده است: ۱. احسان؛ ۲. اطاعت. در رابطه با احسان، خدای متعال در آیات ۸۳ سوره‌ی بقره، ۳۶ سوره‌ی نساء، ۱۵۱ سوره‌ی انعام و ۲۳ سوره‌ی اسراء با عبارت {وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً} سفارش اکید نموده است که به پدر مادر خویش نیکویی کنند. امام صادق (ع) در تفسیر احسان به پدر و مادر فرموده است: «برخوردت با آنها نیکو باشد، آنان را مجبور نسازی که از تو چیزی طلب کنند و قبل از این‌که اظهار کنند، حاجت آنها را برآوری. به آنان اهانت نکنی، با آنها سخن کریمانه بگویی و برای‌شان طلب غفران کنی. با رحمت و رأفت به چهره‌ی آنان بنگری و صدایت را بر آنها بلند مسازی. دستت را بالاتر از دست آنان مگیری و در راه رفتن از آنها، جلوتر راه نروی.» این مورد که وظیفه‌ی احسان به پدر و مادر است، مطلق است و مقید به مؤمن بودن آنان نیست؛ یعنی، شخصی - اگر چه پدر و مادرش کافر باشند - باز موظف است با احسان و نیکوئی با ایشان رفتار کند و حق هیچ‌گونه برخورد خشن با آنان را ندارد. اطاعت از پدر و مادر نیز واجب و وظیفه است؛ به شرط این‌که آنان، فرزند خود را به شرک و کفر نخوانند و در این زمینه تلاشی نداشته باشند. قرآن می‌فرماید: «و توصیه نمودیم انسان را تا نسبت به پدر و مادر خویش نیکوکار باشد و البته چنانچه تلاش کنند که تو نسبت به من شرک بورزی، چیزی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن». در آیه‌ی مورد سؤال (آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی توبه) نیز بحث اطاعت مطرح است و محتوای آن، مربوط به بحث احسان، دوست داشتن و محبت نیست. در این آیه خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید: «ای اهل ایمان! پدران و برادران خویش را در صورتی که کافر باشند، سرپرست خویش قرار ندهید و از آنان اطاعت نکنید. کسانی که چنین کنند، از گروه ستمکاران خواهند بود.» مرحوم مجلسی درباره‌ی این آیه نوشته است: «مؤمن در امر دین نمی‌تواند کافر را سرپرست خویش قرار دهد؛ اگر چه آن کافر پدر و مادر یا برادر باشد. البته روایات فراوانی در تأویل این آیه‌ی مبارکه وارد شده است که مراد از «کفر» در این آیه، نفی ولایت و خلافت امیرالمؤمنین (ع) و قبول ولایت خلفای سه‌گانه است و مراد از «ایمان»، قبول ولایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد». امام باقر (ع) فرموده است: «فان الایمان ولایة علی بن ابی طالب (ع) همانا ایمان، قبول ولایت حضرت علی بن ابی طالب (ع) است». ---

--- - خـــــدای

متعـال در قرآن دربارەی نیکوکاران و بـدکاران چه می‌فرمایـد؟ - الف - نیکوکاران برخی مطالبی که خداونـد متعال در قرآن کریم دربارەی نیکوکاران می‌فرمایـد عبارت‌اند از: ۱. خداونـد نیکوکاران را دوست دارد: {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ}. (مائده، ۱۳) ۲. خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند: {فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ}. (هود، ۱۱۵) ۳. خداوند با محسنان است: {وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ}. (عنکبوت، ۶۹) ۴. آیات قرآن، هـدایت و رحمت برای نیکوکـاران است: {تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْحَكِيمِ * هُدىً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ}. (لقمان، ۲-۳) ۵. قرآن برای نیکوکاران بشارت است: {وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ}. (احقاف، ۱۲) ۶. نیکوکـاران هر چه بخواهنـد نزد پروردگـار برای‌شـان وجود دارد: {لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ}. (زمر، ۳۴) ۷. رحمت خـدا به نیکوکاران نزدیک است: {إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ}. (اعراف، ۵۶) ۸. پاداش نیکوکاران بهشت است: {ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ}. (مائده، ۸۵) ۹. خداونـد خطای نیکوکاران را می‌بخشـد: {نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ}. (بقره، ۵۸) ۱۰. نیکوکاران مؤاخذه نمی‌شوند: {ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ}. (توبه، ۹۱) ۱۱. خداونـد برای زنان نیکوکار اجر عظیمی آماده کرده است: {فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً}. (احزاب، ۲۹) ۱۲. نیکوکاران به خودشان نیکی می‌کنند: {إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ}. (اسراء، ۷) ب - بـدکاران برخی مطالبی که خداوند متعال در قرآن کریم دربارەی بدکاران می‌فرماید عبارت‌اند از: ۱. بدکاران به خودشان ظلم می‌کننـد: {وَ أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ}. (اعراف، ۱۷۷) ۲. بـدکاران گمان می‌کننـد بر قدرت خدا چیره شده‌اند: {أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أَنْ يَسْبِقُونا}. (عنکبوت، ۴) ۳. خداوند برای بدکاران عذاب شدیدی آماده کرده است: {أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً}. (مجادله، ۱۵) ۴. بـدکاران به خود بـد می‌کنند: {وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها}. (فصّلت، ۴۶) ۵. عاقبت بدکاران، تکـذیب آیـات الهی است: {ثُمَّ كـانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ}. (روم، ۱۰) ۶. بـدکاران جاهل توبه‌شان قبول است: {إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ}. (نساء، ۱۷) ۷. بدکاران بدی‌های خود را خوبی می‌بینند: {أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً}. (فـاطر، ۸) ۸. بـدکارانی که بـدی، سراسـر وجودشان را پوشانده برای همیشه در آتش دوزخند. (بقره، ۸۱) ۹. بـدکاران به اندازەی بدی‌شان مجازات می‌شوند نه بیشتر: {فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها}. (انعام، ۱۶۰) -------------

---

------------------ - چرا در قرآن کریم، تعلیم و تزکیه همراه هم آمـده‌انـد؟ چرا در برخی موارد تزکیه بر تعلیم مقدم شـده اسـت؟ - قرآن‌کریـم مشـتقات دو واژەی «تعلیـم» و «تزکیه» را به کـار برده است که می‌تـوان از آنهـا تعبیر به آمـوزش و پرورش کرد. با توضیـح این دو واژه به دیدگاه اسلام در مورد آموزش و پرورش می‌پردازیم. تعلیم «تعلیم» مصدر باب «تفعیل» و از مادەی «علم» مشتق شـده است و در لغت به معنای آموختن و آموزش دادن می‌باشد. در مفردات راغب آمده است، تعلیم اختصاص به اموری دارد که با تکرار و فراوانی همراه باشـد به گونه‌ای که در آن اثری در ذهن متعلم به وجود می‌آید و برخی در بیان معنای تعلیم گفته‌انـد: تعلیم آگاه کردن نفس برای تصور معانی است و تعلّم آگاه شـدن نفس بر آن است. (۱) کاربرد «تعلیم» در قرآن بیشـتر نـاظر به وجه ذهنی و انـتزاعی می‌باشـد ولی گـاهی شامـل مصـادیق عینی و حسـی نیز می‌شود ماننـد {وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ} (انبیاء، ۸۰) «و ساختن زره را به خاطر شـما به او تعلیم دادیم، تـا شـما را در جنـگ‌های‌تان حفظ کنـد؛ آیا شـکرگزار (این نعمت‌های خـدا) هستیـد؟». تزکیه «تزکیه» در اصل لغت به معنای «افزودن و نمو دادن» است؛ ولی رشـدی که ملازم بـا خیر و برکت باشـد؛ چنـان‌که علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی دوم سوره‌ی جمعه می‌فرماینـد: کلمه‌ی «تزکیه» که مصـدر «یزکیهم» است مصدر باب تفعیل است و مصدر ثلاثی مجرد آن زکات است که معنـای نمو صالـح را می‌دهـد، نموی که ملازم خیر و برکت باشـد. از گفته‌ی ایشان برداشت می‌شود که تزکیه نوع خاصـی از تربیت است. در حقیقت تربیـتی است که بـا قیـد «صالـح بودن» تخصیص خورده باشـد. در همین‌جا شایـان توجه است که در

عرف، معمولاً واژه‌ی «تعلیم» را در کنار «تربیت» به کار می‌برند؛ اما همان‌گونه که اشاره شد قرآن به جای «تربیت» از مشتقات تزکیه استفاد می‌کند. در قرآن مواردی که از مشتقات «تربیت» استفاده شده؛ مقصود از آن تربیت و رشد جسمانی است نه تربیت اخلاقی و پرورش معنوی افراد، آن‌گونه که الان در عرف متداول است. (۲) پس از توضیح واژه‌ها درباره‌ی نگاه اسلام به آموزش و پرورش نکاتی قابل ذکر است؛ اولاً- از احادیث و متون دینی چنین استفاده می‌شود که آموزش تنها آموزش مذهبی و دینی نیست. احادیثی نظیر «حکمت، گمشده‌ی مؤمن است» و یا «علم را بجویید اگر چه در چین» به مطلق علم و حکمت نظر دارد؛ چنان‌که آیه‌ی ۸۰ سوره انبیاء نیز به این مطلب اشاره دارد. ثانیاً؛ فلسفه‌ی آموزش و پرورش (تعلیم و تزکیه) کشورها مطابق آن چیزهایی است که ایدلوژی‌های خود ساخته‌شان اقتضا می‌کند و به دنبال «دست پرورده‌سازی انسان‌ها و اهلی کردن آنان» تحت عناوین مختلف هستند. در مقابل، اسلام، از آموزش و پرورش انسان‌ها، مقصودی جز رویش خصلت‌های زیبای انسانی در وجود آنان، ندارد اسلام آموزش می‌دهد تا انسان ابزارهای رسیدن به رضایت اصیل را که در وجودش نهاده شده، بیرون بکشد، آنها را بشناسد و توانایی استفاده از آنها را کسب کند. از این‌رو است که در آیات متعددی (جمعه، ۲ و بقره،۱۵۱) تزکیه بر تعلیم مقدم شده است. از این تقدم فهمیده می‌شود که هدف اصلی در نظام آموزشی اسلام همان تزکیه است و آموزش مقدمه‌ی آن می‌باشد. حتی به قول برخی قبل از تعلیم و آموزش باید تزکیه شد، سپس به تعلیم پرداخت؛ چرا که اگر ظرف وجودی انسان از آلودگی‌ها و رذالت‌ها پاک نشود، تعلیم و آموزش به او همچون پر کردن ظرفی آلوده و پر میکروب از شیر است؛ هم‌چنان که ظرف آلوده، شیر سالم و پاک را فاسد و غیر قابل استفاده می‌کند، علم هم در وجود انسان تزکیه نشده به مُفسِد شدن او می‌انجامد. (۳) حضرت امام خمینی (ره) در موارد متعددی به این نظام آموزشی و پرورشی اسلام اشاره کرده‌اند از جمله می‌فرمایند: فرق بین مکتب‌های توحیدی که بزرگ‌ترینش اسلام است و سایر مکتب‌ها، این است که اسلام در همین طبیعت یک معنای دیگری را می‌خواهد. در همین طب یک معنای دیگری را می‌خواهد. در همین ستاره‌شناسی یک معنای دیگری را می‌خواهد. کسی که مطالعه کند در قرآن شریف، این معنا را می‌بیند که جمیع علوم طبیعی جنبه معنوی آن در قرآن مطرح است. در جای دیگر می‌فرمایند: تعلیمات اسلام، تعلیمات طبیعی نیست، تعلیمات ریاضی نیست، همه را دارد، تعلیمات طب نیست، همه‌ی اینها را دارد، لکن اینها مهار شده به توحید است. (۴) در چهار آیه از قرآن مجید، مسأله تعلیم و تزکیه ذکر شده و آن دو را هدف انبیا شمرده است. در سه مورد، تزکیه بر تعلیم مقدّم شده است؛ (بقره، ۱۵۱؛ آل عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲) و تنها در آیهٔ ۱۲۹ سورهٔ بقره، تعلیم بر تزکیه مقدّم شده است. آن‌جا که تعلیم مقدّم شده، اشاره به وضع طبیعی است؛ یعنی تا تعلیمی نباشد، تزکیه‌ای صورت نمی‌گیرد، و در سه موردی که تزکیه مقدّم شده، گویا به مسأله‌ی هدف بودن آن اشاره دارد؛ چون هدف اصلی، تزکیه است و دیگر صفات مقدّمه آن است. (۵) پس تزکیه، از نظر مقامی و رتبی، مقدّم بر تعلیم است؛ هر چند از نظر زمانی، متأخر از آن است؛ یعنی تعلیم مقدم بر تزکیه است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند: آن‌جا که تزکیه مقدّم شده، در مقام بیان این مطلب است که چگونه رسول خدا مؤمنان امّت را تربیت کند. و در مقام تربیت، تزکیه بر تعلیم مقدّم است؛ اما در دعای حضرت ابراهیم (بقره، ۱۲۹) مقام، مقام تربیت نبود؛ تنها دعا و درخواست بود و از خدا می‌خواست که «تزکیه» و «تعلیم کتاب و حکمت» را به نسلش عطا کند و چون تزکیه از ناحیه‌ی عمل و اخلاق حاصل می‌شود، اول باید به اعمال صالح عالم شد و به آنها عمل کرد تا به تدریج تزکیه به دست آید. (۶) پاورقی: (۱) مفردات راغب، زیر ماده علم. (۲) ر. ک: قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ماده رَبَوَ. (۳) ر. ک: شیوه‌های تعلم در قرآن و سنّت، مهدی برومند، ص ۲۲-۴۴، انتشارات کتاب مبین / مسؤلیت و سازندگی، علی صفائی حائری. (۴) تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. (۵) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم و

دیگران، ج ۱، ص ۴۵۷ و ۴۵۸، دار الکتب الاسلامیة. (۶) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، مترجم: موسوی همدانی، ج ۱۹، ص ۵۳۵، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی / تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۱، ص ۲۶۳، مؤسسه‌ی در راه حق. ----------
----

-------------------- - الف – چرا در قرآن کریم از انفاق به قرض دادن به خدا تعبیر شده است؟ ب – در آیه‌ی ۲۱۶ سوره‌ی بقره آمده است: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد...» در حالی که مهندسان و کشاورزان می‌گویند: اگر زمینی با همه‌ی شرایط مناسب آب و هوایی داشته باشیم و آفتی به زراعت نرسد از یک خروار گندم حداکثر چهل خروار گندم برداشت می‌کنیم نه هفتصد خروار. لطفاً در این‌باره توضیح دهید؟ – الف. قرض در اصطلاح، مالی است که به دیگری داده می‌شود به این قصد که عوض آن بازگردانده شود. در آیات متعددی (بقره، ۲۴۵، مائده،۱۲ و...) انفاق، قرض دادن به خدا خوانده شده است. وجه آن این است که اولاً ـ انفاق مصرف مال در راه خدا است. ثانیاً همانند قرض از طرف خداوند به نحوی برگردانده خواهد شد. (۱) ب. خداوند متعال می‌فرماید: {مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ} (بقره، ۲۶۱) «مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می‌کند و خداوند گشایش‌گر داناست.» ۱. در این آیه، هیچ اسمی از «گندم» یا دانه‌ی دیگری برده نشده و صرفاً کلمه «حبّه» که به معنای دانه می‌باشد، ذکر شده است. ۲. در این‌جا، خداوند، انفاق را به دانه تشبیه کرده و در تشبیه دو چیز به یکدیگر، برای «مشبه»، امتیازی قائل می‌شوند که در «مشبه به» نیست؛ گرچه در اصل موضوع با هم شباهت دارند؛ مثلاً می‌گویند: آفتابی است که غروب ندارد یا این‌که او همچون سرو خرامان راه می‌رود. با این‌که خورشید نیز غروب دارد و در عالَم نمی‌توان سروی پیدا کرد که راه برود. بنابراین، منظور از این‌گونه تشبیه‌ها این است که مثلاً قامت او مزایای سرو را دارد؛ با این امتیاز که او خرامان است؛ ولی سرو خرامان نیست. در قرآن کریم از این‌گونه تشبیهات فراوان است؛ مثلاً قرآن کریم برای سخنان پاکیزه و نیکو مثالی می‌زند و می‌فرماید: {تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها} (ابراهیم، ۲۵) «میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.» حال، درختی که در تمام سال میوه بدهد، شاید وجود نداشته باشد؛ پس منظور این است که این درخت، امتیازی بر سایر درخت‌ها دارد و آن این‌که خزان و محدودیت وقت میوه دادن برای آن نیست. این‌گونه موارد، مَثَل‌های فرضی و خیالی است و برای فهماندن به مخاطب می‌باشد؛ همان‌گونه که بعضی از مفسّران گفته‌اند: در مثل لازم نیست که مضمونش در خارج موجود باشد و مثل‌های تخیلی و فرضی بی‌شمار است. تعدادی از مفسّران نیز تصریح کرده‌اند: دانه‌ای که هفت خوشه برویاند و خوشه‌ها هفتصد دانه داشته باشد محال عقلی و حتی محال وقوعی نیست. ممکن است چنین امری تحقق یابد مانند دانه‌های ارزن که این تعداد در آنها دیده شده است. (۲) هم‌چنین در تفسیر نمونه آمده است: این امر در دانه‌های گندم نیز دیده شده است. عبارت تفسیر نمونه چنین است: جالب توجه این‌که چند سال پیش که سال پر بارانی بود در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در نواحی شهرستان «بوشهر» در پاره‌ای مزارع بوته‌های گندمی بسیار بلند و پرخوشه که گاهی در یک بوته در حدود چهار هزار دانه گندم وجود داشت و این خود می‌رساند که تشبیه قرآن یک تشبیه کاملاً واقعی است.» (۳) علاوه بر این‌که وقتی یک خروار گندم بر زمین پاشیده می‌شود همه‌ی دانه‌ها شرایط مساوی ندارند و از شرایط مناسب برخوردار نیستند. بلی اگر شما یک خروار گندم مناسب را در زمینی مناسب افشاندید و تمامی بوته‌ها کمتر از هفت خوشه شدند و تمامی خوشه‌ها نیز کمتر از صد دانه داشتند می‌توانید در مثال قرآن خدشه کنید، در صورتی که کم نخواهید

یافت دانه‌هایی را که بیشتر از هفت خوشه داشته و خوشه‌هایی را که بیش از یکصد دانه دارند. می‌توانید تجربه کنید. پاورقی: (۱) ر. ک: قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، مدخل «قرض». (۲) تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۳۸۷، جامعه مدرسین. (۳) تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳۵. -- - علت دسته‌بندی افراد به کافر و منافق و مؤمن در قرآن چیست؟ اگر نشانه‌های نفاق در من باشد آیا به عذاب آنان گرفتار می‌شوم؟ - قرآن در واقع با این تقسیم‌بندی‌ها به دنبال کشف حقیقت هر یک و القاء آن به مخاطبان خود است، زیرا با ذکر اوصاف مؤمنان می‌خواهد عنصر تسلیم را معرفی بکند و با بیان صفات کافران، می‌خواهد مسأله‌ی عناد و لجاجت را عرضه بکند و با معرفی مشخصات منافقان، هم می‌خواهد دو چهره بودن برخی افراد جامعه را بشناساند. ضمن این‌که از انسان‌ها می‌خواهد خودشان را به اوصاف مؤمنان متصف کنند و از اوصاف کافران و فاسقان و منافقان پرهیز کنند. ناگفته نماند که در بسیاری از آیات قرآن که به معرفی گروه‌های سه‌گانه‌ی اجتماع بر اساس ایمان و کفر و نفاق می‌پردازد، بر اساس ویژگی‌های افراد شاخص و سردمداران آن گروه‌ها می‌باشد که هر کدام نماد و تجسم عینی ایده و رفتار گروه خود می‌باشند. بنابراین در آیاتی که از ویژگی‌های مؤمنان سخن به میان آمده است، منظور ویژگی‌های مؤمنان کاملی مانند امام علی (ع) می‌باشد و در آیاتی که به معرفی کافران پرداخته است، صفات افرادی مانند ابوجهل‌ها را به اطلاع رسانده است. در آیاتی که به شناسایی منافقان اشاره دارد، در پی معرفی چهره‌ی دوگانه‌ی افرادی مانند «عبدالله ابن ابی» به مردم می‌باشد. اما بدیهی است که در هر گروهی افراد بسیاری وجود دارد که نسبت به آن صفات دارای شدت و ضعف می‌باشند و حتی چه بسا در برخی افراد نشانه‌هایی از دو گروه وجود داشته باشد که تعیین وضعیت و نوع مجازات‌های آنها در دنیا و آخرت متفاوت خواهد بود. به ویژه اگر برخی صفات به صورت مقطعی و موردی از انسان بروز کند که در اصطلاح علم اخلاق به آن «حال» می‌گویند. اما اگر این «حال» به صفت ثابت و شناسه‌ی اصلی (فصل مقوّم) آدمی تبدیل گردد. طبیعی است که سزاوار ثواب‌ها و یا کیفرهای یاد شده در قرآن مجید خواهد بود. در نتیجه اگر انسان در مواردی برخی اوصاف غیرمؤمنان را در خود مشاهده کند، نباید مأیوس شود و از خدا ناامید باشد زیرا بیشتر این اوصاف سطحی و مقطعی بوده ودر قلب انسان رسوخ ندارند و بدون شک همه‌ی اینها را می‌توان در پرتو انجام اعمال خوب به مرور زمان از خود دور کرد و از لطف رحمت و توفیقات الهی بهره‌مند گردد. -- - با توجه به آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی فرقان که می‌فرماید: سیئات توبه‌کاران تبدیل به حسنه می‌شود آیا گناهکارِ توبه‌کار آرزو نمی‌کند کاش گناهان بیشتری می‌کردم؟! - از جمله تعالیم اسلامی، بلکه تمام شرایع آسمانی، باز بودن در توبه به روی بندگان گنهکار است. توبه تجلّی رأفت و رحمت الهی نسبت به عاصیان است. یکی از دو رکن توبه، پشیمانی از گناه است. زمانی که گنهکار از کار زشتی که انجام داده، نادم شد، فضای روح او را توجه به خدا و تضرع به درگاه او پر می‌سازد، و از صمیم قلب تصمیم می‌گیرد دیگر گِرد عمل ناروا نگردد. خداوند مهربان نیر توبه‌ی او را با شرایطی که در کتاب‌های کلامی و تفسیری و اخلاقی بیان شده است می‌پذیرد. توبه اساس دین را تشکیل می‌دهد چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدی‌ها و بازگشت به خیرات دعوت می‌کند، و توبه بازگشت از زشتی‌ها و شقاوت به سوی خدای مهربان و پیوستن به جرگه‌ی عبادالرحمن است، از این رو بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را توبه شمرده‌اند، که قلب را از آلودگی‌ها پاک کند و تیرگی‌ها را مبدّل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین سبک کند، تا به راحتی بتواند طریق به سوی خدا را بپیماید. شهید مطهری در این مورد می‌فرماید: اولین منزل سلوک به خداوند توبه

است. توبه یعنی چه؟ ماهیت توبه از نظر روانی برای انسان چه حالتی است و از نظر معنوی برای انسان چه اثری دارد؟ در نظر بسیاری از ما توبه یک امر بسیار ساده است است. هیچ‌وقت به این فکر نیفتاده‌ایم که توبه را از نظر روانی تحلیل کنیم. اساساً توبه یکی از مشخصات انسان نسبت به حیوانات است؛ یعنی انسان استعدادهای عالی دارد که هیچ‌کدام در حیوانات وجود ندارد. یکی از این استعدادهای عالی در انسان همین توبه است. توبه یک حالت روانی و روحی و بلکه یک انقلاب روحی در انسان است که لفظ «أستغفرالله ربی و أتوب الیه» بیان این حالت است، نه خود توبه. این‌که ما روزی چندین بار می‌گوییم: «استغفرالله...» نباید خیال کنیم که روزی چند بار توبه می‌کنیم. ما اگر روزی یک بار توبه‌ی واقعی بکنیم، مسلّماً مراحل و منازلی از قرب به پروردگار را تحصیل می‌کنیم. توبه برای انسان تغییر مسیر دادن است. توبه عبارت است از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه‌ی خود انسان علیه خود انسان. این جهت از مختصات انسان است. گیاه و حیوان تغییر مسیر می‌دهند، ولی بر ضد خودشان قیام نمی‌کنند. در انسان استعداد شگفت‌انگیزتری هست و آن این‌که از درون خودش بر علیه خودش قیام می‌کند. مگر می‌شود یک شخص علیه خودش قیام کند؟ بله می‌شود. علتش این است که انسان بر خلاف آنچه که خودش خیال می‌کند، یک شخص نیست. یک شخص واحد است اما یک شخص مرکّب نه بسیط؛ یعنی ما که این‌جا نشسته‌ایم، به همان تعبیری که در حدیث آمده است، یک شیء جامد این‌جا نشسته است. یک گیاه هم این‌جا نشسته است. یک حیوان شهوانی هم این‌جا نشسته است. یک سبع و درنده هم این‌جا نشسته است. یک شیطان هم این‌جا نشسته است، و یک فرشته هم در همین حال این‌جا نشسته است؛ یعنی یک انسان به قول شُعرا، طرفه‌ی معجونی است که همه‌ی خصایص در وجود او جمع است. انسان گناه کار آن انسانی است که حیوان وجودش بر وجودش مسلط است، یا شیطان وجودش بر او مسلط است، یا آن درنده‌ی وجودش بر او مسلط است. یک فرشته یک قوای عالی هم در وجود او محبوس و گرفتار هستند. توبه یعنی آن قیام درونی، این‌که مقامات عالی وجود انسان علیه مقامات دانی او که زمام امور این کشور داخلی را در دست گرفته‌اند، یک مرتبه انقلاب می‌کنند، همه‌ی آنها را می‌گیرند و به زندان می‌اندازند و خودشان با قوا و لشکریان خود زمام امور را در دست می‌گیرند. رکن دوم توبه این است که توبه‌کار تصمیم جدی بگیرد که دیگر گناه را تکرار نکند، و عمل ناشایست را انجام ندهد و خدا را به خشم نیاورد. پس توبه؛ دو تا رکن دارد که با وجود این دو رکن توبه قبول است: رکن اول ندامت، حسرت، اشتغال درونی، انقلاب مقدس در روح، ناراحتی از گذشته، پشیمانی کامل از گناه است و رکن دوم: تصمیم قاطع و جدّی برای تکرار نکردن گناه. وقتی این دو رکن اساسی توبه محقق شد، شرایط دیگر توبه را خود به خود به دنبال دارد، چون توبه‌ی واقعی یک انقلاب است که فطرت خداشناسی و خدا پرستی انسان در وجود او می‌کند. چنین انقلاب مقدسی توأم با اصلاح است. انقلاب مقدس آثار شوم گذشته را از بین می‌برد. از این‌رو قرآن کریم می‌فرماید: {فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ} (۱) آن‌که بعد از ظلمش توبه کند و اصلاح نماید». در واقع حقیقت توبه یک قیام اصلاحی است و غیر از این چیزی نیست. توبه تطهیر کننده و شوینده و پاک‌کننده است. قرآن می‌فرماید: {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ} (۲) «خدا توبه‌کنندگان و شستشو گران را دوست دارد». هنگامی که توبه محقق شد آثار و برکات بسیار مهمی بر آن مترتب می‌شود، از جمله: ۱- گناهان را محو و نابود می‌کند، ۲- توبه‌کار را محبوب خدا می‌کند، ۳- موجب می‌شود برکات زمین و آسمان بر توبه‌کننده نازل شود، ۴- باعث می‌شود سیئات مبدّل به حسنه شوند. (۳) با توجه به این آثار سعادت آفرین و سایر ثمرات خوب توبه سؤال می‌شود: آیا بار شدن این برکات بر توبه خصوصاً «تبدیل سیئه به حسنه» سبب این نمی‌شود که گناهکارِ موفق به توبه آرزو کند کاش گناهان بیشتری انجام می‌داد، در نتیجه حسنات بیشتری نصیبم می‌شد؟! باید گفته شود توبه‌کننده در کجا این آرزو را ممکن است بکند؟ در دنیا یا آخرت؟ مسلّماً مراد آخرت است، زیرا در دنیا این

آرزو برای توبه کـار پیـدا نمی‌شود، چرا که بـا عنایت به معنای توبه و دو رکن اساسـی آن (پشیمانی و تصـمیم بر عـدم تکرار گنـاه) توبه‌کـار زشتی گناه را درک کرده و آن را ضـد ارزش و ضـد انسانیت دانسـته و آن را مخالف قرب پروردگار شـناخته است؛ قربی که همه‌ی تلاش اولیاءالله است که به مقام قرب نایل آینـد. از سوی دیگر انسان تا در دنیا است به طور قاطع عاقبتِ کار خود را نمی‌دانـد و نمی‌دانـد در لحظات آخر زنـدگی چه اعمالی را با خود خواهـد برد. عاقبت بعضـی از مجاهـدان صدر اسـلام و شمشـیر زنان در رکاب رسول خـدا (ص) و مهاجران الی‌الله ماننـد طلحه و زبیر به کجا ختم شـد؟ پس انسان تا در دنیا است، به طور یقین پایـان کـار خود را نمی‌دانـد. حتی پیـامبر (ص) فرمود: «من نمی‌دانم خـدا چه کـار بـا من خواهـد کرد.» در روایات اسـلامی تصـریح شده که افراد با ایمان همواره میان خوف و رجا قرار دارند و تنها مجرمان زیانکارند که خود را ایمن از مکر و عـذاب الهی می‌داننـد. قرآن می‌فرمایـد: «از مکر و مجـازات خـدا جز زیانکـاران ایمن نخواهنـد بود». (۴) خداوند به اشـرف مخلوقات یعنی رسول الله (ص) می‌فرمایـد: «بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عـذاب روز بزرگی شوم». (۵) بنابراین همان‌گونه که اصل باز بودن در توبه و امید به شـفاعت شفیعان روز جزا انسان‌ها را تشویق به گناه نمی‌کند. ثمرات نشـاط‌آفرین توبه هم سـبب آرزوی گناهان بیشتر نمی‌گردد. اما در آخرت که روز آشـکار شـدن نهان‌ها و بروز حقایق است، اولاً زشتی گناه و مخالفت خدا و عواقب زیان بارش چنان ظاهر خواهد شد که نه تنها فکر و آرزوی گناه را از حاضـران صحنه قیامت سـلب می‌کند بلکه مجرم آروز می‌کند که ای کاش بین او و جرمش فاصله‌ی زیادی وجود داشت. (۶) گناه برای شخصـی که به باطن و واقعیت معصـیت آگاه باشد مانند نجاست انسان، و آب‌های کثیف و آلوده‌ی جوی‌های شـهر است. آیا کسـی به فکرش خطور می‌کنـد ای کـاش نجاست می‌خورد؟! ثانیاً: بر فرض تحقق چنین آروزیی یعنی در قیامت توبه‌کاری که سیئاتش مبدل به حسـنه شده، آروز کند (۷) که کاش در دنیا گناهان بیشتری می‌کردم، مشـکلی ایجاد نمی‌کنـد زیرا در آن‌جا هیـچ اثری بر این آرزو مـترتب نیست، چون جـای عمـل نیست و همـان‌گونه که در آخرت کفـار هم موحدنـد ولی در قیـامت موحـد شـدن فایـده ندارد. با چنین آرزویی نه از آرزو کننده و نه از کس دیگر که موقعیت این توبه‌کار را می‌بیند صدور گناه امکان نـدارد. پس این آرزو در قیامت هیچ اثر عملی مانند تشویق به گناه ندارد، تا اشکالی تولید شود. بنابراین چنین آرزویی در دنیا برای توبه‌کار به وجود نمی‌آید چرا که آرزوی گناه حاکی از جنّت باطن است در حالی‌که فرض این است که توبه‌کار انقلاب روحی پیـدا کرده و به زشتی عملش پی برده و چنین آرزویی حاکی از واقعی نبودن توبه می‌باشـد. در آخرت هم کار از کار گذشته و این آرزو بر فرض تحققش هیچ اثر ندارد، از این رو هیچ اشکالی را تولید نمی‌کند. اینک پاسخی دیگر: اولاً؛ منظور از تبدیل ممکن است دگرگونی و تحول باشد، نه تعویض و این‌که معادل هر گناهی حسنه‌ای نوشـته شود. دگرگونی و تحولی که پس از توبه انجـام می‌شود به این معنی است که گنـاه صـفحه‌ی قلب را سـیاه می‌کنـد و توبه‌ی آن سـیاهی را از بین برده و تبـدیل به نورانیت می‌کنـد. در برابر نـدامت و اشـک و آه و جبران گنـاه، خداونـد بر اساس رحمت و تفضـلی که دارد، حسـناتی در نامه‌ی عمل ثبت می‌کند. ثانیاً؛ به فرض این‌که با تحقق توبه از گناهان خدا معادل هر گناهی حسـنه‌ای اعطا نماید، باز اشـکال وارد نیست. زیرا کسـی که گناه را ترک کند، خدا حسـناتی را به او اعطا می‌کند و در برابر هر کار نیکی که انجام دهـد، به حکم {فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها} ده حسـنه تفضل می‌کنـد. از این‌رو قابل مقایسه با گناهکاری که توبه کرده باشد نیست، چرا که گنهکار قلبش ماننـد ظرف چینی شکسـته است که بایـد با توبه‌ی نصوح ترمیم نمایـد. اما انسانی که از گناه پرهیز کرده، از روح و قلب سـلیمی برخوردار می‌باشـد و دارنـده‌ی حسـنات فراوانی است، حتی معـادل ترک هر گنـاهی حسـنه و کرامـاتی به دست آورده است. گنـاه در طول زمان انسان از فیوضات ایام متبرکه محروم ساخته که هرگز قابل جبران نیست ماننـد شب‌ها و لیـالی مقـدسه، در صورتی که آدم مطیع فضیلت‌هـای برخی از ایـام را درک کرده است ماننـد لیـالی قـدر و ایـام مـاه مبـارک

رمضان. وانگهی بعضـی از گناهان موجب عـدم قبولی عبادات بلکه حبط اعمال حسـنه است که حتی با توبه بر نمی‌گردد. توبه تنها عوارض گناه را برای آینـده محو می‌کنـد و جلوی بی‌توفیقی‌ها را در آینده می‌گیرد. گیریم معادل توبه در برابر هر گناهی حسـنه‌ای نیر بدهنـد و یا گناهان را تبدیل به حسـنه کنند. اولاً؛ قبولی توبه‌ی گنهکار معلوم نیست تا بگوید «ای کاش هزار گناه انجام می‌دادم.» ثانیاً فرصت‌های بسیار و حسـنات بی‌شماری را در سایه‌ی عصیان از دست داده، هرگز نمی‌تواند به دست آورد و حسرت می‌برد ای کاش گناه نمی‌کردم، چنان‌که کسانی که گناهانی مانند او نداشته‌اند توانسته‌اند از این‌گونه فرصت‌ها بهره ببرنـد. ثالثـاً؛ بعضـی از گناهـان به وسـیله‌ی عـذاب جهنم بخشـیده می‌شود و برخی از گناهان پس از گـذشت زمان طولانی در قیامت به وسـیله‌ی شـفاعت بخشـیده خواهد شد. رابعاً؛ توبه لقلقه‌ی زبان نیست. توبه تحمّل مشـکلاتی را می‌طلبد و اشک و آه بسـیاری را. بعضـی تـا چهـل روز روزه می‌گرفتنـد تـا توبه‌شـان مقبول درگاه احـدیت قرار گیرد. گنهکار تا در دنیا هست، بین خوف و رجا است و نمی‌دانـد خداونـد توبه‌ی او را پذیرفته است یا خیر. در قیامت نه تنها آرزو نمی‌کند ای کاش به جای صـد گناه، هزار گناه می‌کردم، بلکه حسـرت و انـدوه می‌کشـد ای کاش یک گناه هم انجام نمی‌دادم تا به مقامات متقیان و مطیعان می‌رسیدم. (۸) پاورقی: (۱) مائده (۵) آیه‌ی ۳۹. (۲) بقره (۲) آیه‌ی ۲۲۲.. (۳) مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۲ و ۱۵۰ و ۱۵۶. (۴) اعراف (۷) آیـه‌ی ۹۹. (۵) انعـام (۶۰) آیـه‌ی ۱۵. (۶) آل عمران (۳) آیـه‌ی ۳۰. (۷) منهج‌الصادقین، ج ۶، ص ۴۲۱، تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۱۰۸. (۸) ناصـر مکارم شـیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۱۷؛ مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۰۸. --

-- - از نظر قرآن، چگـــونه بفهمیم، هنگامی که با خداوند صحبت می‌کنیم، ابلیس به سـخنان ما گوش نداده و از آن سوءاسـتفاده نمی‌کند؟ - در این‌باره چند نکته قابل توجه است: ۱. قرآن کریم، تصریح فرموده که شیطان و همکارانش، انسان را می‌بیند؛ می‌فرماید: {یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ.... إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ} (اعراف،۲۷) «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد... چه این‌که او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید.» آری شیطان بعد از رانده شدنش از دستگاه خداوند و درخواست عمر طولانـی، خود چنین می‌گویـد: «اکنون که مرا گمراه سـاختی، من بر سـر راه مسـتقیم تو کمین می‌کنم * سـپس از پیش‌رو و از پشت سـر و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سـراغ‌شان می‌روم و بیشتر آنان را شکرگزار نخواهی یافت.» (اعراف، ۱۶-۱۷) (۱) که همه‌ی این تعبیرها، کنایه از این است که شـیطان، بیشتر انسان‌ها را محاصره کرده و به هر وسیله‌ای برای گمراهی و وسوسه‌ی او آنها می‌کوشد. ۲. از ظاهر آیات قرآن، اسـتفاده می‌شود که هر چند وسوسه‌ی شـیطان، جنبه‌ی عمومی داشته و در هر حـالی همگی بنـدگان را در بر می‌گیرد {الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُـدُورِ النَّاسِ} (نـاس، ۵) «آن‌که در درون سـینه‌ی انسـان‌ها وسـوسه می‌کنـد.» ولی گمراه کردن اغوای او دامـن مخلصـان را نمی‌گیرد. خداونـد می‌فرمایـد: «(شـیطان) گفـت: بـه عزتت سوگند، همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد * مگر بندگان خالص تو، از میان آنها.» (ص، ۸۲ و ۸۳). بنابراین آنچه که گذشت، شیطان علاوه بر این‌که ما را می‌بینـد و از صـحبت ما با پروردگار، با خبر است، کار مهّم او اغواگری، وسوسه کردن و خلاصه، بازداشـتن و یـا غفلت از یـاد خـدا، حتی به هنگـام مناجات ما با خداونـد متعال است. ملاحظه کنیـد: (انعام، ۶۸)؛ (مائده، ۹۱)؛ (عنکبوت، ۳۸) خداونـد می‌فرمایـد: «هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شرّ شـیطان رانـده شـده، به خدا پناه بر.» (نحل، ۹۸)؛ این خود بیـان‌گر این است که شـیطان، حتی به هنگام تلاوت قرآن، از نوعی ارتباط با خـدا است، از سوءاسـتفاده و وسوسه‌گری و آلوده‌کردن عقل و قلب انسان، دست نمی‌کشـد. ۳. اعمال انسان‌ها باعث می‌شود که زمینه‌های نفوذ شـیطان فراهم شود و اِلّا از او جز دعوت و تشویق به اعمال زشت، کار دیگری بر نمی‌آید، همان‌گونه که خود در روز قیامت چنین می‌گوید: «من بر شـما

تسلطی نداشتم، جز این‌که دعوت‌تان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ بنابراین، مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید.» (ابراهیم، ۲۲) اگر راه‌های نفوذ شیطان را، نسبت به قلب و اعمال خویش، ببندیم، دیگر راهی برای سوءاستفاده و وسوسه‌گری شیطان باقی نمی‌ماند. برخی راه‌های نفوذ او به هنگام مناجات با خدا، از این قرار است: ریا: اگر انسان در میان مردم، به مناجات با حق بپردازد، شیطان می‌کوشد تا او را با «ریا» که خود نوعی شرک است، وادار نماید؛ خداوند متعال، یکی از ویژگی‌های منافقان را، که ریشه‌ی شیطانی دارد، همین دانسته و می‌فرماید: {وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاةِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلاَّ قَلِیلاً} (نساء، ۱۴۲) «و هنگامی که به نماز بر می‌خیزند، با کسالت بر پا شده و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند.» بنابراین آیه، افزون بر «ریا»، «کسالت» و تنبلی در اقامه‌ی نماز و «کم کردن یاد خدا» نیز دو علامت نفوذ شیطان شمرده شده است. عُجب: این‌که به هنگام عبادت، انسان عمل خود را در برابر خداوند، خیلی بزرگ پندارد و به آن مغرور شود. یأس: ناامیدی از اجابت خداوند در هنگام مناجات حق یکی از حیله‌های شیطانی است؛ خداوند می‌فرماید: «از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.» (یوسف،۸۷) بسنده کردن به الفاظ: غفلت از روح دعا و اکتفا به کارهای ظاهری و بی‌روح و با بی‌توجهی با خداوند مناجات کردن، یکی دیگر از شیوه‌های شیطانی است. چکیده‌ی سخن این است که: با مسدود کردن این راه‌ها، می‌توان فهمید که دیگر راهی برای سوءاستفاده شیطان باقی نمانده؛ البته همه‌ی اینها، با پناه بردن (استعاذه) واقعی به حق، از شرّ شیطان، میسّر است است، نه این‌که تنها به ذکر «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» اکتفا کنیم. (۲) در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر راه‌های نفوذ شیطان، به طور کلی، اشاره شده است. (۳) پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۶، ص ۱۰۹ و ص ۱۳۷، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۳۹۶ و ج ۷، ص ۶۱، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۳) ر. ک: میزان الحکمهٔ، محمد محمدی ری‌شهری، ترجمه‌ی حمید رضا شیخی، ج ۶، ص ۲۷۵۵، ح ۹۴۰۱، دارالحدیث. ---

--- - الف) چرا در قرآن کریم، از وسوسه‌های شیطان، کم بحث شده است؟ ب) آیا در میان مردم، غیبت بیشتر رواج دارد یا وسوسه؟ - الف) با توجه به عنایت قرآن کریم به «هدایت بشر»، که به همین منظور انبیاء الهی را فرستاده و کتب آسمانی را نازل فرموده است و به کمک «عقل» از درون، تمام زمینه‌های هدایت را فراهم آورده است؛ بحث از «شیطان» و وسوسه‌های او به عنوان سنبل ضلالت و گمراهی و دور شدن انسان از هدایت، به همان میزان مورد توجه قرآن است که بحث از هدایت و رشد و کمال انسان‌ها. به همین جهت در آیات فراوانی بحث از شیطان مطرح شده که به قسمتی از آن اشاره می‌شود: در مورد خلقت او می‌فرماید: «هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید: آنها همگی سجده کردند جز ابلیس - که از جنّ بود - و از فرمان پروردگارش بیرون شد.» (کهف، ۵۰) در آیاتی سخن از سرپیچی او از فرمان الهی به میان آمده، امری که باعث لعنت او از سوی خداوند گردید. (۱) و از آن‌جا که شیطان برای اغوا و گمراه کردن بشر، برنامه‌های مختلفی دارد، قرآن به راه‌های وسوسه و اغوای او نیز تصریح فرموده که از جمله آنها است: ۱. زینت دادن کارهای زشت؛ می‌فرماید: «شیطان اعمال‌شان را برای آنان آراسته کرده، از این‌رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی‌که بینا بودند.» (عنکبوت، ۳۸) ۲. آرزوهای طولانی؛ می‌فرماید: {الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ} (محمّد، ۲۵) «شیطان اعمال زشت‌شان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است.» (نساء، ۱۱۹) ۳. وعده‌ی فقر و تهیدستی؛ «شیطان، شما را (به هنگام انفاق) وعده‌ی فقر و تهیدستی می‌دهد و به فحشا (و زشتی‌ها) امر می‌کند.» (بقره، ۲۶۸). ۴. ایجاد کینه و دشمنی؛ می‌فرماید: «شیطان می‌خواهد به وسیله‌ی شراب و قمار، در میان شما عداوت و

کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد.» (مائده، ۹۱) ۵. ایجاد ترس و وحشت؛ می‌فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس) می‌ترساند. از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.» (آل‌عمران، ۱۷۵) ۶. خلف وعده؛ شیطان خود در قیامت به پیروان خود می گوید: «خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده (باطل) دادم و تخلّف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز این‌که دعوت‌تان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید». (ابراهیم، ۲۲) و از آن‌جا که از نظر قرآن کریم، شیطان دشمن آشکار انسان است که برای ضلالت انسان‌ها قسم خورده است، خداوند در برابر چنین دشمن گمراه‌کننده‌ای، وظایفی را برای انسان مشخص کرده است که از جمله آنها است: عدم پیروی از گام‌های او (بقره، ۲۰۸)؛ دشمنی و عداوت با او (فاطر، ۶)؛ عدم پرستش او (یس، ۶۰)؛ پناه بردن به خداوند متعال، که می‌فرماید: «و هرگاه وسوسه‌هایی از شیطان متوجه تو گردد، از خدا پناه بخواه که او شنونده و داناست» (فصّلت، ۳۶) و این همه بخشی از آیات در مورد حیله‌ها و راهکارهای مقابله با آن بود. (۲) ب) نکته‌ی پایانی این‌که، هیچ معصیتی از هیچ‌کس سر نمی‌زند، مگر آن‌که اغوا و وسوسه‌ی شیطان در آن نقش دارد و در حقیقت شیطان ریشه‌ی هر فسادی است که برگشت هر معصیتی به اوست در نتیجه همه‌ی وبال‌ها به همان میزان که به خود گنهکاران متوجه می‌شود، به شیطان نیز بر می گردد و در واقع غیبت نیز یکی از معاصی است که ریشه‌ی آن وسوسه‌ی شیطان است. (۳) پاورقی: (۱) ر. ک: حجر، ۳۵؛ بقره، ۳۴. (۲) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: معارف قرآن، آیت‌الله مصباح یزدی، ج ۳ -۱، ص ۳۰۰، مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی / تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ذیل آیات فوق. (۳) ر. ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۲، ص ۱۵۹، انتشارات اسماعیلیان. ---

-- - در قرآن کریم در مورد حسن خلق چه آیاتی ذکر گردیده است؟ - ۱. قرآن کریم برای اخلاق و تهذیب نفس اهمیت فراوانی قائل است به گونه‌ای که سعادت و رستگاری انسان را در گرو تزکیه نفس می‌داند؛ لذا بعد از یاد کردن یازده سوگند در سوره‌ی شمس، می‌فرماید: {قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها * وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها} (شمس، ۹ - ۱۰) «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است!» ۲. در قرآن کریم از پیامبر اکرم (ص) به عنوان مجسمه‌ی اخلاق و داراترین درجه‌ی اخلاق اسلامی یاد شده، و به عنوان بهترین الگو به مسلمانان معرفی شده است: {وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ} (قلم، ۴)؛ «تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری»؛ {لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ} (احزاب، ۲۱) «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود». ۳. قرآن کریم در آیات فراوانی مسائل ارزشی و ضد ارزشی را بیان نموده، و به مبادی، مراحل و اصول ارزش‌های اسلامی اشاره نموده است، جهت آگاهی از آن می‌توانید به کتاب‌های مفصّلی که در این زمینه نوشته شده مانند: «اخلاق در قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، نشر مدرسه‌ی الامام علی بن ابی طالب»؛ «تفسیر موضوعی قرآن کریم، مبادی و مراحل اخلاق در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، ج ۱۰ و ۱۱، نشر اسراء»؛ «اخلاق در قرآن، آیت‌الله مصباح یزدی، تحقیق و نگارش محمد حسین اسکندری، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی»؛ «ارزش‌ها و ضد ارزشها در قرآن، ابوطالب تجلیل، نشر دفتر انتشارات اسلامی» مراجعه فرمایید. برخی از این آیات عبارتند از: حجرات، ۱ - ۱۸؛ فرقان، ۶۳ - ۷۴؛ بقره، ۱۷۷؛ اعراف، ۳۱ - ۳۳؛ نحل، ۹۰ - ۹۲. ------------------------------------

--- - قرآن، «خجالت» را چگونه تعریف می کند؟ - از ریشه‌ی «خجل» در قرآن، کلمه‌ای نیامده است؛ بنابراین، برای یافتن معنای واقعی آن، باید از کتب لغت و روانشناسی کمک گرفت. غیر از معانی گوناگونی که برای خجالت شده، «کم‌رویی» بهترین معادلی

است که می‌توان برای این کلمه در نظر گرفت؛ چنان‌که بیشتر کتاب‌های روانشناسی از این منظر به آن نگاه کردند؛ از این‌رو ما نیز با این دید، درباره‌ی آن بحث می‌کنیم. کم‌رویی، توجهی غیر عادی و مضطربانه به خویشتن، در یک موقعیت اجتماعی است که در نتیجه‌ی آن، فرد دچار نوعی تنش روانی - عضلانی شده، شرایط شناختی و عاطفی‌اش متأثر می‌گردد و زمینه‌ی بروز رفتارهای خام و ناسنجیده و واکنش‌های نامناسب در وی فراهم می‌شود. به سخن دیگر، کم‌رویی عبارتست از «خود توجهی» فوق‌العاده و ترس از مواجه شدن با دیگران. پی‌آمدهای کم‌رویی: ۱. روبه‌رو شدن با افراد جدید، برای فرد نگران‌کننده و دشوار است. ۲. وارد شدن به مکان‌های جدید و کسب و کار و تجارت تازه، برای فرد سخت است؛ ۳. کم‌رویی، سبب مخفی شدن از انظار و احساس عجز در عین توان‌مندی می‌شود. تفاوت «حیا» با «کم‌رویی»: برخی کم‌رویی را مترادف با «حیا» گرفته‌اند و آن را در دختران تأیید، تمجید و تشویق می‌کنند. این برداشت، صحیح نبوده و آن دو با هم مترادف نیستند؛ چون «حیا» یکی از برجسته‌ترین صفات انسان‌های متعالی بوده، شاخص ایمان و بیانگر رشد شخصیت است؛ به بیان دیگر، قدرت خویشتن‌داری، که در حیا وجود دارد، ارادی و ارزشمند است، و در روایات و آیات، از آن به خوبی یاد شده است. (قصص، ۲۵) در مقابل، کم‌رویی، پدیده‌ای کاملاً غیر ارادی، ناخوشایند و حکایت‌گر ناتوانی و معلولیت اجتماعی است. دیدگاه اسلام درباره‌ی «کم‌رویی»: از نوع وظایف فردی و اجتماعی و توصیه‌های اسلام درباره‌ی پذیرش مسؤلیت‌ها فهمیده می‌شود که اسلام با کم‌رویی مخالف است. پر واضح است که پذیرش مسؤلیت‌های اجتماعی و انجام وظایف انسانی و اسلامی، بدون خمیر مایه‌ی شجاعت ممکن نیست؛ مثلاً فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر که در قرآن، بسیار به آن تأکید شده (آل‌عمران، ۱۰۴)، نیازمند شجاعت اخلاقی و توانایی برقراری رابطه‌ی مفید و مؤثر است. در این مختصر، به طور کلی، تعریف کم‌رویی و دیدگاه اسلام درباره‌ی آن روشن شد و بیان عوامل و راه‌های از بین بردن آن، مجال بیشتری را می‌طلبد. (۱) پاورقی: (۱) ر. ک روانشناسی کم‌رویی، غلامعلی افروز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی / نجات از کم‌رویی، محمدحسین حق‌جو، مرکز فرهنگی انصاری‌المهدی. ---

--- - انسان کامل در قرآن چگونه معرفی شده است؟ - قرآن کریم از انسان‌های کامل با عناوین مختلفی همچون: «متقین» (ر. ک: بقره، ۲ - ۵.)، «مؤمنان حقیقی» (انفال، ۱ - ۴)، «عبادالرحمن» (فرقان، ۶۳ - ۷۶)؛ «مقربون» (واقعه،۱۱)؛ «مخلَصین» (حجر،۴۰.) و...، یاد کرده، و نشانه‌ها و اوصاف آنان را در آیات مختلفی بیان نموده است، از آن جمله: ۱ - «کسی که به خدا، روز رستاخیز، فرشتگان، کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه‌ی علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان، یتیمان، مسکینان، واماندگان در راه، سائلان و بردگان، انفاق می‌کند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و (هم‌چنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند، و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند...» (بقره،۱۷۷). ۲ - «کسانی که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند، و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)؛ کسانی که شبانگاه برای پرروردگارشان سجده و قیام می‌کنند؛... و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف می‌نمایند و نه سختگیری، بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند... و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند. و کسانی که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان گوش‌زد شود، کر و کور روی آن نمی‌افتند و...» (فرقان،۶۳ - ۷۶). پیامبران و امامان (علیهم السلام) نمونه‌هایی از انسان کاملند، که به طور کامل متصف به اوصاف مذکور می‌باشند، و بهترین الگو برای انسان‌های طالب کمالند، بنابراین برای این‌که متوجه شویم

درجه‌ی کمال‌مان چه قدر است، خود را باید با آنان بسنجیم، ببینیم چه مقدار عقاید، اخلاق، رفتار، و گفتارمان به آنان نزدیک است، هر مقدار در اوصاف و عمل به آنان نزدیک‌تر باشیم به همان مقدار کامل خواهیم بود. --------------
----

-------------- - آیا در قرآن در مورد قهر کردن و عواقب آن آیاتی آمده است؟ - قرآن، در عین حال که بیان کننده‌ی همه چیز است، اما کلیات در آن آمده است و خداوند، تبیین و تفسیر جزئیات را، بر عهده‌ی پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) گذاشته است. (۱) در مورد قهر کردن نیز، در قرآن، مطالبی کلّی آمده است. قرآن، با تعابیری مانند هجرة، یقطعون، اعراض و نشوز، بحث قهر کردن را مطرح کرده است. در زیر، به برخی از موارد اشاره می‌شود. ۱. در آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی رعد آمده است: {وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ...} از مصادیق این قطع رابطه، قطع رابطه با خویشان است. در همین آیه، چنین عملی را، از مفاسد در زمین می‌داند. در روایت است، وقتی، شخص می‌پرسد: یا رسول‌الله! پدر و مادر، به من ظلم می کنند، آیا می‌توانم آن دو را ترک کرده و قهر کنم؟ حضرت گفتند: «اگر این کار را کنی، خدا نیز از تو دوری می کند. از آن دو، دور نشو، تا خداوند، یار و یاورت باشد». (۲) ۲. در آیه‌ی ۲۲۴ از سوره‌ی بقره، به اصلاح میان افرادی که با هم قهر کرده‌اند، سفارش شده است. در آن‌جا آمده است: «و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید تا (بدین بهانه) از نیکوکاری و پرهیزگاری و سازش و اصلاح میان مردم (باز ایستید) و خدا، شنوای دانا است.» ۳. در آیه‌ی ۱ از سوره‌ی انفال نیز به اصلاح دادن میان خویشان، توصیه کرده است و این کار را، از ایمان و تقوا می‌داند. از این آیه، معلوم می‌شود که قهر کردن، از ایمان و تقوا نیست. ۴. در مورد قهر کردن شوهر از همسر خود، به زنان سفارش شده تا می‌توانید، میان خود، تفاهم و صلح برقرار کنید. (نساء، ۱۲۸) ناگفته نماند که در قرآن و روایت، قطع رحم - که ممکن است در اثر قهر کردن باشد - بسیار مذّمت شده، و این افراد، مورد لعنت خدا قرار می گیرند. آیه‌ی ۲۳ از سوره‌ی محمّد یکی از این آیه‌ها است. پاورقی: (۱) جهت اطلاع بیشتر می‌توانید به اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب هجرة (قهر کردن) آمده، مراجعه کنید. (۲) اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، ج ۱، ص ۱۵۷، چ بیروت. --

-- - قرآن مجید، در چه مواردی به کوچ سفارش نموده است؟ - قرآن مجید، در مواردی مسلمانان را به هجرت سفارش کرده است که به برخی از آنها، اشاره می کنیم: الف - هجرت برای تحصیل علم و تفقّه در دین: در آیه‌ی ۱۲۲ سوره‌ی مبارکه‌ی توبه، مؤمنان را به هجرت برای تحصیل علم و تفقّه در دین، سفارش کرده است: «چرا از هر گروهی، طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کند تا در دین آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انذار نمایند تا بترسند و خودداری کنند.» (۱) البته آیه‌ی فوق، تفسیر دیگری نیز دارد که در جواب پرسش نخست گذشت. ب - هجرت برای جهاد: از دیگر مواردی که قرآن مجید، مؤمنان را به هجرت کردن سفارش فرموده. جهاد در راه خداست. در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی توبه آمده است: {انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ} «(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید، چه سبک‌بار باشید چه سنگین‌بار، و با اموال و جان‌های خود، در راه خدا جهاد کنید.» سنگین و سبک، مفهوم جامعی دارد که همه‌ی حالات انسان را شامل می‌شود؛ این‌که شخص جوان باشد یا پیر، مجرّد باشد یا متأهل، کم عائله باشد یا پر عائله، غنی باشد یا فقیر،... در هر صورت، حرکت بسوی جهاد، بر همگان لازم است. (۲) هم‌چنین کسانی که به بهانه‌های گوناگون از هجرت در مسیر جهاد، سرباز زده‌اند سرزنش می کند و می‌فرماید: {إِلاَّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً} (توبه،۳۹) «اگر به سوی میدان جنگ کوچ نکنید، خدا به عذاب دردناکی، مجازات‌تان خواهد کرد.» ج - هجرت برای حفظ تفکّر دینی: آیاتی از قرآن مجید، مؤمنان را سفارش می کند که

اگر محیط و منطقه‌ای نامساعد بود، برای حفظ تفکّر دینی و عقاید خود هجرت کنند تا بتوانند در سرزمین دیگری، با حفظ عقیده، زندگی کنند: {قالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها} (نساء، ۹۷) «آنها گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم، فرشتگان گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید.» بر اساس این آیه و آیات فراوان دیگر، قرآن با صراحت، دستور می‌دهد که اگر در محیطی به خاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید، به محیط و منطقه‌ای دیگر هجرت نمایید، زیرا با گستردگی جهان هستی، نتوان مرد به ذلّت که در این‌جا زادم! (۳) د – هجرت به سوی خدا و رسول که این هجرت درونی است و انسان از رذایل اخلاقی و شرک و تاریکی‌ها به منبع نور و خدای متعال، حرکت می‌کند. اصولاً در اسلام، پیش از آن‌که هجرت مکانی و خارجی، تحقق یابد، هجرت درونی لازم است و به فرموده‌ی امیرمؤمنان (ع)» انما المهاجرون الذین یهَجرون السیئات و لم یأتوا بها؛ مهاجر واقعی آنهایند که از گناه هجرت می‌کنند و مرتکب آن نمی‌شوند.» (۴) پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، علامه طباطبایی (ره)، ج ۹، ص ۴۰۴، انتشارات جامعه مدرسین. (۲) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۷، ص ۴۲۴، دارالکتب الاسلامیه. (۳) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۴، ص ۹۰، دارالکتب الاسلامیه. (۴) سفینهٔ البحار، ماده هجر، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۹۳. ---

--------------------------------- – با توجه به آیه‌ی ۲۱۵ سوره‌ی مبارکه بقره که به گروهی از مستحقان انفاق اشاره فرموده، آیا این استحقاق، حتی در صورتی است که گروه مزبور، به دستورهای اسلام، مانند نماز، روزه و... پای‌بند نباشد می‌رسد؟ اولویت انفاق با کدام یک از اشخاص بیان شده در آیه‌ی مزبور است؟ – ۱. افزون بر آیه مطرح شده در پرسش، قرآن کریم در آیات ۲۶۱ – ۲۷۴ سوره‌ی بقره نیز، به تفصیل به موضوع انفاق پرداخته که مراجعه به آنها در روشن‌تر شدن مطلب، بسیار مؤثر است؛ در این آیات، ضمن تشویق به انفاق، به شرایط آن نیز اشاره شده که مهم‌ترین آنها، اخلاص در انفاق و ریا نکردن در آن منّت نگذاشتن پس از انفاق به نیازمند و پرداخت آن به صورت آشکار و مخفی است. ۲. در میان آیات مزبور، آیه‌ی ۲۷۲ سوره بقره، با پرسش شما بیشتر متناسب است؛ از این‌رو، درباره‌ی آن، توضیحاتی داده می‌شود. در این آیه‌ی شریف آمده است: {لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّه...} «هدایت آنها به طور اجبار بر تو لازم نیست از این‌رو ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبارشان به اسلام صحیح نمی‌باشد، ولی خداوند هر کس را بخواهد و شایسته باشد هدایت می‌کند، و آنچه را از خوبی‌ها انفاق می‌کنید، برای خودتان است، (ولی) جز برای رضای خدا انفاق نکنید». درباره‌ی این قسمت از آیه نکاتی قابل تأمل است: الف – این آیه، موضوع جواز انفاق به غیر مسلمانان را بیان می‌فرماید، بدین توضیح که فشار وارد کردن بر غیر مسلمانان فقیر به منظور انتخاب اسلام صحیح نیست؛ از این‌رو همان‌گونه که بخشش‌های الهی و نعمت‌های او در این جهان، صرف نظر از عقیده و آیین، شامل حال همه‌ی انسان‌ها می‌شود، مؤمنان نیز باید، هنگام انفاق‌های مستحبی و رفع نیازمندی‌های بینوایان، در مواقع لزوم حال غیر مسلمانان را رعایت کنند؛ البته این رویکرد، در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان، به منظور انجام کمکی انسانی بوده، موجب تقویت کفر و پیش برد نقشه‌های شوم دشمنان دین نشود، بلکه آنها را به روح انسان دوستی اسلام آگاه سازد (۱) و سبب جلب و جذب آنان به این دین گردد. در فقه اسلام از چنین کمک‌هایی، به «مؤلفهٔ قلوبهم»؛ یعنی تألیف و جذب قلوب غیرمسلمانان به اسلام یاد شده است. ب – عبارت {وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّه} یعنی مسلمانان تنها برای خدا و طلب خشنودی او، از اموال خود انفاق می‌کنند. آیه مورد بحث، مطلق است، از این‌رو، انفاق بر غیرمسلمان، چنان‌چه در راه خدا و جلب خشنودی او باشد، شامل اطلاق آیه شده، چنین انفاقی اشکالی نخواهد داشت. (۲) البته همان‌گونه

که یادآوری شد، نباید موجب تقویت آنها در کفر شود، بلکه سبب عظمت اسلام، ترویج آن و یا سوق دادن آنان به اسلام گردد، با توجه به این نکته، هر چند صرف پای‌بند نبودن به دستورهای اسلام، مانند نماز، روزه و...، سبب نمی‌شود که چنین اشخاصی در گروه غیر مسلمان قرار گیرند، ولی با این وجود، اگر انفاق به گروهی که در آیه مورد پرسش بدان‌ها اشاره شده، در شرایط مزبور، یعنی بی‌توجهی به واجبات دینی، موجب تقویت این عملکرد اشتباه آنان شود، بی‌تردید مشمول انفاق نبوده، اولویت در انفاق، با مسلمانان پای‌بند به واجبات و تکالیف دینی خواهد بود؛ البته، اگر قرار باشد به هر دلیلی، تنها به همین گروه ناپای‌بند به واجبات دینی انفاق شود، بدیهی است که گروه یاد شده در آیه، اولویت خواهند داشت. ۳. افزون بر پرداخت‌های مالی مستحب، انفاق در مفهوم کلی خود، شامل پرداخت‌های مالی واجب، مانند خمس، زکات، کفاره‌های مالی و... نیز می‌شود (۳) که از جمله‌ی آنها، وجوب پرداخت نفقه بر افراد تحت تکفّل و سرپرستی؛ در این صورت در مقایسه با نفقه‌ی سایر بستگان از جمله پدر و مادر نفقه‌ی زن دارای امتیازهای ویژه‌ای است، ولی در هر صورت، نفقه‌ی پدر و مادر نیز بر فرزندان واجب است. امتیازهای یاد شده درباره‌ی نفقه‌ی همسر، و هم‌چنین شرایط لزوم پرداخت نفقه بر پدر و مادر و سایر بستگان در مواد ۱۱۹۵ – ۱۲۰۶ قانون مدنی کشور بیان شده است. برای آگاهی بیشتر، می‌توانید بدان‌ها رجوع کنید. پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۵۹، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۴۰۵، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات. (۳) همان، ص ۳۸۳. ------------------------------

---

– از دیدگاه قرآن، چه افرادی صفت {لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ} بقره، ۳۸ را دارند؟ – نخست شایسته است به معنای خوف و حزن و تفاوتی که بین آنها وجود دارد اشاره شود. خوف (ترس) انتظار کشیدن امری مکروه و ناپسند، از روی علائم قطعی، یا ظنّی و احتمالی است، چنانچه امید و انتظار امری پسندیده و مورد علاقه‌ی انسان است، از علائم قطعی یا ظنّی (۱) و حزن به معنای غصه و اندوه می‌باشد. تفاوت این دو در این است که خوف نسبت به امور آینده است؛ انسان می‌ترسد در آینده مشکلی برای او پیش بیاید، اما حزن و اندوه نسبت به حوادث گذشته است. (۲) در قیامت اغلب مردم، ترس و حزن دارند؛ کسانی که به طور قطعی می‌دانند عمل نیکی ندارند و جزء اشرار و فسّاق هستند و گرفتار حزن و غصه شدید می‌باشند و از عذابی که در انتظار آنها است می‌ترسند. کسانی که سرنوشت آنها به طور دقیق معلوم نیست ترس دارند که چه بسا گرفتار عذاب شوند، اما از قرآن استفاده می‌شود از افرادی در آن روز خوف و حزن ندارند و آنها عبارتند از: ۱. کسانی که وقتی هدایت الهی به آنها برسد، دستورهای خدا را پیروی کنند. (بقره، ۳۸) ۲. افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند. (بقره، ۶۲) ۳. اشخاصی که تسلیم ذات الهی باشند؛ آری کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می‌شوند. (بقره، ۱۱۲) ۴. عده‌ای که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و هرگز بر فقیر منّت نمی‌گذارند. (بقره، ۲۶۲) ۵. کسانی که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند. (بقره، ۲۷۴) ۶. گروهی که به خدا ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند و نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند. (بقره، ۲۷۷) ۷. مجاهدان و کسانی که به شهادت رسیده‌اند. آنها به خاطر نعمت‌هایی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند (مجاهدان و شهیدان آینده) خوش‌وقتند، زیرا مقامات برجسته‌ی آنها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند که نه ترسی بر آنها است و نه غمی. (آل‌عمران، ۱۶۹ – ۱۷۰) ۸. افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورند و به دنبال آن عمل صالح انجام دهند. (مائده ۶۹) ۹. عده‌ای که دعوت پیامبران الهی را قبول کنند و خود را اصلاح نمایند: «ما پیامبران را جز (به عنوان) بشارت دهنده و بیم‌دهنده نمی‌فرستیم،

آنها که ایمان بیاورند و (خویشتن را) اصلاح کنند نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می‌شوند.» (انعام،۴۸) ۱۰. اشخاصی که دوستان خدا هستند: {أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ} (یونس، ۶۲) ۱۱. پرهیزکاران و کسانی که از هر گناهی در دنیا دوری کرده‌اند، خداوند در روز قیامت آنها را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: {لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ} که پیش از این خطاب آمده است: {الْأَخِلاَّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِینَ} «دوستان در آن روز دشمن همدیگرند مگر متقین و پرهیزکاران». ۱۲. افرادی که در برابر شداید و سختی‌ها استقامت می‌کنند: {إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ} (احقاف، ۱۳) «کسانی که گفتند: پروردگار ما اللّه است، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.» پاورقی: (۱) مفردات راغب، واژه‌ی خوف، ص ۱۶۱. (۲) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۲۷، نشر مکتب الاسلامیه. -------------------------------------

- --

درباره‌ی مجاهدین و قاعدین که در قرآن ذکر شده، توضیح دهید؟ - خداوند درباره‌ی مجاهدان در راه خدا می‌فرماید: «مؤمنان خانه‌نشین که زیان‌دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نمی‌باشند. خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده، و همه را خدا وعده‌ی پاداش نیکو داده، ولی مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است؛ پاداش بزرگی که به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او نصیب آنان می‌شود، و خدا آمرزنده‌ی مهربان است.» (نساء، ۹۵ و ۹۶) مجاهدان کسانی هستند در جهاد در راه خدا شرکت می‌کنند و قاعدین کسانی هستند از شرکت در جهاد باز می‌مانند. کسانی که مسلمان هستند و به اصول اسلام ایمان دارند، ولی در جهاد شرکت نمی‌کنند، چند علّت دارد: ۱. کسانی که از نظر جسمانی توان شرکت ندارند، مانند کسانی که نقص عضو دارند. ۲. کسانی که بر اثر نداشتن همّت کافی شرکت نمی‌کنند. ۳. کسانی هم ممکن است از روی نفاق و دشمنی با اسلام در جهاد حضور نیابند و سرچشمه‌ی حضور نیافتن آنان، ایمان نداشتن به خدا در روز رستاخیز است، بدین جهت از پیامبر اجازه می‌خواستند تا به جهاد نروند (توبه، ۴۵ و ۴۶) چنین افرادی نه تنها پاداشی ندارند، بلکه بنابر آنچه قرآن فرموده، از ستمکاران می‌باشند (توبه، ۴۷) و به عذاب دردناك دچار خواهند شد. (توبه، ۹۰) کسانی که بر اثر عذر؛ مانند: بیماری، نقص عضو، نیافتن ابزار جنگ، به جهاد نمی‌روند، و به خدا و پیامبر و رستاخیز ایمان دارند و خیرخواه پیامبر می‌باشند، مورد آمرزش و رحمت خدا قرار می‌گیرند و از پاداش الهی برخوردار می‌شوند. (توبه، ۹۱) در صورتی که جهاد، واجب کفایی (واجب کفایی، واجبی که بر همه‌ی مکلفان واجب است، ولی اگر برخی انجام دادند از دیگران تکلیف برداشته می‌شود، مانند غسل و دفن میت. واجب عینی، واجبی است که بر همه‌ی مکلفان واجب است و همه باید انجام دهند و با انجام برخی تکلیف از دیگران برداشته نمی‌شود، مانند نمازهای یومیه) باشد و به حدّ وجوب عینی نرسد، مؤمنانی که به اصول اسلام ایمان دارند، ولی بر اثر کم همّتی به جهاد نرفته‌اند، بی‌پاداش خواهند ماند. قرآن در سوره‌ی نساء، ۹۵ از این افراد به {الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ} تعبیر کرده است. در همین صورت، کسانی که با مال و جان در راه خدا جهاد نموده‌اند، پاداشی بسیار برتر از قاعدین دارند. (نساء، ۹۶) بنابر آنچه گفته شده، قاعدین (کسانی که در جهاد شرکت نمی‌کنند) اقسامی دارند و شرکت نکردن آنان علّت‌های متفاوتی دارد. (۱) پاورقی: (۱) ر. ك: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۴۵ - ۴۷، دفتر انتشارات اسلامی، قم / تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۴، ص ۷۶ - ۸۲، دار الکتب اسلامیة. --

-- - قرآن کریم چه کسانی را از حیوان بدتر معرّفی کرده

است؟ - کافرانی که با لجاجت و یکدندگی حق را نمی‌پذیرند، با این که حق را یافته‌اند و به حقانیت آن پی برده‌اند، از دیدگاه قرآن از دوّاب و چهار پایان پست‌تر معرّفی شده‌اند. {إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ} (۱) «بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی‌اند که کافرانـد و ایمان نمی‌آورنـد». {إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ} (۲) «همانا بدترین جنبندگان نزد خدا آنان‌اند که تعقّل نمی‌کنند و حق را مانند کران و لالان نمی‌فهمند». {وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ} (۳) «ما جهنم را برای بسیاری از جن و انس آماده کرده‌ایم. آنان که قلب دارنـد، اما نمی‌فهمند و چشم دارنـد، اما نمی‌بیننـد و گوش دارنـد اما نمی‌شنوند. اینان مانند چهار پایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند. اینان همان غافلانند». غفلت از خـدا، دوری قلب از یاد خـدا که عوامل بسیاری دارد از جمله دلبستگی‌های زیاد به دنیا به پول و مال و مقام و دوری انسان از نماز و دعـا و راز و نیاز و کم‌کم انسان را به مرحله‌ای می‌رسانـد که هر چه او را نصیحت کننـد، دیگر فائـده‌ای نـدارد. مانند ابوجهل و قارون که چشم و گوش و قلب‌شان را بر پذیرش حق بسته‌اند اینان برای پست و مقام و پول و مال و منال دنیا، دست از خدا و دین و ایمان بر می‌دارند کم‌کم مسیر خود را از خداپرستان دور می‌کنند و به جایی می‌رسند که در آخرت در زمره کفّار محشور می‌شوند. پاورقی: ۱- انفال، آیه ۵۵ ۲- انفال، آیه ۲۲ ۳- فرقان، آیه ۳۳ --

----- - چرا در سوره‌ی الانشراح می‌فرماید: {فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً}؟ - در تفسیری که ذیل این آیات شده است آمـده: کـه خـدای سبحان مهم‌ترین بشارت را به پیـامبر اکرم (ص) می‌دهـد و انـوار امیـد را بر قلب پـاکش می‌پاشـد و می‌فرماید: «بنابراین مسلّماً با (هر) سختی آسانی است». و باز تأکید می‌کند: «مسلّما با (هر) سختی آسانی است». ای پیامبر غم مخـور مشکلات و سختی‌ها بـه ایـن صورت بـاقی نمی‌مانـد، کـار شکنی‌هـای دشـمنان برای همیشه ادامه نخواهـد یـافت و محرومیت‌های مادّی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی‌یابد. آن کس که تحمّل مشکلات کند و در برابر طوفان‌ها ایستادگی به خرج دهد روزی میوه‌ی شیرین آن را می‌چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کار شکنی‌ها، بی‌رنگ، جاده‌های پیشرفت و تکامل، صاف و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد. گرچه بعضی از مفسّران این آیات را اشاره به فقر مـالی عمـومی مسـلمانان در آغـاز ظهـور اسـلام شـمرده انـد، ولی گستردگی مفهوم آیـات، همه‌ی مشکلات را شـامل می‌شود، این دو آیه به صورتی مطرح شـده که اختصـاص به شـخص پیامبر اکرم (ص) و زمان آن حضـرت نیز نـدارد، بلکه به صورت یـک قاعـده‌ی کلّی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است و به همه‌ی انسان‌های مؤمن مخلص و تلاش‌گر نوید می‌دهد که همیشه در کنار سختی‌ها آسانی است. آری چنین است که با هر مشکلی، آسانی آمیخته و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهنـد بود. این نوید و وعده‌ی الهی است که دل را نور و صـفا می‌بخشد و به پیروزی‌ها امیـدوار می‌کنـد و گرد و غبار یأس و نومیـدی را از صـفحه‌ی روح انسان می‌زدایـد. (۱) در حـدیثی آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «و اعلم انّ مع العسر یسراً و انّ مع الصّبر ألنّصر و انّ الفرج مع الکرب» یعنی «پیروزی و موفقیت همراه بردباری و گشایش همراه گرفتاری و با هر سختی آسانی است». و در حدیثی از امیرمؤمنان علی (ع) می‌خوانیم: «زنی شکایت همسـرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی‌کند در حالی‌که همسرش واقعاً تنگدست بود، علی (ع) از این‌که همسر او را به زندان بیفکند، خودداری فرمود و در جواب فرمود: {إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً}»؛ (او را به صبر و شکیبایی دعوت کرد). (۲) پاورقی: (۱) آیت‌الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه ج ۲۷ ص ۱۲۷- ۱۲۸. (۲) تفسیر نورالثقلین، ص ۶۴ ج ۱۱ و ۱۳. --

------------------------------- - حد و حدود رابطه‌ی انسان‌ها با یکدیگر، علی‌الخصوص مرد و زن در اجتماع از دیدگاه قرآن کریم چگونه است؟ - از دید قرآن؛ زن و مرد در انجام اعمال خوب یا بد مساوی‌اند همان‌طور که از بدها فرموده و مثال زده زن لوط را و در حسن و کمال مثال زده حضرت مریم را و در میان مردان پیامبران را و در موارد سوء، قارون و فرعون را. از این بیان قرآن {مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ} پس ملاک تنها دو چیز است برای رسیدن به نتیجه و هدف که همان زنده شدن به وسیله‌ی زندگی پاکیزه و جزا داده شدن به اجری که بیشتر از کاری است که فرد انجام داده. ملاک‌ها تنها دو چیز است ۱- عمل صالح ۲- ایمان. و در این میان نص صریح قرآن دارد که فرقی میان زن و مرد نیست (من ذکر او انثی). ولی در این میان چون تفاوت‌های وجودی بین این دو و جنس موجودات (البته تفاوت نه تبعیض) لذا احکام این‌دو با هم در بعضی موارد متعدد است من جمله به واسطه‌ی دلایلی خاصه روابط این دو باید در چهارچوب خاصی قرار گیرد. قرآن منعی از رفتارهای اجتماعی زنان ندارد ولی این رفتار اجتماعی را محصور به قیوداتی می‌کند. من جمله در قرآن آمده که {وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ} یعنی زن به گونه‌ای خارج نشود که خود نمائی باشد و ظاهرفروشی داشته باشد مثل زمان جاهلیت. به عبارت دیگر زن با انسانیتش در اجتماع حضور یابد نه با جنسیتش. و یا در آیات دیگر که نحوه‌ی پرستش او را گوش‌زد کرده است. به طور معمول، نهی از کارهای اجتماعی زن نیست ولی آنچه که از قرآن و روایات و سیره‌ی عملی اهل بیت (علیهم السلام) بر می‌آید آن است که زن باید حدود شرعی را حافظ باشد. اولاً: از اختلاط بپرهیزد. ثانیاً: در کارهایی مشارکت داشته باشد که ضرری به روح و جنس او و بنیان خانواده نزند. علاوه بر آن با احساسات او و فلسفه‌ی وجودی جسمی‌اش سازگار باشد. علاوه بر آن خود را ایمن بدارد لذا از تداخلات بپرهیزید و مسائلی از این قبیل ... . علاوه بر آن دقت کند که کار اجتماع را به قیمت فدا کردن محیط خانواده نگاه ندارد که او وظایفی اهم بر مسائل اجتماعی دارد. و دیگر سخن این‌که روابط زن و مرد از دیدگاه قرآن بسیار شفاف بیان شده است. - در بین موارد ضرورت تداخلی نباشد. - انجام کارهای جمعی مانع و مخل حجاب و روابط خاصه نباشد. - به هتک حرمت و پرده‌دری نینجامد. - حتی‌المقدور نیت سوء و ناپاک را به دنبال نداشته باشد. - وجود خانم در اجتماع مانع از استحکام خانواده نشود. - شک و شبهه و اتهام به هر دو وارد نشود. - در تمام موارد رعایت حجاب کامل (ظاهری، لسانی و عملی) حافظ باشد. - در نگاه دقت خاص داشته باشند. ---

--- - چرا در قرآن کریم گاهی مال و فرزندان را زینت زندگی معرفی کرده و گاهی نیز آنها را فتنه نامیده است؟ - این دو با یکدیگر منافاتی ندارد؛ مال و فرزندان زینت زندگی دنیایی هستند؛ یعنی، بدون آنها زندگی دنیا جلوه‌ای ندارد و وجود آنها است که چرخه‌ی زندگی را به گردش در می‌آورد و آن را گرم نگه می‌دارد. ولی همین زن و فرزند و تعلقات دیگر نیز، زمینه‌ی ابتلا و آزمایش و بروز شخصیت افراد هستند؛ که آیا اولاً حقوق آنها رعایت می‌شود یا نه و ثانیاً آیا به خاطر آنها مرتکب گناه می‌شوند یا نه؟ بنابراین اموال و فرزندان از یک‌سو زینت دنیا و نعمت پروردگار هستند و از سوی دیگر، ابزاری برای ابتلا و امتحان. فراموش نکردن هدف اصلی از زندگی - که همان تقرّب به خداوند در پرتو عبودیت او است - محور اصلی برای مصون ماندن از خطر فتنه مال و فرزند است. ---

--- - چرا خداوند در یک مورد بدی‌ها را به نفس انسان نسبت می‌دهد و در جایی دیگر همه‌ی خوبی‌ها را به خودش نسبت می‌دهد؟ - آیات اشاره شده بیانگر دو گونه انتساب عمل است و با یکدیگر تنافی ندارند. توضیح این‌که: الف) آن‌جا که حسنات را به خداوند نسبت

می‌دهـد، اشـاره به این است که تلاشـهای فرد به تنهـایی در این زمینه‌ها راه به جایی نمی‌برد و بـدون لطف و عنایت حق تعالی همه‌ی کوشـش‌هـا و تکاپوهـا بی‌ثمر و آب در هـاون کوبیـدن است. ب) این‌که می‌فرمایـد سیئات به نفس تو باز می‌گردد، به معنای آن است که خداونـد ابتـدائاً شـر و بـدی برای بندگان نخواسـته است، لذا ناملایماتی که به آنان می‌رسد جنبه بازتابی و انعکاسـی دارد؛ یعنی برخاسته از نـوعی قصـور یـا تقصیر فردی و اجتمـاعی اسـت. البتـه مقصـود از ایـن آیـه همـه‌ی شـرور و ناملایمات نیست، بلکه مسائلی مانند شکست درجنگ و امثال آن می‌باشد. ج) آن‌جا که همه چیز را به خدا منتسب می‌کند، به ایـن نکتـه اشـاره دارد که در عین حـال هیـچ چیز از گردونه‌ی قـدرت و مشـیت الهی بیرون نیست. حتـی اگر رفتـار سـوءِآدمی موجب بازگشت شـر و بدی به سوی او می‌شود، آن هم تابع سـنّت و قانون حکیمانه‌ای در نظام هستی است. بنابراین در قسمت اول، اراده‌ی ابتـدایی شـر از ناحیه‌ی خـدا سـلب شده، و در بخش دوم به نحو ثانوی و انعکاسـی به خدا نسـبت داده شده است. ژرف‌کاوی‌های دقیق فلسـفی نشان می‌دهد که این دو آیه از شاهکارهای بزرگ قرآن و معجزه‌ای در حلّ مشکل اعتقادی جبر و اختیـار است، چه در آن هم اختیار آدمی اثبات می‌شود و هم توحیـد افعالی. به عبارت دیگر این آیه به خوبی می‌نمایانـد که اختیار مستلزم نفی توحید افعالی نیست و توحید افعالی نیز نافی اختیار، اراده و مسؤلیت انسان نمی‌باشد. ---------------

----

--------------- - در آیـه‌ی ۲۷ سـوره‌ی بقره مراد از {وَ يَقْطَعُونَ مـا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ} چیست؟ - در آیـه‌ی ۲۷ سـوره‌ی بقره آمـده است: {الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مـا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ} «همانـانی که عهـد الهی را پس از بسـتن پیمـان می‌شـکنند و آنچه را خـدا به پیوسـتن آن امر فرموده، می‌گسـلند و در زمین به فساد می‌پردازنـد، آنان در حقیقت زیانکارانند. منظور از {يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ} در آیه‌ی مـذکور، مجمـوعه پیونـدهایی است که خـدای سـبحان دسـتور داده برقرار بمانـد که این پیونـدها شامـل: پیونـد خویشاونـدی، دوستی، پیونـدهای اجتمـاعی، پیونـد بـا رهبران و رابطه با خـداست. بنابراین مسأله‌ی قطع رحم و بریـدن رابطه‌ی خویشاونـدی، یکی از مصادیق این آیه است؛ هم‌چنان که رابطه‌ی با امیرالمؤمنین و ائمه (ع) نیز از مصادیق این آیه می‌باشـد. -----------

----

------------------- - در آیه‌ای از قرآن آمـده است بـا توبه، تمـامی گناهان بخشـیده می‌شود و در جایی گفته هر کس ذره‌ای خوبی و بـدی انجام داد مجازاتش را می‌بینـد. جمع این دو آیه چگونه است؟ - خداونـد در آیات سوره‌ی زلزال می‌فرمایـد اعمـالی را که انسـان انجـام می‌دهـد در قیـامت می‌بینـد. امـا این در صـورتی است که اعمـال خوب یـا بـد بمانـد تا هنگامه‌ی قیامت، اما اگر با توبه و انجام حسنات و شرکت در جهاد، اعمال بد انسان محو شود و یا به جهت غیبت و ظلم اعمال خوب انسان محو شود چیزی باقی نمی‌ماند که در هنگامه‌ی قیامت آن را ببیند. (۱) و در علم اخلاق گفته شده است که اعمال انسـان گـاهی به صـورت (حـال) و ناپایـدار است. و گـاهی به صورت (ملکه) و پایـدار است و گـاهی به حـد (فصـل مقوم) و شاخص انسان می‌رسد. آنچه در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد آن ویژگی‌های آدمی و اعمال پایدار اوست. اما آنچه به طور گذری و مقطعی انجام شده و اصـراری بر آن نداشته بلکه از انجام آن پشـیمان شده است آثار آن در صـحیفه‌ی اعمال و صفحه‌ی دل او پاک می‌شود. و به لطف خداونـد نادیده گرفته می‌شود و در قیامت مورد بازخواست و حسابرسـی قرار نخواهد گرفت. از این‌رو گفته شـده است تـوبه عمـل خیری است که تـائب جزای آن راخواهـد دیـد و یـک شـاخه از جزای آن، محو خطاهـا و جرایـم است. شـهادت انسـان در راه خـدا نیز چنین است؛ یعنی، علاـوه بر این‌که جزا و پـاداش بزرگی به شـهید عطا خواهـد شـد، خـدای سـبحان گناهـان او را مورد مغفرت خویش قرار خواهـد داد. بنـابراین هم گناه عمل است و هم توبه عمل

است. گـاه نیز یـک عمـل به انـدازه‌ای تأثیر دارد که در مجموع همه‌ی خطاها را جبران می‌کنـد (ماننـد شـهادت در راه خـدا). پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر المیزان ج ۲۰ سوره‌ی زلزال. --

--- - راه برطرف کردن

اختلاف‌هـا میـان مردم که بـا یکـدیگر رقابت ناسالم دارنـد، چیست؟ - از جمله مسائلی که اسـلام اهمیت فراوانی به آن داده، وحـدت بین مسـلمانان است. قرآن مجیـد به همه‌ی مسـلمانان دسـتور می‌دهد که از اختلاف پرهیز کنند و برادری را میان خود ایجـاد نماینـد: {وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً} (آل‌عمران، ۱۰۳) «به ریسـمان خـدا (قرآن و اسـلام و هرگونه وسـیله‌ی وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت بزرگ خـدا را بر خود یاد آرید که چگونه دشـمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شـما الفت ایجاد کرد و به برکت او برادر شدیـد.» اسـلام به موضوع وحـدت بین مسـلمانان تـا آن‌جا اهمیت داده که اگر مسجدی هم عامل اختلاف شود، دسـتور ویرانی آن را صادر می‌کند؛ از این‌رو، وقتی جمعی از منافقان، مسجد ضـرار را ساختند، این آیه نازل شد: {لا تَقُمْ فِیهِ أَبَداً...} (توبه، ۱۰۸) «هرگز در این مسجد اقامه نماز نکن.» سـپس رسول اکرم (ص) دستور داد آن مسجد را ویران نمایند، چون عامل اختلاف بین مسـلمانان بود. عظمت و توانـایی و سـربلندی یـک ملّت، تنهـا در سـایه‌ی تفـاهم و وحـدت ممکن است؛ هواهای نفسـانی، ریشه‌ی اختلاف است که بایـد بـا آن مبـارزه کرد. اصـلاح میـان دو نفر و ایجـاد تفـاهم و از بین بردن کـدورت‌هـا و دشمنی‌ها و تبدیل آن به دوستی و صمیمیت، از جمله‌ی دستورهای مهم اسلام است، و قرآن به همه‌ی مسلمانان دستور می‌دهد که در این‌بـاره کوشـش کننـد و بین افراد و قبـایلی که بـا همـدیگر اختلاف دارنـد، برادری را برقرار سازنـد، قرآن در این‌باره می‌فرمایـد: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ} (حجرات، ۱۰) «مؤمنان برادر یکدیگرند؛ بنابراین، میان دو برادر خود صـلح برقرار سازیـد و تقوای الهی پیشه کنیـد تا مشـمول رحمت او شوید.» برای توفیق در اصـلاح میـان دو نفر و حـل اختلاف بین افراد، رعـایت نکات زیر مؤثر است: ۱. ابتـدا لازم است ریشه‌های اختلاف و نفاق، شـناسایی شود؛ تـا انسـان ریشه‌هـا را نشناسد، درمـان مشـکل است، انسـان پس از شـناسایی ریشه و عوامـل اختلاف، به راحتی می‌تواند مشکل را برطرف کند. ۲. فرد صلح‌دهنده باید خود را بی‌طرف نشان دهد و نسبت به هر دو فرد یا گروه، اظهار علاقه و محبّت کنـد، هرگونه جـانب‌داری و حمایت از یک طرف، او را از رسـیدن به مقصود باز می‌دارد. ۳. در بعضـی موارد، اصلاح کننده بایـد از خود نوعی فداکاری به خرج دهد؛ برای مثال اگر اختلاف درباره‌ی مسائل مالی است شـخص برای حل مشـکل، مبلغی در این راه خرج کنـد، از بهترین انفاق‌های در راه خدا محسوب می‌شود. ۴. اصلاح کردن، نیاز به صبر و حوصله دارد، شخصِ مُصلح باید با حوصـله و گام‌به‌گام پیش برود؛ پیچیده‌ترین اختلاف‌ها را می‌توان با صبر و شـکیبایی و تفکّر حل کرد؛ بنابراین، اگر فرد در یک مرحله، ناکام گردد نبایـد مأیوس شـد، بلکه باید پیش رفت تا به نتیجه رسـید. (۱) ۵. موعظه و پند با اسـتناد به آیـات قرآن و سـخنان ائمه اطهـار (علیهم السـلام) و بیان پیامـدهای زشت و بـدی که از نفاق و اختلاف سرچشـمه می‌گیرد، و مبغوضـیتی که دو طرف در صورت اصـلاح نکردن در پیشـگاه الهی دارند، عامل مهمی است که می‌تواند احساس‌های مذهبی آنها را تحریک کنـد تا به رفع اختلاف حاضـر شوند. ۶. در حـل اختلاف بین افراد بایـد از افراد دیگر به خصوص کسانی که دارای نفوذ کلام هسـتند، کمک گرفت؛ ممکن است یک یا دو نفر نتواننـد اختلاف را رفع کنند، ولی اگر افراد بیشتری به این امر بپردازنـد، موفق شونـد؛ بـدیهی اسـت اصـلاح بین دو نفر، یـک واجب کفـایی است و وظیفه‌ی هر فرد مؤمنی که احتمـال می‌دهد بتواند در این امر موفق باشد، آن است که در این مورد کمک کند. پیامبر اکرم (ص) در این‌باره می‌فرماید: «کسی که در راه اصلاح میان دو نفر گام بردارد، فرشتگان آسمان بر او درود می‌فرستند تا زمانی که بازگردد و ثواب شب قدر به او داده

می‌شود.» (۲) علی (ع) در آخرین وصیت خود به فرزندانش امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) سفارش می‌فرماید: «اصلاح ذات البین را ترک نکنید، من از جدّتان رسول خدا شنیدم، اصلاح در میان مردم از تمام نمازها و روزه‌ها برتر است.» (۳) در پایان توجه به این نکته لازم است که در حل اختلاف بین دسته‌ها و احزاب و یا بین دو روستایی که در یک منطقه هستند نیز باید همین شیوه‌ها را به کار برد، به خصوص در این موارد باید به سفارش و تأکید اسلام به وحدت و هماهنگی و ثمراتی که در بر دارد تکیه نمود، و پیامدهای بدی که بر اثر اختلاف بین دو گروه از مسلمانان پدید می‌آید و بهره برداری که دشمنان اسلام از این نوع اختلاف‌ها می‌برند را گوش‌زد نموده تا شاید دو طرف به این وسیله، از اختلاف خود دست بردارند. پاورقی: (۱) ر. ک: اخلاق در قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۳۱۷. (۲) وسائل‌الشیعه، حرّ عاملی، ج ۱۳، ص ۱۶۳. (۳) نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۴۷، ص ۹۶۸. ---

-- - در آیـــه‌ی ۴ سوره‌ی نساء، توصیه به زدنِ زنان شده است، توضیح دهید. - «مردان سرپرست زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که مردان برای زنان‌شان می‌کنند. پس زنان صالح، آنها هستند که متواضع‌اند و در غیاب شوهرشان اسرار و حقوق او را حفظ می‌کنند، و اما آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفت‌شان بیم دارید، پند و اندرز دهید (و اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری کنید (و اگر آن هم مؤثر نشد) آنان را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، به آن تعدّی نکنید و بدانید خداوند بلند مرتبه است». در این آیه بحث شده که اداره‌ی خانواده و مسؤلیت آن بر دوش مرد است. البته مسؤلیت و ریاست به معنای اداره کردن خانه و زن و فرزندان است. خانه که یک واحد کوچک اجتماعی است، همانند یک جامعه، احتیاج به سرپرست (رئیس) و نظارت دارد. قرآن در این‌جا تصریح می‌کند که سرپرستی و مسؤلیت خانواده بر عهده‌ی مرد است. این موقعیت به خاطر وجود خصوصیاتی است که در مرد هست، مانند قوت و قدرت جسمانی و فکری و غلبه بر احساسات و عواطف، به عکس خانم‌ها که از نیروی عاطفی بیشتری برخوردارند. به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر دلیل بر وظیفه‌ی سختِ سرپرستی و قیمومت است. البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران‌شان امتیاز داشته باشند، ولی قوانین همیشه به صورت کلی و نوعی وضع می‌شود و به تک‌تک افراد نظر ندارد. شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان می‌توانند نیز وظائفی به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. ناگفته نماند که سپردن این وظیفه به مردان، به دلیل بالاتر بودن شخصیت تکوینی آنها است و نه سبب امتیاز و برتری مردان از زنان در جهان دیگر، زیرا امتیازات اخروی بستگی به مقدار تقوا و پرهیزگاری دارد {إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ}. پس در قسمت اول این آیه به خاطر امتیازات تکوینی (قوت جسم و فکر) که مردان دارند، مسؤلیت به آنان واگذار شده است. اما در ناحیه‌ی زنان، آیه آنها را به دو قسم تقسیم کرده است: ۱- خانم‌هایی که صالحات و قانتات هستند؛ یعنی درست‌کار و خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده هستند. این‌گونه زنان مورد احترام مردان‌شان هستند و باید مردان نهایت احترام و حق‌شناسی را نسبت به آنان انجام دهند. ۲- خانم‌ها و زنان متخلفی که وظایف خود را به درستی انجام نمی‌دهند و نسبت به شوهرشان خاضع نیستند. مردان در برابر این‌گونه زنان وظائف و مسؤلیت‌هایی دارند که باید مرحله‌به‌مرحله انجام دهند. مرحله‌ی اول موعظه و نصیحت است. مرحله‌ی دوم در صورتی که اندرزهای مرد سودی نداشت باید در بستر از او دوری کند و نسبت به او در هم‌خوابی؛ بی‌اعتنایی کند و عدم رضایت خود را از رفتار او آشکار سازد تا با همین واکنش خفیف، در روح او تأثیر بگذارد. در صورتی که سرکشی کنند و وظایف خود را انجام ندهند و از خود سرسختی نشان دهند و راهی جزء شدت عمل باقی نماند، برای وادار

کردن آنها به انجام تعهدها و مسؤلیت‌ها، از طریق تنبیه بدنی وارد شود. (۱) در این‌جا ممکن است ایراد شود که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که متوسل به تنبیه بدنی شوند؟ پاسخ این‌که: اولاً تنبیه بدنی در مورد زنانِ وظیفه نشناسی مجاز شمرده شده است که هیچ وسیله‌ی دیگری برای آنان مفید واقع نشود. این موضوع تازه‌ای نیست و در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند. ثانیاً: تنبیه بدنی باید ملایم و سبک باشد، به طوری که موجب کبود یا مجروح شدن نشود. ثالثاً: زدن جنبه انتقام‌جویی ندارد، بلکه یک نحوه‌ی درمان است. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۱. (۲) همان، با تغییرات و اضافات. ------------------------

----

---------- - آیه‌ی ۲۲۸ بقره به برتری مرد بر زن اشاره دارد. مقصود از این برتری چیست؟ - نظر به این‌که دین اسلام بر اساس فطرت است، ناچار کلمه‌ی «دَرَجَةٌ» در این آیه به معنای کاری خواهد بود که شایستگی مرد و زن را داشته باشد و متناسب با وضع جسمی و روحی آن دو باشد. بدیهی است اگر وظائف سنگینی که بر دوش مردان است، بر دوش زنان گذاشته می‌شد، بر خلاف فطرت بود. در اسلام، احکام مربوط به زنان، این معنا را رعایت کرده؛ یعنی در برابر مسؤلیتی که برای زنان قرار داده، به همان اندازه حقوق برای او در نظر گرفته است. هر جا وظیفه‌ای وجود دارد، در کنار آن حقّ متناسب با آن ثابت است. مثلاً پدر و مادر وظائفی در برابر فرزندان خود دارند و به تناسب وظائف‌شان، حقی بر گردن فرزند دارند. در آیه‌ی مورد بحث به همان اندازه که زنان وظائفی دارند، حقوقی برای آنها قرار داده شده است. با در نظر گرفتن اوضاع جسمانی و روانی مرد و زن وظائف متفاوت بر دوش آنان قرار داه شده و حقوق متفاوت نیز متناسب با آن وظائف به آنها داده شده است. زیرا اگر بر دوش شخصی وظیفه‌ی سنگینی قرار دادیم، حقّ بیشتری را باید به او بدهیم. در مورد مرد و زن به مقتضای وضع جسمی و روحی و قوّت و ضعف آن دو وظائف متناسبی بر عهده‌ی آنان آمده و متناسب با وظیفه، هر کدام حقّی خواهند داشت. اگر وظیفه‌ی جهاد، برقراری امنیت، کار و تلاش و نان‌آوری، اداره‌ی زن و فرزندان بر دوش مرد است، حقّ بیشتری خواهد داشت و این عین عدالت است، نه تبعیض. بنابراین؛ به معنای این‌که وظیفه‌ی سنگین‌تری بر دوش دارند. پس حقّ بیشتری خواهند داشت. (۱) پاورقی: (۱) با استفاده از تفسیر المیزان و نمونه، ج ۲ ذیل آیه. ------------------

----

-------------- - قرآن می‌فرماید: «خداوند به شیطان فرمود: {وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلَّا غُرُوراً} «هر کدام از آنها را می‌توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار! و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی! و آنان را با وعده‌ها سرگرم کن! - ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده‌ای به آنها نمی‌دهد.» (۱) شریک بودن شیطان در مال و فرزند انسان به چه صورت است؟ - نوعاً، هر چیزی را که انسان تحصیل می‌کند و به دست می‌آورد، غرض و هدفش استفاده و انتفاع از آن است، به عنوان مثال، اگر مالی به دست می‌آورد و یا فرزندی به وجود می‌آورد، هدفش منتفع شدن و بهره‌مندی از آن است. اگر غرض از مال و فرزند استفاده نبود، هرگز مالیتی برای مال و اختصاصی برای فرزند قایل نمی‌شد. بر این اساس مفهوم شریک بودن شیطان در مال و فرزند انسان، این است که در آنها سهم و حصه‌ای دارد. مثلاً اگر آدمی را وادار کند مالی از راه حرام تحصیل کند و یا از طریق حلال به دست بیاورد، لیکن در معصیت به کار بزند، هم آدمی از آن مال منتفع می‌شود و به غرض طبیعی خود نایل می‌گردد، و هم شیطان به غرض خود (اغوا) رسیده است، یا آن‌که وادارش می‌کند از راه حرام فرزندی به دنیا آورد یا از راه حلال به دنیا بیاید، لیکن مؤدب به آداب خدایی و دینی نشده باشد. در این‌جا هم برای

والدین سهمی وجود دارد و از آن استفاده می‌کنند و هم برای شیطان، چون موفق شده آنان را اضلال کرده و اغوا نماید. (۲) پاورقی: (۱) اسراء (۱۷) آیه‌ی ۶۴. (۲) علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۳ ص ۲۴۶ ذیل آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی اسراء (۱۷). --------
----
------------------------- - علت اصلی تکرار بعضی آیات مثل {فَبِأَی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ} چیست؟ - {فَبِأَی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ} یعنی «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟» این استفهام تقریری است که در مقام اقرار گرفتن است. به بیان دیگر: خداوند نعمت‌های دوازده‌گانه (قرآن، خلقت انسان، تعلیم بیان، حساب منظم زمان، آفرینش گیاهان و انواع درختان، آفرینش آسمان، حاکمیت قوانین، آفرینش زمین با ویژگی‌هایش، خلقت میوه‌ها و نخل و حبوبات و گل‌ها و گیاهان معطر) را با برخی جزئیات و ریزه‌کاری‌ها و اسراری که در هر یک نهفته است، بیان فرموده و سپس می‌خواهد جن و انس درباره‌ی نعمت‌هایی که یکی از دیگری گران‌بهاتر و پر ارزش‌تر است، بیندیشند. بعد وجدان درونی و عقل انسانی را مخاطب قرار می‌دهد و سؤال می‌کند که «آیا هیچ یک از این نعمت‌های الهی قابل انکار است» و اگر نیست، چرا ولی نعمت خود را نمی‌شناسید؟ چرا شکر منعم را به جا نمی‌آورید؟ چرا در آستان مقدسش سر تعظیم فرود نمی‌آورید؟ تکرار آیه (۳۱ بار) به این دلیل است که می‌خواهد حس شکرگزاری را در انسان برانگیزد و او را به دنبال عرفان و شناخت مبدأ نعمت‌ها بفرستد. این تکرار به آن می‌ماند که پدری فرزند فراموش کارش را مخاطب ساخته و می‌گوید: آیا فراموش کردی کودکی ناتوان بودی؟ چه خون جگرها برای پرورش تو خوردم! آیا فراموش کردی بیمار شدی و بهترین دکترها را برای تو حاضر ساخته و برای دارو و درمانت چه زحمت‌ها که نکشیدم؟ آیا فراموش کردی هنگامی که به سن جوانی رسیدی و نیاز به همسر داشتی، همسر برای تو انتخاب کردم؟ آیا فراموش کردی آن زمان که نیاز به خانه و زندگی و وسایل داشتی، همه چیز را برای تو فراهم ساختم و آیا ... . پس این همه سرکشی و طغیان و بی‌مهری و ناشکری برای چیست؟ (۱) خداوند منّان نیز نعمت‌های گوناگونش را به بشر فراموشکار یاد آور می‌شود و به دنبال ذکر هر نعمتی از او سؤال می‌کند تا به این وسیله فطرت خفته و وجدان غبار گرفته‌ی او را بیدار سازد، تا با شکر گزاری و اطاعت فرمان خدا، بنده تکامل و پیشرفت کند و رحمت خویش را بیشتر از پیش نصیب او سازد. پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۱۳ - ۱۱۴. --------------------------------
----
- - در قرآن کریم، درباره‌ی فقرا و مسکینان و کمک به آنان چه آمده است؟ - یکی از مشکلاتی که جوامع را تهدید می‌کند و دل هر منصفی را می‌آزارد، اختلاف طبقاتی جامعه است. قرآن کریم و روایات، افزون بر مبارزه‌ی با این اختلاف، برای رفع تبعیض، ایجاد هم‌دلی و هم‌زیستی با فقرا و احترام به آنان توصیه کرده‌اند. در شأن نزول آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی انعام آمده است: عده‌ای از مؤمنان تهیدست، به نام اصحاب صفّه، در مدینه زندگی می‌کردند و رسول خدا خود به آنان رسیدگی می‌کرد و مقرّب‌شان می‌داشت و در کنارشان می‌نشست و با آنان دمخور بود. افراد ثروتمند و غرق در ناز و نعمت بر این کار پیامبر (ص) خرده می‌گرفتند و می‌گفتند: آنان را از خود بران، روزی که یکی از همین اصحاب صفّه به پیامبر (ص) چسبیده بود و با ایشان صحبت می‌کرد، مردی از انصار به حضرت گفت: اینان را از خودت بران و دور کن در این هنگام آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی انعام نازل شد. (۱) در این آیه خداوند فرموده است: «کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند - در حالی که خشنودی او را می‌خواهند - مران. از حساب آنان چیزی بر عهده‌ی تو نیست و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده‌ی آنان نیست. تا ایشان را برانی و از ستم‌کاران باشی.» مشابه همین دستور در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی کهف نیز آمده است. در این آیه به طور مستقیم به پیامبر (ص) دستور داده شده است که هرگز چشم‌های خود را از فقرای با ایمان برنگیر و همیشه در

کنار آنان باش. مروری به روایات نیز این امر را روشن می‌سازد. در روایات بر انفاق به فقرا و احترام به آنان تأکید شده است. در روایتی از حضرت امام صادق (ع) آمده است: هر کس مؤمن مستمندی را تحقیر کند، خداوند همواره با او با دیده‌ی حقارت و خشم بنگرد تا این‌که از نظر تحقیرآمیز خود نسبت به آن مؤمن، دست بردارد. همچنین حضرت امام رضا (ع) می‌فرمایند: هر کس با مسلمانی فقیر رو به رو شود و به او سلامی متفاوت با سلامی کند که به ثروتمند می‌کند، روز قیامت خدای عزّوجل را دیدار کند در حالی‌که خدا از او در خشم است. (۲) احسان به فقرا در مورد «احسان» در قرآن آیات فراوانی هست. قرآن کریم در مورد انفاق کردن می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِی یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْکافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (بقره،۲۵۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران خود ستمکارانند». آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره‌ی بقره پیرامون صدقه و انفاق به فقرا است. در این آیات نکات فراوانی است، که به بخشی از آنها اشاره می‌شود: ۱. خداوند پاداش چیزی که در راه خدا انفاق می‌شود هفت صد برابر می‌کند؛ ۲. انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه الهی مورد قبول است که در پی آن منّت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان می‌شود، نباشد؛ ۳. باید از اموال پاکیزه و خوب انفاق کرد، نه از چیزهای ناپاک؛ ۴. یکی از عوامل انفاق نکردن، وعده‌ی شیطان به فقر است؛ ۵. صدقه پنهانی، موجب کفاره‌ی گناهان است. (۳) پاورقی: (۱) بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۷۲، ص ۳۸، مؤسسه‌ی الوفاء. (۲) ر. ک: میزان الحکمه، احادیث شماره‌ی ۶۴ و ۱۶۰۶۱. (۳) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۶۸، دارالکتب الاسلامیهٔ. --

-- - منظور از «وامی نیکو» در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی تغابن چیست که می‌فرماید: «اگر خدا را وامی نیکو دهید آن را برای‌تان افزون کند و شما را بیامرزد؟» آیا همه‌ی اعمال خوب انسان را شامل می‌شود؟ - دستور پرداخت قرض‌الحسنه به خداوند علاوه بر این‌که در سوره‌ی تغابن ذکر شده، در سوره‌های دیگر مثل بقره، (۱)؛ مائده، (۲)؛ حدید، (۳) و مزمل (۴) نیز آمده است. مفسّران قرآن، همه‌ی آیات مربوط به پرداخت وام نیکو یا قرض‌الحسنه را در مورد انفاق «مال» در راه خدا ذکر کرده‌اند. از مصادیق بارز انفاق فی سبیل الله، کمک به جبهه‌های جنگ و جهاد در راه خدا است و آیه‌ی ۲۴۵ بقره، و ۱۲ حدید، پرداخت وام نیکو به خداوند را در زمینه‌ی تجهیز مجاهدان و رزمندگان قرار داده است. لیکن انفاق مال در راه خدا عام است و به گواهی آیات دیگری که پرداخت قرض‌الحسنه به خداوند را ذکر کرده‌اند، - مثل آیه‌ی ۱۲ مائده و ۱۸ حدید - شامل صدقات مستحبّی و انفاق مال برای دستگیری از فقرا، ضعفا، مستمندان و نیازمندان نیز می‌شود. البته انفاق مفهوم وسیعی دارد و بر حسب روایات انفاق مال، علم، هدایت و آبروی اجتماعی و بالاخره سرمایه‌های مادی و معنوی را شامل می‌گردد. ولی پرداخت «قرض‌الحسنه» در تمامی آیات به انفاق مال تفسیر شده است. پاورقی: (۱) آیه‌ی ۲۴۵. (۲) آیه‌ی ۱۲. (۳) آیه‌ی ۱۱ و ۱۸. (۴) آیه‌ی ۲۰. ------------------------

----

---------- - در خصوص این‌که قرآن، کشتن یک نفر بی‌گناه را مانند کشتن همه‌ی انسان‌ها می‌داند، توضیح دهید. مگر همه‌ی انسان‌ها در یک نفر خلاصه می‌شوند؟ - قرآن در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۴، همان‌گونه که کشتن یک انسان را مساوی با کشتن تمام انسان‌ها دانسته، زنده کردن یک انسان را مساوی با زنده کردن تمام انسان‌ها دانسته است. اما چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه‌ی انسان‌ها و نجات یک انسان مساوی است با نجات همه‌ی انسان‌ها؟ بعد از ذکر مقدمه‌ای به اصل پاسخ می‌رسیم. علما در این‌باره پاسخ‌های فراوانی داده‌اند، اما شایسته‌ی ذکر است که در ابتدا می‌بایست به سراغ ریشه‌ی

وجودی بشر، یعنی انسانیت انسان برویم که بدان سبب در ابتدای آفرینش، موجودی ممتاز و شایسته‌ی تعظیم و تکریم شد. وجود انسان که بی‌هیچ واسطه‌ای با نفخه‌ی الهی جان گرفت، به همین دلیل تمامی ملائک مأمور به سجده بر او شدند. این تکریم و تعظیم مختص حضرت آدم نبود. اصل انسانیت و شرافت و برتری‌اش نسبت به تمام موجودات و به جهت جوهر وجودی و شرافت ذاتی در نهاد آدم بود که شایسته‌ی تکریم شد. سجده مخصوص خداوند است و هنگام خلقت انسان، بر او نیز سجده شد، چون انسان از روح خدا آفریده شده. همه در آغاز خلقت بهره‌ای مساوی از نفس انسانی دارند که البته نفس با ابزار درست یا نادرست، شکوفا یا عقیم می‌شود. یک قطره‌ی آب تمام خواص آب را دارا می‌باشد و همان یک قطره می‌تواند در رفع تشنگی مؤثر باشد. یک اقیانوس آب نیز آب است و متراکم از قطرات بسیار می‌باشد. انسان جزئی از یک کلّ است که تمام شرافت‌های تعریف شده را در خود دارد، پس اگر ضربه‌ای متوجّه‌اش شود، گویا متوجه همه‌ی افراد دیگر شده است، یعنی در واقع کشتن یک انسان بی‌گناه، کشتن انسانیت و جوهر وجودی است که در نهاد هر انسانی قرار داده شده است. بعضی از مفسّران علت مسأله را چنین می‌نویسند: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند، زیرا اولاً کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید، در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسان‌های بی‌گناه دیگری را که با مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند، مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند. او در حقیقت یک قابل است و طعمه‌ی او انسان بی‌گناه، و می‌دانیم تفاوتی میان انسان‌های بی‌گناه از این نظر نیست. هم‌چنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی. دیگری را از مرگ نجات بخشید، این آمادگی را دارد که این برنامه‌ی انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد. او علاقمند به نجات انسان‌های بی‌گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی‌کند و با توجه به این‌که قرآن می‌گوید: {فَكَأَنَّما...} استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست، اما شباهتی به آن دارد. ثانیاً: جامعه‌ی انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند. هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد، اثر آن کم و بیش در سائر اعضا آشکار می‌گردد، زیرا یک جامعه‌ی بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد، خواه ناخواه ضربه‌ای به همه‌ی جامعه‌ی بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع، محلّی خالی بماند و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد. هم‌چنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است، زیرا هر کسی به اندازه‌ی وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد؛ بعضی بیشتر و بعضی کمتر. البته می‌توان از آیه‌ی شریفه تفسیر و تأویل دیگری نیز برداشت کرد که مراد از کشتن یا زنده نگاه داشتن؛ این معنا باشد که اگر کسی شخصی را از راه راست منحرف کرد، گویا جامعه‌ای را منحرف کرده یا اگر کسی را به راه راست هدایت کرد، مثل این‌که مردم یک اجتماع را زنده کرده است. یعنی مقصود از مرگ و زندگی، مرگ و زندگی معنوی باشد. قابل توجه این‌که در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است، اما از آن مهمتر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است. کسی از امام صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسید. امام فرمود: «... تأویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد». --

-- – مگر نه این‌که

قرآن کتاب آسمانی جهت راهنمایی و زندگی روزمره‌ی ما انسان‌هاست پس چگونه است که در بیشتر موارد ما قادر به تطبیق کردن قرآن با زندگی روزمره‌مان نیستیم؟ – اگر با دقت به قرآن مراجعه کنید و قرآن را فقط قرائت نکنید که آن را تلاوت کنید و یا بالاتر؛ آن را اقامه کنید قطعاً به نتایجی می‌رسید که با نظر فعلی شما متفاوت است. خواندن طرق مختلفی دارد گاه

انسان فقط می‌خواند برای این‌که اطلاعی یابد مثل من و شما که روزنامه می‌خوانیم که اگر بگویند این ستون از روزنامه چه می‌گفت شاید از ۱۰۰ سطر بتوانیم ۲ یا ۳ سطر آن هم به طور بسیار چکیده از مطالب آن حرفی بزنیم، این قرائت است. گاه داستان و رمان می‌خوانیم، یک رمان ۲۰۰ صفحه‌ای می‌خوانیم و بعد آن را در ۱۰ صفحه خلاصه می‌کنیم البته کلیات مطالب را بیان کردیم و مطالب را رسانده‌ایم ولی نه همه‌ی آن را این تلاوت است. و گاه تمام کلمات او را حفظ داریم و مثل کنفرانسی او را ارائه می‌کنیم، این اقامه است. خوب می‌شد اگر قرائت قرآن به تلاوت و حتی بالاتر به اقامه می‌رسید. آن وقت از دل هر کلمه چیزهایی شکافته می‌شد که تا کنون مبهم مانده. دل هر ذره را که بشکافی *** آفتابش در میان بینی (۱) در قرآن می‌توانم به جرأت بیان کنم تمامی شیوه‌های زندگی من و تو را گفته است البته باید یا خودت اهل فن باشی که بفهمی (به نحو اقامه) و یا اگر اهل فن نیستی از اهل فن بپرسی. وقتی بیان می‌کند که {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ} می‌گوید مؤمنان برادران هم‌اند. که همه از یک خانواده‌ی بزرگیم پس به بیان دیگر «کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته» «همه‌ی شما نسبت به همدیگر مسؤلیت دارید» پس دامن پس مکش تا تنها خود را از خطرات دور کنی. پس شعار عیسی به دین خود و موسی به دین خود را واگذار. و چون در هر خانواده‌ای رکن اساسی محبّت است پس برادران مؤمن! مهربان باشید و مسؤل. از آن طرف می‌فرماید: {فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ} «اگر هم دیدید که بین دو نفری (غیر از شما) اختلافی افتاد بین آنها را اصلاح کنید تا با هم مهربان باشند.» یا در جایی دیگر وقتی می‌گوید {الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا} مال و فرزند، زینت زندگی دنیا هستند. پس یعنی در حفظ و نگهداری آنها بکوشید و یا در جایی دیگر می‌فرماید {قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً} یعنی مواظبت تو از دیگران باید مثل مواظبت تو از خودت باشد پس دیگران جزئی از وجود توأند. و یا هزاران آیه‌ی دیگر که هر کدام مفاهیمی زیبا و در خور شأن دارند. در بسیاری از آیات نحوه‌ی حرف زدن به ما می‌آموزد و در بسیاری نحوه‌ی آرامش بخشیدن، هدیه دادن، تلاش کردن و ... و چیزی را محتاج نشدم مگر در قرآن یافتم. به قرآن تنها به چشم کتابی که خواندنش ثواب دارد نگاه نکنید به چشمی نگاه کنید که هست {لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ} که خداوند می‌فرماید: «ما قرآن را به صورت الفاظ در آوردیم و آسانش کردیم تا مردم به یاد آورند چیزهایی را که می‌دانستند ولی به خاطر غفلت‌هاشان فراموش کردند، و نیز بدانید که هر آیه دارای تفسیر و تأویل است» و به فرموده‌ی ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) هر آیه ۷۰ بطن دارد، یعنی راه های زیادی برای بدست آوردن معنی آن وجود دارد که چنانچه گفته شد ما چون اهل فن نیستیم فقط ظاهر قرآن را نگاه می‌کنیم ولی اگر به گفتار ائمه (ع) که مفسّران حقیقی قرآن هستند مراجعه کنیم می‌بینیم فراتر از آنچه ما فهمیده‌ایم سخن گفته‌اند. پس قرآن را انیس تنهایی‌ها بدانیم و همدم نیکی‌ها. پاورقی: (۱) هاتف اصفهانی. -----------

---

------------------- - چرا قرآن غیبت دیگران را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه کرده است؟ - قرآن کریم در سوره‌ی حجرات می‌فرماید: {وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ} (۱) «نباید برخی از شما دیگری را غیبت کند، آیا دوست دارد یکی از شما گوشت برادر خود را بخورد در حالی‌که مرده باشد؟! مسلّماً آن را بد می‌دارید». در خصوص این آیه دو احتمال وجود دارد: ۱- این آیه در مقام کیفیت عذاب آخرتی غیبت‌کننده باشد، به این ترتیب که غیبت، در آخرت به صورت خوردن گوشت مرده‌ی غیبت شده مجسم می‌شود، یعنی تجسم عمل غیبت در جهان آخرت، به صورت خوردن گوشت آنان مرده و گندیده است. شاهد این احتمال روایت شریفی است که از پیغمبر (ص) نقل شده: «در شب معراج گروهی را در آتش دیدم در حالی که مردار می‌خوردند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی هستند که در دنیا گوشت مردم را می‌خورند. یعنی غیبت مردم را می‌کردند». ۲- قرآن کریم برای بیان زشتی

فوق‌العاده غیبت و عظیم بودن این گناه، این تشبیه را کرده، چون آبروی برادر مسلمان هم‌چون گوشت تن او است و ریختن آبرو به وسیله‌ی غیبت و افشای اسرار پنهانی هم‌چون خوردن گوشت تن او است، تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می‌گیرد که هم‌چون مردگان قادر بر دفاع از خویش نیستند. غیبت ناجوانمردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره‌ی برادر خود روا دارد. (۲) این مثال قرآن کریم شاهدی بر زشتی عمل غیبت و زمینه ترک این صفت زشت می‌باشد. پاورقی: (۱) حجرات (۴۹)، آیه‌ی ۱۲. (۲) آثار الصادقین، ج ۱۶، ص ۱۲۰. --------------------------

----

---- - در آیه‌ی ۹۰ - ۹۲ هود آمده است، خداوند متعال، نخست امر به استغفار فرموده، سپس فرمان توبه و بازگشت داده است؛ منظور از استغفار چه نوع ذکری است و آیا نوع ذکرهایی که برای این دو باید گفت فرق دارد؟ فرق توبه با استغفار چیست؟ - در آیه‌ی مذکور نخست حضرت شعیب از قوم خود می‌خواهد که از خداوند طلب آمرزش کنند تا از گناهان پاک شوند و ظرف وجود خود را پاک سازند، پس از پاکی از گناه به سوی خداوند باز گردند، به عبارت دیگر توبه‌ی حقیقی بنده‌ی محفوف، به دو عنایت خداوند است، ابتدا لطف و عنایت خداوند لازم است که انسان توفیق توبه پیدا کند (این مرحله استغفار است) پس از آن‌که خداوند توفیق توبه داد بنده باید با توبه حقیقی به سوی خداوند بازگردد، در این حال خداوند تواب او را می‌پذیرد. (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۱۱. ------------------------------

- --

قرآن در مورد افسردگی و مبتلا نشدن به آن، چه راهکارهایی دارد؟ - افسردگی از جمله بیماری‌های روانی است که در جوامع مختلف شیوع دارد. این اختلال روانی در قرن اخیر یکی از مشکلات مهم و نگران‌کننده جوامع و از جمله عوامل تهدید کننده‌ی وضعیت اقتصادی کشورها به شمار می‌رود و از این رو مورد توجه بسیاری از صاحب‌نظران و سیاست‌گزاران امور بهداشتی کشورها و سازمان جهانی بهداشت قرار گرفته است. (۱) قبل از پاسخ لازم است علت‌های بروز این حالت روانی بیان شود لذا در سبب‌شناسی این پدیده روانی گفته شده عواملی که در ایجاد آن موثر هستند عبارتند از:(۲) ۱. عوامل زیست‌شناختی: که شامل آمادگی‌های ژنتیکی، پیام‌رسانی‌های عصبی، نور و آندوکرین و عوامل دیگر می‌شود که این عوامل با اعتقادات مذهبی ارتباطی نداشته و یا ارتباط آن ضعیف است. ۲. عوامل روان‌شناختی: شامل دیدگاه‌های روان پویایی، شناختی، رفتاری است که در سبب‌شناسی افسردگی نقش زیادی دارند. توضیح این‌که: ۲ - ۱. دیدگاه‌های روان پویایی: از نظردانشمندان روان‌شناسی، از دست دادن فرد مورد علاقه و یا هر شیء دوست داشتنی، باعث ایجاد اضطراب و تنش‌های درونی می‌گردد، که در صورت درون فکنی آن باعث بروز افسردگی می‌شود. ۲ - ۲. دیدگاه‌های شناختی: آقای Beek مثلث شناختی منفی را در سبب‌شناسی افسردگی به صورت ذیل مطرح می‌نماید: نگرش منفی نسبت به خویشتن: این نوع نگرش باعث «بروز احساس حقارت» در انسان می‌شود. نگرش منفی نسبت به تجربیات گذشته: این نوع نگرش موجب بروز «احساس بدبینی» در انسان می‌گردد. نگرش منفی نسبت به حوادث آینده: که باعث «احساس ناامیدی» در انسان می‌شود. بروز این‌گونه احساسات باعث ایجاد افسردگی در فرد می‌شود. ۲ - ۳. دیدگاه‌های رفتاری (یادگیری): رفتارگرایان معتقدند که تجربه‌ی مستمر ناراحتی، ناکامی و درماندگی را به دنبال دارد که خود باعث ایجاد افسردگی می‌گردد. ۳. عوامل جامعه شناختی: جامعه شناسان عوامل زیر را موجب بروز افسردگی می‌دانند: ۳ - ۱. حوادث تنش‌زای زندگی ۳ - ۲. تجرد و خانواده‌ی از هم گسسته: براساس بررسی‌های همه‌گیرشناسی بیماری‌های روانی، افسردگی در افراد مجرد و به ویژه در افرادی که با طلاق از هم جدا شده‌اند و خانواده‌های گسسته، شیوع بیشتری دارد. ۳ - ۳. احساس تنهایی و انزوا از عوامل افسردگی به

شمار می‌رود. ۳ – ۴. فقر اجتماعی. آنچه گفته شد عواملی بود که صاحب نظران برای بروز افسردگی برشمرده‌اند. گر چه موارد دیگری نیز در بروز این بیماری وجود دارد که در روایات اسلامی به آنها اشاره شده است. بخشی از این روایات در بحث روایی آورده می‌شود. راه درمان: قرآن کریم به عنوان تنها منبع وحیانی مورد اعتماد؛ با نگاهی جامع به انسان، و نیازهای او و ظرفیت وجودیش، دستورالعمل‌هایی را برای سالم ماندن از حمله‌های عصبی، افسردگی و هر بیماری دیگر صادر کرده است. قرآن کریم با علم به این‌که انسان موجودی است که از دو عنصر روح و جسم تشکیل شده است پیش‌بینی بُروز این مشکلات را کرده و به بیان راه حل‌هایی اساسی اقدام کرده است. با توجه به عوامل ذکر شده برای جلوگیری از ایجاد افسردگی، قرآن کریم چنین می‌فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که هرگاه مصیبتی به آنان برسد متوجه خداوند شده و می‌گویند: {إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ} (۳) در حقیقت ما از خداییم و در واقع ما فقط به سوی او باز می‌گردیم.» قرآن کریم با بیان و القاء این دستورالعمل، انسان مصیبت‌زده را از افتادن به ورطه‌ی اضطراب و افسردگی نجات می‌دهد و در صورت بروز اضطراب با بیان {أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ}(۴)، او را به آرامش و دور شدن از اضطراب دعوت می‌کند. چرا که شخصی که معتقد به نیرویی فراتر از ماده باشد هیچ‌گاه از دست دادن چیزی از امور دنیوی او را افسرده و غمگین نمی‌کند. همان‌طور که گذشت، طبق بیان دیدگاه‌های شناختی نیز، سه نگرش منفی وجود دارد که باعث بروز افسردگی در انسان می‌گردد. ولی خداوند در مقابله با این عوامل می‌فرماید: {وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ} (۵) لذا شخصی که خود را عزیز بداند و به این نسخه‌ی شفابخش توجه کند دچار احساس حقارت نمی‌گردد. در جای دیگر از احساس بدبینی نهی کرده و آن را گناهی بزرگ شمرده و می‌فرماید: {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ} (۶) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است.» آری کسی که به آیات الهی مؤمن است تلاش می‌کند نسبت به دیگران بدگمانی نداشته باشد یا بد گمانی خود را کنترل کند و کسی که چنین باشد از افسردگی و افسرده شدن نجات یافته است. در رابطه با عامل دیگر ایجاد افسردگی که احساس نومیدی در انسان است قرآن کریم به شدت نهی کرده و طبق روایات ناامید شدن از رحمت خدا از گناهان کبیره دانسته شده است و قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید: {وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ} (۷) «و از (گشایش و) رحمت خدا ناامید نشوید؛ (چرا) که جز گروه کافران، (کسی) از رحمت خدا ناامید نمی‌شود.» و در جای دیگر می‌فرماید: {قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ} (۸) «بگو: ای بندگان من که در مورد خودتان زیاده روی کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نشوید، (چرا) که خدا تمام آثار (گناهان) را می‌آمرزد؛ که تنها او بسیار آمرزنده (و) مهرورز است. از جمله عوامل دیگر افسردگی، تجربه‌ی مستمر ناراحتی بوده، قرآن کریم راه نفوذ برخی ناراحتی‌ها را که ممکن است عواملی مانند: نوع نگاه شخص به وقایع اطراف باشد مسدود کرده است و می‌فرماید: {وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ} (۹) «و چه بسا چیزی را اکراه دارید و آن برای شما خوب است؛ و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.» در زندگی روزمره، حوادثی اتفاق می‌افتد که ممکن است باعث ناراحتی انسان شود. خداوند می‌فرماید: در رابطه با این امور ناراحتی به خود راه ندهید چه بسا همین امر که به ظاهر موجب ناراحتی شما شده است، مصلحت شما در آن باشد. از آن‌جا که این بیان عام می‌باشد، لذا فرد مؤمن نسبت به هر امر به ظاهر ناراحت کننده با دیده‌ی مثبت نگریسته و از گرفتار شدن در کمند غمگینی شدید رهایی می‌یابد. عوامل جامعه شناختی مطرح شده نیز، از نگاه قرآن مخفی نمانده و با بیاناتی شیوا انسان را از وارد شدن به آن محدوده باز داشته است و می‌فرماید: {وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ

بَشِّرِ الصَّابِرِينَ} (۱۰) خداوند در این آیه عوامل امتحان بشـر را باز می‌شمارد. عواملی که در صورت عدم ایمان شخص، باعث تنش در زنـدگی او شـده و فرد را به کـام افسـردگی فرو می‌برد، اما خداونـد با تـذکر به این نکته که این موارد برای امتحان و آشـکار شـدن افراد صـابر می‌باشـد، جـامعه‌ی اســلامی را از ورود بـه اضـطراب و افسـردگی نجات می‌دهـد. از عوامـل دیگر جامعه‌شـناختی در بروز افسردگی بحث تجرد و خانواده‌های از هم گسسته است. موضوعی که در اسلام عزیز مورد غفلت واقع نشده و با اهتمام هرچه بیشتر به آن پرداخته شده است. قرآن کریم علاوه بر آن‌که به امر ازدواج ترغیب و تشویق می‌کند آن را عامل ثبات روانی و دور شدن از اضـطراب می‌داند و می‌فرماید: {وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ} (۱۱) «و از نشـانه‌هـای او ایـن اسـت که همسـرانی از (جنس) خودتان برای شـما آفریـد، تا بـدان‌ها آرامش یابیـد، و در بین شـما دوستی و رحمت قرارداد؛ قطعاً در آن(ها) نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کننـد». در آیه؛ آفرینش موجودی از جنس بشـر که به عنوان همسـر معرفی شـده را مایه‌ی سـکون و آرامش دانسـته و با این فرایند، جامعه‌ی اسـلامی را که به این آیه عمل کنند از ورود به وادی اضطراب و تشنج روانی دور نگه می‌دارد. اسـلام از رهبـانیت و انزوا طلـبی و فرار از ازدواج نهی کرده و در مقابـل، ازدواج را دریچـه‌ای برای ورود بـه وادی آرامش و سـلامت روانی معرفی کرده است. و از طرفی در اسـلام، طلاق تا زمانی که مجبور به انجام آن نشویم - امری ناپسند معرفی شده است. گرچه آموزه‌های قرآنی، طلاق را در صورت ضـرورت وسیله‌ای برای رهایی و فرار از فشارهای روانی ناشی از اختلافات خانواده می‌داند ولی برای آن شـرایطی را توصیه می‌کند که در آن صورت فشار روانی حاصل از این جدایی را به حـداقل می‌رساند: {وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ}(۱۲) «و هنگـامی که زنان را طلاق دادید، و به (روزهای پایانی) سـرآمدِ (عدّه)شان رسیدند، پس بطور پسندیده نگاه‌شان دارید، یا بطور پسندیده آزادشان سازیـد؛ و بخاطر زیان رسانـدن نگاه‌شان نداریـد» موضوع این آیه طلاق و جدایی همسـران است. ولی با ظرافتی که مخصوص قرآن است می‌فرمایـد: «در این هنگام که عده‌ی زن در حال تمام شدن است، یا به بهترین وجه رجوع کرده، و زندگی را ادامه دهید، و یا با بهترین وجه که هیچ‌گونه آشـفتگی روحی را به همراه نیاورد جدا شوید». پیشـنهاد رجوع مجدد به زوج، از طرف خداوند نشان از اهمیت پیوند و اسـتمرار زندگی در اجتماع دارد و تأکید به جدایی همراه با زیبایی و خوبی که هم شـرع و هم عرف و عقل آن را تایید کند (۱۳) نشان از احتمال بروز حمله‌های روانی در این حالت دارد، که با این‌گونه برخورد زوج، این حمله‌ها به حـداقل می‌رسـد. در آیه‌ی بعد، از این‌که، از ازدواج مجدد همسر جلوگیری شود - که در گذشـته رسم بود - نهی شـده و ازدواج همراه بـا نیکی را مـورد تاکیـد قرار می‌دهـد. که خـود دلیـل دیگری بر اهمیت دادن قرآن به ازدواج و اکراه از تجرد است. به طور خلاصه نظر قرآن در این باره چنین است: ۱. سفارش به ازدواج. ۲. نکوهش طلاق، هر چند آن را دریچه‌ی خروج از بن بسـت‌هـای تفاهم می‌دانـد. ۳. توصـیه به تحکیم روابـط عـاطفی خانوادگی از دیگر آموزه‌های قرآن است. چنانچه گذشت، نه تنها اسلام از رهبانیت و انزوا طلبی نهی کرده بلکه قرآن کریم به رجوع به جمع و همکاری جمعی سفارش می‌کند و می‌فرماید: {وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا} (۱۴) «و همگی به ریسمان خدا، تمسّک جویید، و پراکنده نشوید»؛ و در آیه‌ی دیگر می‌فرمایـد: {تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی} (۱۵) «و بر(ای) نیکوکـاری و (خود نگهـداری و) پارسـایی بـا یکـدیگر همکاری کنید»؛ با این راهکار افسـردگی در جامعه‌ی اسـلامی به حداقل می‌رسد. افسـردگی در آیینه‌ی روایات عواملی که در پیدایش و یا تشدید افسـردگی نقش دارند فراوانند. در احادیث اهل بیت (ع) - که خود مفسّـِر واقعی قرآن می‌باشـند - عوامل شناختی، عاطفی و رفتاری متعـددی برای این موضوع شـمرده شـده است که در این‌جا به بخشـی از این روایات اشاره می‌شود: الف. وابسـتگی وابسـتگی از جمله عواملی است که در روایـات متعـدد از آن به عنوان عامل افسـردگی نام برده شـده است. از

آن‌جا که انسان نمی‌تواند در زندگی به تمام تمایلات و خواست‌های خود برسد این ناکامی باعث می‌شود فرد دچار غمگینی شدید و افسردگی شود. از رسول اکرم (ص) حکایت شده: «انا رعیم بثلاث عن اکب علی الدنیا بفقر لاغناء له و بشغل لافراغ له و بهمّ حزنٍ لا انقطاع له؛ کسی که علاقه و وابستگی زیاد به دنیا داشته باشد به طور قطع سه چیز را در پی دارد: نیازمندی، که هیچ‌گاه به بی‌نیازی نمی‌انجامد؛ گرفتاری، که هرگز از آن خلاصی نیست؛ و افسردگی و غمگینی، که جزو وجودش می‌شود و از او جدا نمی‌گردد. (۱۶) ب. دوری از معنویت از جمله عوامل افسردگی که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است عامل دوری از معنویت و پیروی از هواهای نفسانی، شهوت رانی و اموری از این قبیل می‌باشد. از حضرت علی (ع) نقل شده: «من غضب علی من لایقدر ان یضره طال حزنه و عذب نفسه؛ هر که به ناحق بر کسی خشم گیرد که توان آسیب رساندن به وی را ندارد، اندوهش دراز گردد و خود را عذاب دهد.» (۱۷) این عامل از آن رهگذر منجر به افسردگی می‌شود چه بسا این کار که بدون در نظر گرفتن فرامین دین و ندای عقل انجام گرفته در نهایت به خاطر احساس گناه و دوری از پروردگار به سرزنش عقل و وجدان منجر می‌شود و احساس بی‌ارزشی و نوامیدی او را به افسردگی می‌کشاند. ج. منفی نگری در روایات، منفی‌نگری در محورهایی مانند: تردید نسبت به الطاف خداوند، نارضایتی از خداوند و ناخشنودی از زندگی، نپذیرفتن واقعیت و خیال پردازی، برآورده نشدن انتظارات و نگرش منفی نسبت به اطرافیان و اموری این چنین تجلی پیدا کرده. که این نیز عاملی برای پیدایش افسردگی معرفی شده است. از امام صادق (ع) حکایت شده که می‌فرماید: «ان الله – بعد له و حکمته و علمه – جعل الرَوح و الفرح فی الیقین و الرضا عن الله و جهل الهمّ والحزن فی الشك والسخط؛ خداوند بر اساس عدالت و حکمت و علم خود، آرامش و شادابی را در معرفت یقینی و رضایت (از آنچه به او و به دیگر بندگان عطا کرده) قرارداده است و اندوهگینی و افسردگی را در شک و تردید و عدم رضایت قرار داده است.» (۱۸) د. ضعف انگیزه و اراده در روایات اسلامی ضعف انگیزه و اراده در موضوعاتی مانند: کوتاهی در انجام فعالیت و عدم دستیابی به موفقیت‌ها تجلی کرده است و به عنوان عاملی برای افسردگی معرفی شده است. از این روی از حضرت علی (ع) حکایت شده که می‌فرماید: «من قصر فی العمل ابتلی بالهمّ؛ هر کس در انجام تکالیف و فعالیت‌های خود کوتاهی کند به اندوه و افسردگی مبتلا می‌شود.» (۱۹) هـ آرزوهای دور و دراز (طول امل) در منابع اسلامی آرزوهای طولانی داشتن و در قبال آنها خیال پردازی کردن را مایه‌ی افسردگی می‌داند و از امیرالمومنین حکایت شده «ایاك و الاغترار بالامل... فعظم الحزن و زاد الشغل و اشتدت التعب ... و زدتَ به فی الهم و الحزن؛ از این‌که آرزوهای دور و دراز داشته باشی و فریب آنها را بخوری برحذر باش! که تو را ناراحت و اندوهناك می‌سازد و به تدریج اندوهگینی‌ات بزرگ می‌شود و فکر تو را مشغول می‌سازد و ناراحتی‌ات را افزایش می‌دهد.» (۲۰) بررسی‌های تجربی در «رابطه‌ی بین اعتقادات مذهبی و افسردگی»: در این‌جا مواردی از بررسی‌های صورت گرفته در مورد «رابطه‌ی میان افسردگی و امور مذهبی» را برای عینیت بخشی به موارد بیان شده ذکر می‌کنیم: طبق آمار و داده‌های تجربی میان میزان افسردگی و عقاید مذهبی همبستگی منفی وجود دارد. (۲۱) نتایج یک مطالعه با نمونه‌برداری تصادفی در گروه‌های مشابه نشان داد که همبستگی مثبتی بین خواندن نماز و بهبودی افسردگی و اضطراب و افزایش اعتماد به نفس وجود دارد. در این زمینه «ازالی»، «هاسانچ»، «آمینا» و «سابرامانیام» در مطالعه‌ی میان ۱۳۰ بیمار مبتلا به اضطراب، و ۱۰۰ بیمار مبتلا به افسردگی، در دو گروه متمایز با شرایط فرهنگی مذهبی قوی و ضعیف به این نتیجه رسیدند که: «گروه دارای اعتقادات مذهبی، بعد از شش ماه روان درمانی، بهبود بیشتری یافتند.» (۲۲) آزمایش در مورد این «ارتباط» به صورت مکرر صورت گرفته که بخشی از آنها در کتاب اسلام و بهداشت روان آمده است. نتیجه‌گیری: قرآن کریم نسبت به انسان و حالات روحی او علم کامل داشته و زمینه‌های منجر به افسردگی را بیان و راه درمان آن را تجویز کرده است. در این نوشتار، اول به بررسی

علل مطرح شـده در مکاتب مختلف روان‌شناسـی در مورد افسـردگی پرداخته شـد و در مرحله‌ی بعد پاسخ‌های قرآنی آن داده شد و در ضمن این موضوع را نیز در آیینه‌ی روایات نظاره کردیم در نهایت نیز نمونه‌ای از بررسی‌های صورت گرفته در مورد «ارتباط دین و افسـردگی» ارائه گردیـد. پاورقی: (۱) اسـلام و بهـداشت روان (مجموعه مقالات)، ج ۱، ص ۱۵، مقاله (شواهد پژوهشـی در رابطه بین وابسـتگی مذهبی و افسردگی)، دکتر احمدعلی نوربالا. (۲) همان. (۳) بقره / ۱۵۶. (۴) رعد / ۲۸. (۵) منافقون / ۸. (۶) حجرات / ۱۲. (۷) یوسف / ۸۷. (۸) زمر / ۵۳. (۹) بقره / ۲۱۶. (۱۰) بقره / ۱۵۵. (۱۱) روم / ۲۱. (۱۲) بقره / ۲۳۱. (۱۳) محقق اردبیلی، زبـدهٔ البیان فی براهین القرآن، ص ۷۴۰، انتشارات مؤمنین. (۱۴) آل عمران / ۱۰۳. (۱۵) مائده / ۲. (۱۶) علامه محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۶، ح ۱۱. (۱۷) ابن شیبه، تحف العقول، ص ۹۹. (۱۸) محمد مهدی ری‌شهری، میزان‌الحکمه، ج ۳، ترجمه سـید رضا شیخی، ش ۳۷۸۳. (۱۹) نهج‌البلاغه، حکمت ۱۲۷. (۲۰) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۲، ح ۱۰۹. (۲۱) اسلام و بهداشت روان (۱)، ص ۲۷ و ۲۸. (۲۲) همان. ------------------------------

---

– آیا آیه‌ای در مورد نماز اول وقت نازل شـده است؟ – دین مبین اسـلام، برای نماز اهمیت ویژه‌ای قائل شده است، و این نکته از آیات و روایات بی‌شـماری استفاده می‌شود. در آیات بسیاری به مسأله‌ی نماز پرداخته شده است. دسته‌ای از آیات به تشریع نمـاز تصـریح کرده‌انـد؛ ماننـد: {فَأَقِیمُوا الصَّلاهَٔ إِنَّ الصَّلاهَٔ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً} (۱) نمـاز را به پـا داریـد، زیرا بر مؤمنان نماز به عنوان وظیفه ثابت شده است. برخی آیات به تمجید نمازگزاران و تأکید بر رسـتگاری آنان پرداخته، مانند: {قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَـلاتِهِمْ خاشِعُونَ} (۲) «مؤمنان همانا رسـتگار شدند، آنان‌که در نماز خویش فروتن و خاشع‌اند» در برخی آیات به فلسفه‌ی نماز اشاره شده، مانند: {أَقِمِ الصَّلاهَٔ لِذِکْرِی} (۳) «نماز را برای یاد کردن من بپا دارید.» و نیز آیاتی که برای مـذمّت کردن کسانی که نسبت به نماز دچار غفلت شده‌اند نازل شده است: {فَوَیْلٌ لِلْمُصَـلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَـلاتِهِمْ ساهُونَ} (۴) «پس وای بر نمـازگزاران آنان‌که از نماز خویش غفلت کننـد» دسـته‌ای از آیات، به وقت نماز اشاره کرده که در برخی، به وقت یک نماز (ظهر) {حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِٔ الْوُسْطی} (۵) «(بر نمازها و نماز میانه) مواظبت کنیـد،» و در برخی آیـات دیگر به وقت سه نمـاز (صـبح، مغرب، عشـا) اشـاره شـده است: {وَ أَقِمِ الصَّلاهَٔ طَرَفَیِ النَّهـارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَـناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ} (۶) «در دو طرف روز، و اوایـل شب، نماز را برپا داریـد، چرا که حسـنات، سیئـات (و آثار آن را) از بین می‌برد،» این تـذکری است برای آنان‌که اهل تذکرنـد، و در برخی آیات به پنـج نماز اشاره شـده است: {أَقِمِ الصَّلاهَٔ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ} (۷) «به پای دار نماز را از بازگشـتگان خورشید تا تاریکی شب و خوانـدنی بامـداد بپـا دار» از میـان آیـات وارد درباره‌ی وقت نماز، فقیهان آیه‌ی مـذکور را، دلیل بر اقامه‌ی نماز در اول وقت می‌دانند. (۸) ایشـان در وجوب نماز اول وقت به نحو موسع، فرموده است: افضل، تقـدیم در اول وقت است و در این فتوا به آیه‌ی {أَقِمِ الصَّلاهَٔ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ} (۹) اسـتناد کرده و امر شارع را در این آیه، مقتضـی وجوب نزد شیعه و دلیل بر فوری بودن آن دانسـته است. (۱۰) از امـام صادق (ع) در تفسـیر آیه‌ی {فَوَیْلٌ لِلْمُصَـلِّینَ، الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَـلاتِهِمْ ساهُونَ} (۱۱) آمده می‌فرمایـد: «تـأخیر الصـلاهٔ عن اول وقتها لغیر عـذر؛ مراد از بی‌اعتنایی به نماز، تأخیر از اول وقت بـدون عـذر است.» (۱۲) پس می‌توان گفت از این دو آیه اسـتفاده‌ی اول وقت شده است، گرچه احادیث و سیره‌ی پیامبر (ص) و ائمه (ع) بر اقامه‌ی نماز در اول وقت به عنوان فضیلت بوده است و این سـیره‌ی همه‌ی عالمـان و مؤمنان است. پاورقی: (۱) سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۳. (۲) سـوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۲-۱. (۳) سـوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴. (۴) سوره‌ی ماعون، آیه‌ی ۵ و ۴. (۵) سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۸. (۶) سـوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴. (۷) سوره‌ی اسـراء، آیه‌ی ۷۸. (۸) کتاب الحلّاف، شـیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۹۲. (۹) سوره‌ی اسراء،

آیه‌ی ۷۸. (۱۰) همان. (۱۱) سوره‌ی ماعون، آیه ۵-۴. (۱۲) بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۶. --------------------------

----

------- - آیا در قران کریم در باب مقام معلم آیاتی آمده است؟ - قرآن کریم، با اشاره به داستان حضرت موسی و حضرت خضر و در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره‌ی کهف، رابطه‌ی بین معلم و شاگرد و همچنین مقام معلم را بیان کرده است. چنان‌که می‌فرماید: «موسی به او گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته شده است به من بیاموزی؟ گفت تو را هرگز صبر و شکیبایی همراهی با من نیست... که از جانب من معذور باشی.» (کهف، ۶۶-۷۶) قرآن کریم در جایی دیگر خداوند متعال را معلم معرفی کرده و می‌فرماید: {وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ} (بقره،۳۱) «سپس علم اسماء (علم اسرار و آفرینش و نام‌گذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت، بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی اینها را به من خبر دهید!» و باز می‌فرماید: {خَلَقَ الْإِنْسانَ * عَلَّمَهُ الْبَيانَ} (رحمان،۳-۴) «انسان را آفرید و به او «بیان» را آموخت» و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: {الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ} (علق، ۴-۵) «همان کسی که بوسیله‌ی قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.» و... بنابراین، آیات مذکور؛ خداوند علیم را معلم انسان‌ها و جهان هستی می‌داند و این خود نشان‌گر عظمت و شکوه مقام معلم در قاموس هستی است. خداوند متعال رسالت پیامبران را تعلیم و معلمی معرفی می‌کند و می‌فرماید: {هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ} (جمعه،۲) «و کسی که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.» و این خود حکایت‌گر اهمیت جایگاه و مقام معلم می‌باشد. در روایات اسلامی نیز جایگاه معلم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (۱) حتی در قول مشهوری آمده که برخی آن را به حضرت علی (ع) نسبت می‌دهند که می‌فرماید: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً؛ هر کس یک حرف را به من بیاموزد، همانا مرا عبد خودش کرده است.» (۲) در روایتی دیگر پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «علما و دانشمندان (که معلم جامعه هستند) وارثان پیامبران الهی هستند.» (۳) پاورقی: (۱) ر. ک: میزان الحکمه، محمد محمدی ری‌شهری، ج ۶، ص ۴۸۷-۴۸۸، مکتب الاعلام الاسلامی، قم. (۲) ر. ک: تحریرات فی الاصول، سید مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۸۹، مطبعه‌ی مؤسسه‌ی العروج، تهران. (۳) ر. ک: میزان الحکمه، همان، ص ۴۵۶. --

-- - آیــــــه‌ی ۴

احزاب، {ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ} مرادش از دو قلب چیست؟ - علامه طباطبائی می‌نویسد: این جمله کنایه از این است که ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد متنافی و دو رأی متناقض جمع کند. آیه می‌گوید: انسان یک قلب بیشتر ندارد و در این قلب جز عشق یک معبود نمی‌گنجد، زیرا شخصیت انسان واحد است و دارای خط فکری واحد. از این‌رو ظاهر و باطن و فکر و عمل او باید یکی باشد و هر گونه نفاق و دوگانگی بر خلاف طبیعت او است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (ع) در تفسیر این آیه آمده است: «دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی‌گنجد چرا که خدا برای انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن. دوستان، در دوستی با ما خالصند همان‌گونه که طلا در کوره خالص می‌شود. هر کس می‌خواهد این حقیقت را بداند قلب خود را آزمایش کند. اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است، از ما نیست...». (۱) پاورقی: (۱) التفسیر الصافی، ج ۴؛ الفیض الکاشانی، ص ۱۶۲؛ تفسیر نورالثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۴، ص ۲۳۵. --

--- - چگونه می‌توان به توصیه‌ی آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی انفال {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...} در حال حاضر عمل کرد؟ - {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمانـاتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ} (انفال،۲۷) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر (او) خیانت مکنید و (نیز) در امانت‌های خود خیانت نورزید و خود می‌دانید (که نباید خیانت کرد). شأن نزول آیه‌ی یاد شده، اگر چه درباره‌ی ماجرای «ابولبابه» و «بنی‌قریظه» است ولی آیه مفهومی کلی دارد و توصیه‌ای عمومی برای همه‌ی مسلمانان می‌کند که به خدا و پیامبرش و در امانت‌های خود خیانت نکنید. مفسّران، در ذیل آیه فرموده‌اند: خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را در اختیار دیگران بگذارند و یا دشمنان رادر مبارزه‌ی خود تقویت کنند و یا به طور کلی واجبات و محرمات و برنامه‌های الهی را پشت سر بیفکنند. به همین خاطر از ابن عبّاس نقل شده که هر کسی چیزی از برنامه‌های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر (ص) مرتکب شده است. امانت نیز در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد و افزون بر تعهدهای مالی، تمام امور زندگی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی را در بر می‌گیرد. (۱) تا حدودی از نکات یاد شده و پیام‌های آیه که در ذیل می‌آید وظیفه‌ی هر مسلمانی در هر زمانی روشن می‌شود برخی این پیام‌ها عبارتند از: ۱. افشای اسرار نظامی، خیانتی زشت است. ۲. انفال، زکات، خمس. همه‌ی اموال دیگران در دست ما، امانت است. همه‌ی نعمت‌ها، مانند مکتب، رهبری، قرآن، فرزند، آب و خاک، امانت‌های الهی‌اند. ۳. اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، امانت الهی‌اند. ۴. جلو افتادن ناصالحان بر صالحان در مسؤلیت‌های اجتماعی - به ویژه هنگام انتخابات - خیانت به خدا و رسول و مسلمانان است. ۵. افشای اسرار جامعه و قرار دادن آنها در اختیار بیگانگان، خیانت به خدا، رسول اکرم (ص) و مؤمنان است. ۶. از امام محمّد باقر (ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه روایت شده است: «خیانت درباره‌ی خدا و رسول نافرمانی ایشان است. و اما خیانت در امانت، تضییع فرائض است، زیرا هر انسانی امین بر فرائضی (واجباتی) است که خداوند بر او واجب کرده است.» (۲) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۷، ص ۱۳۶. (۲) نورالثقلین، محدث عروسی حویزی، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۶۶، مؤسسه اسماعیلیان. ر. ك: تفسیر نور، حجةالاسلام قرائتی، ج، ص ۳۱۸، انتشارات در راه حق؛ تفسیر راهنما، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج ۶، ص ۴۶۴، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. --------
----

دانستنی ها

خطابات قرآن

- چرا قرآن، افراد مختلفی را مخاطب قرار داده و در خطاب معین، آیات قرآن نسبت به غیر مخاطبان، بلا استفاده خواهد بود؟ برای مثال وقتی زنان بهشتی را توصیف می‌کند، آیا برای سایر زنان بلااستفاده است؟ - با توجه به این‌که قرآن مجید برای هدایت همه‌ی انسان‌ها نازل شده، مخاطبین آن نیز افراد و گروه‌های مختلفی هستند که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود: ۱. خطاب عام که همه‌ی انسان‌ها از مسلمان و غیر مسلمان، از هر نژاد و طایفه‌ای که باشند در بر می‌گیرد، مانند: {یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنـاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْنـاکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ} (حجرات،۱۳) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد

خداونـد، با تقواترین شـماست.» ۲. خطـاب مختص به گروهی خـاص، مانند: {یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَـکَمْ وَ أَهْلِیکَمْ ناراً وَقُودُهَـا النَّاسُ وَ الْحِجـارَةُ} (تحریم،۶) «ای کسـانی کـه ایمـان آوردهایـد! خـود و خـانوادهی خـویش را از آتشـی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگاه دارید.» در اینجا گرچه مخاطب مؤمنان هستند، لکن مراد عام است و همهی مردم موظّف هستند بـا ایمـان به خـدا و پیروی از دسـتورات او، خود را از آتش جهنّم حفظ کننـد. ۳. مخـاطب، فرد خـاص و مراد از آن نیز خاص است، مانند: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ} (مائده،۶۷) «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگـارت بر تو نـازل شـده است، (به مردم) ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نـدادهای.» در این آیه مخاطب، شخص پیـامبر (ص) است و او موظف است حکم الهی در این مورد را به مردم ابلاغ کنـد که این آیه به اتّفاق همهی مفسّـران شیعه و جمعی از مفسّـران اهل سنّت، در روز غید غدیر نازل شده است و آنچه پیامبر اکرم (ص) مأمور شد ابلاغ کند، موضوع ولایت و جانشینی علی بعد از رسول خداست. ۴. مخاطب، فرد خاص بوده، لکن مراد عام است، مانند: {یا أَیُّهَا النَّبِی إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ} (طلاق،۱) «ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه طلاق دهید. (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسـرشان نزدیکی نکرده باشـند).» در اینجا مخاطب گرچه شخص رسول خداست، لکن مراد از حکم، عام است و همهی مسلمانان وظیفه دارند که آن را اجرا کنند. نکتهای که توجّه به آن لازم است آنکه قرآن مجید هیچ گاه پیامبر اکرم را با اسم (یا محمّـد) مخاطب قرار نداده، بلکه در همهی موارد با عنوان {یا أَیُّهَا النَّبِی}، {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ} مورد خطاب قرار گرفته که احترامی به پیامبر اکرم (ص) میباشد و درسـی است که قرآن به مسـلمانان میدهد که هیچ گاه پیامبر را بـا اسم، خطـاب نکننـد، چون خلاف ادب است. بنابراین، در خطابات معین و خاص نیز چنین نیست که حکم، تنها شامل همان مورد خـاص باشـد، بلکه اغلب میتوان از آن اسـتفاده عموم کرد؛ برای مثال در آنجا که قرآن به زنان پیامبر خطاب میکنـد: {یا نِساءَ النَّبِی مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ} (احزاب،۳۰) «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشـکار و فاحشـی مرتکب شود، عـذاب او دوچندان خواهد بود.» در اینجا گرچه مخاطب، همسـران رسول خدا هسـتند، لکن این حکم، عـام است؛ هر فردی چه زن و چه مرد که دارای موقعیت اجتماعی باشـد، و مردم به دیـدِ الگو به او نگاه کننـد، اگر مرتکب گنـاه آشـکار شود، کیفر شدیـدتری در انتظـار او است، زیرا ضـرری که از گنـاه این فرد به جـامعه میرسـد، به مراتب بیشتر است از زیانی که از یک فرد عادی پدید میآید و روایات نیز این نکته را به خوبی تأیید میکند. امّا توصیفی که قرآن از فرد یا گروهی نموده،ماننـد توصـیفی که از زنان بهشتی فرموده است شامل زنان دنیایی نمیشود؛ فرق است بین توصـیف و طرف خطـاب قرار گرفتن. وصف، مشخصه فرد یـا گروه است، امـا مورد خطـاب ممکن است فرد یـا گروه خاص باشـد، لکن حکم، تعمیم داشـته باشـد و برای همه باشـد، لکن بایـد توجّه داشت توصـیفی که قرآن از نظر زیبـایی و جهـات دیگر از زنـان بهشتی مینماید، به این معنا نیست که حوران بهشتی بر زنان دنیا که بهشتی باشند، برتری دارند. از روایات استفاده میشود که زن مؤمن بهشتی، به مراتب از حوران بهشتی برتر وبالاترند. در پایان یادآور میشود مجموع خطابات قرآن به نظر بعضی پانزده و به عقیـده برخی سی مورد است. خطابات قرآن، گاهی به عنوان مـدح یا تکریم، و گاهی به عنوان ذم یا توبیـخ آمـده است. پاورقی: (۱) ر. ک: دانشـنامه قران، بهاْالدین خرم شاهی، ج ۱، ص ۹۹۰، انتشارات دوستان. ----------------------

----

--------- - چرا در آیـهی ۳۲ سورهی احزاب، تنهـا زنـان پیـامبر را اینگونه مورد خطـاب قرار داده است که چون مقامتان بالاتر از سایر زنان است، نازک و نرم، با مردان صـحبت نکنید و اگر مقام حضرت زهرا بالاتر از زنان پیامبر و دیگر زنان است، چرا در اینگونه آیات، به آن اشارهای نشده است؟ - برای روشن شدن این پرسش نکتههایی لازم است مورد توجّه قرار گیرد:

الف – شأن نزول و همچنین مخاطب آیه، سبب تخصیص آیه قرآن نمی‌شود و بی‌شک، حکم مذکور، نه تنها برای زنان پیامبر، بلکه برای همه است و تکیه آیه‌ها، بر زنان پیامبر، برای تأکید بیش‌تر است، مانند آن‌که به شخص دانشمند گفته شود دروغ نگو؛ مفهوم این سخن این نیست که دروغ برای دیگران جایز است. افزون بر آن ذیل آیات فوق، این نکته را تقویت می کند. امر به نماز و زکات و اطاعت از خدا و رسول، مخصوص زنان پیامبر نیست، بلکه این حکم کلّی است. (۱) ب) موقعیت خاص زنان پیامبر که در آیه طرح شده، نیز از ناحیه انتساب‌شان به پیامبر و ارتباط‌شان با مرکز وحی است. قرآن، در این‌باره می‌فرماید: {یا نِساءَ النَّبِی لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ} (احزاب،۳۲) «ای زنان پیامبر هم چون زنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید،... خدا و رسولش را اطاعت نمایید... و آنچه را در خانه‌های شما از آیات خدا خوانده می‌شود، یاد کنید.» «شما به خاطر انتساب‌تان به پیامبر از یک سو، و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلامی، از سوی دیگر، دارای موقعیت خاصّی هستید.» (۲) ج) موقعیت خاص و ممتاز اهل‌بیت و حضرت زهرا و عظمت و فضیلت آن بزرگواران نیز در ادامه‌ی آیه، بیان و معرفی شده است. در آیه‌ی تطهیر آمده است عصمت و طهارت، منحصر در اهل بیت است و این اراده‌ی تکوینی الهی، مبنی بر پاکی و عصمت آنها تعلّق گرفته است، و پر واضح است که تعبیر «اهل البیت»، به اتفاق همه‌ی علمای اسلام و مفسّران، اشاره به اهل بیت پیامبر دارد. (۳) بر اساس شواهد و قراین موجود در خود آیه و همچنین روایات شیعه و سنّی، این تعبیر مخصوص پنج نفر از جمله حضرت زهرا (س) است. (۴) با توجّه به این نکات، روشن می‌شود که موقعیت زنان پیامبر، نه از شخصیت ذاتی‌شان، بلکه به خاطر انتساب‌شان به اهل بیت و کانون وحی است، که از جمله آنان حضرت زهرا (س) است و عظمت جایگاهی آنان نیز وام‌دار عصمت حضرت زهرا (س) است؛ دیگر آن‌که آیه گرچه برای زنان پیامبر امتیازی اعتباری، نسبت به زنان عادّی قائل است، اما آنها را موعظه و نصیحت به تقوا و پاکدامنی می کند که حتی این احتمال هم از اهل بیت و حضرت زهرا (س) منتفی است و در مورد او جای این توصیه نیز وجود ندارد و آن مقام شامخ، فراتر از آن است که در مظنّه‌ی خطا، قرار بگیرد و آیه‌ی تطهیر، موقعیت ممتاز و حقیقی و ذاتی حضرت زهرا (س) را بیان می‌کند؛ بنابراین – با وجود عصمت زهرا (س) – این توصیه‌ها و مانند آن درباره‌اش، تحصیل حاصل و بی‌فایده خواهد بود. در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی احزاب آمده است: «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما، گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود.» از این گونه خطاب‌ها، تفاوت «اهل البیت» و حضرت زهرا (س) با بقیه‌ی زنان پیامبر، مشخص شده جایگاه ممتاز صدّیقه‌ی طاهره، به خوبی روشن می گردد. پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۲۹۰، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) همان، ص ۲۸۸. (۳) همان، ص ۲۹۳. (۴) همان. ------------------------------

----

– – در کدامین آیه از سوره‌های قرآن کریم به طور ظاهری استنباط می‌شود که پروردگار عالم به صورت بازخواست و تندی با پیامبر اکرم (ص) صحبت می‌نماید. – خطاب‌های قرآن کریم، به پیامبر اکرم (ص) دو نوع است: ۱. خطاب خاص با مراد خاص، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ} (مائده، آیه‌ی ۶۷). در این عبارت قرآنی لفظ رسول مخاطب خاص است و تکلیف ابلاغ حکم این آیه تنها بر عهده‌ی او است. ۲. خطاب خاص با مراد عام. در این گونه خطاب‌ها گرچه مخاطب شخص پیامبر اکرم (ص) است اما مراد از این خطاب عموم مسلمانان است. بسیاری از آیاتی که به ظاهر با عتاب پیامبر اکرم (ص) را مخاطب قرار داده است از این قسم است. از جمله این آیات، آیه‌ی ۶۵ سوره زمر، و... است. در واقع این خطاب‌ها از قبیل ضرب‌المثل معروف عرب است: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره؛ منظورم تویی ولی ای همسایه تو بشنو». درباره‌ی شیوه‌ی اخیر باید به نکاتی توجه کرد: ۱. خطاب‌های قرآن در مورد مرد و زن یکسان است؛ گرچه

صیغه‌های آن مذکر است. این مسأله به جهت قاعده‌ی ادبی «تغلیب» است. در زبان‌هایی مانند عربی که برای مرد و زن، دو گونه فعل وجود دارد (مذکر و مؤنث)، در مواردی که جمع مورد نظر باشد، صیغه‌ی مذکر به کار می‌رود. بنابراین {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا} هم شامل زنان می‌شود و هم مردان. از این‌رو تا کنون هیچ مفسّر و یا آشنا به زبان و ادبیات، نگفته است که مجموعه خطاب‌های قرآن اختصاص به مردان دارد. ۲. این گونه سخن گفتن در میان انسان‌ها معمول است و اختصاصی به قرآن ندارد؛ به خصوص در مقام قانون‌گذاری از الفاظ و ضمایر مذکر استفاده می‌شود، ولی معنای عموم اراده می گردد. ۳. سخن گفتن قرآن با زنان، برخاسته از نگرش آن به ارزش‌های انسانی و رعایت حرمت زنان است. طبیعی است که مؤدبانه و عفیفانه سخن گفتن با زنان، یکی از راه‌های حفظ حرمت آنان است. این به معنای عقب نگه‌داشتن نیمی از انسان‌ها نیست؛ زیرا این گونه سخن گفتن، نشانگر نوعی احترام و ارج نهادن به مقام شامخ آنان است؛ چنان‌که همین شیوه برای احترام به بزرگ‌تر در میان انسان‌ها معمول است. --

-- - با توجه به آیه‌ی ۲۰۷ سوره‌ی بقره {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ...} که در شأن حضرت علی (ع) است و ایشان اولین کسی است که به پیامبر (ص) ایمان آوردند پس چرا خطاب آیه کلی و عمومی است؟ - شیوه‌ی قرآن مجید در رابطه با ائمه هدی (ع) به ویژه امیرالمومنین (ع) و خانواده‌ی آن حضرت این است که به معرفی «شخصیت» ممتاز و برجستگی‌های آنان بپردازد نه به معرفی «شخص». این شیوه حکمت‌های متعددی دارد که برخی از آنها به اختصار بیان خواهد شد. از جمله: ۱. انگشت گذاردن روی اشخاص به طور اساسی چندان نقشی در روشنگری ندارد بلکه نهایتاً به نوعی تبعیت و پیروی کورکورانه می‌کشاند و البته این مانع آن نیست که در مورد لزوم افراد نیز معرفی شوند ولی اساساً معرفی شخصیت معرفی الگوهاست و در نتیجه جامعه را به جای گرایشات متعصب‌آمیز جاهلانه به سمت تعقل و ژرف‌اندیشی و توجّه به ملاک‌ها و فضایل و امتیازات واقعی سوق می‌دهد. ۲. معرفی شخصیت زمینه‌ساز پذیرش معقول است در حالی که معرفی شخص در مواردی موجب دافعه می‌شود. این روش بویژه در شرایطی که شخص از جهاتی تحت تبلیغات سو قرار گرفته باشد یا جامعه به هر دلیلی آمادگی پذیرش وی را نداشته باشد بهترین روش است. و این مسأله دقیقاً در مورد امیرالمومنین (ع) و اهل بیت (ع) وجود داشته است. برای شناخت درست این مسأله لازم است ابتدا شرایط و ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی زمان نزول قرآن را در نظرگیریم تا در پرتو جامعه‌شناسی آن زمان و روانشناسی اجتماعی خاص آن جامعه بتوانیم به درک صحیحی از مسأله نایل آییم. واقعیت آن است به استثنای اندکی از مؤمنان برجسته اکثریت جامعه‌ی صدر اسلام نسبت به اهل بیت (ع) به ویژه امیرالمومنین (ع) پذیرش نداشتند و پیامبر (ص) نیز در مقاطع مختلف با دشواری‌های زیادی آن حضرت را مطرح می‌ساختند و در هر مورد با نوعی واکنش منفی و مقاومت روبه‌رو می‌شدند دلایل این امر متعدد است از جمله: الف) بسیاری از آنان کسانی بودند که تا چند صباحی قبل در صف معارضین اسلام قرار داشتند و رویاروی خود شمشیر علی (ع) را دیده و از همان جا کینه وی را به دل گرفته بودند چنان‌که حضرت فاطمه زهرا (س) نیز یکی از علل رویگردانی مردم از آن حضرت را همین نکته بیان فرمودند. ب) تفکرات و سنن غلط جاهلی هنوز بر اندیشه‌ی مردم حاکم بود و اموری مانند سن و ... را در امور سیاسی دخیل می‌دانستند و لذا به خاطر جوان بودن حضرت علی (ع) وی را چندان شایسته برای رهبری جامعه نمی‌دانستند. ج) این تفکر خطرناک در سطح جامعه رایج بود و توسط کسانی تبلیغ می‌شد که پیامبر (ص) درصدد آن است که خویشان خود را برای همیشه بر مسند قدرت و حکومت بنشاند و در این راستا خدمات ارزنده پیامبر را نیز نوعی بازی سیاسی تفسیر می‌کردند که برای چنگ‌اندازی به حکومت برای خود و اهل بیتش انجام داده است. این مسأله چنان بالا گرفته بود که روز غدیر پس از معرفی امیرالمومنین (ع) یکی از

حاضران صدا زد: خدایا! ما را گفت که از سوی خدا آمده و کتاب الهی آورده‌ام و ما پذیرفتیم و اکنون می‌خواهد داماد و پسر عمش را بر ما حاکم و مستولی سازد. اگر او راست می گوید سنگی از آسمان ببار و مرا بکش!! اکنون این سؤال پدید می‌آید که آیا در چنین وضعیتی تا چه اندازه صلاح بوده است نام آن حضرت و یا ائمه (ع) بعد از ایشان در قرآن به صراحت ذکر شود؟ ممکن است کسی با خود بیندیشد که اگر چنین شده بود ریشه‌ی اختلافات از بن کنده می‌شد و امّت اسلامی یکپارچه و هم‌آوا می‌شدند و راه هدایت را پیشه می‌ساختند زیرا قرآن مورد قبول همه است و بر آن اختلافی نیست. اما آیا واقعیت چنین است؟ خیر. زیرا این خطر به طور جدی وجود داشت که بر سر مسأله‌ی امیرالمومنین (ع) حتی اساس اسلام و قرآن به خطر افتد و اگر نام آن حضرت به صراحت در قرآن می‌آمد این مشکل وجود داشت که طیف عظیمی که در جامعه، پایگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و در صدر اطرافیان پیامبر نیز بودند اساساً رسالت آن حضرت و قرآن و... را یکسره نفی و انکار کنند و خطر جدی برای اساس اسلام و قرآن بیافرینند. شاید این مسأله ابتدا اغراق‌آمیز جلوه نماید در حالی که رخدادهای مهم تاریخی به خوبی از این نکته پرده برگرفته‌اند. در این‌جا به ذکر دو نمونه که در منابع تاریخی مهم اهل تسنّن به تکرار آمده و از مسلّمات تاریخی است اکتفا می‌شود: همه‌ی مورخان برجسته آورده‌اند که چون پیامبر لحظات آخر عمر خویش را می گذراندند درخواست قلم و لوحی نمودند تا سندی برای امّت به یادگار نهند که هیچ گاه به انحراف و ضلالت گرفتار نگردند. این درخواست برای اطرافیان کاملاً روشن بود و هدف از آن با توجه به موضع گیری‌های پیشین پیامبر واضح بود. در این هنگام عمر صدا زد: ان الرجل لیهجو؛ همانا این مرد بر اثر شدت تب هذیان می گوید!!. شگفتا پیامبری که خداوند در وصفش فرموده است {وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْی یُوحی...} در خانه‌اش و نزد عزیزترین و بهترین حامیانش این چنین جسارت آمیز مورد طعن قرار گیرد و کار به جایی می‌رسد که آن حضرت از تصمیم خود منصرف می‌شود! زیرا جداً خوف آن وجود دارد که پایداری برآن موجب انکار رسالت شود و مسلماً کسانی که چنین در خانه‌ی پیامبر خدا با وی برخورد می کنند خود را مستظهر به پشتیبانی وسیع اجتماعی می‌بینند و گرنه هرگز جرأت چنین جسارتی به خود نمی‌دادند. از همین جا روشن می‌شود که سر شیوه قرآن چیست. یعنی قرآن هم برای اهل فهم و درک و تعقل حرف خود را زده است و هم کاری کرده که فاقدان چنان خصوصیتی یک‌سره از اصل دین جدا نشوند و انگیزه‌های سیاسی خاصی باعث نشود که به طور کلی مردم را از اصل دین و دیانت جدا سازند. جالب آن است که علاوه بر آیاتی که به گونه‌های مختلف مسأله‌ی ولایت امیرالمومنین (ع) را مطرح ساخته‌اند سومین آیه‌ای که در آغاز این نگاشته آورده‌ایم بسیار روشن این پیام را داده و همراه با بیان امتیازات خاص آن حضرت مسأله ولایت و رهبری امت گوش‌زد ساخته است. در این‌جا یک سؤال باقی می‌ماند و آن این‌که خداوند فرموده است: {إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ} بنابراین با توجه به این آیه از آن خطرات چه باک؟ پاسخ آن است که حافظ بودن خداوند برای قرآن از راه اسباب و علل خاص آن است و یکی از آنها بکارگیری همین شیوه است که انگیزه کنار زدن قرآن را بخاطر یکسری اهداف خاص از بین می‌برد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: ۱- فروغ ابدیت جعفر سبحانی. ۲- رهبری امام علی (ع) از دیدگاه قرآن و پیامبر (ص)، ترجمه ی سید محمود سیاهپوش. ۳- نقش عایشه در تاریخ اسلام علامه سید مرتضی عسکری. ۴- بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی. ۵- خاطرات مدرسه‌ی سید جواد مهری. ۶- معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری. ۷- اجتهاد در مقابل نص علامه سید شرف‌الدین. -----------------------

----

-------- - هشدارهای خداوند متعال در قرآن کریم به نبی اکرم یا سایر پیامبران الهی به چه معناست؟ - هشدارهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبران الهی داده ممکن است یا از باب ضرب المثل «به در می گویم که دیوار بشنود» «ایاک

اعنی و اسمعی یا جاره» است، به این معنا که خداوند متعال گر چه ممکن است به ظاهر مورد خطاب پیامبران الهی باشند، ولی در واقع منظور و مورد خطاب اصلی سایر مردم هستند و به اصطلاح قرآن به در گفته تا دیوار بشنود. حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید: «ان الله بعث نبیه بایاك اعنی و اسمعی یا جاره؛ خداوند پیامبر خود را بر اساس ضرب المثل (به در می گویم که دیوار بشنود) مبعوث کرده است». (۱) حضرت امام رضا (ع) درباره‌ی آیه‌ی {عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ} (توبه، ۴۳) «خدا تو را ببخشد، چرا به آنها اجازه دادی». می‌فرماید: «این از جمله آیاتی است که بر اساس ضرب المثل (به در می گویم که دیوار بشنود) نازل شده است.» و نیز آیات ۶۵، زمر و ۷۴، اسراء از همین باب است (ر. ك: میزان الحکمة، همان.) و یا جنبه‌ی هشدار و تذکر واقعی به خود پیامبران الهی دارد، چنان‌که می‌فرماید: {یا أَیُّهَا النَّبِی اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْكافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِیماً حَكِیماً} (احزاب،۱) «ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت منما، خداوند عالم و حکیم است.» پیامبران و رهبران الهی، از آن‌جا که وظیفه‌ی بسیار بزرگ و حساس را بر عهده دارند، همواره نیازمند هشدار و هدایت‌های لازم از طریق وحی و خداوند متعال هستند، بر همین اساس، خداوند متعال نیز گاهی به آنها بشارت و زمانی به آنها هشدار می‌دهد. (۲) پاورقی: (۱) ر. ك: میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، ج ۸، ص ۱۰۱، مکتب الاعلام الاسلامی، قم. (۲) ر. ك: نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۱۸۷ - ۱۹۰، دار الکتب الاسلامیه، تهران. ---------------

----

--------------- - چرا در قرآن کریم وقتی خداوند می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الْمُؤْمِنِینَ} با این‌که صیغه‌ی جمع است ولی مخاطب آن مردان هستند؟ - خطاب‌های قرآن کریم در مواجهه با زنان و مردان، به سه صورت انجام یافته است: صورت اول: خطاب به مردان و زنان به طور جداگانه و هر کدام با صیغه‌ی مخصوص خود؛ مانند: {قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ...} (۱) و {إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِینَ وَ الْقانِتاتِ...} (۲) صورت دوم: با الفاظی چون «الانسان» یا «الناس» جمع مردان و زنان منظور شده‌اند؛ مانند: {یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثی....} (۳) و {یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیمِ} (۴) {یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلی رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِیهِ} (۵) و بسیاری آیات دیگر. پیداست که در زبان عربی همچون زبان فارسی واژه‌ی انسان و ناس و مانند آنها، مشترك بین زن و مرد است و به کار بردن آنها در هر دو صنف صحیح است. در این موارد استفاده از ضمایر مذکر مانند «کُم» در خلقناکم و «ك» در غرّك و یا صیغه‌های مذکر مانند «غَرَّ» و اسم فاعل مذکر مانند «کادِح» به تناسب دو کلمه‌ی انسان و ناس است که مذکر می‌باشند. صورت سوم: در خطاب به جامعه اسلامی که متشکل از زنان و مردان است از ضمایر و افعال مذکر استفاده شده است. مانند: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِیاءَ...} (۶) حال در این‌که چرا قرآن کریم به جای اکتفا به یاایهاالذین امنوا، خطاب به زنان را نیز به آن نیفزوده است دو نکته قابل ذکر است: الف) شیوه‌ی متداول عرب در گذشته و حال، همان است که قرآن کریم اتخاذ فرموده است. قرآن، با زبان مردم و آنچه عرف ادبی آنان اقتضا می کند سخن گفته، زیرا مخاطب آن مردم هستند و سخن گفتن به روش غیر معمول و غیر مفهوم، شیوه‌ی قرآن کریم نبوده و حتّی بخشی از اعجاز آن در ساده‌گویی و بیان قابل فهم برای همه می‌باشد. ب) در پاره‌ای از خطاب‌هائی که متوجه جامعه‌ی اسلامی است، همچون آیه‌ی {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا....} (۷) و آیه‌ی {الزَّانِیَةُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ....} (۸) گر چه خطاب به جامعه‌ی متشکل از مردان و زنان است، لکن تکلیف خواسته شده، بیشتر متوجه مردان می‌باشد زیرا در اکثر جوامع و اغلب موارد، قوام و اداره‌ی امور مهم جامعه بر دوش مردان بوده و امروز هم حتی در پیشرفته‌ترین جوامع، نقش عمده‌ی آنان در کارهای حساس غیر قابل انکار بوده و اصولاً سیاست گزاری و اجرای سیستم‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان

بـا انـدیشه و دست مردان سامـان می‌گیرد. به همین لحاظ بخشـی از این‌گونه خطاب‌ها به لحاظ جنبه‌ی اجرائی و اجتماعی آن، لازم است با صیغه‌ی مـذکر عنوان شود. هر چنـد زنان نیز می‌تواننـد در آن داخل باشـند، لکن در اسـتفاده از صـیغه‌ی مـذکر، جنبه‌ی غالب مورد عنایت بوده است. پاورقی‌ها: ۱) سوره نور، آیه ۳۱. ۲) سوره احزاب، آیه ۳۵. ۳) سوره حجرات، آیه ۱۳. ۴) سوره انفطار، آیه ۶. ۵) سوره انشقاق، آیه ۶. ۶) سوره ممتحنه، آیه ۱. ۷) سوره حجرات، آیه ۶. ۸) سوره نور، آیه ۲. ------

----

------------------------- - با این‌که قرآن برای هدایت جنس انسان «مذکر و مؤنث» آمده، چرا اکثر خطابات آن متوجه مـذکر است؟ آیـا این نشانه بی‌عـدالتی نیست؟ - خطابات قرآن که بعضـی جاها به صورت مـذکّر آمـده، از باب تغلیب است چون مردهـا در جـامعه‌ی بیرونی از خـانه حضور دارنـد خطابـات قرآنی که غالباً مربوط به اجتماعـات است، به ظـاهر به مردها خطاب کرد، ولی این عیبی نـدارد و نقصـی به حساب نمی‌آیـد. اشـکال:«خدا یک لفظی را انتخاب می‌کرد که نه مذکر بود و نه مؤنث» خوب جوابش این است که دیگر قرآن به زبـان عربی مرسوم که الفـاظ یا مـذکر یا مؤنث است، نبود و در دنیا هیچ زبانی نیست که غیر از ضمیر مذکر و مؤنث یک شقّ سومی هم داشته باشند. ----------------------------

----

--

قسم های قران

- می‌دانیم که خداونـد متعـال گـاهی برای تأکیـد و اهمیت موضوعی قسم می‌خورد؛ الف) آیا قسم خوردن خداونـد در اصـل موضوع تفـاوتی ایجـاد می‌کنـد؟ در حالی که قول خداونـد برای مؤمن چه با قسم چه بـدون قسم کافی است، و برای کافران یا اهمیـتی نـدارد یـا آن را از روی موضع ضـعف تلقی می‌کننـد؛ ب) بـا توجه به این‌که قسم خوردن کـار آدمیـان است پس چرا خداونـد به فعـل مخلوقـات خود رفتار می‌کنـد؟ الف) قسم خوردن خداونـد بر اساس علل و حکمت‌هایی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- تأثیرگذاری بیشتر؛ موضوعی که دارای اهمیت و عظمت است، با جدیت و قاطعیت بیشتر بیان می‌شود، تـا تـأثیر بیشتری داشـته باشـد و این اختصاص به قرآن نـدارد؛ بلکه در میان مردم نیز هرگاه گوینـده سـخن خود را قاطعانه بیان کنـد، از نظر روانی تأثیر بیشتری در قلب شـنونده می‌گذارد. ۲. دقت، تأمل و اندیشه‌ی بیشتر؛ تأکید به واسـطه‌ی سوگند، سـبب انـدیشه‌ی هرچه بیشـتر مخـاطب در موضوع مورد قسم می‌شود. مثلاً: از مهم‌ترین اموری که قرآن به سـبب آن قسم یـاد کرده، معاد و رستاخیز است. قسم‌های مکرر درباره‌ی معاد هر انسانی را به اندیشه وا می‌دارد. ۳. بیان شرافت؛ اگرچه همه چیز مخلوق خـدا است؛ امـا برخی مخلوقـات از شـرافت بیشتری برخوردارنـد؛ ماننـد: کعبه، مسـجدالحرام، مـاه رمضان و... یکی از اهـداف سوگنـد، بیان شـرافت بیشتر مواردی است که به آن سوگنـد یاد شده است. ۴. قسم خوردن خداوند سـبب تقویت اهل ایمان و دل گرمی آنـان می‌شود و... ب) علت این‌که خداونـد ماننـد مخلوقـات خود قسم می‌خورد آن است که، به زبـان قوم (مردم) حرف می‌زند. به تعبیر دیگر چون هدف خداوند در مقام بیان معارف، احکام و تشریعات به بندگان خود می‌باشد، لذا به زبان قوم سـخن می‌گوید تا مردم در درک و فهم، مشـکلی نداشـته باشند. مثلاً در عرف مردم هر جا سوگندی به زبان می‌آید، همه می‌فهمنـد مطلب بسیار با اهمیت است. خداوند نیز همین کار را در امور مهم با بندگانش دارد تا این پیام در اموری که بسیار مهم است، منتقل شود. {وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...} (ابراهیم،۴) «ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد.» (۱) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص

--- - چرا در قرآن، این قـدر قسـم وجـود دارد؟ - در واقع برگشت این سؤال به این است که فلسفه و حکمت سوگندهای قرآن چیست؟ و یا به عبارتی با وجود بی‌نیازی خداوند به سوگند چرا در قرآن این همه قسم خورده شده است؟ قبل از پاسخ به سؤال پیش زمینه‌هائی مطرح می‌گردد. الف) سوگندهای قرآن: در چهل و چهار سوره‌ی قرآن، ضـمن صـد و چهار آیه، صـد و هیجـده مورد سوگنـد در قرآن آمـده که در سـی و سـه سوره‌ی قرآن، نود و پنـج مورد سوگنـدهای آفریدگار جهان است که در بیست و سه سوره‌ی آغاز سوره با سوگند می‌باشد، و دو مـورد سوگنـدهائی است که از زبـان رسول خـدا (ص) در اثبـات وقوع روز قیـامت و محاسبه‌ی اعمـال و جزاء در آن روز آمـده، چهار مورد قسـمی است که از برادران حضـرت یوسف (ع) آمـده است و یک مورد، سوگنـدی است که ساحران برای فرعون یاد کرده‌اند که بر موسی غالب خواهند شد. و یک مورد نیز سوگندی است که شیطان در اغواء بندگان غیر مخلص یاد کرده و پانزده مورد نیز مربوط به مشرکین و منافقین و منکرین روز قیامت می‌باشد. (۱) پس سوگندهای قرآنی ۱. سوگندهای الهی ۲. سوگندهای مردمی ۲-۱. سوگندهای پیامبران ۲-۲. سوگندهای مردمان ۲-۲-۱- برادران یوسف ۲-۲-۲- سحره ۲-۲-۳- مشرکین ۲-۲-۴- منافقین ۲-۲-۵- منکرین ۳. سوگنـد ابلیس آنچه از موارد ذکر شده مورد سؤال است، همان قسم اوّل یعنی سوگنـدهای الهی است که عمـده‌ی سوگندهای در قرآن را نیز شامل می‌شود. ب) پیشـینه‌ی تاریخی سوگند آثار به جای مانـده از فرهنگ و تمـدن بشـری نشان می‌دهـد که سوگند خوردن اختصاص به ملّت و زبان خاصـی نداشـته و در تمام اعصار گذشته به مثابه‌ی یک سنّت در میان اقوام و ملل مختلف جریان داشته است و به قطع می‌توان گفت تاریخچه‌ی قسم به تاریخ و زبـان بشـر بر می‌گردد و گواه بر این مطلب معتبرترین منبع تاریـخ انسـان، قرآن کریم است. که سوگنـد خوردن انسان‌ها را در اعصـار مختلـف چون سوگنـد خوردن حضـرت ابراهیم (ع) (انبیـاء، ۲۱:۵۷). فرزنـدان حضـرت یعقـوب (ع) (یوسف؛ ۱۲:۹۱). ساحران درباره‌ی فرعون (شـعراء،۲۶:۴۴). و مقـدم‌تر از همه، قسم خوردن شـیطان در مقابـل آدم و حوا (اعراف، ۷:۲۱) را نقل می‌کند. ج) تعریف سوگند سوگند (sawgand) در اصل «سوکنته» (Saokenta). به معنی گوگرد و سوگنـد خوردن به معنی خـوردن گـوگرد است که نـوعی آزمـایش برای تشـخیص گناهکـار از بی‌گنـاه بـوده، در قـدیم مقـداری آب آمیخته به گوگرد به متهم می‌خورانیدنـد و از تأثیر آن در وجود وی گناهکار بودن یا بی‌گناه بودن او را تعیین می‌کردنـد، بعدها به معنی قسم بکـار رفته است؛ (فرهنـگ عمیـد، ج ۲، ص ۱۴۸۵) کـه اقرار و اعـترافی است که شـخص بر روی شـرف و نـاموس خـود می‌کنـد و خدا، یا بزرگی را شاهد گیرد، مانند قسم (به خدا، رسول، امامان و بزرگان). (۲) واژه‌ی «قسم» در زبان عربی و تمام اشـتقاقات آن مترادف کلمه‌ی «سوگنـد» در زبان فارسـی است و قسم را از این جهت قسم گفته‌انـد که کلام را دو قسم کرده، قسم صواب و صـحیح را از قسم خطا و اشتباه بیرون می‌برد. و در اصطلاح قسم جمله‌ای است که بواسطه‌ی آن جمله‌ی دیگری تأکید می‌شود. (۳) مرحوم طبرسی می‌گوید: قسم عبارت است از قسمتی از کلام که بواسطه‌ی آن خبر تأکید می‌شود به نحوی که آن را به صورت حق و درست جلوه داده و از خلاف واقع مبرّا می‌سازد. (۴) د) ارکان سوگند سوگند از هر نوعی که باشد دارای ارکانی می‌باشـد که عبارتند از: ۱. مُقسِم؛ یعنی فردی که سوگنـد یاد می‌کنـد، همان‌طور که گفته شد سوگندهای قرآن اگر چه گـاهی از زبـان انبیاء، مردم عادی و شـیطان نیز سوگنـد نقل شـده است، لکن غالب سوگنـدها از ناحیه‌ی ذات مقـدس پروردگار می‌باشد. ۲. مُقسَم له؛ یـا مخاطب سوگنـد، فرد یا افرادی است که به خاطر آنها سوگنـد یاد می‌شود، در قرآن مجید اگر چه برخی سوگنـدها مخاطب خاص دارد لکن غالب آنها برای عموم انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر یاد شده‌اند. ۳. مُقْسَم به؛ یعنی آنچه بدان سوگند یاد می‌شود مثل خدا، پیامبر و سایر مقدّسات، در قرآن حدود چهل موضوع مورد سوگند واقع شده که

می‌توان همه‌ی آنها را در شش گروه طبقه بندی کرد. (لازم به ذکر است که مفسّران و مؤلفان علوم قرآنی طبقه‌بندی‌های متفاوتی برای موضوعات سوگندهای قرآنی ذکر کرده‌اند. که این طبقه‌بندی به نقل از تفسیر سوره‌ی طور حاصل کار گروهی محققان موسویان، کاویان، سلیمی، فیروزی، حسینی، سلطانی مهاجر می‌باشد). الف) اسماء ذات و صفات مقدس خداوند متعال. ب) انبیاء بزرگوار چون محمد (ص)، ابراهیم و اسماعیل (ع). ج) انسان، نفس و وجدان و اعمال نیک و ابعاد معنوی او. د) مجردات، مقدّسات، فرشتگان، کتب آسمانی، معانی و مفاهیم عالیه و ماورای طبیعت. ه) آسمان، کرات و دیگر موجودات آسمانی. و) زمین، دریا و موجودات آنها. ۴. ادات قسم یا الفاظ سوگند؛ واژه‌هایی هستند که بوسیله‌ی آنها جملات ساده به جمله قسم تبدیل می‌شود در زبان عربی الفاظ زیادی برای سوگند بکار می‌رود لکن در قرآن کریم تنها چهار لفظ «باء»، «تاء»، «واو» و «عَمْر» بکار رفته است. (سوگند با «باء» أنعام؛ ۶: ۱۰۹ – نحل؛ ۱۶: ۳۸ – توبه؛ ۹:۴۲ و ۷۴) ۵. جواب قسم یا مقسم علیه عبارت است از آن کار یا مطلبی که برای آن سوگند یاد می‌شود. ه) انگیزه‌های سوگندهای قرآنی همان‌طور که سوگندهای قرآن را به سه قسم کلی تقسیم نمودیم، به طبع انگیزه‌های آن را نیز می‌توان به سه قسم کلی تقسیم نمود. (الف) سوءتعبیر به (انگیزه) در مورد سوگندهای الهی مسامحه‌ای می‌باشد چون (انگیزه) از لوازم نیاز است و چین تعبیری نسبت به خداوند بی‌نیاز معنا و مفهوم ندارد لکن به اعتبار نیاز قابل است که سوگند برای او به کار رفته. سوگندهای خدا که به ذات ربوبی خویش و یا به پدیده‌های نظام آفرینش اعم از حیات پاک پیامبر اسلام و یا دیگر موجودات آفرینش می‌باشد. برای تأکید {وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ} «از تو می‌پرسند آیا آن (وعده‌ی مجازات الهی) حقّ است؟ بگو: آری، به پروردگارم سوگند، قطعا حق است، و شما نمی‌توانید از آن جلوگیری کند.» (یونس؛ ۱۰:۵۳). چون قبلاً در آیات دیگر وقوع قیامت و مسأله‌ی حقانیت قرآن و رسالت و وقوع ثواب و عقاب آمده این‌جا در واقع تأکیدش بر آن همراه با قسم بوده است چون این عرف اعراب بود که در تأکید ماجراها و شنیده‌ها متوسل به قسم می‌شدند و خداوند هم پیامبرش را به همین روش می‌خواند. (۵) و یا برای تعظیم و تفخیم مقسم به می‌باشد یس و القرآن الحکیم (۶) و یا برای اتمام حجت است {فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ...} «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود...» (نساء؛ ۴:۶۵) و یا آیه‌ی {فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ} «به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه‌ی آنها سؤال خواهیم کرد» (البته بخاطر اضافه‌ی (رب) به کاف ضمیر خطاب که بازگشت به شخص پیامبر می‌نماید بعضی آن دو آیه را علاوه بر اتمام حجت شاهد بر تعظیم و تکریم حجر؛ ۹۲:۱۵). و یا برای تشریف شخصیت پیامبر نیز آورده‌اند که مربوط به مورد قبل می‌شود. و یا برای اثبات مقسم علیه و بیان واقعیتی که مورد تردید مردم واقع گردیده {وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِراتِ زَجْراً * فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً * إِنَّ إِلهَکُمْ لَواحِدٌ...} «سوگند به (فرشتگان) صف‌کشیده (و منظم)، و به نهی‌کنندگان (و بازدارندگان)، و تلاوت‌کنندگان پیاپی آیات الهی، که معبود شما یگانه است» (الصافات؛ ۳۷:۱ تا ۵) (۷) و یا برای توبیخ، کفار و مشرکین {وَ یَجْعَلُونَ لِما لا یَعْلَمُونَ نَصِیباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ} «آنان برای بت‌هایی که هیچ‌گونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم قرار می‌دهند، به خدا سوگند، (در دادگاه قیامت) از این افتراها که می‌بندید، بازپرسی خواهید شد! (نحل، ۱۶: ۵۶). ب) سوگندهای مردمی که این سوگندها بیان زبان حال بندگان است، که خداوند به نقل و ذکر سوگندهای آنان اقدام نموده است، چون سوگند برادران یوسف {قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ ما کُنَّا سارِقِینَ} «به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم، و ما هرگز دزد نبوده‌ایم!» (یوسف، ۱۲:۷۳). و یا سوگند نفاق‌گونه‌ی فراریان از جهاد: {... وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا...} «... و به زودی به خدا سوگند یاد می‌کنند که اگر توانایی داشتیم همانا برای سفر آماده می‌شدیم...» (توبه، ۹:۴۲). و آیات بسیاری دیگر که عمده‌ی این‌گونه سوگندها به انگیزه‌ی اثبات

مطلب خود بوده است. ج) سوگندهای ابلیس که این نوع سوگندها به انگیزه‌ی فریب و تهدید و یا عناد ورزی توسط ابلیس صورت پذیرفته {وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النَّاصِحِینَ} «و (ابلیس) برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم» (اعراف، ۷:۲۱). و همچنین {قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ} «گفت: به عزتت سوگند، همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد» (که این سوگند به انگیزه‌ی عناد ورزی می‌باشد. ص، ۳۸: ۸۲). و) تفاوت سوگندهای الهی با سوگندهای غیر سوگندهای الهی یا سوگندهای متعارف میان مردم تفاوت‌های قابل توجهی دارد، مردم معمولاً به چیزهایی سوگند یاد می‌کنند که در نظرشان مقدس و یا بسیار عزیز است و در تمام آنها نگران مؤاخذه و یا صدمه، در صورت دروغ‌گویی هستند مثلاً وقتی کسی به خدا، پیامبر، امام و قرآن به دروغ سوگند می‌خورد نگران است که آنان آسیبی به وی رسانده یا روز قیامت مؤاخذه کنند و هرگاه به جان خود، فرزند، آشنا، دوست و رفیق خود سوگند یاد می‌کند خوف آن دارد که صدمه‌ای متوجه آنان گردد. علاوه بر این‌که هدف اصلی از سوگند مردم اثبات مطلب است، وقتی گوینده‌ای احتمال می‌دهد که شنوندگان سخن او را باور نکنند با سوگند خوردن سعی می‌کند آنان را وادار به قبول نموده شک و تردید را برطرف سازد. و این در حالی است که هیچ‌یک از این مطالب در سوگندهای قرآن نیست، زیرا خداوند نه از کسی یا چیزی ترس دارد و نه فقدان چیزی برایش ضرر می‌رساند تا سوگند یاد کند، از طرف دیگر درباره‌ی سخن خدا مؤمن نیاز به سوگند ندارد و برای کافر و معاند سوگند سودی ندارد و نکته‌ی سوم این‌که در قرآن به موجوداتی سوگند یاد شده که برخی از آنها در نظر مردم از تقدّس و عزّت خاصی برخوردار نیستند، بنابراین آنچه که مفسّرین در ابتدا اعتقاد دارند آن است که سوگند در کلام الهی غیر از سوگندی است که در مباحث فقهی و یا کتاب‌های لغت از آن یاد می‌شود. از دیدگاه فقهاء کاربرد سوگند موقعی است که در محاکم قضائی بعلت فقدان شهود به قسم متوسل شوند و یا در نذرها یا عهدهای مردمی برای اثبات یا اسقاط حقی به آن متوسل شوند که در هر حال به عنوان یک حجت و دلیل شرعی که آثار حقوقی و تکلیفی و وضعی بر آن مترتب می‌شود قلمداد شده است. لکن در نظر مفسّرین، سوگندهای قرآن دارای چنین مشخصه‌ای نیست. پس این سؤال مطرح می‌شود که حکمت و فلسفه‌ی سوگندهای الهی قرآن چیست؟ حکمت و فلسفه‌ی سوگندهای قرآن (مطالب این بخش با استفاده از منابع زیر تدوین شده است): قطعاً خداوند از سوگندهائی که در قرآن یاد نموده، مقصودی داشته است و دارای حکمتی است اگر چه خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن فوائدی را دارا می‌باشد، که به برخی از آنها می‌پردازیم؛ ۱. برای تأکید و بیان اهمیت اموری که خداوند برای آنها سوگند یاد کرده (جواب‌های قسم) تا مردم در آنها نیک بیندیشند و به آنها اهمیت ویژه قائل شوند. ۲. برای متوجه کردن انسان به منافع و فوائد فراوان چیزهایی که به آنها سوگند یاد شده است. مانند خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و حتی مثل انجیر و زیتون که آنها وسیله‌ی رحمت و نعمتند. و نشانه‌هائی بر یگانگی و وحدانیت خداوند و آثار قدرت نامتناهیش در آنها نمودار است. ۳. برای بیان واقعیت داشتن اموری که مورد انکار یا شک و تردید مردم می‌باشد مانند سوگند به قیامت و فرشتگان و وجدان انسان و امثال آنها، محمد عبده در این زمینه می‌گوید: وقتی به همه‌ی چیزهائی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می‌کنی می‌بینی که بعضی از مردم آن را انکار می‌کرده‌اند و یا در اثر بی‌اطلاعی از فایده‌اش مورد تحقیر قرار می‌دادند و خلاصه آن‌که از حکمت در آفرینش آنها غافل بوده‌اند، که این سوگندها به همه‌ی آنها پاسخ داده و مردم را از شک و تردید و وهم و غفلت بیرون آورده و موفقیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است. ۴. برای تعظیم و تکریم اعمال خیر و شایسته تا مردم به انجام آنها تشویق و ترغیب شوند، مانند سوگند به اسبان مجاهدان و اوقات فریضه‌ی حج و امثال آن. مرحوم طبرسی از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) نقل می‌کند که آن دو امام فرموده‌اند: «خداوند به آفریده‌های خود سوگند یاد می‌کند تا انسان را به جایی که باید عبرت و پند گیرد آگاه سازد،

چون قسم به عظمت و بزرگی آنچه به آن سوگند یاد شده، دلالت دارد.» (۸) پس آن‌طوری که از آیات قرآن و بیانات ائمه (ع) و پژوهشگران اسلامی استفاده می‌شود، سوگندهای قرآن عالی‌ترین وسیله‌ی جهت گرایش افکار انسان به تحقیق در ژرفای مسائل و موجودات جهان است تا از رهگذر این کوشش‌ها و دقت‌ها درهای علوم و دانش‌ها را به‌سوی جامعه‌ی انسانی بگشایند. و بقول طنطاوی، سوگندهای قرآن کلید دانش‌ها است. (۹) پاورقی: (۱) شناخت سوره‌های قرآن، هاشم هاشم‌زاده هریسی، انتشارات کتابخانه صدر، تاریخ ۱۳۷۳ هـ ش، ص ۲۳ و ۲۴ - تفسیر کبیر بصائر. (۲) فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، ج ۲، ص ۱۹۵۶. (۳) مغنی اللبیب ابن هشام، ص ۵۶. (۴) مجمع‌البیان، امین الاسلام طبرسی، ج ۹، ص ۳۷۵. (۵) تفسیر کبیر، فخر رازی، ۳۲ جلدی، چاپ اول، ج ۱۷، ص ۱۱۱. (۶) و آیاتی چون قلم؛ ۶۸:۱ - واقعه؛ ۵۶: ۵۷ - شمس؛ ۹۱: ۱ تا ۷ - بلد؛ ۹۰: ۱ تا ۳ - و... نیز مشعر به همین بحث یاسین می‌باشد؛ ۳۶:۱ و ۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۷۵، ۳۶۵۴، ۳۹۰۸، ۳۹۱۵. (۷) برای توضیح بیشتر به مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۳۳ - تفسیر کبی، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۲۴۱. (۸) طبرسی امین الاسلام، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۴. (۹) الجواهر طنطاوی، ج ۲۵، ص ۲۵۸ به نقل از سوگندهای قرآن ابوالقاسم رزاقی. -- - اولین سوگند قرآن به چه چیزی بود؟ - بر اساس ترتیب نزول سوره‌ها، اولین آیاتی که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، آیات سوره‌ی علق بود. پس از آن، سوره‌ی «قلم» به پیامبر اکرم (ص) نازل شد. در این سوره خداوند به «قلم» و «آنچه را با قلم می‌نویسند» سوگند یاد کرده است؛ {ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ} بنابراین اولین سوگند خداوند به «قلم» می‌باشد. این سوگند یکی از سوگندهای با عظمت قرآن، در محیطی است که ارباب قلم و نویسنده‌ای در آن محیط یافت نمی‌شد. با این سوگند، خداوند به اهمیت قلم و نویسندگی اشاره کرده و همانند سوره‌ی علق - اولین آیات نازل شده - مقام والای قلم و سطور را به مخاطبان گوش‌زد کرده است. چرا که قلم و نویسندگی، سرچشمه‌ی پیدایش تمام تمدن‌های انسانی، پیشرفت و تکامل علوم، بیداری اندیشه‌ها، شکل گرفتن مذهب‌ها و سرچشمه‌ی هدایت و آگاهی بشر است (۱) پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۴، ص ۳۶۸، دارالکتب الاسلامیهٔ. -- - معنای سوگند چیست؟ چه سوره‌هایی از قرآن با سوگند شروع می‌شود؟ - سوگند همان «قسم» است. گاهی افراد برای اثبات مطلبی یا تهدید و... از آن استفاده می‌کنند. سوگندهای قرآن اغلب دو هدف را تعقیب می‌کند: یکی اهمیت و تأکید موضوعی است که به سبب آن قسم یاد شده و دیگری بیان عظمت آنچه بدان سوگند یاد شده است. سوره‌های ذیل با سوگند آغاز شده است: صافات، ذاریات، طور، نجم، مرسلات، نازعات، بروج، طارق، فجر، شمس، لیل، ضحی، تین، عادیات، عصر. --

-

کتابت قرآن

- چرا حرف الف در خط عثمان طه به سرقت رفته و به جای آن علامت صدای کشیده گذاشته شده است؟ (با توجه به این‌که الف در مثل اسم فاعل، جمع مکسر، جمع مؤنث سالم، نای متکلم مع الغیر و جز اینها، جزء کلمه است و نقش ایفا می‌کند) آیا احتمال داده نمی‌شود در آینده این بلا بر سر دیگر حروف نیز بیاید؟ آیا قاعده‌ی «العلامهٔ لاتغیر و لاتحذف» دروغ است؟ اگر

اشکال ندارد شما هم بعد از این بنویسید: «دفتر تبلیغات اسلامی وحد پسخ به سؤالت» - ابتدا باید توجه داشت که قرآن با کتابت، بر پیامبر نازل نشده است؛ بلکه قرائت آن بر پیامبر فرود آمده است. (۱) و این الفاظ با قرائت نازل شده که پیامبر آن را برای مردم قرائت فرمود. ممکن است در هر زمان و مکانی به صورتی متفاوت بر صفحه‌ی کاغذ تحریر شود. در صدر اسلام قرآن را با خط کوفی می‌نوشتند. خط کوفی از خط سریانی متولد شد و در خط سریانی مرسوم نبوده الف وسط کلمه را بنویسند و آن را می‌انداختند. قرآن نیز چون ابتدا با خط کوفی نگاشته می‌شد، الف‌های وسط کلمه، مانند «سماوات» از آنها اسقاط می‌شد «سمَوَت». بعدها که علامت‌های مشخص کننده ایجاد و ابداع شد، الف را صرفاً با علامت الف کوتاه در بالای کلمه مشخص می‌کردند. (۲) ضعف‌های رسم‌الخط اولیه‌ی قرآن به همین جا ختم نمی‌شد، بلکه مشکلات دیگری نیز داشت؛ برای مثال کلمه در آن رسم الخط به گونه‌ای نوشته می‌شد که ممکن است به چند شکل خوانده شود؛ مثلاً نون آخر کلمه را به شکلی می‌نوشتند که با «ر» فرقی نداشت و نیز شکل «و» و «ی» یکسان بود. چه بسا «م» آخر کلمه را به شکل «و» و «د» را به شکل کاف کوفی می‌نوشتند. گاهی «ی» را از کلمه جدا می‌کردند؛ مانند «یسْتَحی‌ی» و «نُحی‌ی» و جز اینها که برخی از این رسم‌الخط‌ها هنوز هم در رسم‌الخط قرآنی موجود است. (۳) از این بالاتر، گاه به علت ناتوانی برخی نویسندگان و کاتبان قرآن یک کلمه در دو جای قرآن به دو گونه نوشته می‌شد که به همان شکل باقی مانده است؛ برای مثال «بَسْطَةً» و در آیه‌ی ۲۴۷ سوره‌ی بقره با سین و در آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی اعراف با صاد نوشته شده است. کلمه‌ی «سمعوا» در سوره‌ی حج با الف و در سوره‌ی سباء بدون الف نوشته شده است؛ همین طور کلمه‌ی «عَتَوا» که در همه جا با الف و در سوره‌ی فرقان بدون الف است. در برخی موارد نیز الف زیادی گذاشته شده است. (۴) با وجود این مشکلات در رسم‌الخط، قرائت اولیه‌ی قرآن هم‌چنان سینه به سینه باقی مانده است و این از این‌رو است که قرائت قرآن بر اساس نوشته نبوده است، بلکه قاریان قرآن قرائت را از استاد خود و به صورت شفاهی اخذ می‌کردند و این‌گونه مشکلات و نارسایی‌های مربوط به رسم‌الخط هیچ‌گاه نمی‌تواند موجب از بین رفتن یک قرائت شود. (۵) البته برخی قاریان در دهه‌ها و سده‌های بعد از نزول قرآن بر اثر برخی نارسایی‌های کتابت قرآن دچار برخی اختلافات در قرائت شدند، ولی هیچ‌گاه این اختلافات نتوانست در جایگاه قرائت مشهوری که سینه به سینه از پیامبر (ص) گرفته شده بود و مردم به آن التزام داشتند، قرار گیرد و شهرتی به سان آن به دست آورد. (۶) کاتبان قرآن و از جمله عثمان طه، قرآن را در طول تاریخ اسلام، مطابق با همان رسم‌الخط گذشته نوشته‌اند و تلاش کرده‌اند رسم‌الخط را به همان شکل - هر چند کاستی‌هایی داشته باشد - حفظ کنند تا هیچ‌گونه دست‌خوردگی و تصرف از سوی هیچ‌کس و به هیچ بهانه‌ای رخ ندهد. اگر منظور از «قاعدة العلامة لا تغیر و لا تحذف» در حوزه‌ی قرائت قرآن باشد، قطعاً چنین است؛ زیرا هیچ قاری مجاز نیست به دلخواه خویش در قرائت سماعی قرآن تغییر دهد، هر چند در حدّ تغییر یک حرکت که به اختلاف معنا نیز نینجامد، باشد و اساساً باید دانست که قرائت قرآن - چنان‌که اشاره شد - باید از قاریان گذشته گرفته شود؛ یعنی سماعی است و قاری نمی‌تواند قرائتی نو پدید آورد. پاورقی: (۱) برای آگاهی بیشتر ر. ک: روش‌شناسی تفسیر قرآن، علی اکبر بابایی و همکاران، ص ۷۰، پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت، چ اول، تهران، ۱۳۷۹. (۲) ر. ک: علوم قرآنی، محمد هادی معرفت، ص ۱۸۸، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چ اول، قم، ۱۳۷۸. (۳) همان، ص ۱۸۴-۱۸۵. (۴) برای آگاهی بیشتر ر. ک: همان، ص ۱۵۸-۱۶۰. (۵) برای آگاهی بیشتر ر. ک: همان، ص ۲۴۶-۲۴۷. (۶) ر. ک: همان. -----------

----

----------------- - فرق بین باسمه تعالی و بسمه تعالی چیست؟ و چرا در بسم‌الله بدون الف آمده است؟ آیا کدام صحیح است؟ - در نوشته‌های ادبی آمده است که همزه‌ی اسم با هر پیشوندی که بر سر آن آید باید حفظ شود. این قاعده

تنها در بسم‌الله الرحمن الرحیم استثناء شده است. بنابراین «باسمه تعالی» صحیح می‌باشد و «بسمه تعالی» غلط مشهور است. ---
----

---------------------------- - آیا اختلاف قرائتی که در قرآن موجود است، دلیل بر تحریف قرآن است؟ (مثلاً ننشزها را ننشرها نیز خوانده‌اند و یا بالعکس)؛ چرا که وجود اختلاف قرائت در قرآن ذهن را متمایل می‌کند به این‌که قرآن هم می‌تواند دستخوش تغییر واقع شود؟ - ۱- خیر، اختلاف قرائات نه از دیدگاه شیعیان و نه از دیدگاه اهل سنّت موجب تحریف قرآن نیست و دلایل متعددی بر آن دلالت دارد؛ از جمله: ۱. اخبار و اختلاف قرائات آحاد است و قرآن با تواتر اثبات می‌شود نه با خبر واحد. ۲. خبرهای واحد که قرائت‌های مختلف را گزارش می‌کنند، دلیل بر تحریف نیستند؛ زیرا قرآن و قرائت‌های یاد شده در حقیقت متمایزند؛ به عبارت دیگر، حقیقت قرآن سوای قرائت‌هاست و قرائت‌ها نمی‌تواند در نص قرآنی تأثیر گذار باشد. توضیح این‌که: قرآن کریم سخن خداوند و آخرین کتاب آسمانی است و از صدر اسلام تاکنون مورد اهتمام جدی مسلمانان بوده است. پیامبر گرامی اسلام نسبت به قرائت حفظ و جمع‌آوری آن، سفارش‌های اکید داشته، مسلمانان آن را محور اساس دین خود تلقی کرده و قرائت آن را از وظایف روزمره‌ی دینی خود دانستند. متن قرآن در طول تاریخ اسلام، سینه به سینه و دست به دست، از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شده و به این دلیل، همواره قاریان و حافظان فراوانی از صدر اسلام تا کنون، در بین مسلمانان وجود داشته، از ارج و منزلت والایی برخوردار بوده‌اند. از امور یاد شده و بررسی مصاحف بر جای مانده از گذشته‌های دور، به این نتیجه می‌رسیم که قرآن با همان الفاظ و قرائت رسول خدا در طول تاریخ رواج داشته است و عواملی از قبیل ابتدایی بودن خط در زمان کتابت قرآن و خالی بودن از نقطه و اعراب و اختلاف لهجه‌های قبایل عرب و احیاناً اجتهادات شخص و مسایل‌اش، خللی در قرائت رایج ایجاد نکرده و تنها برخی قرائت‌های شخصی و نادر اشتباهاتی به وجود آورده که مورد اعتنای جامعه اسلامی نبوده است. عثمان هم برای عدم رواج این قرائت‌های «شاذ» و حفظ قرائت رایج، پس از مشورت با امیرالمؤمنین علی به جمع‌آوری مصاحف و تکثیر نسخه واحد مورد پذیرش مسلمانان، اقدام کرد و همین پذیرش عمومی خود دلیل بر هماهنگی نسخه‌ی تکثیر شده با قرائت رایج مردم است. مطابقت قرآن موجود که سینه به سینه توسط انبوهی از جمعیت مسلمان نقل شده و فوق تواتر است، با قرائت عاصم نیز از آن جهت است که قرائت عاصم با قرائت مشهور ثبت شده در قرآن موجود، موافق بوده است، نه این‌که قرآن موجود طبق قرائت عاصم نوشته شده باشد. در نتیجه در موارد اختلاف قرائت، قرائت صحیح تنها همین قرائت کنونی است که با اعراب و حروف فعلی قرآن کریم موافق است. (۱) در پایان دو نکته را یادآور می‌شویم: الف - بسیاری از دانشمندان اهل سنّت با استناد به روایات «سبعه احرف» اختلاف قرائت‌ها را جایز می‌شمارند و آن را به وحی مستند می‌کنند؛ بنابراین، از دیدگاه کسانی که قائل به احادیث سبعه احرف هستند، اساساً بحث تحریف در مسأله‌ی اختلاف قرائات جایی ندارد. ب - اختلاف قرائات بسیار است (حدود یک چهارم قرآن)، ولی جز موارد اندک (حدود سی مورد) بقیه اختلاف قرائت‌ها در معنا تأثیری ندارد. سی مورد یاد شده نیز در برابر قرائت موجود در قرآن کنونی، از جایگاه رفیعی برخوردار نیستند و چنان‌که پیش‌تر نیز گذشت، قرائت‌های متفاوت با قرائت کنونی و رایج توان برابر با آن را ندارد و به باور برخی از دانشمندان علوم قرآن، همه‌ی آنها در مرتبه‌ی پایین‌تری قرار دارند. (۲) پاورقی: (۱) ر. ک: مصونیت قرآن از تحریف، محمد هادی معرفت، ترجمه‌ی محمد شهرابی، ص ۲۱۵ - ۲۱۷، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی / التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۷۹، انتشارات جامعه مدرسین / الاء الرحمن فی تفسیر القرآن، محمد جواد بلاغی، ج ۱، ص ۲۹، بیروت، داراحیأ التراث العربی / اطیب البیان، سید عبدالحسین طیب، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲، کتابفروشی اسلامی، تهران / روش‌شناسی تفسیر قرآن، علی اکبر بابایی و...، ص ۷۴ - ۷۵، پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه و

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ج اول، قم ۱۳۷۹. (۲) ر. ک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۱ و ۲. --

---------------------------------- - با توجه به فرمایش حضرت علی و امام صادق (علیهما السلام) که فرموده‌اند حرف «سین» بسم اللّه باید به صورت دندانه‌دار باشد، لطفاً این مطلب را در پاسخ‌های خود مراعات کنید؟ - شایان ذکر است در ذیل حدیث، «بسم اللّه الرحمن الرحیم را با بهترین خط خود بنویس و باء آن را مکش تا سین آن را برآوری». مرحوم شیخ محمد باقر کمره‌ای مترجم اصول کافی تعلیقه‌ای را از مرحوم علامه مجلسی؛ و ایشان از فاضل استرآبادی به این عبارت نقل کرده‌اند: استحباب برآوردن سین پیش از کشیدن باء ممکن است مخصوص به خط کوفی باشد.(۱) بر اساس این تعلیقه، مراد حضرت صادق (ع) نگارش صحیح بسم اللّه به خط کوفی بوده است که در زمان حضرت رایج بوده، نه خطوط دیگر، از جمله نسخ و نستعلیق که در حال حاضر مرسوم است. پاورقی: (۱) اصول کافی، کلینی، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای، ج ۶، ص ۵۹۴، انتشارات اسوه. --

--- - در مورد برخی از کلمات قرآن که در صدر اسلام به صورت غلط املایی نوشته شده‌اند، تکلیف چیست؟ - وضع خط، برای رساندن مفهوم و تعبیر معنایی است که آن معنا به وسیله‌ی همان لفظ که بدان تکلم می‌شود، اراده می‌شود. در واقع کتابت و نوشتن نماینده‌ی لفظی است که بیان کننده‌ی معنا و مفهوم مورد نظر است؛ بنابراین لازم است که کتابت به طور کامل با لفظی که بدان تکلم می‌شود، مطابقت داشته باشد و عین آنچه گفته می‌شود نوشته شود تا خط بدون هیچ کاستی و زیادی مقیاس برای لفظ باشد. از طرف دیگر، روش‌های انشاء و روش نوشتن و کتابت، با این قاعده کاملاً منطبق نیست؛ ولی مادام که این مواردِ اختلاف مصطلح است و همگان طبق آن عمل می‌کنند، اشکالی به وجود نمی‌آید و در بیان مقصود خللی رخ نمی‌دهد. ولی رسم‌الخط مصحف عثمانی، بر خلاف مصطلحات عمومی است و دارای غلط‌های املایی و تناقض‌های فراوان، در نحوه‌ی نوشتن کلمات می‌باشد، به طوری که اگر قرآن از طریق شنیدن و تواتر در قرائت ضبط نمی‌شد و مسلمانان این روش را از پیشینیان خود به ارث نمی‌گرفتند و با دقت و توجه تمام به حفظ آن نمی‌کوشیدند، قرائت صحیح بسیاری از کلمات، محال بود. علت این امر هم، عدم آشنایی عرب به فنون خط و روش‌های کتابت، در آن زمان بوده است. البته وجود غلط‌های املایی در مصحف، در اساس و کرامت قرآن خللی ایجاد نمی‌کند؛ ۱. زیرا واقعِ قرآن آن است که خوانده می‌شود، نه آنچه نوشته شده است، کتابت به هر روشی باشد، مادام که قرائت صحیح و درست به نحوی که در زمان پیامبر گرامی و صحابه او متداول بوده، باقی باشد، موجب هیچ ضرر و زیانی نخواهد شد. تردیدی نیست که مسلمانان از صدر اول تا امروز، نص قرآن را به طور صحیح، حفظ کرده‌اند. ۲. تخطئه‌ی کتابت قرآن، ایرادی به نویسندگان ابتدایی از نظر جهل و یا سهل‌انگاری آنان است و به خود کتاب ایرادی وارد نیست {لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ} (فصلت،۴۲) «که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت رو، به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته‌ی ستایش نازل شده است.» (۱) ۳. غلط‌های املایی در مصحف همچنان باقی بود و تغییر داده نشد و مسلمانان از عدم تغییر این غلط‌ها به سلامت کتاب و عدم تحریف آن در طی قرن‌ها، استناد می‌کردند، غلط‌های املایی شأنی و تأثیری ندارد و تصحیح آنها سزاوار بود، ولی برای حفظ حرمت نویسندگان پیشین به آنها دست نزدند. بنابراین، وجود برخی غلط‌های املایی در خواندن و معنای قرآن مشکلی ایجاد نمی‌کند و ما وظیفه داریم که قرآن را بر اساس قرائت و تلاوت مشهور بخوانیم. (۲) پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۰، ص ۲۹۵-۳۰۰، دارالکتب الاسلامیة، تهران. (۲) ر. ک: تاریخ قرآن، آیت‌اللّه معرفت، ص ۱۲۲-

۱۲۷، انتشارات سمت، تهران. ---

--- - چرا در آیـه‌ی ۸۸ سوره‌ی انبیاء حرف «نون» کلمه‌ی «ننجی» جداگانه و به صورت «نـن‌ـجی» نوشته شده است؟ - تذکر چند نکته در این باره به جا است: ۱ - نگارش قرآن به خط عثمانی (در بعضی کلمات) با رسم‌الخط کنونی و رایج عربی متفاوت است. ۲ - در خود نگـارش قرآنی برخی از کلمات مشابه، گاه حتی در یک سوره نیز متفاوت نوشته شده‌اند. مثلاً: نعمت در آیه‌ی {وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ}، در سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۳۴ نعمت و در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۸ نعمهٔ نوشته شده است که دومی موافق رسم‌الخط صحیح عربی است. هم‌چنین «قال یبنؤم» در سوره‌ی طه آیه‌ی ۹۴ بدون همزه‌ی وصل و با واو نوشته شده است، اما در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۵۰ «قال ابن‌اُم» مطابق رسم‌الخط صحیح عربی نوشته شده است. یا «و یمْح اللّه» در سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۴ بدون واو و در سوره‌ی رعد آیه‌ی ۳۹ مطابق رسم‌الخط صحیح عربی: «یمحوا اللّه» نوشته شده است. گرچه در همین آیه نیز الف زائده بر واو اصل کلمه آمده که بر خلاف رسم‌الخط صحیح عربی است. هم‌چنین در سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۲۴ «فقال الملؤا» نوشته شده است در حالی که در همین سوره آیه‌ی ۳۳ به صورت رسم‌الخط صحیح عربی «و قال الملأ» نوشته شده است. هم‌چنان‌که «ننجی» در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی انبیاء به صورت «نـن‌ـجی» و در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی یونس به صورت «ننـج المؤمنین» نوشته شده است. قرآن‌هایی که عثمان طه نوشته است؛ چون برگرفته و هماهنگ با نگارش مصاحف عثمانی است این نکات را رعایت کرده است و همانند آن مصاحف قرآن را نگارش کرده است. اما خوش‌نویسان دیگر کلمات را یکسان‌سازی کرده و کلمه‌ی «ننجی» را در همه جا به یک صورت نوشتند. (۱) افزون بر آن گفته شده است که چون «ن» دوم ننجی اخفا می‌شود. نویسندگان پیشین اخفا را هم در لفظ و هم در کتابت نشان دادند و «ن» را حذف کردند و به خاطر این‌که معلوم باشد که «ن» در این‌جا حذف شده «ن» جداگانه نوشته شده است، اما این نکته در همه جا مراعات نشده است. پاورقی: (۱) ر. ک: التمهید، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۹۷، جامعه مدرسین. ---

--- - خط استاندارد قرآن کریم کدام است و چه ویژگی‌هایی نسبت به سایر خط‌ها دارد؟ - قرآن کریم از صدر اول، به خصوص از ناحیه‌ی کتابت و زیبایی خط، با گذشت زمان سیر تکاملی داشته است. خطاطان تا اواخر قرن سوم هجری مصحف‌ها را با خط کوفی می‌نوشتند، در اوایل قرن چهارم، خط زیبای نسخ جای خط کوفی را گرفت. و در قرن هفتم هجری قمری خط نسخ عربی به حدّ اعلای کمال خود رسید. در سال ۱۳۴۲ هجری قمری کشور مصر قرآنی را با خط نسخ چاپ کرد که مورد اقبال جهان اسلام قرار گرفت، و در سال ۱۳۷۰ هجری قمری به بعد نیز چاپ‌های دیگری از قرآن توسط برخی از کشورهای اسلامی صورت گرفت. همچنین قرآن دیگری از خطاطی سوری به نام «عثمان طه» رواج یافت، که به شیوه‌ی خط نسخ می‌باشد. بنابراین، قرآن کریم غالباً بر اساس خط نسخ کتابت شده، گرچه ممکن است در کتابت قرآن از خط‌های دیگری مانند نستعلیق و... بهره گرفته باشند. پاورقی: (۱) ر. ک: علوم قرآنی، آیت‌الله محمد هادی معرفت، ص ۱۷۵ - ۱۸۰، مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی «التمهید». -----

----

------------------------------ - ویژگی‌های خط عثمان طه چیست؟ و چرا این خط معروف شد؟ - عثمان طه، خطّاط مشهور معاصر، اهل سوریه است که قرآن را به خط زیبای نسخ نوشته، که به تصدیق اهل فن، از نظر خوشنویسی، استحکام دست، قلم، چشم‌نوازی و یک دستی، در میان قرآن‌های خوش نوشته‌ی قدیم و جدید نظیر ندارد. نخستین چاپ آن در حدود سال ۱۴۰۰ قمری از سوی «الدار الشامیه للمعارف» با همکاری مؤسسه‌ی علوم قرآن و با تأیید و همکاری علمی چند

کشور اسلامی در دمشق انتشار یافت. هر صفحه‌ی آن پانزده سطر و با اول یک آیه آغاز شده و به آخر یک آیه ختم می‌گردد، و هر جزء از سی جزء قرآن در حدود بیست صفحه نوشته شده و مجموع قرآن در ۶۰۴ صفحه تدوین شده است. (۱) و تاکنون خطی جایگزینی با این تفاصیل، پیدا نشده است لذا مورد استقبال قرّاء قرآن قرار گرفته است. پاورقی: (۱) دانشنامه‌ی قرآن و قرآن‌پژوهی، بهاءالدّین خرّمشاهی، ج ۲، ص ۱۴۳۸، انتشارات دوستان. ---------------------------

----

--------- - چرا در قرآن در بعضی کلمات که «ص» دارند روی حرف «ص» حرف «س» به صورت کوچک گذاشته می‌شود علت این امر چیست؟ - ۱. {وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ} (بقره،۲۴۵) «خداوند که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می‌سازد.» ۲. {وَ زادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً} (اعراف،۶۹) «و شما را از جهت خلقت جسمانی گسترش و قدرت داد.» در دو آیه‌ی بالا روی حرف «صاد» در کلمه‌ی «یبصط» و «بصطة» حرف «س» می‌گذارند. و معنایش این است که قرائت با صاد صحیح است ولی قرائت به سین مشهورتر است. ۱. {أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ} (طور،۳۷) «آیا خزائن پروردگارت نزد آنهاست یا بر همه چیزِ عالم سیطره دارند؟» ۲. {لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ} (غاشیه،۲۲) «تو سلطه‌گر به آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.» در این دو آیه‌ی زیر حرف «صاد» در کلمه‌ی «مصیطرون» و «بمصیطر» حرف «س» می‌گذارند؛ و معنای آن این است که قرائت با سین صحیح است ولی قرائت به صاد قوی‌تر است. پاورقی: (۱) ر. ک: حلیة القرآن سطح (۲) سید محسن موسوی، ص ۱۴۹، نشر سازمان تبلیغات اسلامی. ---------------------------------------

--- - در

رسم‌الخط بعضی از قرآن‌ها (خط عثمان طه) در آیات ابتدای قرآن، هر جا که نام حضرت ابراهیم ذکر شده آن را به صورت {إِبْراهَمَ} (بقره،۱۲۴) و در جاهای دیگر قرآن، آن را به صورت {إِبْراهِيمَ} (نحل،۱۲۰) آیا این امر دلیل خاصی دارد؟ - آنچه در حال حاضر در ایران یافت می‌شود سه نوع کتابت مشهور است که عبارتند از: الف: کتابت به خط عثمان طه (به رسم‌الخط عربی): این رسم‌الخط علاوه بر زیبایی، محسّنات و ویژگی‌هایی دارد که توجه قاریان قرآن را به خود جلب کرده است. ب: کتابت به رسم‌الخط فارسی: در این نوع کتابت، الف‌های کوتاه به صورت ممدود نوشته می‌شود؛ مثلاً- «کتب» به صورت «کتاب» و «انزلنّه»، «انزلناه» تحریر می‌شود. ج: رسم‌الخط پاکستانی: این نوع کتابت از نظر محتوایی، با رسم‌الخط عربی فرقی نمی‌کند و تفاوت آن، شکلی است. در خصوص اختلاف رسم‌الخط در کلمه‌ی «ابراهیم» این نکته لازم است تذکر داده شود که: در این کلمه دو حرف «الف» و «یاء» به‌کار رفته است که به مبحث: «حروفی که نوشته نمی‌شود ولی خوانده می‌شوند» مربوط می‌شوند که آن حروف اکثراً سه حرف «ا، و، ی» می‌باشند که برای آن - یعنی این‌که چرا با آن‌که خوانده می‌شوند، امّا نوشته نمی‌شوند - دلایلی ذکر کرده‌اند از جمله دلیل «اختصار» است. یعنی برای رعایت اختصار در خیلی از موارد این سه حرف را حذف و به جای آنها از علایم کوچکی که خارج از حروف کلمه قرار دارند استفاده می‌کنند، مانند الف کوچک روی حرفی که «الف» بعد از آن حذف شده است مثل «ابرهیم». و یاء کوچک برای «یاء» محذوف مثل «ابرهم» و امثال اینها، که البته رعایت این اختصار الزامی نیست؛ به همین جهت گاهی اختصار را رعایت کرده و گاهی هم اصل حروف را می‌آورند. (۱) پاورقی: (۱) راهنمای تدریس روخوانی قرآن کریم، علی حبیبی، ص ۱۱۲-۱۱۴، نشر دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی. --

--- - چرا لام در کلمه‌ی «اللیل» در قرآن‌های به خط عثمان طه افتاده است؟ - رسم‌الخط عثمان طه بر اساس رسم‌الخط مصاحف عثمانی است که در سده‌ی اول هجری نگاشته شده است.

این رسم‌الخط به خاطر ابتدایی بودن خط و یا ناوارد بودن کاتبان، نارسایی‌هایی داشته است که در طول تاریخ برای حفظ مصحف از هر گونه تغییر، همچنان به شکل اولیه باقی مانده و قرآن‌پژوهان این مسأله را دلیلی بر سلامت قرآن از تغییر و تحریف دانسته‌اند. افزون بر این، رسم‌الخط برخی واژه‌ها در گذر زمان تغییر کرده و تکامل یافته و در دوران معاصر به گونه‌ای دیگر نگاشته شده است؛ برای مثال، «الیل» به صورت «اللّیل»، «الذان» (نساء،۱۶) به صورت «اللذان»، «فأُو» (بقره،۲۲۶) به صورت «فاؤا»، «أبنؤا» (مائده،۱۸) به صورت «أبنأ»، «الّتی» (نسأ،۲۳) به صورت «الاتی» نوشته می‌شود و بسیاری موارد دیگر. به گفتهٔ برخی قرآن‌پژوهان این گونه نارسایی‌ها در رسم الخط عثمانی و نیز اختلاف رسم‌الخط عثمانی و رسم الخط معاصر بالغ بر هزاران مورد است. بیشتر دانشمندان مسلمان در حفظ رسم‌الخط عثمانی به دلیل حفظ قرآن از هر گونه تغییر، اصرار می‌ورزند و در مقابل برخی نیز بازنویسی قرآن را بر اساس رسم‌الخط معاصر بر مبنای قرائت مشهور قرآن، پیشنهاد کرده‌اند. (۱) در هر صورت، باید توجه داشت که اختلاف در رسم الخط و یا نقصان آن هیچ ضرری برای کتاب خدا ندارد؛ چرا که ملاک تلاوت قرآن نسل در نسل قرائت قرأ بوده و قرائت مشهور آن توسط عموم مردم سینه به سینه به ما منتقل شده است و بر فرض واژه‌ای به شکل نادرستی نوشته شده باشد، قاری آن را به شکل صحیح قرائت می‌کند و اساساً محور رسم‌الخط نیست، بلکه قرائت مستند و صحیح است. پاورقی: (۱) برای آگاهی بیشتر ر. ک: علوم قرآنی، محمدهادی معرفت، ص ۱۵۴-۱۶۹، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چ اول، قم، ۱۳۷۸ / آموزش علوم قرآن (ترجمهٔ التمهید فی علوم القرآن، محمدهادی معرفت، مترجم: ابومحمد وکیلی، ج ۱، ص ۴۴۹-۴۷۹، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چ اول، قم ۱۳۷۱ ش. ----
----

قصص قرآن

- در مورد شکست اصحاب فیل توضیح دهید. آیا درست است که سنگ‌های موجود در پنجه یا در منقار پرندگان سنگ نبود، بلکه نوعی مواد منفجره (اورانیوم) بود؟! - درباره‌ی شأن نزول این سوره در روایت آمده است: وقتی قریش فهمیدند که پیامبر مبعوث به رسالت برای همه‌ی انسان‌ها شده است، زبان اعتراض گشودند و به ابوطالب گفتند: به پسر برادرت بگو: اگر این حرف را اهل فارس و روم بفهمند و بشنوند، ما را از سرزمین‌مان می‌ربایند و سنگ‌های خانه‌ی کعبه را قطعه‌قطعه می‌کنند (قصص، ۵۷). در این مورد سوره‌ی فیل نازل شد و به قریش گوش‌زد کرد: کسی نمی‌تواند شما را برباید و کعبه را قطعه‌قطعه کند. همان‌طوری که ابرهه خواست این خانه را خراب کند، اما نتوانست. اصحاب فیل: حاکم یمن که دست نشانده‌ی حاکم روم بود، برای این‌که اثبات کند خدمت‌گزار خوبی برای او است، کلیسای بسیار زیبا و مهمی در یمن بر پا کرد و تصمیم گرفت مردم جزیره‌ی عربستان را به جای کعبه به سوی آن فرا خواند و کم‌کم آن‌جا کانون حج اعراب شود و مکّه از مرکزیت بیافتد. برای همین منظور مبلّغان بسیاری به اطراف و میان قبایل عرب در سرزمین حجاز فرستاد. اعراب که سخت به مکّه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار ابراهیم خلیل می‌دانستند، احساس خطر کردند. سپس ابرهه با لشکرعظیمی عازم مکّه شد. هنگامی که نزدیک مکه رسید، کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را غارت کنند. در این میان دویست شتر از عبدالمطلب غارت کردند. ابرهه کسی را فرستاد که با بزرگ مکه ملاقات کند و به او بگوید که ما برای جنگ نیامده‌ایم؛ تنها آمده‌ایم که خانه‌ی کعبه را خراب کنیم. اگر مقاومت نکنید، ما کاری به شما نداریم. فرستاده‌ی ابرهه با عبدالمطلب گفتگو کرد و سپس با یکدیگر نزد ابرهه آمدند. وقتی ابرهه، عبدالمطلب را دید، تحت تأثیر شخصیت او قرار گرفت و به او احترام

کرد. ابرهه گفت: ما آمده‌ایم کعبه را ویران کنیم. شما اگر حاجتی دارید بگویید. عبدالمطلب گفت: دستور دهید شتران مرا که غارت کرده‌اند، به من بدهند. ابره با تعجب گفت: درباره‌ی کعبه هیچ نمی‌گویی؟! عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران هستم و کعبه صاحبی دارد که خود مانع خراب شدن آن می‌شود. عبدالمطلب شترانش را گرفت و به مکّه آمد و به مردم دستور داد به کوه‌های اطراف پراکنده شوید. سپاه ابرهه که سوار بر فیل بودند، حرکت کردند. عبدالمطلب حلقه‌ی در کعبه را گرفت و گفت: خداوندا! هر کس از خانه‌ی خود دفاع می‌کند. تو خانه‌ات را حفظ کن. هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرت‌شان بر نیروهای تو غلبه کند و ساکنان حرم اسیر آنان شوند. خداوندا! ساکنان حرم را بر مسیحیان و صلیبیان پیروز گردان! ناگهان دیدند ابری سیاه از ناحیه‌ی دریای احمر به چشم می‌خورد که به سوی مکّه در حرکت است. در این هنگام پرندگانی شبیه چلچله و پرستو از سوی دریا رسیدند و هر یک سه عدد سنگ‌ریزه با خود همراه داشت. یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها. سنگ‌ریزه‌ها به اندازه‌ی نخود بودند. آنها را بر سر سپاه فرو ریختند. به هر کدام از آنها که اصابت می‌کرد، هلاک می‌شد. در این هنگام وحشت عجیبی بر لشکر ابرهه سایه افکند. تعدادی هلاک شدند و برخی فرار کردند. (۱) معلوم نیست آن سنگ‌ریزه‌ها از چه جنسی بود. پاورقی: (۱) با استفاده از تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۵۲. ------------------------

----

-------- - در آیه‌ی ۱۰۲ بقره، هاروت و ماروت که تعلیم سحر و جادو می‌دادند، آیا از طرف خدا آمده بودند؟ چگونه گفته شده که بین همسران به اذن خدا جدایی می‌انداختند، ولی به کسی زیان نمی‌رساندند؟! آیا این جدایی زیان محسوب نمی‌گردد؟ آیا سحر و جادو از خرافات نیست؟ - این آیه می‌فرماید: شیاطین کافر شدند و به مردم سحر می‌آموختند و آنچه را که از هاروت و ماروت از سحر آموخته بودند، به مردم می‌آموختند، در حالی که هاروت و ماروت دو ملکی بودند. وقتی که سحر می‌آموختند، به آنان گوش‌زد می‌کردند که سحر چیز خطرناکی است و ممکن است شما را به بیراهه بکشاند و کافر شوید، ولی مردم از هاروت و ماروت سحر را آموختند و از آن سوء استفاده کردند و بین مردان و همسران‌شان جدایی می‌انداختند. بعد می‌فرماید: {وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ}. این جمله می‌خواهد بگوید سوء استفاده از سحر کاری نبود که از حیطه قدرت خدا خارج باشد، بلکه سحر یکی از سنّت‌های الهی است که به اذن خدا کارایی دارد، چه در جهت خوب به کار رود و چه در جهت بد. مانند اسلحه اگر از آن بجا و مناسب استفاده کنند، خوب است و خدا این کارایی را به اسلحه داده و اگر از آن سوءاستفاده کنند باز کارایی آن از خدا است. در حقیقت این جمله از آیه، استقلال ساحران را نفی می‌کند و می‌گوید که حتی ساحران که کارهای عجیب، چه خوب و چه بد می‌کنند، از تحت قدرت خدا خارج نیستند. (۱) پاورقی: (۱) برگرفته از المیزان، ج ۱ ص ۲۳۳. --

-- - داستان ذبح گاوی که در آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی بقره آمده چیست؟ - این داستان آن‌گونه که از قرآن و تفاسیر بر می‌آید، چنین بود که یک نفر از بنی‌اسرائیل به طرز مرموزی کشته می‌شود، در حالی‌که قاتل معلوم نیست، به همین جهت در بین قبایل و اسباط بنی‌اسرائیل درگیری می‌شود. هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله‌ی دیگر نسبت می‌دهد و خویش را تبرئه می‌کند. داوری را برای فصل خصومت نزد حضرت موسی (ع) می‌بَرند و حلّ مشکل را از او خواستار می‌شوند، و چون از طُرُق عادی حلّ این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه‌ی کشمکش ممکن بود منجر به فتنه‌ی عظیمی میان بنی‌اسرائیل گردد، حضرت موسی (ع) با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجازآمیزی به حلّ این مشکل، آن‌چنان‌که در آیات بعد از این آیه در قرآن می‌خوانید می‌پردازد. دستور داده می‌شود که گاوی را سر ببرند، که مادّه باشد؛ نه پیر و از کار افتاده و نه بِکر و جوان، بلکه میان این دو باشد.

بنی‌اسرائیل دست از پرگویی برنداشتند و گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد؟! حضرت موسی (ع) گفت: «خداوند می‌فرماید: زرد رنگ و یکدست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد». هر بار با بهانه‌جویی کار را مشکل‌تر ساختند. مجدداً حضرت موسی (ع) گفت: «خدا می‌فرماید: گاوی باشد که برای شخم‌زدن، رام نشده و برای زراعت آبکشی نکند و از هر عیبی برکنار باشد، حتی رنگ دیگری در آن نباشد». در این‌جا بنی‌اسرائیل گفتند: حالا حقّ مطلب را ادا کردی!. سپس گاو را با هر زحمتی بود، به دست آوردند و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند! به آنها دستور داده شد: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید تا زنده شود و قاتل را معرفی کند. قرآن مجید می‌فرماید: {كَذٰلِكَ يُحْىِ اللَّهُ الْمَوْتى} «خداوند این‌گونه، مردگان را زنده می‌کند و این‌گونه آیات خود را به شما نشان می‌دهد تا تعقل کنید». قرآن کریم در آخرین آیه به مسأله‌ی قساوت و سنگ‌دلی بنی‌اسرائیل می‌پردازد. می‌توانید در این‌باره به ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج اول، ص ۲۶۲ به بعد و تفسیر نمونه، ج اول، ص ۳۰۰ به بعد مراجعه بفرمایید. -------------

----

------------------ - اصحاب مدین که در قرآن به آن اشاره شده در کجا ساکن بوده‌اند؟ - مدین و اصحاب مدین که در چند جای قرآن مجید به آن اشاره شده است عرب بودند و در سرزمینی از طرف شام می‌زیستند. مدین نام قریه‌ی شعیب و قبیله‌ی او است و موقعیت جغرافیایی این شهر در شرق عقبه است. مردم مدین از عرب و اولاد اسماعیل بوده‌اند و با مردم فلسطین و لبنان و مصر روابط بازرگانی داشته‌اند. مورخین مسافت جزیره‌ی سینا تا حدود فرات را مدین می‌نامند. (۱) اهل مدین کافر و مشرک بودند و بیشه‌ای را که درختان خرّم و نهال‌های سبز و صفا داشت می‌پرستیدند و در داد و ستد غش و خیانت می‌کردند، چون کالایی از کسی می‌خریدند با سنگ وکِیل تمام دریافت می‌داشتند و چون چیزی می‌فروختند از کِیل و وزن آن می‌کاستند. چون کار شرک و فساد و کفر و عناد قوم فزونی یافت، پروردگار متعال حضرت شعیب را به سوی ایشان فرستاد و به آیات و معجزات الهی خویش تأیید فرمود. حضرت شعیب قوم مدین را به عبارت خدای یکتا و به عدل و داد دعوت کرد و از عاقبت حق‌شکنی و خیانت در معامله و ظلم و فساد تهدید نمود و نعمت‌های الهی و برکاتی را که خدا به مال و اولادشان بخشیده یادآوری کرد و ایشان را از انتقام و عذاب الهی بر حذر داشت، ولی متأسفانه کار و نصیحت حضرت شعیب کارساز نشد، تا جایی که بر شعیب حمله بردند و او را به دروغ‌گویی و ساحری و شعبده‌بازی متهم کردند و گفتند: اگردر اعای خود صادقی، صاعقه و عذاب بر ما فرو فرست. پس خدای تعالی دعای شعیب را مستجاب کرد و قوم را به گرمای شدید مبتلا کرد، به‌طوری‌که آب تشنگی‌شان را فرو نمی‌نشاند و سایه‌ی درختان از حرارت‌شان نمی‌کاست و سرداب‌های‌شان را از رحمت گرما آسوده نمی‌داشت. قوم به ناچار از شهر و دیار خود فرار کردند تا در بیابان قطعه‌ی ابری بالای سرشان پدیدار شد که از دیدنش خوشحال شدند و زیر سایه‌اش گرد آمدند تا از رنج گرما آسایش پیدا کنند، پس چون همه در یک‌جا مجتمع گشتند، شراره‌ها و شهاب‌ها از ابر بارید و غریوی از آن برخاست و زمین‌لرزه‌ای سخت احساس کردند و تا خواستند راه خلاصی بجویند به طوفان هلاک در افتادند. (۲) پاورقی: (۱) صدرالدین بلاغی، فرهنگ قصص قرآن، ص ۴۰۷. (۲) صدرالدین بلاغی، قصص قرآن ص ۱۲۳- ۱۲۰ (با تلخیص). ---

-- - عـــاقبت

قوم حضرت لوط (ع) به کجا رسید؟ آیا حضرت لوط (ع) نیز به عذاب قومش گرفتار شد؟ - قوم سرکش و منحرف حضرت لوط (ع) از دستورهای خداوند و هشدارهای پیامبرشان سرپیچی کردند. خداوند متعال نیز آنها را به شدت مورد عذاب قرار داد، به این ترتیب که فرشتگانی را نزد حضرت لوط فرستاد که گفتند: «ای لوط! ما رسولان پروردگار توایم، آنها (قوم

منحرف) هرگز به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد، در دل شب با خانواده‌ات (از این شهر) حرکت کن و هیچ‌یک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسر تو که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد. موعد آنها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟! هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم، و بارانی از سنگ (گِل‌های متحجر و خشک شده) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم؛ (سنگ‌هایی که) نزد پروردگارت نشان‌دار بود؛ و آن، از (سایر) ستمگران دور نیست!» (هود،۸۱-۸۳) از آیه‌ی مذکور بر می‌آید که قوم حضرت لوط عاقبت دچار عذاب خداوند گشته و نابود شدند و حضرت لوط (ع) به اتفاق خانواده‌اش (به استثناء همسرش که دچار عذاب شد) نجات پیدا کردند؛ {إِلاَّ آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ} (حجر،۵۹-۶۰) «مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد (دادیم) به جز همسرش که مقدر داشتیم در شهر بماند و هلاک شود.» پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۶، ص ۲۴۳-۲۴۶؛ ج ۲۲، ص ۳۵۷، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران. -----------

----

------------------ - در چند سوره‌ی قرآن، داستان‌هایی از حیوانات آمده است، لطفاً چند داستان را بیان کنید؟ - سوره‌هایی که به گونه‌ای، داستان حیوانات در آنها بیان شده، به قرار زیر است: ۱. بقره: در این سوره، داستان گاو بنی‌اسرائیل نقل شده که خلاصه‌ی آن این است: فردی از بنی‌اسرائیل، به طور مرموزی کشته می‌شود، و هر قبیله، قتل را به گردن قبیله‌ی دیگر می‌اندازد و برای این‌که این مسأله، سبب آشوب نشود، موسی از خدا خواست که معجزه‌آسا قاتل را معین کند. از طرف خداوند فرمان آمد که گاوی را بکشید. با آمدن این فرمان، بنی‌اسرائیل - برای فرار از انجام فرمان الهی - با بهانه جویی‌های مکرّر، نسبت به مشخصات گاو، کار را بر خود سخت کردند. خداوند به درخواست آنان عمل کرد و مشخصات دقیق گاو را به آنان فرمود، و آنان نیز مجبور شدند گاوی با آن مشخصات معین را به سختی پیدا کنند و با قیمت گزافی بخرند و آن را سر ببرند. بعد از آن دستور آمد که دم گاو را به مقتول بزنند تا قاتل مشخص شود. جالب است که بنی‌اسرائیل، عاقبت گاو مشخص شده را نزد جوانی که به پدرش احترام زیاد می‌گذاشت پیدا کردند و چون پسر نمی‌خواست گاوش را بفروشد و بنی اسرائیل هم چاره‌ای جز خریدن آن نداشتند، از این رو با قیمت زیاد آن را خریدند. به این طریق از احترام آن جوان به پدرش قدردانی نمود. این سوره، به مناسبت این داستان، بقره (گاو ماده) نامیده شد. ۲. سوره‌های «اعراف، شعرأ، هود، قمر و شمس»: در این سوره‌ها به داستان ناقه‌ی صالح (ماده شتری که معجزه‌ی حضرت صالح، بود و به آن «ناقهٔ الله» گفته می‌شد) اشاره شده است. (اعراف / ۷۳) قوم صالح، بر خلاف فرمان الهی، شتر را می‌کشند و به عذاب الهی دچار می‌شوند. این داستان، به طور مفصّل در سوره‌ی «هود» آمده است. ۳. سوره‌ی کهف: ماجرای اصحاب کهف و سگ آنان در این سوره آمده است. ۴. سوره‌ی نمل: ۱ - ماجرای سلیمان، در وادی مورچگان: تا (سلیمان و لشکریان او) به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان؛ به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند، در حالی‌که نمی‌فهمند!، (سلیمان) از سخن او تبسّمی کرد و خندید و گفت: {حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ؛ [آنها حرکت کردند] تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه‌ای گفت: (به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی‌فهمند!)} {فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبادِكَ الصَّالِحِينَ؛ سلیمان از سخن او تبسّمی کرد و خندید و گفت: (پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم، و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد

کن!)} (نمل / ۱۸-۱۹) ۲. ماجرای سلیمان و ناپدید شدن هدهد و خبرآوردن او از ملکه‌ی سبا: هدهد پس از غیبتی نه چندان طولانی - که باعث شد حضرت سلیمان او را به طور جدّی مورد بازخواست قرار بدهد - برگشت و از وجود کشوری وسیع به نام «سبا» و پادشاه آن - که یک زن بود و تختی عظیم داشت - خبر داد. سلیمان نیز، با نامه نوشتن به ملکه‌ی آنان، سرانجام هدایت آنان را - که خورشید پرست بودند - فراهم کرد. ۵. سوره‌ی فیل: در این سوره‌ی کوتاه، به لشکرکشی ابرهه (فرمانده‌ی سپاه حبشه) با تعدادی فیل به خانه‌ی کعبه اشاره شده است. ماجرا از این قرار بود که ابرهه از اهمیت دادن مردم به خانه‌ی کعبه، سخت به خشم آمده بود، زیرا می‌دید مردم به جای آن‌که به معبد زیبایی که او درست کرده بود روی آورده‌اند، به خانه‌ی کعبه که بسیار ساده و از سنگ و گِل درست شده بود - روی آورند؛ به همین جهت، تصمیم گرفت کعبه را نابود کند. و با لشکریان فیل سوارش، تا نزدیک مکّه آمد، ولی به اذن خداوند متعال، فیل‌ها از نزدیک شدن به کعبه امتناع کردند و تلاش لشکر نیز برای به فرمان آوردن فیل‌ها، بی‌نتیجه ماند؛ افزون بر آن، برای گوش مالی و عبرت دیگران خداوند پرندگانی را - که از سمت دریا آمدند - به سوی آنان فرستاد که هر کدام سه سنگ‌ریزه - یکی به منقار و دو تا به چنگال - همراه داشتند. پرندگانی که «ابابیل» نام داشتند، به لشکر حمله کردند و سنگ‌ریزه‌ها را بر سر لشکر ریختند. هر کدام از سنگ‌ریزه‌ها که به کسی اصابت می‌کرد، بدن او را سوراخ کرده از طرف دیگر بدن او خارج می‌شد. ابرهه نیز با همین سنگ‌ریزه‌ها مجروح و عاقبت هلاک شد. پیامبر در همین سال متولد شد و آن سال را «عام الفیل» نام نهادند. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، سوره‌های بقره، اعراف، هود، کهف، نمل و فیل، نشر دارالکتب الاسلامیة. -------

---

---------------------- - داستان دو فرزند حضرت آدم (ع) در چه سوره و چه آیه‌ای آمده است؟ - درباره‌ی این قصّه در آیات ۲۷ تا ۳۲ سوره‌ی مائده مطالبی بیان شده است. از روایات امامان معصوم (علیهم السلام) نیز استفاده می‌شود که علت قربانی کردن فرزندان حضرت آدم (ع) و سبب قتل «هابیل»، مسأله‌ی وصایت و جانشینی حضرت آدم (ع) بود؛ چون قابیل دید پدرش حضرت آدم (ع) برادرش هابیل را به این منصب مفتخر ساخت، به وی حسادت برد تا آن‌جا که در صدد قتل او برآمد. در روایتی از امام صادق (ع) در این‌باره چنین می‌خوانیم: «خداوند متعال به آدم (ع) وحی فرمود: «اسم اعظم من و میراث نبوّت و اسمایی را که به تو تعلیم کرده‌ام و هر آنچه مردم بدان نیاز دارند، به هابیل بسپار.» حضرت آدم (ع) نیز این کار را کرد و چون قابیل مطلع شد، خشمناک شد؛ به نزد حضرت آدم (ع) آمد و گفت: پدرجان! مگر من از وی بزرگ‌تر نبودم و بدین منصب شایسته‌تر از او نیستم؟ حضرت آدم (ع) فرمود: ای فرزند! این کار به دست خداست و او هر که را بخواهد به این منصب می‌رساند و خداوند او را به این منصب مخصوص فرموده است؛ اگر چه تو از وی بزرگ‌تر هستی و اگر می‌خواهی صدق گفتار مرا بدانید، هر کدام قربانی به درگاه خدا ببرید و قربانی هر یک از شما قبول شد، او شایسته‌تر از دیگری است. قابیل و هابیل، قربانی آوردند؛ به این ترتیب که قابیل، چون دارای زراعت بود، برای قربانی خویش مقداری از گندم‌های بی‌ارزش و نامرغوب خود را جدا کرد و به درگاه خدا برد و هابیل که گوسفنددار بود، یکی از بهترین قوچ‌ها و گوسفندان چاق و فربه خود را جدا کرده، برای قربانی برد...». در روایت دیگری از امام سجاد (ع) درباره‌ی پذیرفته شدن قربانی و ماجرای قتل هابیل چنین بیان شده است: «... قربانی صاحب گوسفند، یعنی هابیل پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) قبول نشد. قابیل غضبناک شده به هابیل گفت: به خدا تو را خواهم کشت! هابیل گفت: خدا تنها از پرهیزکاران قبول می‌کند، اگر تو دستت را به سوی من بگشایی که مرا بکشی، من هرگز برای کشتن تو دست به سویت نمی‌گشایم، من از خدا، پروردگار جهانیان می‌ترسم؛ من می‌خواهم تو زیر بار گناه من و خود باشی و از دوزخیان شوی و این پاداش ستمگر است.(و بدین

صورت) «دلش» کشتن برادر را برایش جلوه داد، ولی او نفهمید چگونه او را بکشد تا «ابلیس» آمد و به او یاد داد و گفت: سرش را میان دو سنگ بگذار و آن گاه سرش را بشکن! وقتی او را کشت، نفهمید با او چه کند، دو زاغ آمدند و با هم شروع به زد و خورد کردند و کم‌کم جنگ سختی نمودند. تا یکی دیگری را کشت و آنگاه آن‌که به جا ماند، با چنگال خود گودالی حفر کرد و آن زاغ دیگر را در آن دفن نمود. قابیل گفت: ای وای! آیا ناتوان بودم که چون این زاغ باشم و جسد برادر را پنهان کنم؟ و از پشیمانان شد، گودالی کند و او را در آن دفن کرد (و بدین صورت) قانون دفن مرده‌ها از آن‌جا شروع شد. پاورقی: (۱) ر. ک: بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۱۱، ص ۶۵۵ - ۶۵۶، ح ۲۸ - ۳۱، داراحیاألتراث العربی، بیروت / تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج، ص ۲۹۷ - ۳۲۵، نشر اسلامی / قصص قرآن یا تاریخ انبیاء، سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۲۲ - ۳۰، انتشارات علمیه. ---

-- - بلعم باعورا کیست و

آیا در قرآن به او اشاره شده است؟ - بلعم باعورا، عالِمی از بنی‌اسرائیل است که اسم اعظم را می‌دانست؛ ولی مورد فریب فرعون قرار گرفت و با حضرت موسی به دشمنی پرداخت. در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵ و ۱۷۶ به وی اشاره شده است. ---

----

------------------------------- - با توجه به آیات قرآن آیا موسی صدای خدا را اصالتاً شنید؟ آیا موسی چنان‌که می‌گویند در گفتار زبانی مشکلی داشته است؟ خیلی به این مسأله اشاره شده است و حتی از خداوند می‌خواهد برای نرمی کلام کمکش کند یا هارون به همراهش باشد. - این سؤال در حقیقت چند سؤال جداگانه درباره‌ی حضرت موسی است. ۱. آیا حضرت موسی صدای خدا را اصالتاً شنید؟ وقتی حضرت موسی مدتش در مدین تمام شد، از آن‌جا همراه با زنش به سوی مصر حرکت کرد و چون مردی با غیرت بود و نمی‌خواست نامحرمی چهره‌ی زنش را ببیند، زنش را سوار بر الاغی کرد و همراه با گوسفندانش و با مقداری از اثاثیه‌ی زندگی به راه افتاد، ولی از جاده منحرف شد و راه را گم کرد. چون هوا تاریک شد و شب زمستانی و سرد بود و تعدادی از گوسفندانش متفرق شدند، کار بر او مشکل شد. ناگاه از دور آتشی را مشاهده کرد. به زنش گفت: این‌جا بمان تا من بروم و مقداری آتش بیاورم تا گرم شویم. موسی حرکت کرد. وقتی نزدیک آتش رسید، احساس کرد درختی است نورانی. به اشتباه پندار می‌کرد که آتش است. از آن درخت صدایی و ندایی شنید: {فَلَمَّا أَتاها نُودِي مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يا مُوسى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ} هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: (ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان! موسی به اطراف نگاه کرد، کسی را نیافت. موسی گفت: تو کیستی که من صدای تو را می‌شنوم؟ او گفت: من بالای توام؛ با توام؛ جلوی توام؛ عقب توام و از تو به تو نزدیک‌ترم. حضرت موسی فهمید که معجزه‌ای رخ داده است و خدا با او سخن می‌گوید. از آن درخت صدای تسبیح بر می‌آمد و نور عظیمی از آن می‌تابید. بنابراین صدایی که حضرت موسی از ناحیه‌ی آن درخت شنید، وحی الهی و تکلّم خدا با موسی بود. بدین جهت است که موسی را کلیم الله می‌نامند، اما تکلّم و کلام خدا به صورت تجلّی کلمات در چیزی مانند درخت یا چیز دیگری بوده است. به تعبیر دیگر ایجاد صوت و کلام در درخت بوده است. (۱) اما سؤال دوم: آیا موسی در سخن گفتن مشکلی داشته است؟ پاسخ این است که: از آیه استفاده می‌شود عقده و گره و مشکلی در سخن گفتن داشته و در ادای بعضی از حروف مشکل داشته و از فصاحت لازم برخوردار نبوده است. از این جهت از خدا می‌خواهد برادرش هارون را که فصیح‌تر و گویاتر بود، وزیر و همراه او قرار دهد. گویند علّت و ناگویایی بعضی از حروف این بوده که در کودکی هنگامی که ریش فرعون را چنگ گرفت، فرعون ناراحت

شد و دستور داد موسی را بکشند. آسیه زن فرعون گفت: این بچّه چیزی نمی‌فهمد و از این کار قصدی نداشته است. می‌توانی او را بیازمایی. فرعون ظرفی را که پر از آتش بود، نزدیک موسی آورد و موسی دست برد و آتشی را برداشت و بر دهان گذاشت و زبانش سوخت و از آن جهت لکنت زبان داشت. (۲) پاورقی: (۱) با استفاده از تفسیر مجمع‌البیان، ج ۷ ص ۹ المیزان، ج ۱۴ ص ۱۳۸. (۲) با استفاده از تفسیر مجمع‌البیان، ج ۷ ص ۱۴ المیزان، ج ۱۴ ص ۱۴۶. ------------------

---

------------ - یسع و ذالکفل که در سوره‌ی ص آیه‌ی ۴۸ از آنها نام برده شده آیا پیامبران الهی‌اند؟ - خدای سبحان نام این دو بزرگوار را در قرآن ذکر کرده و آن دو را از انبیاء شمرده و برایشان دو ثنا خوانده و از اخیارشان معرفی فرموده است، چرا که در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ص می‌فرماید: {وَ اذْكُرْ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيارِ} و به خاطر بیاور (اسماعیل) و (الیسع) و (ذا الکفل) را که همه از نیکان بودند! در روایات و منابع تاریخ شیعیان نامی از این دو پیغمبر دیده می‌شود؛ در کتاب بحارالانوار از کتاب احتجاج مرحوم طبرسی او هم از کتاب توحید و عیون اخبار الرضا تألیف شیخ صدوق در ضمن خبری طولانی که حسن بن محمد نوفلی آن را از امام رضا (ع) نقل کرده، آمده است که آن جناب در ضمن احتجاج علیه جاقلیق مسیحی نصاری به این‌جا رسید که فرمود: «یسع همان کارهایی را می‌کرد که حضرت عیسی می‌کرد؛ یعنی او نیز روی آب راه می‌رفت و مردگان را زنده می‌کرد و کور مادر زاد و بیمار برصی را شفا می‌داد با این تفاوت که امّت او قائل به خدایی او نشدند و شما قائل به خدایی مسیح شدید. و نیز از کتاب قصص انبیاء نقل شده که از صدوق و او هم از دقاق و او هم از سدی و او هم از سهل و او از عبدالعظیم حسنی که در تهران مدفون است روایت کرده که فرمود: نامه‌ای به امام جواد (ع) نوشتم و در آن از ذی‌الکفل پرسیدم که نامش چه بود؟ آیا از مرسلین بود یا خیر؟ امام جواد (ع) در جوابم نوشت: «خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد که سیصد و سیزده نفر آنان مرسل بودند و ذی‌الکفل یکی از مرسلین است که بعد از سلیمان بن داوود می‌زیست و میان مردم به مثل حضرت داوود قضاوت می‌کرد و جز برای خدای سبحان خشم نکرد و نام شریفش عویدیا بود و او همان است که خدای سبحان در کتاب عزیزش نامش را برده است که شرح آن گذشت» البته درباره‌ی این دو بزرگوار روایات متفرقه‌ی دیگری درباره‌ی گوشه‌هایی از زندگانی آنهاست که چون مجال بیان نیست از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. (۱) پاورقی: (۱) ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۷ ص ۳۴۲ و تفسیر نمونه جزء ۲۳ ج ۱۹ ص ۳۱۱ و ۳۱۲. --

-- - باردار شدن حضرت مریم (ع) به چه صورت بوده است؟ در تفسیر آمده که جبرئیل در پیراهن یا در دهان او دمیده است. آیا همین مقدار برای بارداری حضرت مریم کفایت می‌کند یا این‌که جبرئیل به صورت انسان بر مریم وارد شده است؟ لطفاً توضیح دهید. - در چند جای قرآن داستان بارداری و حمل حضرت مریم آمده است، از جمله: ۱- «گفت: (ملك): پروردگار تو این چنین است. برای من (ملك روح) آسان است. ما آن پسر را برای مردم آیتی و بخشایشی کنیم و این کاری است که بدان حکم رانده‌اند. پس به او آبستن شد و او را با خود به مکانی دور افتاده برد». (۱) ۲- «و آن زن (حضرت مریم) را یاد کن که شرمگاه خود را نگاه داشت و ما از روح خود در او دمیدیم و او و فرزندش را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم». (۲) ۳- «و مریم دختر عمران را که شرمگاه خویش را از زنا نگه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم». (۳) خداوند متعال برای نشان دادن قدرت خود دست به کارهای خارق‌العاده می‌زند و مسأله‌ی بارداری حضرت مریم به صراحت معنای آیه از این قبیل است. وقتی خداوند متعال می‌فرماید: ما از روح خود در او دمیدیم، معلوم می‌شود مسأله‌ی حاملگی حضرت مریم از طریق عادی و تماس با هم نوع انسانی صورت نگرفته است و خداوند

متعال به قدرت خود چنین کاری را انجام داده و واسطه‌ی چنین بشارت و پیامی روح (جبرئیل) فرشته‌ی اعظم خدا بود که به صورت انسانی مجسم و بدون تماس مستقیم با حضرت مریم (ع) مأموریت خداوند را انجام داده است، آن‌گونه که در قرآن بدان اشاره شده است: «میان خود و آنان پرده‌ای کشید و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام (کمال) بر او نمودار شد». (۴) البته در کتاب‌های تفسیر چنین آمده است که فرشته‌ی اعظم (جبرئیل) در تمثّل انسانی قرار گرفته است، نه این‌که واقعاً از حالت فرشته بودن خارج شده و ماهیت انسانی پیدا کرده باشد. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی {فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا} می‌فرماید: از ظاهر سیاق بر می‌آید که فاعل کلمه‌ی تمثّل ضمیری است که به روح بر می‌گردد. پس روحی که به سوی مریم فرستاده شده بود، به صورت بشر ممثّل شد. معنای تمثل و تجسم به صورت بشر این است که در حواس بینایی مریم به این صورت محسوس شود و گرنه در واقع باز همان روح است، نه بشر. (۵) در ادامه می‌فرماید: بنابراین معنای تمثل جبرئیل برای مریم به صورت بشر این است که در ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، نه این‌که واقعاً به آن صورت در آمده باشد، بلکه در خارج از ادراک وی، صورتی غیر از صورت بشر داشت. (۶) البته نزد خداوند انجام هر کاری آسان است، آن‌گونه که خود فرمود: {إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} «چون خدا بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو پس موجود می‌شود» (۷) و اما گاهی موجود با اسباب عادی موجود می‌شود و گاهی با سبب غیر عادی که در نزد خدا هر دو آسان است. پاورقی: (۱) مریم (۱۹) آیه‌ی ۲۱ و ۲۲. (۲) انبیاء (۲۱) آیه‌ی ۹۱۶. (۳) تحریم (۶۶) آیه‌ی ۱۲. (۴) مریم (۱۹) آیه‌ی ۱۷. (۵) ترجمه‌ی فارسی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۰. (۶) همان، ص ۵۲. (۷) یس (۲۶) آیه‌ی ۸۲. --

-- - اصحاب سبت چه کسانی هستند؟ - سبت در لغت به معنای تعطیل عمل است برای استراحت. این‌که قرآن در سوره نباء آیه‌ی ۱۰ می‌فرماید: (خواب را ما راحتی شما قرار دادیم) به همین موضوع اشاره دارد. روز شنبه را از این جهت یوم‌السبت گویند که آنها کسب و کار خود را برای استراحت در این روز تعطیل می‌کردند. اصحاب سبت، جمعی از بنی‌اسرائیل بودند که در ساحل یکی از دریاها - ظاهراً دریای احمر بوده - در بندری به نام ایله (که امروز به بندر ایلات معروف است) زندگی می‌کردند و از طرف خداوند به عنوان امتحان، دستوری به آنها داده شد که صید ماهی را در روز شنبه تعطیل کنند، اما ایشان با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند و همه به صورت میمون در آمدند. قرآن می‌فرماید: «هنگامی که در برابر فرمانی که به آنها داده شده بود سرکشی نمودند به آنها گفتیم به شکل میمون در آیید و طرد شوید.». (۱) البته این جمعیت هنگامی که در برابر آزمایش بزرگ الهی که آمیخته با زندگی آنان بود قرار گرفتند به سه گروه تقسیم شدند، شرح تفصیلی ماجرا را می‌توانید در کتب معتبر از جمله تفسیر وزین المیزان، ج ۸، از ص ۴۳۱ و تفسیر نمونه، ج ۶، از ص ۴۱۸ استفاده نمایید. پاورقی: (۱) اعراف، آیه‌ی ۱۶۶، {فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ}. --

-- - بر طبق آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نمل حضرت موسی نُه معجزه داشتند که در بسیاری از کتب آنها را عبارت از «عصا، ید بیضا، ملخ، قمّل، ضفدع، خون، شکافتن دریا و کوه و طوفان» می‌دانند. لطفاً برای هر کدام توضیح دهید که چه بود و به چه علّت بود؟ - در آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی اسراء آمده است: {لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ...} «به موسی معجزات نه‌گانه‌ی روشن‌گری بخشیدیم». معجزات حضرت موسی (ع) را به طور خلاصه توضیح می‌دهیم: ۱- عصا: یکی از معجزات حضرت موسی (ع)، عصای حضرت بود. در حالی‌که ساحران به دستور فرعون، مارهایی را درآوردند که شروع به خزیدن کردند و مردم از بیم

جان خود فرار می‌کردند، به موسی (ع) امر شد که آنچه در دست داری بینداز. حضرت عصای خود را انداخت به امر خداوند تبدیل به اژدهایی شد که تمام مارها و آنچه را که ساحران ایجاد کرده بودند بلعید. این اژدها آن‌چنان رعب و وحشتی در دل مردم ایجاد کرد که مردم از خوف جان فرار می‌کردند و برخی از ترس جان باختند و مردم و ساحران فهمیدند که این کار عادی نیست بلکه یک امر الهی و آسمانی است. (۱) ۲- ید بیضاء: ید بیضاء از جمله معجزاتی است که خداوند به موسی (ع) برای هدایت فرعون و قومش عطا فرموده است: «دستت را در گریبانت کن، تا سپید و درخشان بدون هیچ بیماری بیرون آید، و بازوی خود را از ترس جمع کن. بدان که این دو، دو برهان از سوی پروردگارت هستند برای فرعون و بزرگان قومش، که ایشان قومی نافرمان هستند». (۲) حضرت موسی (ع) برای این‌که معجزه‌ی خود را به فرعون و ساحران نشان دهد، دستش را از گریبان خود بیرون آورد و به ناگاه نوری مانند نور آفتاب از بین انگشتانش می‌درخشید که بین آسمان و زمین را روشن می‌کرد. (۳) این معجزه‌ای بود که حضرت موسی (ع) به امر خداوند ارائه کرد تا فرعون و ساحران ایمان بیاورند. ۳- ملخ (جراد): بعد از بلایای زیادی که بنی‌اسرائیل متحمّل شده بود، حضرت موسی (ع) و هارون نزد فرعون رفتند و از او رخصت مهاجرت خواستند اما فرعون اجازه نداد. بعد فرعون به حضرت موسی (ع) گفت: چه کسانی می‌خواهند مهاجرت کنند؟ موسی (ع) گفت: تمام بنی‌اسرائیل با زن و فرزند و هر چه دارند و قابل انتقال است مهاجرت می‌کنند. فرعون گفت: فقط مردان بروند و زنان، اطفال و جوانان نباید بیرون بروند. حضرت موسی (ع) مأیوس شد و عصای خود را بر زمین زد و بادی از جانب مشرق وزیدن گرفت و ملخ‌های گوناگونی را به همراه آورد تا هوا تاریک شد و زمین در زیر انبوه ملخ‌ها ناپدید گردید. ملخ‌ها هر چه را می‌یافتند می‌خوردند و نابود می‌کردند. مردم از ترس قحطی و هلاکت با یک دیگر به نزاع پرداختند. فرعون وقتی وضع را این‌گونه دید، به هراس افتاد و به حضرت موسی (ع) گفت: من چندین بار خلاف عهد کرده‌ام. اینک این ملخ‌ها را بران و دور کن و هر کجا که می‌خواهی با قوم خود مسافرت کن. حضرت موسی (ع) از خداوند خواست و بادی از مغرب وزیدن گرفت و ملخ‌ها را برد و به دریای قلزم ریخت چنان‌که یک ملخ به جای باقی نماند. (۴) ۴- قمّل (شپش): حضرت موسی (ع) نزد فرعون رفت و گفت: اگر اجازه ندهی با قوم خود مهاجرت کنم باز حیوانات موذی بر شما مسلط می‌شود، و بی‌درنگ عصا را بر زمین زد که تمام ذرات آن به صورت شپش درآمده و از سر و صورت مردم بالا می‌رفتند. تمام گوسفندان و احشام پر از شپش شدند. هفت روز گذشت و مردم به ستوه آمده، به فرعون شکایت کردند. فرعون نزد موسی (ع) رفت و از او درخواست کرد که این بلا را رفع کند. حضرت موسی (ع) دعا کرد و خداوند دعای او را اجابت کرد. ۵- ضفدع (قورباغه): حضرت موسی (ع) نزد فرعون رفت و از او خواست به وعده‌ی خود مبنی بر مهاجرت بنی‌اسرائیل وفا کند اما فرعون به وعده‌ی خود وفا نکرد و با مهاجرت بنی‌اسرائیل مخالفت نمود. حضرت موسی عصای خود را را به رود نیل زد که قورباغه‌ها از رود نیل بیرون ریختند و شهر را فرا گرفته و از سر و روی مردم بالا می‌رفتند، به طوری که مردم به ستوه آمدند. فرعون نزد حضرت موسی رفت گفت: اگر قورباغه‌ها را برگردانی اجازه می‌دهم بنی‌اسرائیل را کوچ دهی. حضرت موسی دعا کرد. هفت روز طول کشید تا همه‌ی قورباغه‌ها از شهر به دریا ریختند و بلا مرتفع شد. اما باز فرعون تحت تأثیر نظر ساحران به وعده‌ی خود وفا نکرد و با مهاجرت بنی‌اسرائیل مخالفت نمود. (۵) ۶- خون (باران خون): زمانی که فرعون با مهاجرت قوم بنی‌اسرائیل به همراه حضرت موسی (ع) مخالفت نمود، آن حضرت، فرعون را از عذاب الهی ترساند و باران خون باریدن گرفت و ترس و وحشت همه جا حاکم شد. فرعون با دیدن عذال الهی، به ظاهر با مهاجرت بنی‌اسرائیل موافقت نمود اما بعد از دفع عذاب، دوباره به وعده‌ی خود وفا نکرد. ۷- شکافته شدن دریا: زمانی که حضرت موسی (ع) و قوم بنی‌اسرائیل از دست فرعون فرار کردند، به دریا رسیدند و فرعون در مقام بازگرداندن آنها و انتقام گرفتن بود. راه فرار منحصر

به دریا شد. خداوند به حضرت موسی (ع) خطاب کرد که عصای خود را به دریا بزن تا شکافته شود و راهی برای عبور موحدین باز کند. (۶) حضرت موسی عصای خود را به دریا زد و آب دریا شکافت و راهی عریض و خشک باز شد. حضرت موسی (ع) و قوم بنی‌اسرائیل ظرف مدت کوتاهی از دریا به امر الهی عبور کردند و فرعون و همراهانش در دریا غرق شدند و به هلاکت رسیدند. فرعون دم آخر عمر وقتی به هلاکت خود یقین نمود گفت: ایمان آوردم و حال آن‌که وی را سودی نبخشید و در دریا غرق شد. (۷) ۸- کوه طور و از هم پاشیدن آن: بعد از خلاصی حضرت موسی (ع) و قومش از اسارت فرعون، آنها زندگی نوینی را آغاز کردند و (موسیع) از پروردگار خواهش کرد تا کتابی به او عطا کند که در پرتوش هدایت جویند. (۸) خداوند موسی را فرمان داد تا مدت سی روز بدن را پاک و پاکیزه سازد و به طور سینا رود و فرمان خدا را در کتاب که مدار احکام بنی‌اسرائیل باشد دریافت کند. حضرت موسی (ع) هفتاد تن از قوم خود را برگزید و همراه خویش به کوه طور برد تا بر جریان مکالمه‌اش با خدا و گرفتن الواح از جانب او شاهد باشند و بنی‌اسرائیل صدور الواح را از جانب خدا تکذیب نکنند. چون به کوه طور رسید از جانب خدا ده شب دیگر بر آن سی شب افزوده شد. در اربعین حضرت موسی (ع) هفتاد نفر از همراهانش که به کوه طور رفته بودند، چون از مکالمه‌ی موسی (ع) با خدا آگاه شدند، از وی خواستند خدا را به ایشان نشان دهد. چون آن جماعت در خواهش خود اصرار نمودند ناچار موسی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! خویش را به من نشان ده تا تو را بنگرم. پروردگار فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به جانب کوه طور بنگر، پس اگر کوه بر جای ماند مرا خواهی دید». موسی به سوی کوه متوجه شد و چون تجلّی خدا در کوه آشکار شد، ناگهان کوه از هم پاشید و اجزایش از یکدیگر فرو ریخت و پایه‌هایش به زمین فرو رفت. موسی از هول آن منظره غش کرد و بر خاک افتاد و خداوند بر حال او رحمت کرد و او را مورد لطف و عنایت قرار داد تا به هوش آمد و به تسبیح و تکریم خدا پرداخت. (۹) موسی (ع) دید که شیوخ بنی اسرائیل که همراه او بودند گرفتار ارتعاشی شدید شده‌اند و از شدت آن یکی یکی جان سپردند. از این رو، در پیشگاه خدا به گریه و زاری در آمد و عرضه داشت: خدایا! اگر این هفتاد نفر زنده نشوند و بنی‌اسرائیل مرا به قتل ایشان متهم سازند، در جواب چه بگویم؟ خداوند بر اثر تضرع و دعای حضرت موسی (ع) آن جماعت را زنده کرد تا بر آن معجزه‌ی الهی شهادت بدهند. (۱۰) ۹- طوفان: زمانی که حضرت موسی (ع) فرعون را با مهاجرت قوم بنی‌اسرائیل دید، دست به دعا برداشت و خداوند طوفان را نازل کرد و همه چیز و همه کس در معرض نیست و نابودی قرار گرفت و مردم دچار خوف و وحشت شدند. کار بر فرعون سخت شد و به دنبال حضرت موسی فرستاد و گفت: اجازه می‌دهم که قوم خود را برداری و بیرون بروی. دعا کن این بلا دفع شود. حضرت دعا کرد و طوفان دفع شد. (۱۱) برخی از مفسّران معجزات حضرت موسی (ع) را بیشتر از نُه فقره دانسته‌اند. بر اساس روایتی از پیامبر اکرم (ص) تسع آیات مندرج در آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی اسراء نُه فرمان از سوی خداوند به موسی و قوم او بوده است. (۱۲) پاورقی: (۱) عماد الدین حسین اصفهانی، قصص الانبیاء، ص ۵۱۹ و ۵۲۰. (۲) قصص (۲۸) آیه‌ی ۳۲. (۳) بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه‌ی قرآن و قرآن پژوهی، ص ۲۳۷۰ و ۲۳۷۱. (۴) عماد الدین حسین اصفهانی، قصص الانبیاء از آدم تا خاتم، ص ۵۲۳ و ۵۲۴. (۵) عمادالدین حسین اصفهانی، قصص الانبیاء، ص ۵۲۱. (۶) همان، ص ۵۳۰. (۷) همان، ص ۵۳۱. (۸) صدرالدین بلاغی، قصص قرآن، ص ۱۴۸. (۹) صدرالدین بلاغی، قصص قرآن، ص ۱۵۰. (۱۰) همان. (۱۱) عماد الدین حسین اصفهانی، قصص الانبیاء، ص ۵۲۴. (۱۲) شیخ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۴۴.

---------------------------------- - آیات ۱۶ تا ۲۶ سوره‌ی مبارکه (ص) راجع به آزمایش حضرت داوود (ع) است. چه رابطه‌ای میان مفاهیم آیات فوق و قصّه داوود (ع) و زن اوریا وجود دارد؟ - آنچه از قرآن در آیات مزبور استفاده

می‌شود، این است که دو برادر به عنوان دادخواهی از دیوار محراب داوود بالا رفتند و نزد او حاضر شدند. او نخست وحشت کرد و ترسید. آن دو که نزاع کرده بودند نزد داوود آمدند تا حضرت رفع خصومت کند. شاکی گفت: برادر من ۹۹ گوسفند دارد، ولی من یک گوسفند. با این حال او از من می خواهد این یک گوسفند را به او بدهم. حضرت داوود با شنیدن شکایت شاکی فوراً حکم کرد که حق با تو است و برادر تو حقی ندارد. آنان رفتند. حضرت داوود به فکر فرو رفت و پیش خود فکر کرد که این چه قضاوتی بود که کردم، بدون این‌که سخنان آن یکی دیگر را بشنوم. فوراً حق را به جانب این دادم! وی این نوع قضاوت را ظلم دانست و سپس از کار خود پشیمان گشت و از خداوند تقاضای عفو کرد و خدا او را بخشید. در این‌جا دو مطلبِ قابل بحث هست: خداوند داوود را به آزمایشی در مورد قضاوت مبتلا کرد. دوم؛ داوود استغفار و توبه نمود. در تورات داستانی که با داستان قرآن کم و بیش ارتباط دارد، در مورد حضرت داوود آورده شده است که در آن داستان حضرت داوود متهم به عشق به زن شوهر دار شده و شوهر او را فریب داده تا به زنش رسد. جملاتی زشت در آن داستان وجود دارد که نمی‌توان به قلم آورد. (۱) از دیدگاه ما مسلمانان مخصوصاً شیعیان حضرت داوود معصوم بوده و از خلافکاری‌هایی که در تورات به او نسبت داده شده، مبرّا بوده است. استغفار حضرت ربطی به این قصّه ندارد. این قصّه را تورات تحریف شده نقل کرده و برخی از مسلمانان آن را از تورات نقل کرده‌اند. خداوند خطاب به داوود می گوید: {یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ} «ای داوود! ما تو را خلیفه‌ی خود روی زمین قرار دادیم». در روایات اسلامی داستانی خرافی تورات به شدت تکذیب شده است. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هر کس را نزد من آورند که بگوید داوود با همسر اوریا ازدواج کرد، دو حد بر او جاری می کنم: حدّی برای نبوّت و حدّی برای اسلام». (۲) در حدیث دیگر امام علی بن موسی الرّضا (ع) دست بر پیشانی خود زد و فرمود: {إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ} «شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی در نمازش نسبت دادید تا آن‌جا که هم چون کودکان به دنبال پرنده به پشت بام رفت! سپس او را به فحشا و بعد از آن به قتل انسان بی‌گناهی متهم ساختید؟!». (۳) بنابراین از دیدگاه ما این آیات ربطی به قصّه‌ی ساخته و پرداخته‌ی تورات و داستان زن اوریا ندارد و حضرت داوود فردی پاک و پیامبر و خلیفه‌ی خدا بوده است. پاورقی: (۱) تورات، کتاب دوم اشموئیل، فصل یازده. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۵۴ به بعد، به نقل از امالی صدوق و نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۴۶. (۳) همان. ---------------------------------------

-- - آیا

ذوالقرنین در سوره‌ی کهف، همان کوروش پادشاه هخامنشی است؟ - بحث بر سر این‌که ذوالقرنین که بود و مصداقش کیست بسیار است. خداوند می‌فرماید: (آن گروه به او) گفتند ای ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدّی ایجاد کنی!. (۱) ذوالقرنین کیست؟ مورخین و مفسّرین درباره‌ی شخص ذوالقرنین اقوال گوناگونی دارند که به سه قول قوی اشاره می‌شود: ۱. بعضی معتقدند ذوالقرنین کسی جز از این رو بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌خوانند و معتقدند که او بعد از مرگ پدرش بر کشورهای روم و مغرب و مصر تسلّط یافت و شهر اسکندریه را بنا کرد...؛ ۲. جمعی از مورخین معتقدند، ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن بوده؛ ۳. دانشمند معروف اسلامی، که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود، در کتاب محققانه‌ای که در این‌باره نگاشته، آورده است: ذوالقرنین همان پاداش هخامنشی است. از آن‌جا که نظریه‌ی اول و دوم هیچ مدرک قابل ملاحظه تارخی ندارد و از آن گذشته نه اسکندر مقدونی دارای صفاتی است که قرآن برای ذوالقرنین شمرده و نه هیچ یک از پادشاهان عین ... به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه‌ی سوم تمرکز می کنیم. (۲) که ذوالقرنین به احتمال بسیار زیاد با کورش پادشاه سلسله‌ی هخامنشی، تطابق دارد. علامه طباطبایی نیز در یکی از تطبیق‌ها، ذوالقرنین را همان کورش می‌داند. (۳) پاورقی: (۱) کهف، آیه‌ی ۹۴. (۲) تفسیر

نمونه، ج ۱۲ ص ۵۴۲. (۳) ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۳ ص ۶۵۸. --
--- - مقصود

از آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی نمل (کسی که به علم کتاب الهی دانا بود) کیست؟ آصف برخیا، حضرت سلیمان (ع) و یا حضرت خضر؟ آصف برخیا که بود؟ - مراد از آیه‌ی {قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ} (۱) به حسب روایاتی که از ائمه (ع) وارد شده آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان (ع) و وصی او است. بعضی گفته‌اند مراد حضرت خضر بود و بعضی دیگر حضرت سلیمان (ع) و برخی دیگر جبزئیل را مراد آیه دانسته‌اند. این وجوهی است که بر هیچ یک از آنها دلیلی اقامه نشده است. (۲) آیه‌ی مورد بحث درباره‌ی کسی است که تخت ملکه سبا را در کمترین مدت نزد حضرت سلیمان (ع) آورد و از او به عنوان {مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} (کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود) تعبیر شده است. آصف بن برخیا وزیر یا کاتب یا ندیم حضرت سلیمان (ع) بود. وی شخصیتی تاریخی است که در بیشتر روایات و داستان‌های حضرت سلیمان (ع) از او نام برده شده، از جمله سوره‌ی نمل آیه‌ی ۴۰. (۳) به نقلی آصف وزیر خواهر زاده‌ی سلیمان (ع) و صدیق بود و اسم اعظم خدا را (که چون او را بدان بخوانند اجابت فرماید) می‌دانست و اسم اعظم به قولی «الله» و پس از آن «رحمن» و به قولی «یا حی یا قیوم» و یا لفظ «ذوالجلال والاکرام» است. اما آن کتاب که قرآن کریم می‌فرماید آصف بهره‌ای از علم آن داشته است، به نقلی لوح محفوظ و به قولی جنس کلی کتب آسمانی که بر انبیاء فرود آمده است. به قول دیگر مراد نامه ی سلیمان به بلقیس بود که آصف از آن خبر داشت. (۴) پاورقی: (۱) نمل، آیه‌ی ۴۰. (۲) علامه سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی موسوی همدانی، ج ۱۵. (۳) بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه‌ی قرآن و قرآن پژوهی، ج ۱، ص ۳۹. (۴) سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج ۱، ص ۹۵. --
--- - از واژه‌ی (ابویه) در آیه‌ی

۹۹ سوره‌ی یوسف، استفاده می‌شود که مادر حضرت یوسف زنده بودند. پرسش این است که چرا از گریه و شیون ایشان، مانند حضرت یعقوب، حرفی به میان نیامده است؟ - در این‌که آیا مادر حضرت یوسف زنده بودند یا خیر دو دیدگاه بین مفسّران به چشم می‌خورد: برخی معتقدند مادر ایشان زنده بود، و همراه همسر و فرزندانش به مصر آمده، ولی برخی دیگر می‌گویند: راحیل، مادر حضرت یوسف از دنیا چشم فرو بسته بوده و این خاله‌ی حضرت یوسف بود که به مصر آمد و به جای مادر محسوب می‌شد. (۱) بر فرض زنده بودن مادر حضرت یوسف، سبب یاد نشدن از ایشان، آن است که قرآن کریم، کتاب تربیتی و انسان‌سازی است و اگر از نام برخی از افراد و شخصیت‌ها در این کتاب، یاد شده بیشتر به قصد آموزش و پرورش و هشدار به مردم و عبرت گرفتن از آنها بوده است. بنابراین، اگر نام و زندگی یک عدّه آثار تربیتی و عبرت‌آموزی بیشتری داشته، از آنها یاد شده است و اگر نام تمام پیامبران یا معاصران برخی از آنان در قرآن نیامده، به خاطر آن است که قرآن، کتاب تاریخی نیست که در آن به همه‌ی موارد تاریخ و از همه‌ی شخصیت‌های تاریخی و جزئیات آن سخن به میان آمده باشد. از نکات بالا معلوم شد که یاد کردن از حضرت یعقوب، پدر حضرت یوسف، به خاطر شأن والا و مقام نبوّت ایشان بوده است و در برخورد ایشان با قضیه‌ی حضرت یوسف نکته‌های تربیتی مهمی وجود دارد که در تفاسیر به آن پرداخته شده است. پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۰، ص ۸۵، دارالکتب الاسلامیة. -------------
----

---------------- - اصحاب الاخدود چه کسانی هستند؟ - اخدود به گودال‌ها و خندق‌های بزرگ گویند. منظور آیات ۴ - ۸ سوره بروج و خندق‌های عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه‌گران مؤمنان را در آن بیفکنند و بسوزانند.

معروف این است که ذونواس آخرین پادشاه حمیر (حمیر یکی از قبایل معروف یمن بود) به دین یهود در آمد و گروه حمیر نیز از او پیروی کردند و یهودی شدند. مدتی بر این منوال گذشت تا به او خبر دادند که در سرزمین نجران (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آیین نصرانیت باقی هستند، یهودیان ذونواس را تحریک کردند تا اهل نجران را وادار به پذیرش آیین یهود کند. ذونواس وارد نجران شد ساکنان آن‌جا را جمع و دین یهود را بر آنان عرضه کرد، اما آنها زیر بار نرفتند، حاضر شدند بمیرند، ولی از دین خود بر نگردند. ذونواس دستور داد خندق بزرگی حفر کنند، آن را پر از هیزم کردند و آتش زدند گروهی از نصارا را زنده زنده در آتش انداختند و سوزاند و گروهی را با شمشیر کشتند و قطعه‌قطعه کردند. (۱) پاورقی: (۱) ماجرای فوق به صورت‌های مختلف در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است از جمله کتاب مجمع‌البیان؛ تفسیر ابوالفتوح؛ تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر قرطبی و ابن هشام در سیره ج ۱، ص ۳۵ و ج ۲۶، ص ۳۳۷. -----------------------

---

--------- - قوم «یأجوج و مأجوج» که بودند و آیا جن بودند یا انسان، و کی ظهور می‌کنند؟ - در قرآن کریم دو بار از «یأجوج و مأجوج» سخن به میان آمده: یکی در آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی کهف و دیگری در آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی انبیاء. از کلام مفسّرین و مباحث تاریخی روشن می‌شود که «یأجوج و مأجوج» دو قبیله‌ی وحشی بودند که در قسمت‌های شمال آسیا زندگی می‌کردند و مزاحم مردم اطراف خودشان می‌شدند. برخی مفسّران نوشته‌اند: اینها گروهی بودند که حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد در عصر کورش زندگی می‌کردند و به سرزمین‌های ایران نیز هجوم آوردند که با اتحاد حکومت «ماد» و «فارس» شکست خوردند و حتی مردم «قفقاز» از «کورش» خواستند که در مقابل اینها سدّی بنا کند. (۱) در قرآن آمده که «ذو القرنین» در آن‌جا سدّی آهنین بنا کرد تا مردم آن منطقه از شرّ «یأجوج و مأجوج» در امان باشند. (۲) در آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی کهف می‌فرماید: {قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا} «(آنها به او) گفتند: ای ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می‌کنند آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدّی ایجاد کنی.» و در آیه‌ی ۹۶ و ۹۷ می‌فرماید: «(ذوالقرنین گفت:) قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید (و آنها را روی هم بچینید) تا وقتی که کاملاً میان دو کوه را بپوشانید، (او) گفت: (در اطراف آن آتش افروزید، و) در آن بدمید. (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت: اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم. (سرانجام چنان سد نیرومندی ساخت) که آنها (طایفه‌ی یأجوج و مأجوج) قادر نبودند از آن بالا روند؛ و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.» جنس یأجوج و مأجوج و زمان خروج آنها: آن چیزی که از ظاهر قرآن استفاده می‌شود این است که اینها، از جنس غیرانسان شمرده نشدند بنابراین دلیلی نداریم که اینها را از جنیان بدانیم؛ بلکه آنچه از روایات و نظر مفسّرین به دست می‌آید آنها قومی وحشی بودند که دیگران را اذیت می‌کردند، و در آن موقع سرکوب شده‌اند. در مورد قیام آنها در سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۹۶ می‌فرماید: «تا آن زمان که «یأجوج و مأجوج» گشوده شوند و آنها از هر محل مرتفعی به سرعت عبور کنند.» آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه، شکسته شدن سدّ آنها و نفوذشان از این طریق به مناطق دیگر جهان است؟ یا منظور نفوذ آنها به طور کلی در کره‌ی زمین از هر سو و هر ناحیه می‌باشد؟ آیه‌ی فوق صریحاً در این‌باره سخن نگفته، تنها از انتشار و پراکندگی آنها در کره‌ی زمین به عنوان یک نشانه‌ی پایان جهان و مقدمه‌ی رستاخیز و قیامت یاد کرده است. (۳) پاورقی: (۱) در مورد این‌که آیا «ذی القرنین» همان کورش بوده یا نه، نظرهای متفاوتی مطرح است. (ر. ك: نمونه، ج ۱۲، ص ۵۴۲) (۲) برخی این سد را بر دیوار چین منطبق دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: این سد همان سدّ «مأرب» در سرزمین یمن می‌باشد. البته معلوم است که این دو، مصالحش از آهن و مس نیست بلکه از مصالح ساختمانی معمولی ساخته شده است.

(همان) (۳) نمونه، ج ۱۳، ص ۵۰۳. --

-- - اصحاب رقیم که در سوره‌ی کهف آمده به چه معنا است؟ - مرحوم علامه طباطبایی درباره‌ی کلمه‌ی رقیم می‌فرماید: رقیم از رقم است که به معنای نوشتن و خط است. رقیم در اصل مرقوم بوده است و از ظاهر داستان بر می‌آید اصحاب کهف و رقیم، جماعتی بوده‌اند که اصحاب کهف و اصحاب رقیم نامیده شده‌اند، به خاطر این‌که در کهف (غار) منزل کردند، و اصحاب رقیم‌شان نامیدند، برای این‌که داستان وسرگذشت‌شان در سنگ نبشته‌ای در آن ناحیه پیدا شده یا در موزه‌ی سلاطین دیده شده است. بعضی دیگر گفته اند: رقیم نام کوهی در آن ناحیه بوده که غار مزبور در آن قرار داشته است، یا نام شهری بوده که کوه نام برده در آن‌جا بوده است و اصحاب کهف اهل آن شهر بوده‌اند. (۱) قول اول مؤید دارد و در جایی دیگر درباره‌ی رقیم تفسیر کرده‌اند: در اصل از ماده‌ی رقم به معنای نوشتن است و به عقیده‌ی غالب مفسّران نام دیگری است برای اصحاب کهف، چرا که نام آنها را بر لوحه‌ای نوشته و بر در غار نصب کردند. (۲) در تفسیر مجمع‌البیان نیز، رقیم به معنای کتابت و نوشته است. (۳) پس چنین استنباط می‌شود که اصحاب رقیم به معنای اصحابی است که حکایت یا اسامی ایشان بر سنگی نوشته شده و بر در غار نهاده و یا داستان آنها بر الواحی حک شده و در مکان‌هایی نگهداری شده است. پاورقی: (۱) ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۳ ص ۴۱۱ با تلخیص. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱۲ ص ۳۵۵ با تلخیص. (۳) مجمع‌البیان، ج ۵ و ۶ ص ۴۵۰. ------------------------

----

------- - آیا اصحاب رقیم همان اصحاب کهف هستند؟ - رقیم در اصل از ماده‌ی رقم به معنای نوشتن است و به عقیده‌ی غالب مفسّران نام دیگری است که برای اصحاب کهف، بعضی آن را نام کوهی می‌دانند که غار در آن واقع است. برخی آن را نام سرزمینی می‌دانند که آن کوه در آن قرار دارد و گروهی نیز آن را نام شهر و دیاری می‌دانند که اصحاب کهف از آن شهر بیرون آمده‌اند. البته بعضی احتمال داده‌اند که اینها غیر از اصحاب کهف هستند و در ذیل آیه‌ی ۹ سوره‌ی کهف (آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟) روایات معروفی در امور سه نفر که در غاری گرفتار شدند ذکر کردند، که هر یک خدا را به عمل خالصی که انجام داده بودند خواندند و در نهایت از آن تنگنا رهایی یافتند. (۱) البته این احتمال با ظاهر آیه هماهنگی ندارد. ظاهر آیه این است که اصحاب کهف و رقیم یک گروه بودند {أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً} لذا بعد از ذکر این دو عنوان در آیه تنها به بیان داستان اصحاب کهف می‌پردازد و هیچ گونه سخنی از غیر آن به میان نمی‌آورد. بدیهی است که اگر دو گروه بودند حتماً لازم بود در مورد هر دو توضیح داده شود. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر نورالثقلین، ذیل آیه‌ی ۹، سوره‌ی کهف. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۵۵. ------

----

---------------------------- - منظور قرآن از سیصد و نه (۳۰۹) سال خواب اصحاب کهف، سال شمسی است یا قمری؟ - در قرآن زمانی که اصحاب کهف، در کهف خواب بودند این‌طور مطرح فرموده است. پس می‌فرماید: {وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً} آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال [نیز] بر آن افزودند. پس، از نظر قرآن که قدیمی‌ترین منبع و اصلی‌ترین منبع این جریان است، سیصد سال قطعی است، اما مقدار اضافه‌ی بر آن را خدا می‌داند. گرچه بعضی ۳۰۹ سال مطرح کرده‌اند. قرآن با این جمله می‌خواهد بفهماند این مقدار قطعی نیست، بلکه خدا بهتر می‌داند که چه مقدار است. مدت اقامت آنان در غار ۳۰۹ سال قید شده است، در صورتی که اهل کتاب سیصد سال تعیین کرده‌اند. بعضی از مفسّرین، این اختلاف را تفاوت سال‌های قمری اسلامی با سال‌های شمسی مسیحی می‌دانند. (۱) در بیشتر روایات

آمده است که همان سیصد و نه سال که قرآن کریم فرموده، مدت خواب‌شان بوده و در بعضی دیگر آمده که ۹ سال را اهل کتاب (مسیحی‌ها) اضافه کرده‌اند و سیصد سال درست بوده است. (۲) پاورقی: (۱) تاریخ انبیاء، ص ۷۶۸. (۲) ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۳ ص ۴۷۹. ---

-- - در مورد کلمه‌ی «اسباط» توضیح دهید؟ - مراد از «اسباط» تیره‌های بنی‌اسرائیل است که هر کدام از یک فرزند حضرت یعقوب، منشعب شده بودند (۱) و دوازده نفر بودند. نام اسباط دوازده‌گانه عبارتند از: ۱. بنی‌رؤبین؛ ۲. بنی‌شمعون؛ ۳. بنی‌جاد؛ ۴. بنی‌یهودا؛ ۵. بنی‌یساکار؛ ۶. بنی‌زبولون؛ ۷. بنی‌یوسف؛ ۸. بنی‌بنیامین؛ ۹. بنی‌اشیر؛ ۱۰. بنی‌دان؛ ۱۱. بنی‌نفتالی؛ ۱۲. لاویان. (۲) پاورقی: (۱) نمونه، ج ۱، ص ۲۷۲ و ص ۶، ص ۴۱۱. (۲) اعلام قرآن، خزائلی، ص ۱۲۱. ---

-- - لطفاً آیه‌ی {رُدُّوها عَلَی فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ} (ص،۳۳) که درباره‌ی حضرت سلیمان (ع) است را توضیح دهید. - ما ابتدا ترجمه و تفسیر دیگری از آیه که به نظر بسیاری از مفسّران قابل قبول بوده و با ظاهر آیه هم‌آهنگ است، ارائه می‌دهیم آنگاه به سراغ تفسیرهای نادرست می‌رویم و به اجمال به بحث و بررسی آنها می‌پردازیم. ترجمه‌ی آیه: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند، گفت: من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (و می‌خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم. او هم‌چنان به آنها نگاه می‌کرد) تا از دیدگانش پنهان شدند. آنها به قدری جالب بودند که (گفت: بار دیگر آنها را نزد من بازگردانید و دست به ساق‌ها و گردن‌های آنها کشید) و آنها را نوازش کرد.» (ص، ۳۱ - ۳۳) عبارت {فَقالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی} از این‌رو است که کسی گمان نکند علاقه‌ی حضرت سلیمان به اسب‌های پر قدرت، جنبه‌ی دنیا پرستی دارد. حضرت سلیمان (ع) که از مشاهده‌ی این اسب‌های چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن خرسند شده بود، هم‌چنان آنها را نگاه می‌کرد و چشم به آنها دوخته بود تا از دیدگانش پنهان شوند. (حتی توارت بالحجاب.) صحنه آن قدر جالب و زیبا و برای یک فرمانده بزرگ هم‌چون سلیمان (ع) نشاط آور بود که دستور داد: «بار دیگر این اسب‌ها را برای من بازگردانید» (ردّوها علی) هنگامی که مأمورانش این فرمان را اطاعت کردند و اسب‌ها را بازگرداندند، سلیمان شخصاً آنها را نوازش کرد {فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ} «و دست به ساق‌ها و گردن‌های آنها کشید.» و بدین وسیله هم مربیان آنها را تشویق کرد و هم از آنها قدردانی نمود، زیرا معمول است هنگامی که می‌خواهند از مرکبی قدردانی کنند، دست بر سر و صورت و یال و گردن یا بر پایش می‌کشند و چنین ابراز علاقه‌ای در برابر وسیله‌ی مؤثری که انسان را در هدف‌های والایش کمک می‌کند از پیامبر بزرگی همچون سلیمان تعجب‌آور نیست. این تفسیر مختار مفسّران بزرگی از شیعی و سنّی است، در مقابل آنچه گذشت. برخی دیگر از مفسّران گویند: ضمیر در جمله‌های «توارت» و «ردّوها»، هر دو به «شمس» (خورشید) باز می‌گردد که در عبارت مذکور نیست، ولی از تعبیر «عشی» (عصرگاهان) در آیات مورد بحث استخراج شده است؛ بدین ترتیب مفهوم آیات چنین می‌شود: سلیمان غرق تماشای اسب‌ها بود که خورشید سر به افق مغرب نهاد و در حجاب پنهان شد! سلیمان که به خاطر از دست رفتن نماز عصرش سخت ناراحت شده بود، صدا زد: ای فرشتگان پروردگارا! خورشید را برای من باز گردانید! این تقاضای سلیمان (ع) انجام یافت و «رد شمس» شد؛ آنگاه سلیمان وضو گرفت {فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ} «و نماز به جای آورد». پاورقی: (۱) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۹، ص ۲۷۰ - ۲۷۷، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۷، ص ۲۱۴، دارالکتب الاسلامیهٔ. ---------

----

-------------------------- - چرا درباره‌ی حضرت یوسف (ع)، مطالب فراوانی در قرآن کریم آمده است؟ - این تعبیر درست نیست که قرآن درباره‌ی حضرت یوسف (ع) مطالب فراوانی آورده است زیرا خداوند فقط یک داستان حضرت یوسف (ع) - آن هم در سوره‌ی یوسف - بیان می‌فرماید؛ بلی! خداوند این داستان را با جزئیات بیشتری بیان فرموده است؛ به هر ترتیب، قرآن کریم این داستان را «احسن القصص» نامیده است: {نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ} (یوسف،۳) «ما بهترین سرگذشت‌ها را بر تو بازگو کردیم.» شاید وجود جهات متنوع در این داستان، یکی از علل اهمیت آن است که برای نمونه به برخی از آن جهات اشاره می‌کنیم: ۱. بیان مطالبی درباره‌ی انبیاء، فرشتگان، صالحان، شیاطین، جن، انس، نعمت‌ها، پرندگان و...؛ ۲. آداب ملوک و ممالک، آداب سیاست و حُسن معاشرت و تدبیر معاش...؛ ۳. اشاره به تجّار، عاقلان، جاهلان، مکر و حیله‌ی زنان...؛ ۴. بیان توحید، فقه و تعبیر خواب...؛ ۵. اشاره به صفت‌های حسد، صبر، عفو و پارسایی و... . -------

----

-------------------------- - آیا در قرآن به جز داستان پیامبران و اصحاب کهف، داستان‌های دیگری نیز آمده است؟ - قرآن برای هدایت انسان نازل شده است و هدف از آن، داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی نیست؛ از این‌رو قرآن، فقط داستان‌هایی - یا بخش‌ها و جنبه‌هایی از یک داستان - را مطرح می‌کند که برای هدایت بشر لازم است. با توجه به این نکته، می‌توان به طور تقریبی، داستان‌های قرآن (در مورد غیر پیامبران) را به پنج گروه تقسیم کرد: الف - داستان‌هایی که در قرآن تکرار شده و صریح هستند. مثل داستان سرپیچی شیطان از فرمان خدا (بقره، ۳۴؛ اعراف، ۱۱؛ حجر، ۳۰؛ اسراء، ۶۱؛ کهف، ۵۰؛ طه، ۱۱۶ و...) و قصّه‌ی ماهی‌گیری بنی‌اسرائیل در روز شنبه (بقره، ۶۵؛ نساء، ۱۵۴؛ اعراف، ۱۶۳) و... . شاید علّت تکرار این داستان‌ها، اهمیت آنها در هدایت انسان باشد. ب - داستان‌هایی که یک بار، امّا به طور صریح در قرآن آمده است، مثل داستان ملاقات خضر و موسی (کهف،۸۲-۸۶)؛ اصحاب فیل، قارون (قصص، ۷۶ - ۸۳)؛ گاو بنی‌اسرائیل (بقره، ۶۷ - ۷۳). ج - داستان‌هایی که توضیح کمی در آیات برای آنها موجود است و داستان آنها، توسط روایات، به طور کامل بیان شده است، مثل اصحاب الاخدود (سوره‌ی بروج)؛ یأجوج و مأجوج (انبیاء، ۹۶)؛ هاروت و ماروت (بقره، ۱۰۲)؛ ذوالقرنین (کهف، ۸۳ - ۹۸)؛ حبیب نجّار (یس، ۲۰)؛ بلعم باعورا (اعراف، ۱۷۵)... قرآن از این داستان‌ها، فقط به جنبه‌ی مورد نظر خود اکتفا کرده است. د - داستان‌هایی که در آنها برخی کلیات گفته شده است، مثل قصّه‌ی گفت‌وگوی دو نفر که یکی از آنها فریفته‌ی مال دنیا شده بود و... (کهف، ۳۱ - ۴۱) و داستان کسانی که از ترس مرگ، محل زندگی‌شان را ترک گفتند... (بقره، ۲۴۲) ه - در برخی آیات، اشاره‌های مبهم، یا نکاتی، بدون اشاره به مورد خاصی بیان شده است، و در ظاهر آیه، هیچ داستانی وجود ندارد، اما آن مطلب، دارای داستانی به صورت شأن نزول، در تفاسیر می‌باشد، مثل آیه‌ی صدقه دادن در حال رکوع (مائده، ۵۵) و همچنین سوره‌ی انسان، (آیه‌ی ۵-۱۱) که مربوط به حضرت علی و اهل بیت (علیهم السلام) است. بدین ترتیب مشخص می‌شود که گرچه بخش عظیمی از قرآن، به صورت داستان و مَثَل است، اما قرآن، کتاب قصّه نیست و معیارهای یک کتاب قصّه را ندارد؛ در نتیجه نمی‌توان طبق یک معیار یکنواخت، لیستی از کلیه‌ی داستان‌های قرآن ارائه داد. در عین حال، کتاب‌هایی وجود دارد که تا حدّی، قصّه‌های قرآن را جمع‌آوری کرده است: ۱. قصّه‌های قرآنی، گروهی از نویسندگان، نشر اخوت، قم، ۱۳۷۶ ش. ۲. قصّه‌های قرآنی، سید ابوتراب صفائی آملی، نشر امیدی، تهران. ۳. قصّه‌های قرآنی (۱ و ۲)، صحفی، نشر اهل بیت، قم، ۱۳۶۱. ۴. ترجمه و قصّه‌های قرآن، یحیی مهدوی و دیگران، تهران، ۱۳۵۹. --------------------

----

----------- - آیا قرآن درباره‌ی داستان یا رمان به چیزی اشاره کرده است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ آیه و سوره‌ای

آن را ذکر کنید. - به چند نکته توجه فرمایید: ۱. در قرآن کریم به داستان‌های مختلفی اشاره شده و خداوند متعال سرگذشت برخی از پیامبران و اقوام مختلف را نقل کرده است؛ ولی هدف اصلی از نزول قرآن کریم هدایت، راهنمایی، تعلیم و تربیت بشر به سوی کمال است و نقل داستان‌ها و سرگذشت‌های مختلف نیز در همین راستا می‌باشد. در قرآن مجید به جز موارد اندک که سرگذشت فرد یا قومی به طور تقریباً مفصّل و کامل ذکر شده، مثل داستان حضرت یوسف و موسی و قوم بنی‌اسرائیل و...، در سایر موارد، قصّه‌های قرآنی تنها گوشه یا گوشه‌هایی از کل یک سرگذشت را روشن می‌سازد... و آنچه را که می‌تواند حاصل پیام دین و در بردارنده‌ی یک موعظه، هدایت، عبرت و ارشاد باشد، بیان می‌کند و در نقل یک واقعه هم آنچه که بیشتر به این هدف کمک کرده و از برجستگی خاصی برخوردار است، مطرح می‌شود. (۱) ۲. قرآن کریم با نقل داستان و سرگذشت افراد و اقوام مختلف به دنبال اهداف هدایتی و تربیتی عمیقی است که برخی از آن اهداف عبارتند از: الف - عبرت‌گیری؛ شاید مهم‌ترین هدف در میان قصص و داستان‌های گذشتگان عبرت و درس‌گیری برای آیندگان است؛ {لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ} (یوسف،۱۱۱) «در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود...». {إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشى} (نازعات،۲۶) «در این (داستان حضرت موسی و فرعون و عاقبت آن) عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد.» ب - گسترش قدرت تفکر؛ {فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ} (اعراف،۱۷۶) «این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!» ج - تثبیت و دل‌گرمی پیامبر اسلام؛ قرآن کریم می‌فرماید: {وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا} (فرقان،۳۲) «چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟! این به خاطر آن است که قلب تو را به وسیله‌ی آن محکم داریم، و (از این‌رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم.» در جایی دیگر می‌فرماید: {وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ} (هود، ۱۲۰) «و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران (خود) را که بر تو حکایت می‌کنیم چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.» د - بیان خبرهای غیبی؛ یکی از ابعاد اعجاز قرآن کریم اشتمال آن بر اخبار غیبی است؛ قرآن کریم بعد از آن‌که ماجرای حضرت نوح را ذکر می‌کند، می‌فرماید: {تِلْكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ} (هود،۴۹) «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم، نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آنِ پرهیزگاران است.» س - آشنایی با سیره‌ی انبیاء و پیامبران؛ (انبیاء، ۲۵؛ زخرف، ۲۸) ط - آشنایی با قوانین و سنن ثابت الهی؛ (احزاب، ۶۲؛ انبیاء، ۱۰۵؛ رعد، ۱۱) ع - ارائه‌ی دعوت دینی؛ (انبیاء، ۹۲؛ نوح، ۲ - ۲۰) م - بیان قدرت الهی؛ (انفال، ۱۷؛ فجر، ۶ - ۱۳) و... رمان و داستان‌های تخیلی و افسانه‌ای در قرآن نیامده است. یک رمان ممکن است گاهی آثار تخریبی و منحرف‌کننده‌ای نیز داشته باشد که قرآن کریم از رمان و داستان‌های تخیلی و افسانه‌ای به دور است. (۲) پاورقی: (۱) ر. ک: هنر در قلمرو مکتب، جواد محدثی، ص ۲۳۹، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه، قم. (۲) برای آگاهی بیشتر ر. ک: قصّه و نکات تربیتی آن در قرآن، سید سعید مهدوی، انتشارات بوستان کتاب، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم. --

-- - چرا در قرآن داستان پیامبران تکرار شده است، خصوصاً داستان حضرت موسی (ع)؟ - بی تردید قرآن کتاب داستان و قصّه نیست، بلکه کتاب هدایت و تعلیم و تربیت است. (۱) بنابراین آنچه در تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها نقش دارد، در قرآن بیان شده است. (۲) قرآن برای ارائه‌ی برنامه‌ها و آموزه‌های دینی از شیوه‌های مختلف استفاده کرده است. یکی از شیوه‌های بسیار موفق، بیان معارف قرآن در قالب سرگذشت

پیامبران و اقوام آنها ظهور کرده است. در آیات متعدد به علل بازگویی سرگذشت پیامبران وسایل مربوط به آنان اشاره شده است.(۳) تأکید قرآن به بیان سرگذشت پیامبران در راستای آثار و فواید آن است. در یکی از آیات می‌خوانیم: «ما هر یک از سرگذشت‌های انبیاء را برای تو (پیامبر (ص)) بازگو کردیم تا قلبت آرام (و اراده‌ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشت‌ها) حق و موعظه و تذکر برای مؤمنان آمده است». (۴) از این آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که یکی از علل مهم بیان سرگذشت پیامبران و اقوام آنان عبرت آموزی است: {لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ} (یوسف، آیه‌ی ۱۱۱) قرآن با بیان سرگذشت پیامبران و اقوام، بر آن است که داستان‌های عبرت‌آموز را تشریح و تحلیل کند تا برای دیگران عبرت باشد. در بیان اخبار گذشتگان حقایقی وجود دارد که عبرت‌آموزی از آنها در شکست و موفقیت زندگی تأثیرگزار است، زیرا جوامع بشر در بیشتر امور اشتراک داشته و تاریخ قابل تکرار است. از سوی دیگر بیان سرگذشت دیگران اثبات می‌کند که سنّت‌های الهی قابل تغییر نیست. (۵) و سرنوشت انسان‌ها و جوامع به دست خود آنها تعیین می‌شود. (۶) تکرار داستان زندگی پیامبران و اقوام آنها بدان جهت است که عبرت آموزی از سرنوشت آنان بسیار اهمیت دارد. بازگو کردن سرنوشت پیامبران در جای‌جای قرآن، هشداری است برای دیگران که باید با دقت زندگی آنان را خوانده و از عوامل موفقیت و شکست گذشتگان بهره گیرند؛ (۷) مضافاً بر این‌که در قرآن یک موضوع خاصی از سرگذشت پیامبران در چند جای قرآن تکرار نشده است؛ بلکه زندگی آنان دارای ابعاد گسترده بوده و این ابعاد در جاهای متعدد قرآن آمده است؛ مثلاً یکی از ابعاد زندگی پیامبران در یک سوره آمده است و یکی دیگر در سوره‌ی دیگر مطرح شده است. بیان ابعاد زندگی پیامبران در جاهای متعدد قرآن تکرار محسوب نمی‌گردد. علت تأکید و عنایت قرآن بر ماجرای حضرت موسی (ع) بر همین اساس می‌باشد. قوم یهود از اقوامی بودند که خداوند پیامبران فراوانی میان آنان فرستاد و نعمت‌های زیادی در اختیار آنان گذاشت، حتی آنان را از سفرهای بهشتی و آسمانی بهره‌مند ساخت و برای رسولان خود جهت اتمام حجت و هدایت این قوم، معجزات گوناگون عطا کرد و چند بار آنها را از ظلم نجات داد، مانند ماجرای طالوت و جالوت که در آیات ۲۴۶ - ۲۵۱ سوره‌ی بقره آمده است و ماجراهای حضرت موسی (ع). اما این قوم از سر لجاجت و جهالت، با نعمت هدایت خداوند برخورد کردند و نه تنها هدایت را نپذیرفتند، بلکه در برخی از موارد به پیامبران الهی اهانت کردند و آنان را به قتل رساندند و از دستورهای خداوند سرپیچی کردند. به این جهت، بیشتر عبرت‌ها و درس‌ها برای بشر را به خصوص امّت اسلام، در سرگذشت قوم حضرت موسی (ع) می‌توان یافت؛ زیرا بنی‌اسرائیل سرپیچی‌های فراوانی داشتند و بیشترین عبرت و درس‌آموزی در سرنوشت این قوم است، خداوند در جای‌جای قرآن کریم به ماجرای این قوم پرداخته است. (۸) پاورقی: (۱) اسراء (۱۷) آیه‌ی ۹. (۲) انعام (۶) آیه‌ی ۵۹. (۳) تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۸۸ و ج ۲۱، ص ۱۵۰ و ج ۱۲، ص ۴۷۷. (۴) هود (۱۱) آیه‌ی ۱۲۰؛ تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۸۳ به بعد. (۵) فاطر (۳۵) آیه‌ی ۴۳؛ منشور جاوید، ج ۱، ص ۳۵۵. (۶) رعد (۱۳) آیه‌ی ۱۱. (۷) منشور جاوید، ج ۱، ص ۳۷۴. (۸) تفسیر نمونه، تفسیر آیات ۷۵ تا ۹۵ یونس؛ تفسیر مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۲۰. -------------

---

--------------- - میان داستان‌های قرآن و دیگر داستان‌ها، چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟ - قرآن کریم، درباره‌ی داستان‌های این کتاب مقدس می‌فرماید: {نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ} (یوسف،۳) «ما به وسیله‌ی این قرآن - که به تو وحی کردیم - بهترین سرگذشت‌ها را به تو باز می‌گوییم، هر چند مسلماً پیش از این از آنها خبری نداشتی.» این‌که در آیه‌ی شریفه آمده است، روش داستان‌سرایی قرآن، زیباترین شیوه‌هاست؛ بدان جهت است که انسان را با بهترین ره‌توشه‌ی زندگی، آشنا می‌کند و نیز به عالی‌ترین مقصد می‌رساند. از

نگاه قرآن کریم، عالی‌ترین مقصد توحید، و بهترین ره‌توشه‌ی آن، تقواست. (۱) چنین خصوصیتی، در داستان‌های معمولی وجود ندارد. ۲. همان‌گونه که در آیه آمده است، قرآن کریم از داستان‌های خود به عنوان «قصّه» یاد می‌کند. اصل واژه‌ی قصّه، به معنای قطع است که هنگام به کار رفتن با یک اثر، مانند قصّه‌ی یوسف، به معنای دنبال کردن آن است و قصص، به معنای خبر ایراد شده است؛ (۲) از این‌رو، قصّه نوعاً به بازآفرینی رویدادهای مذهبی اطلاق می‌شود... قصّه با اسطوره و افسانه، فرق زیربنایی دارد؛ به این صورت که قصّه برگرفته شده از واقعیت است، در حالی‌که اسطوره، بیانگر تفکرات ابتدایی و احیاناً غلط، ناروا و خرافه بوده و افسانه، زاییده‌ی قدرت ابداع و تخیل نویسنده یا بهتر است گفته شود سازنده‌ی آن می‌باشد. جنبه‌ی واقع‌گرایی در قصّه، با آنچه امروزه به بعضی نویسندگان رئالیست و واقع‌گرا نسبت داده می‌شود، تفاوت اساسی دارد. داستان‌های امروزی را اگرچه واقعی می‌گویند؛ امّا منظور این نیست که عیناً در واقعیت روی داده‌اند، بلکه نظر این است که داستان‌ها، ماجراها و حوادث محتمل می‌باشند و ما عقلاً می‌پذیریم که این‌گونه وقایع، امکان رویدادشان وجود دارد، در حالی‌که بسیاری از اوقات، قصّه در اصل، همان تاریخ است؛ با این تفاوت که از نقل آن، هدف و مقصود خاصّی در کار است و مانند مورخان، صرفاً جنبه‌ی ضبط وقایع، مورد نظر نیست. در اصل، از همان آغاز نگارش، هدف، روشن و مشخص است و خواننده می‌داند که در نهایت، با اندرزی الهی - اخلاقی مواجه است. (۳) ۳. برخی از مهم‌ترین ویژگی قصّه‌های قرآنی عبارتند از: گزینشی و کوتاه بودن، دارای پراکندگی و تکرار، پیام‌داری، واقعیت‌گرایی، شخصیت‌پردازی، تقطیع و توصیف عینی حوادث نیز برخی از اهداف قصّه در قرآن عبارتند از: عبرت‌آموزی، گسترش قدرت تفکّر، بیان خبرهای غیبی، آشنایی با سیره‌ی انبیاء، آشنایی با قوانین و سنن ثابت الهی، ارائه‌ی دعوت دینی، بیان قدرت الهی و سرانجام محورهای زیر، بیانگر برخی از نکات تربیتی قصّه‌های قرآنی می‌باشند: خدا محوری، هدایت الهی، اصلاح، بیداری وجدان، عزت نفس، طغیان و مبارزه با طغیان‌گری خودبینی و انحصارطلبی، رمز توقف، غرور و تکبّر، آفات هدایت، تربیت عقلانی، امر به معروف و نهی از منکر، توجه دادن به معاد، تحریک ایمان، معرفی الگوهای سازنده، بیم و امید، صمیمیت و محبت، بررسی عوامل بازدارنده از تأثیر محیط (آگاهی، هجرت، اصلاح وضع، جهاد) و تثبیت ارزش‌های اخلاقی.(۴) پاورقی: (۱) تفسیر موضوعی قرآن مجید، آیت‌اللّه جوادی آملی، ج ۷، ص ۱۴۲، مرکز نشر فرهنگی رجا. (۲) تهذیب‌اللسان، ج ۲، ص ۳۸۹ / مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۱۹، دارالکتب العلمیهٔ. (۳) راه و روش داستان‌نویسی، داریوش نوروزی، ص ۲۱-۲۲، به نقل از قصّه و نکات تربیتی آن در قرآن، سعید مهدوی، ص ۲۱، بوستان کتاب، قم. (۴) همان. --

----

در قرآن چند داستان از پیامبران و چند داستان از مردان و زنان خدا که خیلی مقید بودند، آمده است؟ - قرآن کریم کتاب هدایت و راهنمای بشر به سعادت واقعی است، (بقره،۱۸۵) نه کتاب تاریخ یا داستان‌سرایی؛ ولی یکی از چیزهایی که در هدایت و راهنمایی انسان‌ها نقش دارد، توجه به تاریخ پیشینیان و از سرنوشت نیک و بد آنان عبرت گرفتن و خوبان را الگوی خود قرار دادن است. از همین‌رو، قرآن کریم بخشی از داستان‌های پیامبران و دیگران را که در هدایت انسان‌ها نقش دارد، بیان کرده است. پیامبرانی که بخشی از زندگانی آنان در قرآن آمده عبارتند از: حضرت آدم، نوح، ادریس، صالح، هود، ابراهیم، اسماعیل فرزند ابراهیم، اسماعیل صادق‌الوعد پسر خرقیل، اسحاق، یوسف، لوط، یعقوب، موسی، هارون، شعیب، زکریا، یحیی، عیسی، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، ذوالکفل، ایوب، یونس، عزیر، اشموئیل، ارمیا، یوشع، خضر و محمّد. مردان و زنان الهی که قرآن به بخشی از زندگانی آنان اشاره کرده است عبارتند از: ۱. ذوالقرنین؛ ۲. لقمان؛ ۳. طالوت؛ ۴. مؤمن آل فرعون؛ ۵. حبیب نجار؛ ۶. زید بن حارثه؛ ۷. مریم مادر حضرت موسی؛ ۸. آسیه بنت مزاحم زن فرعون. ----------

----

--------------------- - در قرآن سرگذشت بسیاری از پیامبران و اقوام به طور خلاصه و مکرّر آورده شده؛ چرا این سرگذشت‌ها به طور کامل و منظم ذکر نشده است؟ - قرآن کتاب نور و هدایت است و نشان دهنده‌ی راه مستقیم برای رسیدن به تکامل و لقای الهی است و اگر داستان‌هایی از پیامبران در آن آمده، صرفاً در این راستا است. هدف قرآن از داستان یوسف و موسی و ابراهیم و دیگر پیامبران، داستان‌سرایی یا تاریخ‌نویسی نیست تا به دنبال نگارش داستان از ابتدا تا انتها باشیم و از خواندن آن لذّت ببریم، بلکه بیشتر جنبه‌های هدایتی که در تربیت انسان‌ها نقش دارد، بیان شده است. البته به برکت وجود امامان نکات مبهمی که در بعضی داستان‌ها است، بیان شده و تقریباً داستان‌های قرآن تکمیل شده است. در آیاتی از قرآن مقصود از بیان قصّه‌های قرآنی، تفکر و پندگیری از آنان قلمداد شده است: {وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ} و اگر می‌خواستیم، [مقام] او را با این آیات [و علوم و دانش‌ها] بالا می‌بردیم؛ [اما اجبار، بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم] و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند؛ [گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود! [این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را [برای آنها] بازگو کن، شاید بیندیشند [و بیدار شوند]! (۱). در جای دیگر می‌فرماید: {وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ} ما از هر یک از سرگذشتهای انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ و اراده‌ات قوّی گردد. و در این [اخبار و سرگذشتها،] برای تو حقّ، و برای مؤمنان موعظه و تذکّر آمده است.(۲) پاورقی: (۱) اعراف (۷) آیه‌ی ۱۷۶. (۲) هود (۱۱) آیه‌ی ۱۲۰. --------------

----

---------------- - داستان‌های قرآن را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد؟ - قصّه‌های قرآن از جهت‌های گوناگون، تقسیم‌پذیر است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: الف - از جهت فردی که محور و اساس قصّه قرار گرفته، به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. قصّه‌های انبیاء ۲. قصّه‌های غیر انبیاء. ب - از جهت اجمالی و تفصیلی: برخی از قصّه‌های قرآن، کوتاه است که در ضمن یک یا دو آیه، بیان شده، مانند داستان عُزیر که در آیه‌ی ۲۵۹ بقره آمده است، و برخی طولانی است که در آیات فراوانی بیان شده است، مانند داستان حضرت عیسی و موسی. ج - از جهت بیان داستان در یکجا و یا موارد مختلف: برخی از قصّه‌های قرآن از ابتدا تا آخر، در یک سوره و بعضی دیگر از داستان‌ها در سوره‌های مختلف آمده است؛ برای مثال داستان حضرت یوسف، تنها در سوره‌ی یوسف آمده است. د - از جهت تکرار و نبود تکرار: برخی از قصّه‌های قرآن، تکرار نشده که بخش عظیمی از داستان‌های انبیاء و غیر انبیاء را شامل می‌شود، اما بعضی از قصّه‌ها تکرار شده است، مانند داستان حضرت موسی البته باید توجه داشت که تکرار داستان در قرآن، چنان با اصول بلاغت تنظیم شده که در هر مورد، عبرت و حکمت و نکته‌ای خاص از آن استفاده می‌شود. و - از جهت موضوع: بعضی از داستان‌های قرآن را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: ۱. تاریخی؛ ۲. تمثیلی؛ ۳. واقعی؛ ۴. غیبی. قصّه‌ی تاریخی آن است که رویدادها و شخصیت‌هایش، وجود واقعی در تاریخ دارند، مانند داستان اقوام گذشته. قصّه‌ی تمثیلی نمونه‌هایی از رویدادها و شخصیت‌ها را بیان می‌کند که چه بسا وجود خارجی نداشته باشند؛ مانند: شیخ محمود شلتوت و رشید رضا و محمد عبده و دکتر تهامی نقره، که بعضی قائل به وجود قصّه تمثیلی در قرآن می‌باشند، ولی حق این است که در قرآن داستان تمثیلی نیست، زیرا نمونه‌ای از داستان تمثیلی، داستان صاحب

دو باغ است که در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی کهف بیان شده و این صِرف مَثَل نیست، بلکه موضوعی است واقعی که در خارج تحقق پیدا کرده است. قصّه‌ی واقعی به قصّه‌ای می‌گویند که حوادث روزگار پیامبر اکرم (ص) را بازگو نماید. قصّه‌ی غیبی به داستانی است که حوادث غیبی روزگاران گذشته یا معاصر را حکایت کند، مانند داستان خلق آدم و فرزندان او و صحنه‌های قیامت. (۱) انصاف این است که تفاوت چندانی بین داستان تاریخی با واقعی و غیبی نمی‌توان قائل شد. در داستان‌های تاریخی، حوادث غیبی آمده، چنانچه آنها نیز بیان‌گر امور واقعی در امم گذشته هستند. در پایان، توجّه به این جهت لازم است که داستان‌های قرآن، اهداف فراوانی را تعقیب می‌کنند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱. تعلیم و تربیت و خودسازی. ۲. تفکّر و تدبّر در احوال امّت‌های گذشته و پیمودن مسیری که صالحان و نیکان امّت‌های پیشین پیمودند و دوری از کردار و رفتار بدی که جنایت‌کاران آنها داشتند؛ از این‌رو قرآن می‌فرماید: {فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ} (اعراف،۱۷۶) ۳. عبرت گرفتن و پند آموختن: {لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ} (یوسف،۱۱۱) «در سرگذشت‌های آنها (پیامبران الهی)، درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.» ۴. تثبیت قلب پیامبر و آرامش او: {وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ} (هود، ۱۲۰) «ما هر یک از سرگذشت‌های انبیاء را برای تو بازگو کردیم تا قلبت آرام و قوی گردد.» خداوند با بیان داستان پیامبران گذشته و اذیت و آزاری که آنها در راه تبلیغ دین الهی متحمّل شدند، قلب پیامبر اکرم و یاران او را قوی و محکم می‌فرماید تا بدانند که تنها اینها نیستند که زیر شکنجه و اذیت و آزار قرار می‌گیرند، بلکه انبیای گذشته و یاران آنها نیز به این سختی‌ها گرفتار بودند. پاورقی: (۱) مبانی هنری قصّه‌های قرآن، سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)، ص ۶۶ به بعد، نشر: انتشارات پارسایان.

بقیه

– در کجای قرآن آمده که باید پوشش سر (روسری و یا مقنعه) تا جلوی پیشانی باشد و عقب‌تر نرود؟ و یا حجاب سایر قسمت‌های بدن در کجای قرآن آمده؟ – در طول تاریخ با توجه به فرهنگ و رسوم قبایل و ملت‌ها به گونه‌های مختلف رعایت می‌شده، زیرا زنان به عنوان ناموس خانواده همیشه مورد حمایت و حفاظت بوده‌اند. آنچه اسلام به آن پرداخته حجاب کامل‌تر و برتر می‌باشد که برای توضیح بیشتر به نکاتی اشاره می‌کنیم: ۱- به نظر می‌رسد حکم ایجاب حجاب در سال ششم هجرت تشریع گردید. شاهد بر آن، آیات سوره‌ی نور است که داستان معروف افک در آن آمده است. در همین زمان بود که منافقین و اراذل و اوباش در صدد برآمدند با ایجاد شایعه درباره‌ی زنان پیامبر (ص) و با درست کردن مزاحمت‌های راهی برای زنان آزاده به بهانه‌ی کنیز انگاشتن آنها قلوب پیامبر و مسلمانان را جریحه‌دار بکنند. به دنبال این اوضاع و شرایط بود که خداوند آیات مربوط به پوشش را برای بازگویی به امّت نازل فرمود. ۲- آیات مربوط به حجاب در دو سوره از قرآن (نور و احزاب) آمده است. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰ و ۳۱ کیفیت پوشش را بیان می‌کند. ابتدا می‌فرماید: بگو (ای پیامبر) برای مؤمنین و مؤمنات که نگاه‌های‌شان را کوتاه کنند یعنی هنگام نگاه به یکدیگر به صورت خیره به هم نگاه نکنند. از نگاه به گونه‌ی ورانداززی و استقلالی پرهیز کنند. آنگاه به زنان مؤمن خطاب کرده و می‌فرماید: {وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ} «می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند» (احزاب، آیه‌ی ۵۹) هم به این مطلب اشاره دارد. در این آیه چنین آمده است: «ای پیغمبر... به زنان مؤمن بگو که جلباب‌های (روسری) خویش را به خود نزدیک سازند». روشن است که وقتی به زن بگویند روسریت را به خود نزدیک کن مقصود این است آن را رها نکن، آن را جمع و جور کن و خود را با آن

بپوشان. اطلاعات بیشتر درباره‌ی کیفیت خاص پوشش را از همان آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور که گذشت بهتر می‌توان استنباط کرد. در این‌باره از منابع ذیل استفاده نمایید: ۱- پاسداران حجاب محمّد مهدی تاج‌لنگرودی ۲- فلسفه‌ی حجاب شهید مطهری ۳- حجاب از دیدگاه قرآن و سنت فتحیه فتاحی‌زاده ۴- حجاب محمّد مهریزی ۵- حجاب بیانگر شخصیت زن مهدی اشتهاردی ۶- مسأله حجاب محمّدی آشنانی ۷- حجاب در ادیان الهی محمّدی آشنانی ۸- حجاب غنچه‌ها، ج ۱ - ۴ (کودکان) رضا شیرازی ۹- حجاب میوه شناخت سید مسعود آقایی ۱۰- حجاب و کشف حجاب در ایران فاطمه استاد ملک ۱۱- مروارید عفاف - فرهنگ حجاب جعفر شیخ‌الاسلامی ۱۲- واقعه‌ی کشف حجاب مطالعات تاریخ معاصر ایران ۱۳- واقعه‌ی کشف حجاب سازمان مدارک انقلاب اسلامی --

-- - در قرآن آمده است که بعضی انسان‌ها از حیوانات سالم گمراه‌ترند با توجه به این‌که حیوان اختیار ندارد و به مقتضای غریزه عمل می‌کند آیا چنین مقایسه‌ای صحیح است؟ - شناخت و رفتار حیوان در محدوده‌ی غرایز است و به ابزاری فراتر از آن مجهّز نیست. در نتیجه‌ی قیاس با انسان در رتبه‌ی پایین‌تری قرار دارد. حیوان همتش خوراک و لذت است: «انّ البهائم همّها بطونها» (۱). این ضلالت در حیوان نسبی است و از آن هدف معین شده تخطّی نمی‌کند و مورد مذمّت هم قرار نمی‌گیرد؛ ولی انسان به سرمایه‌ی عقل مجهز است. حال چنانچه او گوش، چشم و جوارحش را در حدّ یک حیوان به کار گرفت و از اهداف بلند و سعادتی که در پرتو عقل باید کسب کند باز ماند، از حیوان هم عقب‌تر خواهد بود. پس چنین انسانی مستحق مذمّت است. با این بیان ضلالت در این‌جا، به معنای نقص و عقب‌ماندگی است؛ لیکن این نقیصه در حیوانات تکوینی است و مذمتی به همراه ندارد؛ ولی در انسان تشریعی بوده و سزاوار سرزنش است. پاورقی: (۱) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۳. ------------------------------

----

-- - در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۳۰ خداوند می‌فرماید: ای گروه جن و انس! آیا برای هدایت شما رسولانی از جنس شما نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از عاقبت امر انذار کنند؟ در این آیه به پیامبرانی از جنس جن اشاره شده است. آیا این امر حقیقت دارد؟ - در آیه خصوص این‌که آیا پیامبران جن از جنس خود آن‌ها است یا از جنس انسان، بین مفسّران اختلاف است. ظهور آیات در این است که پیامبران از جنس جنیان مبعوث شده است. اما آنچه از آیات سوره‌ی جن به خوبی استفاده می‌شود، این است که قرآن و اسلام برای همه، حتی آن‌ها نازل شده و پیامبر اکرم (ص) مبعوث بر جن و انس بوده است. بنابراین می‌توان گفت: پیامبر جنیان رسول اکرم (ص) است که از جنس بشر می‌باشد. مانعی ندارد که رسولان و نمایندگانی از جنیان از طرف پیامبر (ص) مأمور دعوت آنان بوده و به زبان جنیان مسلط بوده است. به علاوه گفتنی است کلمه‌ی «منکم» در آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی انعام دلیل بر آن است که پیامبران هر دسته (جن و انس) از جنس آن‌ها خواهند بود، زیرا هنگامی که به گروهی گفته شود: «نفراتی از شما...» این نفرات ممکن است از یک طایفه یا از همه‌ی طوایف باشد. (۱) البته مانعی ندارد که مقصود از «منکم» جنس باشد و از هر کدام، پیامبرانی مبعوث شده باشند. پاورقی: (۱) مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۴۳. --

-- - در سوره‌ی انبیاء، یأجوج و مأجوج در عصر ذی‌القرنین بوده‌اند. منظور از این دو، در آیه‌ی ۹۵ تا ۹۷ چیست؟ - متن آیات را ذکر می کنیم و بعد ترجمه و تفسیر می‌کنیم: {قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً * آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ حَتَّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّی إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً * فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً}

داستان سدّ ذوالقرنین در مقابل ظلم‌های قوم یأجوج و مأجوج در سوره‌ی کهف آمده، و یکی از علامت‌های نزدیک شدن قیامت باز شدن آن سد خواهد بود و راه آنان باز خواهد شد و آن دو قوم بر مردم مسلط خواهند شد و ظلم را روا خواهند داشت. با توجه به این توضیح، آیات می‌گوید: همواره این أمر (عدم بازگشت اقوامی که به هلاکت رسیده‌اند) ادامه خواهد داشت تا زمانی که سدّ یأجوج و مأجوج باز شود و راه‌شان به سوی مردم گشوده شود و هنگامی که آن وعده‌ی حق محقّق شود، آن سد شکسته شود و وعده‌ی الهی حق است و در صور دمیده شود و روز قیامت بر پا شود. خلاصه این‌که آنان که هلاک شده‌اند، دیگر تا روز قیامت بر نمی‌گردند. (۱) پاورقی: (۱) با استفاده از تفسیر صافی، ج ۳ ص ۳۵۵ مجمع‌البیان، ج ۷ ص ۱۰۱ المیزان، ج ۱۴ ص ۳۲۶. --- - چه کارهایی موجب شرح صدر می‌شود؟

- «صدر» تعبیری قرآنی و به معنای ظرف و جایگاه قلب است. با این خصوصیت که اگر قلب، مادی باشد صدر هم مادی است ولی در قلب معنوی، طبعاً صدر هم به تناسب آن یک ظرف غیر جسمانی خواهد بود؛ یعنی برای قلب ظرف گونه‌ای در نظر گرفته شده است که محیطی وسیع‌تر از قلب دارد طوری‌که قلب را در بر می‌گیرد. در امور معنوی هم‌چنین چیزی تقدیر شده که روح انسان ظرف قلب اوست. پس منظور از صدر، روح است و «ضیق صدر» و «شرح صدر» به خاطر همین است که روح، احساس تنگی یا انبساط می‌کند وگرنه به معنای مادی آن گشاد و تنگ نمی‌شود. بنابراین آنچه به افزایش ظرفیت روحی انسان کمک کند، عاملی برای «شرح صدر» تلقی می‌گردد. این عوامل عبارت است از: ۱. کسب معرفت و شناخت: که خود به دو شاخه‌ی معرفت حصولی و معرفت حضوری تقسیم می‌شود. معرفت حصولی آن است که انسان با درس و بحث نسبت به یک موضوع علم کسب کند و با تکرار و تمرین آن را در ذهن خود تثبیت نماید. معرفت حضوری آن است که آدمی با پاک‌سازی درون از آلودگی‌ها، حقایق را از درون کشف کند. این نوع معرفت با پاکی نهاد، ارتباط تمامی دارد هر چه درون از عوامل مخالف تهی شود، دریافت حقایق و معانی قوی‌تر و مؤثر خواهد بود. ۲. اسلام؛ پیروی از شریعت اسلام عامل مهمی در «شرح صدر» محسوب می‌شود (انعام، آیه‌ی ۱۲۵). شاهد این ادعا، تحول روحی و معنوی است که در خصوص تازه مسلمانان صدر اسلام دیده می‌شود. ۳. ایمان؛ ایمان که با واژه‌های «امن» و «امنیت» هم‌خانواده است، در فرهنگ قرآن اصلی‌ترین عامل در افزایش گنجایش و ظرفیت درونی به شمار می‌آید. طوری که زیربنا و بنیان تمام فضایل و ارزش‌های انسانی، ایمان معرفی گردیده است. ممکن است در ظاهر اسلام و ایمان، اموری ساده تلقی شود ولی ریشه‌یابی این دو واژه در قرآن و حدیث، ما را با اهمیت این دو عنوان و مقتضیات هر یک بیشتر آشنا خواهد کرد. درباره‌ی ایمان به یک مورد اشاره می‌کنیم. ایمان همچون درختی پر شاخ و برگ است که اعمال صالح و شایسته شاخ و برگ و میوه‌های آن محسوب می‌شوند. وقتی سحره فرعون به حقانیت موسی پی بردند، آن‌چنان ایمان در جان‌شان رسوخ کرد که تسلیم محض شدند. فرعون ایشان را تهدید کرد که به سختی مجازات‌شان کند ولی آنها با تأکید بسیار گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر اعتقاد روشنی که به دست آورده‌ایم مقدم نخواهیم داشت. هر کاری می‌توانی بکن! ما به پروردگارمان ایمان آورده‌ایم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کرده‌ای ببخشاید، خدا بهتر و پایدارتر است». به دنبال این قضیه قرآن شریف با یک برداشت تربیتی، مردم را پند می‌دهد که: «هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح را انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند» (طه، آیات ۷۰ تا ۷۶). ۴. اعمال شایسته (که قبلا اشاره کردیم از ایمان نشأت می‌گیرند) عبادت‌ها و تکالیف فردی همچون نماز، روزه، تلاوت قرآن و... و نیز تکالیف اجتماعی نظیر صله‌ی رحم، انفاق، تعاون و همکاری و... در شرح صدر تأثیر چشمگیری دارند. مطالعه کنید: قرائتی،

--- - خشوع در قرآن مربوط به کدام سوره از قرآن است؟ آیا در آیاتی که به خاشعان اشاره شده، همگی بر این آیه دلالت دارند؟ - خشوع به معنای تواضع است و ضدّ آن تکبّر و خودپسندی است. (قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ماده‌ی خشع، دار الکتب الاسلامیه.) خشوع و ساخت‌های مختلف از آن (خشعت، تخشع، خشوعا، خاشعون و...) در آیات متعددی به کار رفته است؛ مانند: {أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...} (حدید، ۱۶) «آیا وقت آن نرسیده است دل‌های مؤمنان در برابر خدا و آنچه از حق نازل کرده است، خاشع گردد؟!» {قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ} (مؤمنون، ۱ و ۲) «مؤمنان رستگار شدند، آنها که در نمازشان خشوع دارند.» {وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً} (اسراء، ۱۰۹) «آنها بی اختیار به زمین می‌افتند و گریه می‌کنند و تلاوت این آیات، همواره بر خشوع‌شان می‌افزاید.» {خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ...} (قلم، ۴۳) «این در حالی است که چشم‌های‌شان از شدت شرمساری به زیر افتاده و ذلّت و خواری وجودشان را فرا گرفته...» {قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ * أَبْصارُها خاشِعَةٌ} (نازعات، ۸ و ۹) «دل‌هایی در آن روز قیامت سخت مضطرب است و چشم‌های آنان از شدت ترس فرو افتاده است.» همچنین رجوع شود به طه، ۱۰۸ و حشر، ۲۱، و بقره، ۴۵، آل عمران،۱۹۹، انبیاء، ۹۰ و احزاب،۳۵ و... ---------------

----

------------- - درباره‌ی ذی‌القرنین که داستان و کارهای او در قرآن آمده، چه احتمالاتی داده شده، او چه کسی است و کدامیک به واقعیت نزدیکتر است؟ - صحبت درباره‌ی ذی‌القرنین و داستان و کارهای او و اختلافاتی که در این خصوص وجود دارد، فراوان و در اندازه‌ی یک کتاب می‌باشد، اما فشرده، آنچه را که در لابلای کتاب‌ها و تفاسیر سوره‌ی کهف به دست می‌آید، این است: ۱- خداوند او را مُلک بخشید و اسباب فرمانروایی را برای وی آماده کرد. ۲- اعمال بزرگی در جنگل‌های عظیم انجام داد که شامل این امور می‌باشد: ۱) از بلاد خود به سوی غرب متوجّه گردید و در آن‌جا خورشید را یافته که گویی در چشمه‌ای فرو می‌رود. ۲) همچنان پیش رفت تا به سرزمینی رسید که آباد نبود و در آن قبایل بدی سکونت داشته‌اند. ۳) به جایگاهی رسید که در آن، تنگنای کوهی وجود داشته و از پشت کوه، یأجوج و مأجوج ساکن بودند که بر اهالی این سرزمین، می‌تاختند و به غارت می‌پرداختند. ۴- ذی‌القرنین در تنگنای کوه برای حفظ مردم از غارت یأجوج و مأجوج، سدّی بنیان نهاده این سد تنها از سنگ و آجر ساخته نشد، بلکه در آن آهن و مس نیز به کار رفت، به گونه‌ای که غارت‌گران از دستبرد به آن عاجز آمدند. ۵- به خدا و آخرت ایمان داشت. ۶- دادگر بود و نسبت به رعیت عطوفت داشت، و هنگام کشورگشایی و غلبه، قتل و کینه‌ورزی را اجازه نمی‌داد. ۷- به مال و ثروت آزمند نبود، زیرا هنگامی که برای پی‌افکندن سد مردم خواستند به گرد آوری مال بپردازند، از قبول آن امتناع کرد و گفت: مرا به قوّت بازو یاری دهید و آنچه را که خدا به من ارزانی داشته، مرا از اموال شما بی‌نیاز می‌کند. ۸- وی پیغمبر نبود ولی بنده‌ی شایسته‌ی خدا بود و قوم خود را به خداپرستی و تقوا امر می‌کرد. او را ضربتی بر یک سوی سرش زدند. مدّتی پنهان شد و سپس بازگشت. ضربتی دیگر بر طرف دیگر سرش زدند، از این‌رو او را ذی‌القرنین خواندند. ۹- شهر اسکندریه را بنا نمود. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، مراد از ذی‌القرنین را به احتمال قوی و با شواهدی که وجود دارد کوروش، یکی از ملوک هخامنشی در فارس می‌داند که در سال‌های ۵۳۹ - ۵۶۰ ق. م می‌زیسته و امپراتوری ایران را تأسیس کرد و میان مملکت فارس و ماد جمع نمود. تفسیر نمونه نیز آن را به کوروش تطبیق می‌کند و آن سد را در تنگه‌ی داریال که در نقشه‌های موجود میان شهر تفلیس در قفقاز و ولادی کیوکز می‌دانند. برای اطلاع بیشتر به ترجمه‌ی تفسیر المیزان، جلد سیزدهم، صفحه ۶۰۸ به بعد و تفسیر نمونه،

ج ۱۲، ص ۵۲۳ به بعد و کتاب ذوالقرنین یا کورش کبیر و فرهنگ قصص قرآن مراجعه بفرمایید. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۱۸، به نقل از مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی ۵۶ احزاب. --

--- - معنای آیه‌ی {الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى} از نظر شیعه چیست؟ - عرش در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف باشد، گاهی به سقف عرش گفته می‌شود، گاهی به معنای تخت‌های بلند همانند تخت سلاطین آمده است، چنان‌که در داستان سلیمان می‌خوانیم که می‌گوید: «کدام یک از شما می‌توانید (عرش) تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید». هنگامی که در مورد خدا به کار می‌رود و گفته می‌شود: عرش خدا، منظور مجموعه‌ی جهان هستی است که تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود. اصولاً جمله‌ی {اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ} کنایه از تسلط زمامدار بر امور کشور است، همان‌طور که جمله‌ی (ثل عرشه) (تختش فرو ریخت) به معنی از دست دادن قدرت می‌باشد. در فارسی نیز این تعبیر کنایی زیاد به کار می‌رود، مثلاً- می‌گوییم در فلان کشور جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فرو کشیدند، در حالی که ممکن است اصلاً تختی نداشته باشد، یا جمعی به هواخواهی فلانی برخاستند و او را بر تخت نشاندند. همه‌ی این‌ها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است. بنابراین جمله‌ی {ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ} کنایه از احاطه‌ی کامل پروردگار و تسلطش بر تدبیر امور آسمان‌ها و زمین بعد از خلقت آنها است، به طوری که هیچ موجود کوچک و بزرگی از قلم تدبیرش ساقط نمی‌شود. عرش معنی دیگری نیز دارد، و آن در مواردی است که در مقابل «کرسی» قرار گیرد. در این‌گونه موارد کرسی (که معمولاً- به تخت‌های پایه کوتاه گفته می‌شود) ممکن است کنایه از جهان ماده باشد و عرش کنایه از جهان ما فوق ماده (عالم ارواح و فرشتگان). ------------

----

------------------------- - در آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی بقره منظور از {قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ...} چیست؟ - در آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی بقره آمده است: {قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ...} که خطاب به یهود است، چون یهود مدعی بود که: نحن ابناء الله و احباؤه؛ ما فرزندان خدا و دوستان خاص اوییم. در آیه‌ی ۱۱۱ آمده است که آنها می‌گفتند: {لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى} «کسی در بهشت داخل نمی‌شود مگر این‌که یهودی یا نصرانی باشد. و در آیه‌ی ۸۰ نیز آمده است: {وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّاماً مَعْدُودَةً} «آتش دوزخ جز چند روزی به ما اصابت خواهد کرد». این ادعاها، آنها را دچار غرور ساخته و دعوت به ظلم و جنایت می‌کرد. قرآن مجید به آنها پاسخ دندان‌شکنی داده، می‌فرماید: «اگر سرای آخرت نزد خدا مخصوص شما است، پس آرزوی مرگ کنید؟ اگر چنین نعمت و ارزش‌هایی در خود سراغ دارید، بهتر این است که آرزوی مرگ کنید تا نعمت‌های بی‌پایان بهشت، نصیبتان شود؟» در آیه‌ی بعد خود، جواب می‌فرماید که: {وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً...} «و هرگز چنین آرزویی نخواهند کرد؛ چون خودشان می‌دانند که چه رفتار زشتی داشته‌اند.» به هر حال قرآن پرده از تزویر و دروغ آنها برداشته است؛ زیرا یهود به هیچ وجه حاضر به ترک زندگی دنیوی نیست و این خود دلیل کذب آنها است. -----

----

------------------------------- - دلایل فرو ریختن کوه‌ها و متلاشی شدن آنها در قرآن چیست؟ - اگر مراد شما متلاشی شدن کوه‌ها در مواقع خاص باشد آیات زیر بعضی از موارد است: ۱. «موسی (ع) درخواست دیدن خداوند را می‌کند، خداوند می‌فرماید: هرگز مرا نخواهی دید، به کوه نگاه کن اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی‌دید وقتی خداوند بر کوه تجلی کرد کوه مانند خاک شد.» (اعراف، آیه‌ی ۱۴۳) ۲. «و از تو درباره‌ی کوه‌ها سؤال می‌کنند بگو: پروردگار؛ آن‌ها را متلاشی می‌کند و بر باد می‌دهد» (طه، آیه‌ی ۱۰۵) ۳. سوره‌ی معارج آیه‌ی ۹، سوره‌ی مزمل آیه‌ی ۱۴ و سوره‌ی مرسلات

آیه‌ی ۱۰، همه راجع به متلاشی شدن کوه‌ها است. ---
--- - دلیـــــــل قرآنی خمس چیست؟ - نخست باید دانست که زکات گاهی به معنای عام است که شامل تمام انفاق‌ها و از آن جمله پرداخت خمس می‌شود و گاهی زکات به معنای خاص می‌باشد و شامل پرداخت درصدی از اقلام نُه‌گانه می‌باشد که در این صورت با خمس تفاوت دارد. جهت توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم: یکی از واجبات مهم مالی در اسلام «خمس» است که از فروع دین و جزء عبادات شمرده می‌شود. از این رو باید با قصد قربت انجام گیرد. تمام مذاهب اسلامی (شیعه و سنّی) در اصل وجوب خمس، اتفاق نظر دارند. تنها اختلاف میان آنان، موارد و مصارف آن است؛ لذا بیشتر اهل سنّت بر این باورند که تنها به غنایم جنگی و گنج خمس تعلق می‌گیرد. (۱) امّا فقیهان شیعی معتقدند: خمس در هفت چیز واجب است: ۱. غنایم جنگی، ۲. غوّاصی (اشیایی که با فرورفتن در آب دریاها به دست می‌آید)، ۳. گنج، ۴. معدن، ۵. سود تجارت، ۶. مال حلال مخلوط به حرام، ۷. زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. پنج قسم اول مورد اتفاق شیعه و دو قسم اخیر نظر مشهور آنان می‌باشد. آنچه که اکنون مورد بحث و پژوهش است، خمس، سود و درآمد کسب می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: {وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ...} متن کامل آیه با ترجمه در پرسش ۳ ذکر شده است. این آیه - که به آیه‌ی خمس معروف است - به نظر فقیهان شیعی نه تنها بر وجوب خمس غنایم جنگی دلالت می‌کند؛ بلکه شامل هر گونه درآمد کسب نیز می‌باشد. واژه‌ی «غنیمت» از نظر لغت معنای گسترده‌ای دارد و به هرگونه درآمد و فایده‌ای که به انسان می‌رسد، گفته می‌شود. (۲) غنیمت جنگی و سود تجارت، هر دو غنیمت شمرده می‌شوند و مشمول آیه می‌گردند. البته هر چند شأن نزول آیه در مورد غنایم جنگی است، ولی این سخن معروف است که شأن نزول، هیچ‌گاه مخصوص نیست و نمی‌تواند آیه را به آن محدود کند. در تقریرات درس حضرت آیت‌الله بروجردی چنین آمده است: درست است که آیه در مورد خاص نازل شده است؛ ولی هیچ‌گاه مورد، مخصوص نیست و دانشمندان اهل سنّت هم - که خمس را در غیر غنایم جنگی انکار نموده‌اند - در این آیه، مورد را تخصیص دهنده و محدود کننده ندانسته‌اند، در حالی که آیه در غزوه‌ی بدر نازل شده، آن را شامل تمامی جنگ‌ها شمرده‌اند و اگر قرار بود مورد خاص، در آیه‌ی مخصوص باشد، باید آن را محدود به جنگ بدر بدانند. (۳) گذشته از همه‌ی اینها، در روایت معتبری (معروف به صحیحه علی بن مهزیار)، امام جواد (ع) غنیمت در آیه را به معنای گسترده‌ای در نظر گرفته و آن را به درآمد کسب تفسیر نموده است. در بخشی از آن آمده است: «فاما الغنائم و الفوائد فهی واجبة علیهم فی کل عام قال الله تعالی: و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه...». (۴) در این حدیث امام (ع) واژه‌ی «الفوائد» را در کنار «الغنائم» جای داده و هر دو را مصداق آیه قلمداد نموده است و تردیدی نیست که منظور از «فواید» هر گونه سود و درآمدی است که به انسان می‌رسد. بنابراین از مجموع موارد و قراین یاد شده، به دست می‌آید که خمس درآمد در قرآن، به صراحت از آن یاد شده و بر وجوب آن دلالت می‌کند؛ به ویژه آن‌که حضرت (ع) نیز از آن معنای وسیعی را دریافته و برای ما تبیین و تفسیر کرده است. چنانچه کسی در تمام آنچه که بیان شد، اشکال کند و آیه را در خمس غنایم جنگی منحصر کند، در پاسخ خواهیم گفت: به جز قرآن، روایات متعددی از ائمه (ع) وارد شده است که به خوبی بر وجوب خمس درآمد دلالت می‌کند. (۵) و تمامی فقیهان شیعی نیز به آنها استناد جسته و در کتاب‌های فقهی خود ذکر کرده‌اند. گفتنی است که از سویی اکثر اهل سنّت، خمس در غیر غنایم جنگی را انکار نموده‌اند و از دیگر سوی، دسترسی به صندوق زکات بر سادات بنی‌هاشم حرام شمرده‌اند در حالی که در بین این دسته نیز، همانند سایرین، یتیم و مسکین به چشم می‌خورند. اکنون این سؤال پیش می‌آید، که فقرای سادات بنی‌هاشم، از چه بودجه‌ای امرار معاش کنند؟ با این اعتقاد که

جنگ در تمام دوران زندگی و در همه‌ی جوامع پا برجا و همیشگی نیست که بتوانند از خمس غنایم جنگی ارتزاق کنند. (۶) تردیدی نیست که آیه‌ی خمس، در عصر رسالت نازل شده و پیامبر اکرم (ص) این فریضه را به اجرا درآورده‌اند و آنچه مسلّم است این‌که حضرت رسول (ص) خمس غنایم جنگی را اخذ می‌کرد. اما خمس سود تجارت بنا به ضرورت و مصالحی تا عصر امامان (ع) به تأخیر افتاد. شاید این ضرورت را بتوان در چند امر خلاصه کرد: ۱. خمس با زکات این تفاوت را دارد که منفعت زکات به عموم مسلمانان بر می‌گردد؛ ولی موضوع خمس به شخص پیامبر اکرم (ص) و خویشان او اختصاص دارد؛ لذا مصلحتی بر اجرای آن نمی‌دیدند. (۷) ۲. در عصر رسالت، فقر عمومی بر جامعه حاکم بود و مسلمانان به جهت تنگدستی، قدرت پرداخت خمس را نداشتند. از این رو پیامبر گرامی (ص) از بیان و جمع‌آوری خمس درآمد صرف نظر کردند. ۳. رویکرد سیاسی مهم‌ترین عاملی بود که نگذاشت، ائمه‌ی معصومین تا زمان امام باقر (ع) به بعد، این فریضه‌ی الهی را به اجرا درآورند، زیرا جلب و جمع اموال، از وظایف سلطان بوده و هر کس با آنان رقابت می‌کرد، به عنوان فرد متمرد از قانون و مخالف حاکمیت و به اتهام جمع‌آوری سلاح و توطئه‌ی علیه رژیم، تحت تعقیب قرار می‌گرفت. اما پس از برقراری آزادی نسبی در عصر عباسیان و شرایط موجود بر ائمه (ع) این امکان را داد تا به طور غیرعلنی خمس را از مسلمانان دریافت کنند. (۸) ۴- پیامبر اسلام (ص) از یک سو به جهت ارتباطش با غیب می‌دانستند که در آینده نه چندان دور، امر خلافت و حکومت از مسیر اصلی خود - که شایسته‌ی آنان است - منحرف شده و به دست نا اهلان و غاصبان زورگو می‌افتد و از دیگر سوی خمس «وجه الامارة» است و باید به دست حاکم و سلطان سپرده شود و اگر حضرت رسول (ص) وجوب خمس درآمد کسب را بیان و آشکار می‌کردند؛ این امر فرصتی را برای حاکمان جور پیش می‌آورد تا با دستاویز شرعی، اموال مسلمانان را به غارت برند و بر ظلم و ستم خود بیفزایند. این پیش‌بینی و تیزبینی حضرت (ص) باعث شد که این حکم الهی در پرده‌ی خفا پنهان بماند. (۹) آنچه بیان می‌شود، تنها بر اساس فهم ما از کتاب و سنّت است و چه بسا وجوب خمس، حکمت و علل زیادی داشته باشد که از دید ما مخفی مانده است: ۱. تردیدی نیست که اسلام به صورت یک مکتب اخلاقی، فلسفی و یا اعتقادی محض ظهور نکرد؛ بلکه به عنوان یک آیین جامع - که تمام نیازمندی‌های مادی و معنوی در آن پیش‌بینی شده - پا به عرصه ظهور گذاشت. از سوی دیگر، این مکتب از همان عصر پیامبر اسلام (ص) با تأسیس حکومت همراه بود؛ در نتیجه برای اداره‌ی آن نیاز به یک پشتوانه‌ی مالی غنی و منظم داشت که بتواند در سایه‌ی تشکیل حکومت اسلامی از بینوایان، بیماران، بی‌سرپرستان، معلولان و یتیمان جامعه دستگیری نماید و این خلأ اقتصادی را پر کند. خداوند متعال با نزول آیات زکات، دست یاری و رحمت بی‌پایانش را به کمک نبی اکرم (ص) فرستاد و با واجب ساختن زکات، این نقص و کاستی را برطرف کرد. این فریضه‌ی الهی از مالیات‌هایی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه‌ی اسلامی محسوب می‌شود و نیز به غیر بنی‌هاشم (سادات) اختصاص دارد و لذا مصارف آن عموماً موارد یاد شده است. ولی امام (ع) به عنوان رئیس حکومت نیز هزینه‌هایی دارد که باید تأمین شود. او برای پیشبرد نظام اسلامی و اداره‌ی جامعه، به بودجه‌ی فراوانی نیاز دارد. فریضه‌ی خمس برای تأمین این منظور، بر متمکنان جامعه واجب گردیده است. (۱۰) ۲. خداوند متعال برای حفظ کرامت و عزت پیامبر اسلام (ص)، محل تأمین بودجه فقرا از بنی‌هاشم و منسوبان به آن حضرت را از خمس قرار داد و سهم آنان را قرین سهم خود و رسول فرمود تا زمینه‌ی تحقیر نسبت به آنان را از بین ببرد؛ چون ممکن است برخی از مردم در پرداخت زکات به فقیران، یک نوع برتری برای خود و حقارتی نسبت به گیرنده احساس کنند. در حالی که در پرداخت خمس و آنچه که به عنوان «وجه الاماره» تلقی می‌شود، قضیه عکس آن است و برتری برای گیرنده می‌باشد. (۱۱) ۳. خمس برای تأمین بودجه‌ی هر کار خیری است که امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند. (فما کان للّه فهو لرسوله یضعه حیث

شاء) «آنچه خاصّ خدا است، برای پیامبر اسلام (ص) است، هر جا صلاح بداند قرار می‌دهد» (۱۲) ۴. خمس وسیله‌ای برای رشد و کمال انسان محسوب می‌شود. هم‌چنان که هر فرد با انجام دادن هر وظیفه‌ای، مرحله‌ای از کمال را می‌پیماید؛ با ادای خمس به قصد قربت و بریدن از دنیا نیز وظیفه‌اش را انجام داده و خود را از گناهان پاک نموده و به سوی کمال ترقی می‌کند. در مکاتبه‌ی امام رضا (ع) به یکی از یارانش آمده است: «ان اخراجه (خمس) مفتاح رزقکم و تمحیص ذنوبکم؛ «پرداخت خمس کلید جلب روزی و وسیله آمرزش گناهان است» (۱۳) ۵. تحقق احیای دین خدا و پیاده کردن حکومت اسلامی – که هدف اصلی این مکتب است – در همان مکاتبه آمده است «انّ الخمس عوننا علی دیننا؛ «خمس، کمک ما در پیاده کردن دین خداست». (۱۴) نیاز به بودجه‌ی مستقل و جدای از بودجه‌ی زکات دارد. خمس ثروت بسیار عظیمی برای تأمین هزینه‌های یک انقلاب جهت رسیدن به حکومت عدل الهی است. «قدرت» موجودیت دینی تشیع و زنده ماندن این مکتب در طول عصر حضور و غیبت، بر اساس خمس استوار بوده است و به اهل بیت (ع) و علما – که وارثان آنان هستند – این توانایی را داد تا با فشار و اختناق دستگاه ظلم در راه خدا ایستادگی کنند. پاورقی: (۱) ر. ک: مغنیه، محمّد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسهٔ، ص ۱۸۶ و خویی، سید ابوالقاسم، مستند العروهٔ الوثقی، کتاب الخمس، ص ۱۹۷. (۲) ر. ک: مجمع البحرین، لسان العرب، تاج العروس، ماده «غنم». (۳) زبدهٔ المقال، ص ۵. (۴) وسائل الشیعه، ج ۶، باب ۸، ابواب ما یجب فیه الخمس، ح ۵. (۵) ر. ک: وسائل الشیعه، ابواب ما یجب فیه الخمس و ابواب الانفال. (۶) مستند العروهٔالوثقی، کتاب الخمس، ص ۳۴۳. (۷) خویی، سید ابوالقاسم، مستند العروهٔ الوثقی، کتاب الخمس، ص ۱۹۶. (۸) مدرسی، محمّد تقی، احکام الخمس، ص ۱۶. (۹) هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الخمس، ج ۲. (۱۰) مکارم شیرازی، ناصر، یک صد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص ۴۲۳ – ۴۲۵ و تعلیقات علی العروهٔ، کتاب الخمس، ص ۳۹۲. لذا در روایت از خمس به عنوان «وجه الاماره» یاد شده است. ر. ک: وسائل‌الشیعه، ج ۶، کتاب‌الخمس، باب ۲، ح ۱۲. (۱۱) ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب قسمهٔ الخمس، باب ۱، ح ۴ و ۸. (۱۲) همان، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۱۲. (۱۳) همان، ابواب الانفال، باب ۳، ح ۲. (۱۴) همان، ابواب‌الانفال، باب ۳، ح ۲. --

---

-------------------------------- – دوری از شیطان در کدام آیات قرآن بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است؟ – از جمله آیاتی که بر دوری از شیطان و پیروی نکردن از او تأکید بیشتری دارند عبارت‌اند از: ۱. سوره‌ی بقره، آیات ۱۶۸ – ۱۶۹: {یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ * إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ} «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید، چه این‌که او دشمن آشکار شماست. او شما را فقط به بدی‌ها و کار زشت فرمان می‌دهد، (و نیز دستور می‌دهد) آنچه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید.» خداوند متعال در این آیات، با بیان چند نکته، بر دوری از شیطان این چنین تأکید می‌فرماید: ۱. به همه‌ی انسان‌ها دستور می‌دهد که از شیطان بپرهیزند، نه فقط به مؤمنان. ۲. پیروی از گام‌های شیطان مطرح است که حتّی همراهی یک گام هم با شیطان جایز نیست. ۳. تصریح به این مطلب که چرا نباید از شیطان پیروی کرد، زیرا او به کارهای بد و فحشا فرمان می‌دهد. ۴. یکی از زشت‌ترین دستوارت شیطان، نسبت دادن چیزی است به خداوند، که نمی‌دانیم که تأکید فراوانی بر این مسأله شده است. مشابه این آیه، آیه‌های ۲۰۸ – ۲۰۹ سوره‌ی بقره و آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی نور می‌باشد که بر دوری از پیروی شیطان تأکید دارند. ۲. سوره‌ی مائده، آیات ۹۰ و ۹۱: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و ازلام، (=نوعی

بخت‌آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می‌خواهد به وسیله‌ی شراب و قمار، در میان شما، عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟» خداوند متعال در این آیه‌ها، با بیان آثار زیان بار پیروی از شیطان و اعمال او، بر دوری از او، تأکید می‌فرماید و رستگاری انسان را در گرو دوری انسان از شیطان می‌داند. در این آیات، برخی از وسایلی که شیطان به وسیله‌ی آنا، انسان را از راه رستگاری دور می کند، یکی‌یکی بیان شده است: شراب، قمار، بت‌پرستی و... اگر انسان می‌خواهد از شیطان دوری کند، باید از اینها اجتناب کند، زیرا اینها انسان را به شیطان نزدیک و از خدا دور می کند. ۳. سوره‌ی فاطر، آیات ۵ و ۶: {یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ * إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ} «ای مردم! وعدهٔ خداوند حق است، مبادا زندگی دنیا شما را فریب دهد، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کَرَم) خدا مغرور سازد! البته شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن دارید؛ او فقط حزب خود را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند.» در این آیات، خداوند، شیطان را دشمن انسان معرفی می‌فرماید؛ به همین جهت دستور می‌دهد که انسان نیز او رادشمن خود بداند؛ پس چنان‌که انسان از دشمن خود دوری کرده با او مبارزه می کند، با شیطان نیز باید چنین باشد. --

-- - رسالت و هدف اصلی

قرآن کریم چیست؟ آیا هدایت است؟ در این صورت هدایت به چه معنایی است؟ آیا هدایت شامل آموزش حکومت داری، فنون تعلیم و تربیت، ساختمان‌سازی و... می‌شود؟ - در پاسخ به چند نکته توجّه فرمایید: - الف - هدف و رسالت اصلی قرآن کریم: خداوند متعال با نزول وحی و قرآن کریم اهداف متعددی را در نظر داشته که برخی از آنها به صراحت در آیات و بعضی نیز در روایات اسلامی مورد تأکید و اشاره قرار گرفته‌اند. اصلی‌ترین و برجسته‌ترین هدف اساسی از نزول قرآن کریم، هدایت و راهنمایی بشر به سوی کمال و نزدیک شدن به خداوند متعال است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: {ذٰلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ} (بقره،۲) «آن کتاب با عظمتی است که شك در آن راه ندارد؛ و مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است.» و باز می‌فرماید: {... تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ * هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ} (نمل،۱-۲) «... این آیات قرآن و کتاب مبین است، وسیله‌ی هدایت و بشارت برای مؤمنان است.» البته در این راستا هر آنچه مربوط به زندگی اجتماعی اعم از معنوی و مادی می‌شود در قرآن آمده است و در واقع قرآن کریم هم برنامه‌ی زندگی دنیوی را ارائه می کند و هم برنامه‌ریزی جهت آخرت را به انسان نشان می‌دهد و در آیات مختلف، قوانین زندگی دنیوی و معنوی که در راستای هدایت است را ارائه می‌فرماید. ب - قلمرو و محورهای هدایت در قرآن کریم: از جمله محورهای هدایت عبارتند از: ۱. هدایت فطری و غریزی، چنان‌که در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی طه مورد اشاره قرار گرفته است. ۲. هدایت عقلانی؛ که با بخشیدن قوه‌ی تفکّر به انسان ارزانی شده و در روایات از آن به «رسول باطنی» تعبیر می‌شود. ۳. هدایت برونی؛ که از طریق ارسال پیامبران انجام گرفته که در روایات اسلامی از آن به «رسول ظاهری» یاد می‌شود. ۴. توفیق و عنایت رحمانی؛ که ویژه‌ی بندگان خاص است و در آیه‌ی شریفه‌ی ۷۶، سوره‌ی مریم «و خداوند بر هدایت هدایت‌یافتگان می‌افزاید.» به این مرتبه از هدایت اشاره شده است. ۵. قدرت ایمانی ویژه و فوق‌العاده؛ که عصمت را به همراه می‌آورد و مقصود از هدایت در سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۰، این مرتبه از هدایت است. از میان اقسام مذکور هدایت، سه قسم نخست، فراگیر و عام است و شامل تمام انسان‌های مؤمن و کافر می‌شود؛ ولی هدایت در مرتبه‌ی چهارم و پنجم نتیجه شایستگی‌های فردی و عمل صالح بوده و تنها به گروه خاصی از بندگان اختصاص دارد. مرتبه‌ی چهارم شامل سایر بندگان خداوند متعال و مرحله‌ی پنجم که مرحله‌ی عصمت است، ویژه‌ی پیامبران و پیشوایان

معصوم می‌شود. هدایت در آیات و روایات اسلامی به دو معنا آمده؛ ارائه و نشان دادن طریق و راه و دیگری ایصال به مطلوب (رساندن به مقصد) است (۱) که اولی را هـدایت تشـریعی می‌گویند و بر دومی نیز (ایصال به مطلوب) هدایت تکوینی اطلاق می‌شود. هـدایت تکوینی، به این معنـاست که خداونـد موجودات را هـدایت یافته و راه یافته به مقاصـد و نیازهای‌شان آفریـده است، خداونـد متعـال یـک سلسـله عوامـل پیشـرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان اعم از انسان و سایر جانـداران حتی موجـودات بی‌جـان آفریـده، که آنهـا را به سـوی تکامـل می‌برد، رشـد و تکامـل جنین در شـکم مـادر، حرکت کرات مختلف منظومه شمسـی در مـدار خود و... نمونه‌هایی از هدایت تکوینی است، این نوع هدایت مخصوص خداوند است و وسـیله‌ی آن عوامل و اسباب طبیعی و ماوراء طبیعی است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرمایـد: {قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی} (طه،۵۰) «گفت پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه‌ی آفرینش او بوده است، عطا فرموده سپس هدایتش کرده است.» هـدایت تشـریعی، هـدایتی است که از بیرون متوجه انسـان می‌گردد و دست او را می‌گیرد و از مراحـل خطرناک عبور داده و به مقصد می‌رساند، این نوع هدایت بوسیله‌ی پیامبران و امامان و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می‌شود. البته از هـدایت دیگری به نام هـدایت عامه نیز یاد می‌کننـد که شامل هـدایت حیوانات حتی عامّه‌ی نباتات، برای راه‌یابی به مقاصـد و نیاهایشان است مانند آگاهی و بهره‌گیری ریشه‌ی گیاه از زمین و یا استفاده‌ی نوزاد گوسفند از پستان مادرش. (۲) ج – اسباب هـدایت در قرآن: برخی از اسبـاب هدایت عبارتند از: ۱. پرسـتش خداوند متعال و پیروی از دسـتورهای او؛ {وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبِیلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ} (نحل،۹) «و بر خـداست که راه راست را (به بندگان) نشان دهد، اما بعضـی از راه‌هـا بیراهه است و اگر خـدا بخواهـد، همه‌ی شـما را (به اجبـار) هـدایت می‌کنـد، (ولی اجبـار سـودی نـدارد).» ۲. پیروی از پیامبران الهی؛ {وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (حشـر،۷) «آنچه را که رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنیـد) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.» ۳. توسـل و تمسّـک به قرآن و اجرا و عمل به احکام و قوانین آن؛ {... تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ * هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ} (نمل،۱-۲) «... این آیـات قرآن و کتـاب مـبین است، وسـیله‌ی هـدایت و بشارت برای مؤمنان است.» ۴. انجـام واجبات و پرهیزکار بودن؛ {ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ} (بقره،۲) «آن کتـاب بـا عظمتی است که شک در آن راه نـدارد؛ و مایه‌ی هـدایت پرهیزکاران است.» ۵. پیروی از اهـل بیت؛ «و آنان را پیشوایـانی قرار دادیـم که به فرمـان مـا، (مردم را) هـدایت می‌کردنـد...» و... . د. برخی از دانشـمندان معتقدنـد که قرآن کریم بیـانگر همـه چیز است و آیه‌ی ۸۹، سوره‌ی نحـل را دلیلی بر ادعـای خود دانسته‌انـد؛ البته قرآن کریم کتـاب تربیت و راهنمای انسـان‌سـاز است و یـک دایرةالمعارف بزرگ نیست که تمام جزئیات علوم مختلف مثل ساختمان‌سازی، طراحی و نقشه‌کشـی، ریاضـی، فیزیک، شـیمی و... در آن آمده باشد، گرچه قرآن مجید یک دعوت کلی به کسب تمام علوم و دانش‌ها کرده است که همه‌ی دانش‌هـا و علوم مختلف در این دعوت کلی جمع است. قرآن کریم، گـاهی به تنـاسب بحث‌های توحیـدی و تربیتی پرده از روی قسـمت‌هـای حساسـی از علوم و دانش برداشـته و برخی جزئیـات و ریزه‌کاری مسائل را بیان کرده، ولی این بـدان معنـا نیست که قرآن همه‌ی علوم و دانش‌هـا را بـا ریزه‌کاری و جزئیات ذکر کنـد؛ بلکه قرآن کریم به معیارها و کلیات مباحث اکتفا کرده است. نکته‌ی قابل توجه آن‌که قرآن که کتاب مبین است باید تبیین آن نیز به دست امام مبین باشد و اگر مفسّر این کتـاب امام مبین باشـد، آن گاه معنای آیه‌ی ۸۹، سوره‌ی نحـل روشن می‌شود. برخی دیگر از مفسّـران عقیـده دارنـد که قرآن بیـانگر همه چیز نیست، و چون قرآن برای هـدایت انسـان نازل گشـته و جز این کار و شأنی نـدارد، از این جهت ظاهراً مراد از «کل شیء» در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۹، همه‌ی آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد، مثل: معارف حقیقی مربوط به مبداء و معاد و اخلاق فاضـله و شـرایع الهی و... . بنابراین، لزومی ندارد که علوم و دانش‌های مختلفی که ظاهراً به هدایت بشـر

وابستگی چندانی ندارد، مطرح شود. از آنچه گذشت روشن می‌شود که هدف اصلی قرآن هدایت انسان به سوی کمال است و هدایت خود دارای اقسام و محورهایی است و در این راستا نیازمند عوامل و اسبابی می‌باشد، و هر آنچه که مربوط به هدایت بشر و در راستای رسیدن به کمال او می‌باشد، از قبیل: ایجاد حکومت برای ایجاد عدالت اجتماعی و اجرا و جاری نمودن احکام قرآن و ترویج آن در بین مردم؛ شیوه‌های تعلیم و تربیت صحیح از نظر قرآن و اسلام و... در قرآن کریم آمده است، منتهی به این شرط که تفسیر آیات آن و استخراج موضوعات مختلف از آن باید با توجه به روایات و احادیث و سیره‌ی امام مبین و رسول گرامی باشد. (۳) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۶۷. (۲) ر. ک: تفسیر تنسیم، آیت‌اللّه جوادی آملی، ج ۱، ص ۴۷۰-۴۸۰، مرکز نشر اسراء، قم. (۳) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۳۶۱-۳۶۲، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران / المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۲، ص ۳۲۵، مؤسسه‌ی اعلمی، بیروت. ------------------

----

------------ - فهرستی از آیات قرآن که در شأن اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده، مرقوم فرمایید؟ - در قرآن آیاتی وجود دارد که به گفته‌ی شیعه و اعتراف اهل تسنّن درباره‌ی امامان: نازل شده است؛ از آن جمله می‌توان به آیات زیر اشاره کرد: ۱. آیه‌ی اکمال دین: این آیه، در سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳ آمده است و می‌فرماید: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً...} «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گرداندم، و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم.» منظور از روز، همان روز غدیر خم است که پیامبر اکرم (ص)، امیرمؤمنان (ع) را به طور رسمی برای جانشینی خود تعیین کرد و در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید و نعمت خدا با تعیین رهبری شایسته، همچون علی بن ابی طالب (ع) برای آینده‌ی مردم تکامل یافت. (۱) ۲. آیه‌ی تبلیغ: این آیه، آیه‌ی ۶۷ از سوره‌ی مائده است که می‌فرماید: {يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ...} «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای...» خداوند متعال به پیامبر دستور می‌دهد که این مسأله‌ی مهم (تعیین جانشینی برای پیامبر و سرنوشت آینده‌ی اسلام و مسلمانان) را به مردم ابلاغ کند. (۲) ۳. آیه‌ی تطهیر: این آیه‌ی مبارک، در سوره‌ی احزاب (آیه‌ی ۳۳) آمده است که می‌فرماید: {إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} «حقیقتاً خداوند می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» این آیه، درباره‌ی پنج تن «آل‌عبا»، یعنی پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام)، وارد شده و عصمت (معصوم بودن) این پنج تن را ثابت می‌کند و به «آیه‌ی تطهیر» معروف است. (۳) ۴. آیه‌ی ولایت: این آیه در سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵ آمده که می‌فرماید: {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ} «ولی شما، تنها خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی‌که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.» ابوذر غفاری نقل می‌کند که روزی با رسول خدا (ص) در مسجد نماز می‌خواندیم. نیازمندی به مسجد آمد و تقاضای کمک کرد؛ اما کسی چیزی به او نداد. سائل گفت: خدایا! تو شاهد باش که در مسجد رسول خدا کسی به من کمک نکرد؛ در همین حال، حضرت علی انگشتر خود را در حال رکوع به او داد. پیامبر اکرم (ص)، متوجه این مسأله شدند، فرمودند: «... خداوندا! من محمّد، پیامبر و برگزیده‌ی تو هستم. سینه‌ی مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز. از خاندانم علی را وزیر من گردان تا به وسیله‌ی او، پشتم قوی و محکم گردد.» هنوز دعای پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل این آیه را بر پیامبر نازل کرد. (۴) ۵. آیه‌ی اطعام: این آیه، در سوره‌ی مبارک انسان، آیه‌ی ۸ آمده است: {وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً} «و به (پاس) دوستی (خدا)، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دهند.» شأن نزول این آیه

هم درباره‌ی اهل بیت (علیهم السلام) است. (۵) ۶. آیه‌ی مباهله: این آیه، در سوره‌ی آل‌عمران (آیه‌ی ۶۱) آمده است. مفسّران گفته‌اند: این آیه، درباره‌ی هیأت نجرانی و همراهان آنها نازل شده که پیامبر (ص)، آنها را به مباهله دعوت کرد. آنها تا فردای آن روز از حضرت مهلت خواستند و پس از مراجعه به شخصیت‌های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمّد نگاه کنید. اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباهله آمده بود، از مباهله با او بترسید و اگر با یارانش آمد، با او مباهله کنید. فردای آن روز، پیامبر آمد، در حالی که دست علی بن ابی طالب (ع) را گرفته و حسن و حسین (علیهما السلام) پیش روی او راه می‌رفتند و فاطمه (س) پشت سرش بود. نصارا نیز بیرون آمدند؛ در حالی‌که اسقف آنها پیشاپیش آنان قرار داشت. درباره‌ی همراهان پیامبر (ص) سؤال کرد، به او گفتند: این، پسر عمو و دامادش و محبوب‌ترین خلق خدا نزد اوست و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی هستند و آن بانوی جوان، دخترش فاطمه، عزیزترین مردم نزد او و نزدیک‌ترین افراد به قلب اوست... . اسقف گفت: من مردی را می‌بینم که در مباهله با کمال جرأت اقدام می‌کند و گمان می‌کنم راستگو باشد که در این صورت، به خدا قسم، یک سال بیشتر بر ما نخواهد گذشت؛ در حالی‌که در تمام دنیا، حتی یک نصرانی هم وجود نداشته باشد که آب بنوشد، و عرض کرد: ای ابوالقاسم! ما با تو مباهله نمی‌کنیم؛ بلکه مصالحه می‌نماییم و پیامبر با آنها مصالحه کرد. (۶) ۷. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳: {قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی} «بگو: ای پیامبر، من از شما بر زحمت پیامبری خود پاداشی جز مهر ورزیدن به خویشاوندانم نمی‌خواهم.» ۸. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۰۳: {وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا} «به ریسمان محکم الَهی چنگ زنید و پراکنده نگردید.» ۹. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۹: {وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} «با راستگویان باشید.» ۱۰. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و اولیای امر خود نیز اطاعت کنید.» ۱۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳ و سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷: {فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ} «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.» ۱۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۵: {وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً} «و هر کس پس از آن‌که راه هدایت برای او آشکار شد و با پیامبر به مخالفت بر خیزد و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش‌گیرد وی را بدان چه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشت‌گاه بدی است.» ۱۳. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۷: {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} «تو تنها بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی راهنمایی وجود دارد.» ۱۴. سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۷: {صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ...) «ما را به راه آنها که برخوردارشان کرده‌ای - هدایت کن - نه کسانی که در خور خشم‌اند و نه گمراهان.» ۱۵. سوره‌ی تکاثر، آیه‌ی ۸: {ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ} «سپس - در روز قیامت - از نعمت پرسیده خواهید شد.» ۱۶. سوره‌ی بینه، آیه‌ی ۷: {إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ} «در حقیقت کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.» و آیات فراوان دیگر که از بیان آنها دست می‌کشیم و علاقه‌مندان را به کتاب «المراجعات» که به عنوان «رهبری امام علی از دیدگاه قرآن و پیامبر» ترجمه شده است تألیف سید شرف الدّین، نامه‌ی ۱۲ و کتاب احقاق‌الحق، نوشته‌ی قاضی نورالله شوشتری و کتاب عبقات‌الانوار، نوشته‌ی میر حامد حسین هندی و کتاب ثم اهتدیت (که به «آنگاه که هدایت شدم» ترجمه شده است) تألیف محمّد التیجانی و کتاب «و رکبت السفینه»، ص ۴۲۳ - ۴۴۲، تألیف مروان خلیفات ارجاع می‌دهیم تا سند احادیث مربوطه را نیز ببینید. پاورقی: (۱) ر. ک: الدرالمنثور، جلال‌الدّین سیوطی، ج ۳، ص ۲۱، داراحیأ التراث العربی، بیروت / احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، ج ۳. (۲) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۵، ص ۴ - ۲۳. (۳) ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی؛، ج ۱۶، ص ۳۱۱، مؤسسه اعلمی، بیروت. (۴) برگرفته از تفسیر نمونه، همان، ج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ / تفسیر البرهان،

علامه بحرانی، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۲۷، مؤسسه بعثت قم. (۵) جهت اطلاع بیشتر ر. ک: تفسیر نمونه، همان، ج ۲۵، ص ۳۴۳ و ۳۴۴. (۶) برگرفته از تفسیر نمونه، همان، ج ۲، ص ۵۷۸ - ۵۷۹ / جهت اطلاع بیشتر ر. ک: احقاق‌الحق، قاضی نورالله شوشتری؛ / پیام قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۹، انتشارات مدرسه الامام امیرالمؤمنین/ غایةالمرام، محدث بحرینی؛ و... .

-------------------------------- - چند مثال از مواردی که خداوند داستان‌ها را به صورت قطعه‌قطعه بیان کرده، و از آنها نتایجی خاص را دنبال کرده، بیان بفرمایید؟ - به عنوان مثال در سوره‌ی بقره از آیه‌ی ۳۰ به بعد مباحث مربوط به حضرت آدم (ع) و سجده‌ی فرشتگان را مطرح می‌کند؛ از آیه‌ی ۳۹ گفتار فرشتگان را مطرح می‌کند که چرا خلیفه‌ای قرار می‌دهی که در زمین فساد کند؛ بعد داستان عرضه‌ی اسماء نقل شده؛ در ادامه سجده‌ی فرشتگان و سجده نکردن ابلیس مطرح می‌شود؛ و بالاخره داستان خروج و هبوط حضرت آدم (ع) از بهشت نقل می‌شود. همین داستان در سوره‌ی اعراف از آیه‌ی ۱۱ به بعد آمده ولی آن‌جا داستان سجده‌ی فرشتگان و سرکشی آدم خیلی مختصر، در آیه‌ی ۱۱ مطرح شده، و از آیه‌ی ۱۲ به بعد به این بحث می‌پردازد که چرا شیطان سجده نکرد؟ و در ادامه‌ی بحث برتری‌جوئی شیطان، و در حقیقت این‌که شیطان نژاد پرست بود که گفت: «مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک آفریدی من از او برترم» (۱) و بعد این‌که ابلیس از درگاه الهی بخاطر این تکبر و نژاد پرستی رانده شد، و گفت که تا روز قیامت من در راه مستقیم الهی می‌مانم و انسان‌ها را فریب می‌دهم. همان‌طور که ملاحظه می‌شود بیشتر بحث در این‌جا در رابطه با شیطان و تکبر شیطان است، و از آن طرف معرفی شیطان و این‌که شیطان اقواگری و وسوسه‌گری می‌کند و انسان‌ها را فریب می‌دهد و منحرف می‌سازد. در حقیقت عناصر اصلی داستان واحد است ولی از دو دیدگاه و دو دریچه‌ی متفاوت به داستان نظاره شده که هر کدام اهداف ویژه‌ی خود را دنبال می‌کند. مثالی دیگر: داستان حضرت موسی از آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی بقره شروع می‌شود و در این آیات به برخورد بنی‌اسرائیل با حضرت موسی می‌پردازد و بیشتر به بهانه‌جویی‌های بنی‌اسرائیل، و گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل می‌پردازد. و همین داستان حضرت موسی (ع) در سوره‌ی طه آیه‌ی ۹ به بعد نیز آمده ولی در این آیات برانگیخته شدن حضرت موسی (ع) به نبوّت و ماجراهایی که در پی آن می‌آید و انتخاب شدن هارون به وزیری او و برخورد آنها با فرعون و معرفی معجزات حضرت موسی (ع) مطرح می‌شود. لذا می‌بینیم که به داستان حضرت موسی پرداخته شده ولی از دو زاویه‌ی متفاوت. و جالب این‌که در سوره‌ی قصص داستان حضرت موسی از تولد تا رشد در کاخ فرعون و جوانی و مبارزات او و خروج از شهر و آشنایی او با حضرت شعیب و ... همه‌ی این مجموعه به دنبال هم مطرح شده است که اهداف تربیتی خود را دنبال می‌کند. پاورقی: (۱) اعراف / ۱۲. {قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ} --------------------------------

---

- لطفاً آیاتی را که در قرآن درباره‌ی احترام و احسان به دیگران آمده بیان فرمایید. - قرآن مجید همه‌ی مؤمنان را برادر یکدیگر دانسته، می‌فرماید: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ} (حجرات،۱۰) از کلمه‌ی «انما» حصر استفاده می‌شود؛ یعنی جز این نیست که مؤمنان با هم دیگر برادرند. از این آیه، پیوند محکمی که اسلام بین مؤمنان برقرار کرده و نیز حقوق فراوانی که مؤمنان به هم دیگر دارند و احترامی که باید نسبت به هم دیگر داشته باشند، به خوبی استفاده می‌شود. در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ} (نحل،۹۰) «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.» این آیه عمومیت دارد و تنها درباره‌ی مؤمنان و مسلمانان نیست؛ مسلمانان وظیفه دارند حتی با کفّار نیز به طور عدل و احسان رفتار کنند. در سوره‌ی بقره پس از آن‌که به عبادت و پرستش ذات الهی فرمان می‌دهد، از چند طایفه نام برده می‌فرماید: {وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي الْقُرْبى وَ

الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً} (بقره،۸۳) «به پدر و مادر نیکی کنید و نیز به نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم کلام نیک گویید.» علامه طباطبایی، در این‌باره فرموده‌اند: در این آیه، موارد احسان، از اهم و اقرب، به مهم و اَبعد، بیان شده، ابتدا دستور احسان و احترام به پدر و مادر که اصل هستند و وجود انسان وابسته به آنهاست می‌دهد، بعد به خویشان انسان که از دیگران به انسان نزدیک‌ترند، از خویشان که بگذریم، ایتام از همه سزاوارترند برای احسان و نیکی به آنها، به خاطر صغیر بودن و از دست دادن پدر، بعد از آن بینوایان و محرومان، سپس دستور می‌دهد که با مردم به نیکی سخن گویید و این کنایه از حسن معاشرت با مردم است چه کافر باشند چه مؤمن. (۱) در سوره‌ی نساء شبیه این آیه آمده و به احسان به چند طایفه‌ی دیگر اشاره فرموده می‌فرماید: {وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَكَتْ أَیْمانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً} (نساء، ۳۶) «و احسان کنید به همسایگان نزدیک و همسایگان دور و کسانی که با انسان دوستی و محبّت دارند و کسانی که در سفر درمانده‌اند، و بندگان؛ همانا خداوند انسان‌های متکبّر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد.» از این آیه هم حقوقی که همسایه بر انسان دارد، حتّی همسایگان دور که بر اساس بعضی روایات تا چهل خانه از هر طرف همسایه محسوب می‌شوند و نیز حقی که همسفر و هر کسی که به نوعی با انسان در ارتباط است و حقی که درمانده در سفر و بندگان بر انسان دارد، به خوبی استفاده می‌شود و انسان وظیفه دارد به آنها احسان و محبت کند. ذیل آیه بیان کننده‌ی این معنا است که هر کس بر اثر تکبّر، به دیگران احترام ننماید، محبوب خدا نیست. در سوره‌ی حجر آمده است: {وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِینَ} (حجر، ۸۸) «بال‌های خود را برای مؤمنان بگستر و پایین بیاور.» این تعبیر کنایه از تواضع و محبّت و ملاطفت است، همان‌گونه که پرندگان زمانی که می‌خواهند به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند، آنها را زیر بال خود می‌گیرند. (۲) گرچه این خطاب به پیامبر اکرم (ص) است، ولی تردیدی نیست که این حکم شامل همه‌ی مؤمنان می‌باشد. مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد کمال تواضع و فروتنی را انجام دهد. وقتی پیامبر اکرم (ص) با آن عظمت و مقام موظف باشد که در برابر مؤمنان متواضع و فروتن باشد، وظیفه‌ی پیروان او مشخص است. قرآن مجید سرّ پیشرفت و گسترش دین اسلام را همین تواضع و نرمی و محبّت پیامبر (ص) نسبت به مردم می‌داند: {فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ} (آل‌عمران،۱۵۹) «از پرتو رحمت الهی، در برابر آنها نرم و مهربان شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.» قرآن مجید یکی از صفات بندگان خاص خدا را، برخورد خوب همراه با حلم و بردباری آنان در برابر افراد جاهل و نادان می‌داند: {وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً} (فرقان، ۶۳) «بندگان خاص خدا کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر روی زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند در پاسخ آنها سلام می‌گویند.» البته آیاتی که در مورد احسان و محبّت به دیگران در قرآن آمده، بیش از این است که ما نمونه‌ای از آیاتی که صراحت و ظهور بیشتری در این معنا داشت در این‌جا آوردیم. پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۲۱۹، نشر مؤسسه اعلمی، بیروت. (۲) تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۱۳۲. ---

--- - بر طبق آیه‌ی ۷۰ تا ۷۲ سوره‌ی مریم، آیا همه‌ی مردم ابتدا به جهنم می‌روند و بعد صالحات نجات می‌یابند؟ - ترجمه‌ی آیات چنین است: تمامی شما وارد جهنم می‌شوید. این مطلب حتمی است. سپس مؤمنان و با تقوایان را نجات می‌دهیم و ظالمان در جهنم می‌مانند. درباره‌ی ورود به جهنم سه احتمال وجود دارد: ۱. ورود به جهنم به معنای داخل شدن در حوزه‌ی استحفاظی جهنم است، نه داخل شدن در خود جهنم، مانند این‌که می‌گوییم. در این‌جا ورود به آب فلانی نه به این معنا باشد که داخل آب رفته باشد، بلکه به معنای داخل

شـدن در ملك و حوزه اسـتحفاظی ملکیت او می باشـد. ۲. ورود به جهنم معنای داخل شـدن در جهنم داشـته باشـد، اما آتش نسبت به آنان سوزنـدگی نداشـته باشـد، مانند این‌که حضـرت ابراهیم داخل آتش شد، ولی آتش بر او سـرد و مطبوع شد. ۳. ورود به جهنم به معنای عبور از روی پل صـراط که بر روی جهنم است باشـد. هر کس صالـح و با تقوا باشـد، عبور می‌کنـد و نجات می‌یابد و هر کس گناهکار و مجرم باشد، به جهنم سـقوط می‌کند. مرحوم فیض کاشانی (ره) می‌فرماید: ورود به جهنم به هر سه معنا صـحیح است و با هم منافاتی ندارد. (۱) پاورقی: (۱) تفسیر صافی، ج ۳ ص ۲۹۰. --------------------

----

------------ - منظـور از آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی مجادله چیست و احترام به چه کسانی را توصـیه می‌کند؟ - جمعی از مفسِّران در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) در یکی از روزهای جمعه، روی صُـفه (سـکوی بزرگی که در کنار مسـجد قرار داشت) نشسـته بود و گروهی نزد حضـرت حاضـر بودنـد. در این هنگام گروهی از مجاهـدان جنگ بدر وارد شدند، ولی هیـچ کس برای جـا دادن به آنهـا از جـای خود تکـان نخورد. این امر بر پیـامبر (ص) که پیش کسوتـان در ایمـان و حضور در جبهه‌های جهاد را مورد احترام خاصـی قرار می‌داد، گران آمد و از این کار ناراحت شد. به بعضـی که اطراف حضـرت نشسـته بودنـد، فرمود: برخیزیـد. چنـد نفر را از جـا بلنـد کرد تا تازه‌واردها بنشـینند. عمل پیامبر (ع) بر آن چنـد نفر که از جا برخاسـته بودنـد، ناگوار آمـد و منافقان هم که از هر فرصتی برای تحریك افراد و شوراندن آنان علیه پیامبر (ص) اسـتفاده می‌کردند، به بهانه‌ی دل‌جویی و همراهی خواستند آنان را نسبت به پیامبر (ص) بدبین کنند. در این‌جا آیه‌ی ۱۱ مجادل نازل شد فرمود: «ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد! هرگاه به شـما گفته می‌شود به مجلس وسـعت بخشـید و جا باز کنیـد و به تازه واردها جا دهیـد، اطاعت کنیـد، تا خداوند جای شـما را در بهشت وسـعت بخشد و هنگامی که گفته می‌شود از جای خود برخیزید، برخیزید که اگر چنین کنید خداوند آنها را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که از علم بهره دارند، درجات عظیمی می‌بخشد». این آیه یکی از آداب نشسـتن در مجالس را برای اهل ایمان تشـریح می‌کنـد. به مفاد این آیه مؤمن وقتی در مجلسـی، صف نماز جماعت و هر جـای دیگری نشسـته بایـد جمع‌تر بنشـیند و به تـازه واردهـا جـا دهـد. اگر جا نبود، به احترام بزرگترها و پیش کسوت‌ها به خصوص کسانی که در ایمان و تقوا و دانش پیشـتازند و بر دیگران سـبقت دارند، از جا بلند شود و جای خود را به آنان دهد.

------------------------------ - منظـور از شـنبه در آیه‌ی ۶۵ بقره چیست؟ - منظـور از شـنبه اولین روز هفته نزد مسـلمانان است و آخرین روز هفته نزد یهودی‌ها. منظور از «اصـحاب السبت» یهودی‌ها هستند که به علت تخلّف و گناهی که در آن روز شـنبه مرتکب شدند، و مورد لعنت خدا قرار گرفتند. ماجرا چنین بود: خداوند به یهود دسـتور داد شنبه را تعطیل کنند. گروهی از آنان که کنار دریا می‌زیسـتند، به عنوان آزمایش دسـتور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضـا روزهای شنبه، ماهیان فراوانی روی آب ظاهر می‌شدند. آنها به فکر افتادند و با نیرنگ و کلاه شرعی - به اصطلاح - روز شنبه از آب مـاهی گرفتنـد. خداونـد آنـان را به جرم نافرمـانی مجـازات کرد و چهره‌شـان را از صـورت انسـان به حیـوان دگرگـون ساخت. --

------------------------------ - کـدام قسـمت از آیـات در مورد پوشـش زن است؟ - در دو آیه به موضع پوشش زن اشاره شده است. مورد اول آیه‌ی ۳۱ نور. در این آیه می‌فرماید: «به زنان با ایمان بگو: چشم‌های خود را (از نگـاه هـوس‌آلود) فرو گیرنـد و دامـان خویش را حفـظ کننـد و زینت خود را جز آن مقـدار که ظاهر است، آشـکار ننمایـد و (اطراف) روسـری‌های خود را بر سـینه‌ی خویش افکننـد «تا گردن و سـینه با آن پوشانده شود ...». مورد دوم: آیه‌ی ۵۹ احزاب

که خداوند می‌فرماید: «ای پیامبر، به زنان و دختران خود و زنان مؤمن بگو که: خویشتن را با لباسی بلند (۱) بپوشانند و این برای آن‌که (به عفت و آزادگی) شناخته شوند، بهتر است تا مورد تعرض و آزار قرار نگیرند و خداوند آمرزنده و مهربان است». پاورقی: (۱) در برخی از ترجمه و تفاسیر قرآن، لباس بلند به چادر ترجمه شده، زیرا کلمه‌ی «جلباب» در برخی لغت‌ها به معنای پارچه‌ای که از سر تا پای انسان را بپوشاند، آمده است. --

-- - این‌که در قرآن آمده است مردان بر زنان برتری دارند این برتری از چه جنبه‌هایی است و چگونه تفسیر می‌شود و دیگر این‌که آیا یک مرد لاابالی که در خیابان‌ها پرسه می‌زند و یا یک مرد عادی در مقایسه با زنی که تمام احکام الهی را رعایت می‌کند برتری دارد؟ پس در این صورت آیه‌ی شریفه‌ی {إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ} چه معنایی دارد و تناقض ظاهری این دو آیه را چگونه می‌توان توجیه کرد. البته در نهج‌البلاغه خوانده‌ام که این مسأله مربوط به دوران قاعدگی زنان است و این مورد در اختیار زن نیست و از اراده‌ی او خارج است و چرا فطرت در پذیرش این موضوع ابا می‌کند و در غیر این صورت آیا زن در مواقع دیگر می‌تواند این کمبود را جبران کند و به مرتبه‌ی مرد برسد؟ - درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی {الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ}» باید معنای آن را به درستی فهم نمود. ابتدا معنای اجمالی آیه را ذکر می‌کنیم سپس توضیح و تفصیل آن را بیان می‌نماییم. در این رابطه باید ابتدا درک درستی از «قوام» بودن مرد و دایره‌ی شمول آن داشت، تا بتوان به دلیل و فلسفه‌ی آن راه یافت. بنابراین در این‌جا سه نکته باید روشن شود: معنا، گستره و حکمت. الف) در رابطه با معنای کلمه «قوام» آمده است: «القوام من القیام و هو اداره المعاش»؛ یعنی، «قوام» مشتق شده از «قیام» و آن به معنای اداره‌ی امور زندگی است، (۱) ب) گستره‌ی این حکم محدود به روابط خانوادگی است. به عبارت دیگر این آیه، بیانگر برتری مطلق مرد نسبت به زن نیست و تنها مسؤلیت مرد در سرپرستی کانون خانواده را بیان نموده و به دنبال آن، به برخی از توابع این مسؤلیت (مانند لزوم تأمین نیازهای اقتصادی خانواده) اشاره می‌کند. ج) فلسفه‌ی این حکم آن است که به طور طبیعی مرد، توانایی بهتری برای اداره خانواده و تأمین نیازمندی‌های آن دارد. از طرف دیگر زن نیازمند محیطی امن همراه با آسایش کافی است تا در پرتو آن، بتواند به انجام وظایف دیگری که در نظام آفرینش بر عهده‌ی او قرار داده شده است (مانند حمل، رشد و تربیت فرزند و...) بپردازد. بنابراین ریاست و مسؤلیت مرد و در راستای آن تلاش برای اداره و تأمین نیازهای خانواده، نه تنها امری شرعی؛ بلکه حقیقتی تکوینی و متناسب با نظام خلقت زن و مرد است. د) در همین آیه دو فلسفه برای مدیریت و سرپرستی مرد نسبت به زن بیان شده است: ۱- {بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ} به دلیل امتیازهایی که خداوند برای برخی از بندگانش قرار داده است. ۲- {وَ بِما أَنْفَقُوا} به جهت این‌که مخارج زندگی زن و نفقه او به عهده‌ی مرد است. هـ) تجربه نشان داده است که زن با صورت فطری، به گونه‌ای آفریده شده که نیازمند تکیه نمودن بر مرد و اتکاء به مدیریت اوست. امروزه حتی زنان غربی از جابجایی مسؤلیت‌های زن و مرد و پذیرش اداره‌ی زندگی و شکستن حقوق مرد در روابط خانوادگی و بی‌اعتنایی به مسؤلیت مرد در سرپرستی و اداره‌ی کانون خانواده، به ستوه آمده‌اند. اسلام با سپردن مدیریت و سپردن خانواده به مردان، تمامی مناسبات میان مرد و زن و تفاوت در روحیات و آفرینش آنان را رعایت کرده است. البته این مسأله یک تکلیف و مسؤلیت بر عهده‌ی مردان است تا وسایل رفاه و امکانات زندگی بهتر را برای خانواده فراهم کنند. گرچه انسان اعم از زن یا مرد با سوءاستفاده از حقوقی که برای آنان مقرر شده است احیاناً به دیگران ستم روا می‌دارند اما در اسلام مکانیسم‌هایی تعبیر شده است که مانع این رفتار شوند از جمله آن: ۱. توصیه‌ی اخلاقی و نهایت سفارش همسران را به مردان مبنی بر رعایت حقوق خانواده مخصوصاً حقوق همسر. ۲. ساز و کار حقوقی و حکومتی به تأدیب همسران که ستم روا می‌دارند از جمله طلاق زن از سوی حاکم شرع به دلیل

ناسازگاری و بد اخلاقی شوهر. به این نکته نیز توجه داشته باشید اگر حقوق و قوانین را بدون توجه به اخلاق و فضایل اخلاقی بخواهید در نظر بگیرید باید تنها ترس و عذاب و عقاب دولت حاکم باشد و در این صورت خانواده بی‌روح و رمق خواهد بود و حیات و طراوت خود را از دست خواهد داد. در خانواده افراد باید با عشق و علاقه و محبّت حقوق یکدیگر را رعایت کنند نه از ترس قدرت و حکومت و قانون. برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطلب زیر جلب می‌کنیم: در رابطه با خطبه‌ی ۸ نهج‌البلاغه «ان النساء نواقص العقول، نواقص الایمان، نواقص الحظوظ ...» که پس از فراغ از جنگ جمل بیان شده، توجه به چند نکته ضروری است: اولاً: این روایت به فرض صدور هرگز در مقام تحقیر و پایین آوردن مقام و حیثیت زن و منافی تساوی زن و مرد در کمالات انسانی نیست. آنچه با دقت و ژرف‌کاوی در متن روایت به دست می‌آید نفی تشابه (Similarity) آن دو در همه‌ی زمینه‌ها است. توضیح آن‌که از دیدگاه اسلام زن و مرد هر دو در گوهر شریف انسانیت همتا و دارای مراتب کمالی واحدی هستند. در عین حال نظام زیبای آفرینش هر یک از این دو را با ابزارهای ویژه‌ای مجهز ساخته و به تناسب آن رسالت و مسؤلیت خاصی نیز بر دوش هر کدام نهاده است. تجهیز هر یک از دو صنف فوق به گونه‌ای است که از ترکیب‌شان شرایط و بستر مطبوع و دلپذیری برای ایجاد خانواده و کانونی فعال و پر مهر و صفا پدید می‌آید. هر یک در کنار دیگری می‌تواند آرامش، سکون و شرایط استکمال را بیابد. هم‌چنین زمینه‌ی مناسبی برای رشد و تربیت فرزند سالم به وجود می‌آید. در این تقسیم طبیعی آنچه معمولاً در مرد ظهور و بروز بیشتری دارد، قدرت و توانایی بیشتر برای انجام کارهای سخت و طاقت‌فرسا و نیز زیرکی و حساب‌گری در اموری است که به تیزبینی و کیاست نیازمند است و آنچه در زن نمود و پیدایی بیشتر دارد؛ لطافت، زیبایی، مهر، عاطفه، شور و احساس قلبی است. این نکته اولاً به معنای بیخردی زن یا بی‌عاطفگی مرد نیست و ثانیاً به معنای آن نیست که هر زنی کم‌اندیش‌تر از هر مردی و هر مردی کم عاطفه‌تر از هر زنی است؛ بلکه می‌توان گفت که به طور متوسط وجه غالب کنش‌های مرد، رفتارهای حساب‌گرانه، و وجه غالب کنش‌های زن کردارهای مهرانگیز و عاطفی است. ثانیاً: این دو گونه حرکت هر یک در جای خود بسیار ضروری است و این تقسیم تکوینی به هیچ روی نشان‌گر برتری مرد بر زن و فرومایگی زن نیست؛ بلکه هر یک جلوه‌ای خاص از اسمای حسنای الهی است. به قول سعدی: جهان چون چشم و خط و خال و ابروست *** که هر چیزش به جای خویش نیکوست ثالثاً: عقل بر دو قسم است: ۱- عقلی که معیار کمال و قرب الهی است: «العقل ماعبد به الرحمان واکتسب به الجنان» این عقل همان «عقال» و زانوبند هواها و امیال نفسانی است. در چنین عقلی مرد بر زن فزونی ندارد. ۲- عقل حساب‌گر، ابزاری و اینتسترومنتال (Instrumental Reason) که کاربرد آن بیشتر در تنظیم معاش و سیاسات است. در این زمینه هر چند به طور معمول مرد از زن پیشی می‌گیرد؛ ولی این معیار کمال نیست و چنان‌که گفته شد نوعی تقسیم کار طبیعی و تکوینی است و در مقابل آن زن نیز از مهر و عاطفه‌ی افزون‌تری برخوردار است. از توضیح یاد شده روشن می‌شود که تعبیر امیر مؤمنان (ع) تحقیر کننده‌ی زن نیست؛ بلکه هشدار به کسانی است که در هر مسأله‌ای انتظار حرکتی مردگونه از زنان دارند. سخن آن حضرت در واقع تفطّن دادن به این نکته است که زن موجودی سراپا شور و احساس و عاطفه است و در برخورد با او نباید انتظار حساب‌گری‌های مردانه را داشت؛ بلکه باید دقیقاً روان‌شناسی او را به دست آورد و به تناسب آن با وی روبه‌رو شد. تعبیر «نواقص الایمان» نیز با تبیینی که با اشاره به ترک عباداتی چون نماز و روزه در ایام عادت در بر دارد، بیان‌گر تذکر مهمی به زنان است. این فراز در واقع مشتمل بر نوعی مقایسه‌ی فقهی بین کسی است که در چنین ایامی به حکم الهی ترک عبادت می‌کند و کسی که از عادت خارج است و به حکم الهی عبادات واجب را انجام می‌دهد. در این‌جا هر دو به حکم الهی عمل می‌کنند و احکام شرعی مربوط به هر کدام نیز مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس‌الامری و مقتضیات تکوینی خاصی است که دست ما از آنها کوتاه است

و علم مـا به آنها راه نـدارد؛ لیکن در هر صورت این مسأله را به عنوان یک واقعیت وجـدانی و انکار ناپـذیر بایـد پـذیرفت که تـأثیر هر یـک از این دو عمـل - که هر دو هم اطـاعت از فرمـان پروردگـار است - بر نفس انسان متفاوت است. به عنوان مثال کسـی که در ماه مبارک رمضان در سفر است و به حکم الهی روزه می‌خورد هرگز نورانیت و معنویتی را که در شرایط دیگر؛ یعنی، موقعی که در حضـر است و به فرمان خدا روزه می‌گیرد، احساس نمی‌کند و از نظر قوت ایمانی و ظهور جلوه‌های زیبا و نورانی آن در وضعیت فروتری قرار می‌گیرد. بنابراین آنچه حضرت در این فراز فرموده‌اند بیان یک حالت طبیعی است. اشکال در این رابطه این است که بـا فرض پـذیرش چنین تفـاوتی، شـارع مقـدس می‌تـوانست دسـتور دیگری صـادر کنـد و مثلاًـ اگر عبادات زن را دو برابر قرار می‌داد، ایمان زن نیز دو برابر می‌شد. در پاسخ به این اشکال توجه به چند نکته ضروری است: اولاً: این اشـکال مبتنی بر این پیش فرض است که زن در ایـام عـادت می‌توانـد همه‌ی کمالاـت نهفته در نماز و روزه را با انجام آن استیفـا نمایـد و تنها مانع وی حکم شارع است. همین مطلب نیز مبتنی بر پیش‌فرض دیگری است و آن این است که «عادت» از نظر تکوینی هیـچ‌گونه تأثیری در مقرّبیت و عـدم مقرّبیت و در مناطات احکام شـرعی نداشـته باشد. در حالی‌که اناطه‌ی احکام الهی بر مصالـح و مفاسـد نفس‌الاـمری چنین فرضـی را باطـل می‌کنـد؛ یعنی، اگر حقیقتـاً و تکوینـاً نمـاز و روزه در ایام عادت موجب مقرّبیت بود خداونـد از آن نهی نمی‌کرد، مگر آن‌که نهی شارع صـرفاً دارای جنبه‌ی تسـهیلی باشـد. ثانیاً: شارع مقدس در حد امکان راه‌های دیگری برای نقص خلأ یاد شده وضع نموده است؛ چنان‌که در رساله‌های عملیه آمده است که مستحب است زن در مواقع نمـاز وضو بگیرد و در محل عبادت رو به قبله بنشـیند و به یاد خـدا باشـد؛ لیکن چون غالب زنان از این کار دوری می‌کننـد، سـخن امیر مؤمنان (ع) نسـبت به آنها به گونه‌ای که بیان شـد صـدق می‌کنـد. ثالثاً: اگر زنان در ایام عادت از برخی عبادات محرومند، از سوی دیگر زودتر به سن بلوغ می‌رسند و عبادات بیشتری انجام می‌دهند. بنابراین سخن امیر مؤمنان (ع) به معنـای آن نخواهـد بود که در مجموع ایمـان زن از مرد کمتر است و در نتیجه کمالاـت انسـانی وی فروتر خواهـد بود؛ بلکه چنـان‌که اشاره شـد، این مطلب مقـایسه‌ای است مربوط به زمـان‌های خاصماننـد ایام عادت، نه نتیجه‌گیری کلی از تمام دوران زنـدگی. رابعاً: حکمت سـخن امیرالمؤمنین (ع) و نقش تربیتی آن این است که به جامعه‌ی زنان هشـدار می‌دهـد که در دوران عادت‌شان گرفتار چنین وضـعیتی می‌شوند، لذا از آن غافل نشده و بکوشند از راه‌های دیگری که در شرع مقرر گردیده این خلأ را هر چنـد که موقتی است، پر نماینـد و پیوسـته به ساحت مقـدس کبریایی تقرب جویند. بنابراین این فراز نیز در مقام تحقیر زن نمی‌باشـد. تعبیر «نواقص الحظوظ» بیـان یـک مسـأله‌ی حقوقی است و بـا کاوش دقیق روشن می‌شود که اگر سـهم و بهره‌ی مالی زن در برخی اَشـکال آن کمتر از مرد است، کاستی آن به شـکل دیگری جبران شده است. لذا این سـخن نیز چون فرازهـای یـاد شــده، بیـانگر «ناهماننـدی» (Dissimilarity) و تفـاوت‌هـای شـکلی (Formal) است، نـه «عـدم تسـاوی» (unequality). توجه به ساختـار کلی اقتصـادی خـانواده نشـان می‌دهـد که اسـلام بار مالی خانواده را تمامـاً بر عهـده‌ی مرد نهـاده و تـأمین نیازهـای اقتصـادی زن را اعم از تهیه‌ی مسـکن، خوراک و پوشـاک وظیفه‌ی مرد دانسـته است. هم‌چنین حقوق دیگری برای زن ماننـد مهریه قرار داده است. بنابراین اگر زن نصف مرد ارث می‌برد، می‌تواند همه‌ی آن را برای خود محفوظ بـدارد و هرگونه دوست دارد خرج یا ذخیره نمایـد و مرد کوچکترین حقی بر دارایی زن نـدارد؛ لیکن مرد باید نیازهای زن را تـأمین کنـد و بخش عظیمی از آنچه را که به عنوان سـهم‌الارث یا اَشـکال دیگر به چنگ می‌آورد بایـد برای زن خرج نمایـد. افزون بر آن در مواردی نیز ارث زن مساوی با مرد است؛ مثلاً پدر و مادر میت در صورتی که میت دارای فرزند باشد هر کدام «یک شـشم» ارث می‌برنـد. هم‌چنین برادر و خواهر مادری میت ارث مساوی دارنـد. از مجموع قواعد حقوقی یاد شده می‌توان نتیجه گرفت که بهره‌ی اقتصـادی زن در این زمینه اگر بیشتر از مرد نباشـد، کمتر نیست و سـخن امیر مؤمنـان (ع) ناظر به بخش

خاصی از احکام حقوقی است. مسأله‌ی نابرابری شهادت زن و مرد نیز حکمت‌هایی دارد که اگر حجاب اندیشه‌های فمینستی و مشابه‌انگاری زن و مرد کنار رفته و با ژرف‌کاویهای دقیق روان‌شناختی به مسأله نگاه شود، پرده از عظمت احکام نورانی اسلام و اتقان زایدالوصف آن برمی‌دارد. آنچه در این‌جا به طور مختصر می‌توان اشاره کرد این است که: اولاً: این نابرابری در همه‌ی موارد نیست و در برخی از امور شهادت زن به تنهایی کافی است. ثانیاً: برابری شهادت دو زن با شهادت یک مرد در اموری مانند قتل و زنا کاملاً متناسب با روان‌شناسی زن می‌باشد، زیرا: ۱) زن نسبت به مرد بسیار با حیاتر است و به خاطر حجب و حیایی که دارد در برخورد با صحنه‌هایی چون زنا معمولاً رو برمی‌گرداند و خیره نمی‌شود، برخلاف مرد که حساسیت و تجسس در او تحریک می‌شود. شیوه‌ی مواجهه‌ی زن با چنین منظره‌هایی نقصی برای او نیست ولی به طور طبیعی امکان اشتباه در تشخیص افراد و چگونگی مسأله در او بیشتر است و افزون شدن تعداد شاهد از احتمال خطا می‌کاهد. ۲) همان‌طور که گفته شد، زن عاطفی‌تر از مرد است و این برای او نه تنها نقص نیست، که کمال او در آن است؛ لیکن این ویژگی که در جای خود ضرورت دارد توابع و آثار وضعی خاصی نیز دارد که باید نسبت به آن هوشیار بود. برخی از برآیندهای طبیعی این ویژگی در مسأله‌ی شهادت از قرار زیر است: الف) زن در برخورد با صحنه‌های دل‌آزاری چون قتل به شدت متأثر می‌شود و از دقت در دیدن صحنه خودداری می‌کند، از همین‌رو ممکن است به درستی قاتل و چگونگی انجام قتل را نشناسد و شهادت وی از دقت کمتری برخوردار باشد و با ضمیمه شدن شاهد دیگر احتمال خطا کاهش می‌یابد. ب) در روان‌شناسی شناخت (psychology Of Rnowledge) این دیدگاه وجود دارد که عواطف و احساسات آدمی در شناخت‌های وی تأثیر می‌گذارند، لاجرم هر اندازه موجودی عاطفی‌تر و احساسی‌تر باشد، ممکن است قوای ادراکی‌اش بیشتر دستخوش تخیلات و پندارهای نادرست شود. ج) آسیب‌پذیری زن به لحاظ عاطفی بودن در شهادت‌هایی که آثار مهم حقوقی (مانند اعدام و...) دارد، بیشتر است. در این‌جا این سؤال رخ می‌نماید که اگر حکم برابری شهادت یک زن با شهادت دو مرد به لحاظ تناسب روان‌شناختی وضع گردیده است، پس چرا حضرت علی (ع) این مسأله را در رابطه با «نقصان عقل» مطرح کرده‌اند؟ پاسخ آن است که: همان‌طور که یادآوری شد، مقصود از عقل در این‌جا عقل مقرب و کمال بخش نیست، تا نقصان آن ضربه‌ای به شخصیت و منزلت زن بزند. در اسلام، شهادت زن همچون شهادت مرد، به عنوان یک اصل، پذیرفته شده است؛ اگرچه در برخی موارد میزان اثبات شهادت مرد و زن متفاوت است. گاه فقط گواهی و شهادت زن پذیرفته شده و گاه فقط گواهی مرد. و در بسیاری موارد نیز شهادت هر دو، یا به طور مستقل یا به طور مرکب و به هم آمیخته قبول می‌شود. برای دستیابی به گوشه‌ای از اسرار و حکمت‌های «شهادت» در آیین دادرسی اسلام، بهتر است به نکاتی چند توجه نمایید: یکم. شهادت اصولاً حق نیست؛ بلکه تکلیفی است بر عهده‌ی شاهد و کسی که تحمّل شهادت می‌کند، نمی‌تواند آن را کتمان نماید. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «هر کس شهادت را کتمان کند گناهکار است» (بقره (۲)، آیه‌ی ۲۸۳). بنابراین شهادت به عنوان حقی از حقوق نیست تا گفته شود، چرا در برخی موارد این حق از زن‌ها دریغ شده و یا تبعیض ایجاد شده است؛ بلکه به عنوان تکلیف، مقرر گشته است. پس معلوم می‌شود در مواردی که شهادت زن پذیرفته نیست، او معاف از تکلیف بوده و در نتیجه وظیفه‌اش نسبت به مرد، سبک‌تر است، (۲) دوم: از نظر اصول جرم‌شناسی و دادرسی کیفری، (۳) و روان‌شناسی، اظهار آگاهی از هر واقعه‌ای و بیان شکل و خصوصیات هر رویداد مورد مشاهده - به حسب آن‌که شاهد آن زن باشد یا مرد؛ عاطفی باشد یا خوددار، طفل باشد یا بزرگسال؛ با طرف‌های آن قضیه نسبت فامیلی داشته باشد یا نه و... اختلاف زیادی پیدا می‌کند. تجربه نشان داده که شهادت اشخاص احساسی و عاطفی - که طبعاً نیروی تخیلی قوی‌تر دارند و نیروی تخیل آنان ناخودآگاه در اصل واقعه و نقل آن تصرفاتی می‌کند و قسمتی از آن را تغییر می‌دهد - از دقت و صحت کمتری

برخوردار است و زن نیز از آن حیث که بعد عاطفی و احساسی‌اش غلبه دارد، طبیعی است که باید شهادتش درباره‌ی اموری که اهمیت زیاد دارد (مثل قتل و...) همراه با تأیید بیشتری باشد. سوم. اگر قبول شهادت مرد و عدم قبول آن از زن در برخی موارد، دلیل بر نقصان و تبعیض باشد، آن طرف قضیه هم باید صادق باشد که در مواردی اصلاً شهادت مرد چیزی را اثبات نمی‌کند و شهادت زن است که ارزشمند شمرده شده است، (اثبات ولادت، اثبات باکره بودن، اثبات عیب‌های زنانگی در موارد مورد اختلاف و ادّعا و...) در حالی‌که هیچ‌کدام دلیل به فضیلت و نقصان نیست؛ بلکه برای بیان حقایق و روشن شدن آنها است. پس ما می‌توانیم با مطالعه‌ی همه جانبه و پیوسته در متون اسلامی، به اسرار و حکمت‌های احکام پی ببریم و شبهات را از ذهن خود بزداییم. پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۱۵. (۲) خسروشاهی، قدرت‌الله و مصطفی دانش‌پژوه، فلسفه‌ی حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ ج ۳، ۱۳۷۸، قم. (۳) مدنی، جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، گنج دانش، چ سوم تهران، ج ۲، ص ۴۸۶). ---

--- - وجه تسمیه آیه‌ی {أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...}
چیست و در مورد چه گروهی نازل شده است؟ - آیه‌ی {أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ} (نمل،۶۲) «یا (کیست) آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌پذیرید.» این آیه‌ی شریفه را «آیه‌ی امن یجیب» می‌نامند، چون در آغاز آن، کلمه‌ی امن یجیب قرار دارد. این آیه در ضمن پنج آیه آمده است، که آن پنج آیه با پنج سؤال حساب شده، شروع می‌شوند و مشرکان مورد محاکمه قرار داده، روشن‌ترین دلایل توحید را با اشاره به دوازده نمونه از مواهب بزرگ خداوند بیان می‌کنند. آیه‌ی شریفه در مورد مضطر است؛ یعنی انسانی که از جهان اسباب چشم برگرفته، تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار داده است و همه چیز را از او دانسته و حل هر مشکلی را به دست او می‌بیند. آیه، کلی است و هر مضطری را در بر می‌گیرد، ولی در روایات آیه بر اهل بیت و امام زمان تطبیق شده است. این روایات مصداق اکمل مضطر را بیان می‌کنند. در یک روایت می‌خوانیم «... هذا لنا خاصهٔ اهل البیت...» (۱) ... این آیه‌ی مخصوص ما اهل بیت است...» در روایت دیگر می‌خوانیم امام صادق (ع) می‌فرماید: «این آیه در مورد حضرت مهدی (عج) نازل شده است و ایشان همان مضطر است...» (۲) پاورقی: (۱) علامه مجلسی، بحارالانوار، مؤسسه‌ی الوفاء، بیروت، ج ۳۳، ص ۱۵۷. (۲) ر. ک: همان، ج ۵۱، ص ۴۸؛ ج ۵۲، ص ۵۹، ۳۱۵، ۳۴۱، ۳۶۲ / ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۵، ص ۳۹۱ / تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۵، ص ۵۲۱، دارالکتب الاسلامیهٔ. ---------------------

----

---------- - آیا در قرآن از صفات خوب سخنی به میان آمده است؟ - یکی از موضوعاتی که در قرآن بدان اشاره شده، انتخاب دوست و ویژگی‌های آن است. شاید طرح موضوع دوست‌یابی در قرآن توجه به نیاز انسان‌ها باشد. انسان در تمام ادوار زندگی، از ایام کودکی و جوانی تا دوران کهولت، همواره نیازمند رفاقت و دوستی است. سقراط می‌گوید: هر کس آرزو و آرمانی دارد ... یکی پولی می‌خواهد ... ولی من ترجیح می‌دهم به جای این همه چیز، یک دوست خوب داشته باشیم. طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن *** ظلمات است بترس از خطر تنهایی در روایات نیز به اهمیت نقش دوست معیارهای دوست پرداخته شده است. امام علی (ع) فرمود: «غریب کسی است که او را دوست نباشد». یکی از ویژگی‌های دوست از منظر قرآن راستگو بودن است: «ای مؤمنان تقوا پیشه سازید و با صادقان همراه باشید». در روایات نیز سفارش شده است از دوستی و معاشرت با دروغگویان پرهیز شود. «از دوستی با دروغگو خودداری کن، چون او همانند سراب است؛ دور را برای

تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور جلوه می‌دهد». در قرآن یکی از ویژگی‌های بهترین دوستان، صالح بودن است. معاشرت با افراد غیر صالح موجب شد که فرزند نوح از اهل نوح به حساب نیاید: {یا نُوحُ إِنَّهُ لَیسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیرُ صالِحٍ...} «ای نوح! فرزندت از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است». پسر نوح با بدان بنشست *** خاندان نبوّتش گم شد. در قرآن از زبان کسی که دوست غیر صالح و بد بر او تأثیر گذاشته آمده است: «ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست انتخاب نکرده بودم». از آیات فوق استفاده می‌شود که یک دوست باید ویژگی‌هایی مانند راست‌گویی و صالح بودن داشته باشد. البته صالح بودن مصادیق متعددی مانند تقوا، وفای به عهد و امانت‌داری دارد. ---

---- - آیات مربوط به امام علی (ع) کدام است؟ - آیات فراوانی درباره‌ی خلافت و ولایت و فضائل امیرالمؤمنین وجود دارد که بررسی و رسیدگی به یکایک آنها احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب دارد. ما فقط تعداد آن آیات را فهرست‌وار نام می‌بریم: ۱- آیه‌ی مباهله (۶۱ سوره‌ی آل عمران). ۲- سوره‌ی هل أتی. ۳- آیات برائت ابتدای سوره‌ی برائت و سقایة الحاج آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی برائت). ۴- {وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ} در آیه‌ی ۴ سوره‌ی تحریم که مراد از صالح المؤمنین، علی (ع) است. ۵- آیه‌ی {وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی} در سوره‌ی طه، آیه‌ی ۲۹. ۶- آیات ۲۳-۲۵ سوره‌ی احزاب. ۷- آیه‌ی بینه و شاهد، آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی هود. ۸- آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی حدید، معروف به آیه‌ی صدیقون. ۹- آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی حدید، معروف به آیه‌ی نور. ۱۰- آیه‌ی ۲۱۴-۲۱۵ سوره‌ی شعرا، معروف به آیه‌ی انذار. ۱۱- آیه‌ی ۱۹ تا ۲۲ سوره‌ی الرحمن، معروف به آیه‌ی مرج البحرین. ۱۲- آیه‌ی نجوی در سوره‌ی مجادله. ۱۳- آیه‌ی سابقون در سوره‌ی واقعه. ۱۴- آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی حاقه، معروف به اذن وایحه. ۱۵- آیه‌ی ۳(منافقان) در سوره‌ی محمد (ص). ۱۶- آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی احزاب (آیه‌ی ایذاء). ۱۷- آیه‌ی ۲۷۴ سوره‌ی بقره. ۱۸- آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده. ۱۹- آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی صافات. ۲۰- آیه‌ی ولایت ۵۵ سوره‌ی مائده. ۲۱- آیه‌ی صراط مستقیم.(۱) پاورقی: (۱) ناصر مکارم، پیامبر قرآن، ج ۹. --

--- - آیاتی را که صراحتاً ولایت علی (ع) بیان می‌کند، ذکر کنید. - اولین آیه‌ای که صراحتاً ولایت علی (ع) را بیان می‌کند، آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مائده است: ۱- {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ} «ولی شما فقط خدا و رسول و کسانی که ایمان آورده و نماز به پا دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند می‌باشند». این آیه اشاره است به واقعه‌ی اعطای انگشتر به فقیر در نماز توسط حضرت علی (ع) است که شیعه و سنّی به اتفاق آن را نقل کرده‌اند و منظور از ذیل آیه کسی جز حضرت علی (ع) نیست. کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۹۹ از ۸۵ کتاب اهل سنّت در تفسیر و حدیث نزول این آیه را درباره‌ی علی (ع) نقل کرده است. ۲- {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...} (مائده، آیه‌ی ۶۷). در حجةالوداع در میان کویر غدیر خم پیامبر اکرم (ص) طبق آیه‌ی مزبور که به آیه‌ی ابلاغ یا تبلیغ امامت و ولایت معروف است، علی (ع) را در برابر انبوه مسلمانان و مهاجران و انصار به امامت و رهبری منصوب کرد. تمامی حاضران و حتی ابوبکر و عمر نیز به علی (ع) بر این امارت تبریک گفته و با او بیعت کردند (شرح این واقعه به ضمیمه تقدیم می‌گردد). ۳- {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ} (نساء، آیه‌ی ۵۹). این آیه صاحبان امر را در ردیف خدا و رسول قرار داده و اطاعت‌شان را واجب نموده است. معلوم می‌شود افرادی در میان مسلمانان هستند که اداره‌ی امور مردم در دست آنها است حاکم و زمامدار می‌باشند و به اصطلاح قرآن اولوالامر و صاحبان امر هستند. آنها کسانی هستند که منصب زمامداری و صاحب‌الامری مخصوص رسول خدا به آنها رسیده است. پیامبر (ص) که آورنده‌ی احکام و قوانین شریعت است همیشه در

بین سپر باقی نمی‌ماند تا ضامن اجراء و حافظ احکام باشد، بدین جهت خداوند حکم افراد مخصوص را برای زمامداری ملت و حفظ و اجرای احکام تعیین می‌کند. آن افراد باید صد در صد مورد اطمینان باشند. کلیه‌ی احکام و قوانین دین را بدانند و از عصیان و گناه بیمه شده باشند؛ یعنی، معصوم باشند. قرآن شریف این افراد را به عنوان اولوالامر معرفی نموده است و آنها را در ردیف خدا و رسول قرار داده و اطاعت‌شان را واجب کرده است و اینها همان ائمه (ع) است و در رأس‌شان علی بن ابیطالب (ع) قرار دارد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: ۱- بررسی مسائل کلی امامت؛ ابراهیم امینی ۲- امامت و رهبری شهید مطهری، انتشارات صدرا ۳- رهبری امام علی (ع) از دیدگاه قرآن و پیامبر (ص)، «ترجمه المراجعات»، ترجمه: سید محمود سیاه‌پوش ---

--- - آیه‌ی ۵ سوره‌ی تکویر در مورد محشور شدن حیوانات می‌باشد، در حالی که طبق شنیده‌های بنده حیوانات محشور نمی‌شوند، لطفاً تفسیر آیه مربوطه را ذکر کنید. - قرآن در سوره‌ی تکویر می‌فرماید: {وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ} (تکویر آیه ۵) بسیاری از مفسّران معتقدند که آیه‌ی فوق اشاره به حشر حیوانات در دادگاه قیامت است که آن‌ها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش مسؤلیت‌هایی دارند، و اگر ظلم و ستمی به یکدیگر کرده باشند (البته ظلم و ستم به معنای خاص در عالم حیوانات) در آن‌جا قصاص می‌شوند. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی مذکور می‌فرماید: ظاهر آیه از این جهت که در سیاق آیاتی قرار دارد که روز قیامت را توصیف می‌کند، این است که حیوانات هم در روز قیامت مانند انسان‌ها محشور می‌شوند. (۱) پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، (ترجمه) ج ۲۰، ص ۵۲۰. ---

----

--------------------------------- - آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی مریم {وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها} چگونه تفسیر می‌شود؟ آیا همه‌ی مؤمنان وارد جهنم می‌شوند؟ - آیه‌ی فوق می‌فرماید: «همه‌ی شما وارد جهنم می‌شوید و این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان». اما در این‌که منظور از ورود چیست؟ بین مفسّران اختلاف نظر وجود دارد. بعضی ورود را به معنی نزدیک شدن گرفته‌اند، یعنی همه‌ی مردم بدون استثنا به کنار جهنم می‌آیند. نظیر این معنی در آیه‌ی دیگر به کار رفته است: {وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ} «هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید» بعضی دیگر گفته‌اند: ورود به معنی (قصص (۲۸) آیه ۲۳) دخول است، یعنی همه‌ی انسان‌ها وارد جهنم می‌شوند و آیه‌ی بعد را که می‌فرماید: «پرهیزگاران را نجات می‌دهیم» قرینه بر این معنی گرفته‌اند. علامه طباطبایی می گوید: حق مطلب این است که ورود بر بیش از حضور اشراف دلالت ندارد. (۱) از کتب لغت معنایی بیش از این استفاده نمی‌شود و نجات دادن متقین دلالت ندارد بر این‌که آنان نیز با ظالمان داخل آتش باشند، چون نجات دادن بدون داخل بودن نیز فرض دارد، مثل این‌که در شرف دخول باشند و نجات یابند. بنابراین معنای این دو آیه چنین می‌شود که: هیچ یک از شما (متقیان و ظالمان) نیست مگر آن‌که به زودی در لبه‌ی پرتگاه آتش قرار می گیرد. این قرار دادن شما در پرتگاه آتش، واجبی حتمی بر پروردگار شده، آن گاه کسانی را که تقوا داشته‌اند، نجات داده، ظالمان را در آن باقی می گذاریم. علامه طباطبایی، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱۴، ص ۱۳۷ - ۱۳۶، با تلخیص. در هر صورت، جمله {وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها} اطلاق دارد و از آن استفاده می‌شود که تمام افراد بشر بدون استثناء (اعم از کافران، مؤمنان و منافقان) وارد جهنم می‌شوند و یا به کنار جهنم می‌آیند، اما اگر به کنار جهنم آیند، بدیهی است که جهنم کاری به آن‌ها ندارد. اگر به معنی دخول به جهنم باشد، باز مؤمنان آسیبی نخواهند دید، چنان‌که از رسول گرامی اسلام (ص) نقل شده که: «هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر این‌که داخل جهنم می‌شود. آتش در برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همان‌گونه که بر ابراهیم سرد بود، تا آن‌جا که آتش از شدت سردی فریاد می‌کشد.» (۲) در حدیث دیگری از پیامبر (ص)

می‌خوانیم: «آتش به فرد با ایمان روز قیامت می گوید: زودتر از من بگذر که نورت، شعله‌ی مرا خاموش کرد.» (۳) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۱۸. (۲) تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۱۹. (۳) همان. --

- - از طرفی در توصیف قرآن آمده «و نازل کردیم بر تو این کتاب را که بیان‌گر همه چیز است»، (۱) و از طرفی شیئیت بر خداوند صادق نیست. با توجه بر این، می‌توان گفت: قرآن بیان کننده‌ی خداوند نیز می‌باشد؟ - اولاً: گفته است شیئیت بر خداوند صادق نیست. در حالی که خود خدا درباره‌ی خود، فرموده است {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ} «همانند او شیء نیست.» (۲) ثانیاً قرآن با اوصاف متعددی ذات احدیت را بیان کرده است. به عنوان مثال خوب است به آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ سوره‌ی حشر مراجعه فرمائید. پاورقی: (۱) {وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ} (آیه‌ی ۸۹، سوره‌ی نحل) (۲) سوره‌ی شوری آیه‌ی ۱۱. --

------------------------------------- - چرا این جمله در بین آیات مربوط به زنان پیامبر (ص) آمده است؟ - بنا به مصلحت، این جمله در بین آیات مربوط به زنان پیامبر (ص) گنجانده شده است و این کار به دستور پیامبر (ص) بوده یا بعد از پیامبر (ص) وقتی که می‌خواستند آیات را جمع‌آوری کنند، در آن‌جا گنجانده شده، چون در جمله‌های قبل و بعد ضمیر «کنّ» که مربوط به زنان پیامبر (ص) است آمده، ولی در این جمله کلمه‌ی «عنکم» آمده است. بنابراین سیاق این جمله‌ی معترضه با جملات قبلی و بعد فرق دارد. البته قرائن دیگر از قبیل کلمه‌ی «یرید» که دال بر اراده‌ی تکوینی و تشریعی است و کلمه‌ی {لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ} که دلالت بر عصمت دارد، دلالت دارد بر این‌که این جمله مربوط به زنان پیامبر (ص) نیست. علّت این‌که این جمله در بین آیات مربوط به زنان پیامبر (ص) آمده همانند آیه‌ی {الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً} است که در بین آیات حرمت میته و گوشت خوک و ... قرار داده شده است، در حالی که به قرائن فراوان این آیه مربوط به نصبت والی و حاکم بعد از رسول خدا (ص) در غدیر خم است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فرموده: در این دو مورد بنا به مصلحتی این دو آیه به عنوان جمله‌ی معترضه بین آیاتی که هیچ ربطی به آن ها ندارد، واقع شده است.(۱) مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید: این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می‌کنیم که کنار هم قرار دارند ولی از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند. قرآن پر است از این‌گونه بحث‌ها، همچنین در کلام فصحای عرب و شعرا نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است.(۲) مفسّران اهل سنّت از این آیه به سادگی گذشته‌اند و به همین که، این آیه در ضمن آیات مربوط به زنان پیامبر (ص) ذکر شده است، آن را مربوط به زنان پیامبر (ص) دانسته‌اند. البته علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) را نیز داخل اهل بیت دانسته‌اند.(۳) پاورقی: (۱) .... ---

--- - اعتقاد قرآن به مساوات چگونه با خطابات قرآنی و مخصوصاً آیه‌ی ۲۲۸ بقره {لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ} جمع می‌شود؟ - خطاب‌های قرآن در مورد مرد و زن یکسان است گرچه صیغه‌های آن مذکر است این مسأله به جهت قاعده‌ی ادبی تغلیب می‌شود در زبان‌هایی مانند عربی که برای مرد و زن دو گونه فعل وجود دارد (مذکر و مؤنث) در مواردی که جمع مورد نظر باشد صیغه‌ی مذکر به کار می‌رود. بنابراین {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا} هم شامل زن‌ها می‌شود و هم مردها از این رو تا کنون هیچ مفسّر و یا آشنای به ادبیات و زبان عربی نگفته است که مجموعه خطاب‌های قرآن اختصاص به مردها دارد. و اما راجع به آیه‌ی {وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ} درجه‌ی این جمله از آیه در حقیقت متمم جمله‌ی قبل از آن است که می‌فرماید: {وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ}. یعنی برای زنان

همانند وظائفی که بر دوش آن‌ها است حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنها برتری دارند. در این آیه خداوند می‌فرماید زنان هم‌چنان‌که وظائفی در قبال شوهر دارند از حقوقی نیز برخوردار هستند به همین جهت اجرای عدالت شده است. و قانون عدالت در حق زن به مانند مردان رعایت شده ولی آیا لازم است در کلیه‌ی وظایف و به دنبالش کلیه‌ی حقوق صد در صد مساوی باشند؟ با در نظر گرفتن اختلاف دامنه‌داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد پاسخ این سؤال روشن می‌شود. زن چون وظیفه‌ی حساس مادری و پرورش نسل‌های برومند اجتماع به عهده‌ی اوست از عواطف و احساسات بیشتری برخوردار است و همین برتری در احساسات سبب می‌شود که اگر بخواهیم عدالت را اجرا کرده باشیم باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به نیروی فکر دارد و از هر گونه احساسات و تأثیر عاطفه باید خالی باشد مانند حکومت، قضاوت، سرپرستی کانون خانواده به عهده‌ی مرد قرار گیرد و مرد در این مرتبه مرحله‌ی عالی‌تر را داشته باشد و البته این مانع از آن نخواهد بود که عده‌ای از زنان در پرتو دانش و تقوا در مرحله‌ای عالی‌تر از بسیاری از مردان قرار گیرند. اگر این برنامه اجرا نشد یعنی خواستیم در کلیه‌ی حقوق و شئون یکسان حکم کنیم نه تنها به قانون کلی {الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ} عمل نکرده‌ایم بلکه به همین قانون {وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ} که عبارت از عدالت است نیز عمل نشده زیرا لازمه‌ی این‌که هر کس باید به حق خود برسد این است که هر یک از زن و مرد طبق استعداد و نیروها و غرائز و ساختمان ویژه‌ی خود وظیفه‌ی خویش را انجام دهند در کارهائی که از زن ساخته نیست مرد به حمایت او برخیزد و در کارهائی که از مرد ساخته نیست زن به او کمک کند و از آن‌جا که قانون مدیریت اقتضا می‌کند که افراد عاطفی تحت سرپرستی افراد فکورتر درآیند سرپرستی خانواده و تصمیم‌گیری در مسائل خانواده باید بر عهده‌ی مرد باشد. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل همین آیه و آیه‌ی ۳۴ نساء {الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ} مراجعه کنید. --

-- - چرا قرآن در

این‌جا تعبیر به «شجر اخضر» (درخت سبز) کرده است؟ در حالی که آتش افروختن با چوبِ تر مشکل است، بهتر بود به جای آن «شجر الیابس» (چوب خشک) می‌فرمود، تا با آتش سازگار باشد! - تنها درختان سبزند که می‌توانند عمل کربن‌گیری و ذخیره‌ی نور آفتاب را انجام دهند، درختان خشک اگر صدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گیرند ذره‌ای به ذخیره‌ی انرژی حرارتی آنها افزوده نمی‌شود، تنها موقعی قادر بر این کار مهم هستند که سبز و زنده باشند. و در این صورت رستاخیز انرژی‌ها بهتر روشن می‌شود. (۱) اما شاید تعبیر به «شجر اخضر» از جهت بعید بودن ایجاد آتش از درخت سبز نیز باشد چرا که انسان آتش افروختن با درخت سبز را بعید می‌داند و خداوند می‌خواهد بفرماید که آنچه را که به نظر شما بعید است او انجام می‌دهد و در درخت سبز آتش قرار داده است پس او می‌تواند مرده‌ها را زنده کند و به آنها دوباره حیات بدهد. این تفسیر یکی از شگفتی‌های علمی قرآن است که بدون شک این معنی در زمان نزول آیه برای مردم روشن نبود، آری آیات قرآن دارای معانی عمیقی است، که در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت بیان شده است. آنها از این آیه چیزی می‌فهمیدند، و امروزه چیزی بیشتر فهمیده می‌شود، و شاید آیندگان از این هم فراتر روند و بیشتر کشف کنند و در عین حال جمع بین این معانی مانعی ندارد و می‌توانند همه‌ی موارد صحیح باشد. معرفی منابع برای مطالعه‌ی بیشتر: ۱. تفسیر نمونه؛ ج ۱۸؛ ص ۴۶۱ – ۴۶۵ ذیل آیه‌ی ۸۰، سوره‌ی یس. ۲. تفسیر من هدی القرآن؛ سید محمد تقی مدرسی؛ ج ۱۱، ص ۱۷۷، ذیل آیه‌ی ۸۰، سوره‌ی یس. ۳. تفسیر المیزان؛ ج ۱۷ ص ۱۱۶، ذیل آیه‌ی ۸۰، سوره‌ی یس (به زبان فارسی ترجمه شده است) ۴. تفسیر مجمع البیان؛ ج ۴؛ ص ۹۵، ذیل آیه‌ی ۸۰، سوره‌ی یس (به زبان فارسی ترجمه شده است) ۵. تفسیر طنطاوی (الجواهر)؛ ذیل آیه‌ی ۸۰، سوره‌ی یس (در این تفسیر از نظر علمی بحث مفصل کرده است) ۶. الکاشف؛ محمد جواد مغنیه، ج ۶ ص

۳۲۶، ذیل آیه‌ی ۸۰، سوره‌ی یس. ۷. برای مبحث معاد رجوع شود به تفاسیر موضوعی مانند: تفسیر موضوعی آیت‌اللّه جوادی آملی (مد ظله)؛ منشور جاوید آیت‌الله سبحانی (مد ظله)؛ کتاب معاد شهید مطهری (ره). ۸. در مورد مطالب علمی به کتاب‌های زیست شناسی مبحث (عمل فتوسنتز گیاهان) مراجعه نمایید. پاورقی: (۱) آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، (دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۳ - ۱۳۶۶ هـ ش) ج ۱۸، ص ۴۶۱ - ۴۶۵. ----------------------------------

---

- این‌که در قرآن از دو فرشته به نام‌های هاروت و ماروت که در بال نازل شدند، نام برده، مراد چیست؟ این دو در زمان کدام پیامبر و کدام قوم بودند؟ برای چه به زمین آمدند و عاقبت آنان چه شد؟ - در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۰۲ دو فرشته به نام‌های هاروت و ماروت آمده: {وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ} و [یهود] از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز [دست به سحر نیالود؛ و] کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند. و [نیز یهود] از آنچه بر دو فرشته بابل (هاروت) و (ماروت)، نازل شد پیروی کردند. [آن دو، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می‌دادند. و] به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می گفتند: (ما وسیله‌ی آزمایشیم کافر نشو! [و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن!]) ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آنها قسمت‌هایی را فرامی‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد. و مسلما می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!! در زمان حضرت سلیمان سحر و ساحری به شدّت رواج داشت، به‌طوری‌که حضرت سلیمان دستور داد تمامی نوشته و ورق‌های ساحران را جمع‌آوری کردند، تا جلوی سحر گرفته شد، ولی بعد از فوت حضرت سلیمان دوباره عدّه‌ای از آنها سوءاستفاده کرده و سحر و ساحری رواج یافت. حتی منکر پیامبری حضرت سلیمان شدند و گفتند او کافر بوده است! قرآن این مطلب را به عنوان یکی از کارهای اشتباه یهود مطرح فرموده. بعد از حضرت سلمیان سحر و مفاسدی که بر آن مترتب بود، رواج یافت. در این موقع خداوند برای باطل کردن سحر ساحران، دو ملك به نام‌های هاروت و ماروت بر مردم نازل کرد که به مردم راه باطل کردن سحر را بیاموزند، لکن باز عده‌ای که از این دو ملك سحر را آموختند، از آن سوءاستفاده کردند. عوض این‌که با این علم، سحر ساحران را باطل کنند، خود نیز به جرگه‌ی سحر کردن افتادند و باعث جدایی بین زن و شوهرها شدند. هاروت و ماروت دو نفر از ساکنان شهر بابل بودند که به صورت آدمی‌زاد جلوه کردند، ولی در اصل از ملائکه بودند. مسلّماً این جریان بعد از وفات حضرت سلیمان بوده است، اما پیامبر آن زمان چه کسی بوده و عاقبت هاروت و ماروت چه شد؟ معلوم نیست. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان این آیه را از آیات عجیب قرآن دانسته و گفته: احتمالاتی که در این آیه است، در هیچ آیه‌ای نیست. (۱) پاورقی: (۱) تفسیر المیزان، ج ۱ ذیل آیه. ----------------------------------

-- - با توجه به

آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی حج زینت برتر، در آخرت طلا- است یا نقره؟ چرا؟ - یکی از نعمت‌های بهشتیان، زینت آنان به طلا و نقره است. آرایش و زینتی که در این دنیا از آن مردان، به عللی - از جمله غرور و غفلت - محروم بودند در آن دنیا مجاز است.

در بیشتر آیاتی که به نوع زینت بهشتیان، اشاره شده، از طلا برای زینت نام برده شده است: (۱) تنها در یک مورد در آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی «دهر» از دست‌بند نقره برای زینت بهشتیان یاد شده است. البته، در قرآن از زینت‌های دیگری نیز، مانند: مروارید، دُّر و... آمده است. همه‌ی این‌ها نشانه‌ی آن است که بهشتیان در بهشت از انواع زینت ها بهره‌مند می‌باشند. شایان ذکر است، قرآن کریم در این‌گونه مسائل با زبان ما سخن می‌گوید: به طور حتم زینت‌های اهل بهشت، حتی زینت‌های مادی آنان، فراتر از آن است که به فکر اهل دنیا بگنجد. مثلاً ـ در مورد همین نقره آمده است که چنان زیبا و جذاب و لطیف است که مانند شیشه طرف دیگرش نمایان است. (۲) با توجه به تفاوت اساسی جهان آخرت با دنیا و نبودن چشم و هم چشمی در آن‌جا، برتری یک زینت به دیگری براساس معیارهای ویژه‌ی آن عالم است. زینت‌های آن عالم متناسب با عملی است که انسان‌ها در این دنیا انجام داده‌اند. بهشتیان به نسبت جایگاه و مقامی که دارند از زینت‌های بهشتی بهره می‌برند. هم چنان‌که در تفسیر آیات سوره‌ی «الرحمن» درباره‌ی باغ‌های بهشتی در حدیثی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «دو باغ بهشتی از طلا برای مقربان و دو باغ بهشتی از نقره برای اصحاب یمین است» (۳) روشن است که تعبیر به طلا و نقره با توجه به تفاوت مرتبه در بهشت می‌باشد. پاورقی: (۱) ر. ک: کهف، ۳؛ حج، ۲۳؛ فاطر، ۳۳. (۲) ر. ک: پیام قرآن، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۶، ص ۲۵۸، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۳) تفسیر الدرالمنثور، سیوطی، ج ۲۷، ص ۶۲۴، داراحیأ التراث العربی. ---------------------
----
---------- - چرا آیه‌ی تطهیر (آیه ۳۳ احزاب) درباره‌ی زنان پیغمبر (ص) نیست، در حالی که اهل سنّت بر آن معتقدند؟ - آیه‌ی شریفه‌ی {إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً} گرچه در بین آیات مربوط به زنان پیامبر (ص) قرار گرفته ولی به قرینه‌ی روایات فراوان (بیش از ۷۰ مورد که از طریق اهل سنّت (۴۰ مورد) و شیعه (متجاوز از ۳۰ مورد وارد شده است) اختصاص به پیامبر (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دارد و مراد از اهل البیت، اینان هستند، حتی وقتی که «امّ سلمه» خواست با آنان باشد پیامبر (ص) او را منع کرد و فرمود: تو از اهل بیت نیستی، لیکن بر خیر و خوبی هستی. ---
--- - چرا برخی از آیات و داستان‌های قرآن مانند داستان حضرت موسی بسیار تکرار شده است؟ - الف - تکرار یک آیه، از دو جهت می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. ابتدا آن‌که تکرار یک آیه در یک سوره چه حکمتی دارد و فایده‌ی آن چیست؛ سپس این‌که چرا فلان آیه در یک سوره تکرار شده؛ ولی در سوره‌ی دیگر تکرار نشده است؟ تکرار یک آیه می‌تواند به جهت مبالغه و تأکید باشد. بعضی از مفسّران بر این اعتقادند که یک آیه در هر بار تکرار، معنای ویژه‌ای را القاء می‌کند. (۱) امّا این‌که چرا یک آیه در یک سوره تکرار شده و در سوره‌ی دیگر تکرار نشده است، به دو مطلب بر می‌گردد: اول این‌که مفاهیم یک سوره گاه اقتضای تأکید بیشتری دارد و گاه چنین اقتضایی ندارد؛ به عنوان مثال در مقام استفهام تقریری جای تأکید بیشتری است تا مقام اخبار؛ لذا در سوره‌ی الرحمن تأکید فراوان است و سوره‌ی مرسلات در مرحله‌ی پایین‌تر و همین‌طور در مراحل و مراتب دیگر قرار دارد. احتمال دیگر لحاظ شأن نزول و شرایط و اوضاع زمانی و مکانی نزول آیات است، که گاه با توجه به اوضاع و احوال مردم، هنگام نزول آیات و قرآن، وعده، وعید، مبالغه، تمثیل، تکرار و دیگر وجوه بلاغی لحاظ می‌شود؛ در نتیجه ممکن است تکرار آیات مورد سؤال بی‌ارتباط با مطلب مذکور نباشد. ب - قرآن کریم کتاب راهنما و هدایت بشر است و انسان را از ذلّت و مادی‌گرایی به سوی عزّت و یکتا گرایی دعوت می‌کند. قرآن کریم با نقل جریان اقوام مختلف بر آن است که داستان‌های عبرت‌آمیز را تشریح و تحلیل کند و سرگذشت و عاقبت اقوام لجوج یا پندآموز را فرا روی انسان‌ها قرار دهد. علت تأکید و عنایت قرآن بر ماجرای حضرت موسی

همین است. قوم یهود از اقوامی بودند که خداوند، پیامبران فراوانی میان آنان فرستاد و نعمت‌های زیادی در اختیار آنان گذاشت و حتی آنان را از سفره‌های بهشتی و آسمانی، بهره‌مند ساخت و به رسولان خود جهت اتمام حجت و هدایت این قوم، معجزات گوناگونی عطا کرد و چند بار آنها را از ظلم نجات داد. (مانند ماجرای طالوت و جالوت که در آیات ۲۴۶-۲۵۱ از سوره‌ی بقره آمده است و ماجراهای حضرت موسی و...) اما این قوم از سر لجاجت و جهالت، با نعمت هدایت خداوند، برخورد کردند و نه تنها هدایت را نپذیرفتند، بلکه در برخی موارد به پیامبران الهی اهانت کردند و آنها را به قتل رساندند و از دستورهای خداوند تخلف و سرپیچی نمودند. به این جهت، بیشترین عبرت‌ها و درس‌ها برای بشر و به خصوص امّت اسلام، در سرگذشت قوم حضرت موسی می‌توان یافت. بنابراین، چون بنی‌اسرائیل سرپیچی‌های فراوانی داشتند و بیشترین عبرت و درس‌آموزی در سرنوشت این قوم است، خداوند در جای‌جای قرآن کریم به ماجرای این قوم پرداخته است. (۲) پاورقی: (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۳۱. (۲) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی، تفسیر آیات ۷۵ تا ۹۵ یونس، ۹ تا ۱۰۱ طه، ۳ تا ۴۳ و ۸۱ قصص، غافر، ۲۳ - ۲۴؛ همان، ج ۱۶، ص ۱۵۹ و ۱۷۳؛ تفسیر مجمع‌البیان، طبرسی، ج ۸، ص ۵۲۰، کتابفروشی اسلامیه؛ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۳۱۰ - ۳۱۲. --

-- - چرا پیامبر (ص) «أذن» بوده است که خدای متعال فرمود: {وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِی وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ}؟ - در سوره‌ی توبه (۶۱) درباره‌ی منافقان که پیامبر را اذیت می‌کردند می‌فرماید: {وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِی وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ} «پیامبر را اذیت می‌رساندند و می‌گفتند: محمّد همه‌اش سراپا گوش است». مقصودشان این بود که هر چه به پیامبر (ص) گفته می‌شود، پیامبر گوش می‌کرد: {قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ} «بگو: پیامبر اگر سراپا گوش باشد، برای شما بهتر است و به نفع شما خواهد بود». {یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ} «پیامبر ایمان به خدا و ایمان به مؤمنان دارد»؛ یعنی اعتقاد به مؤمنان دارد. منافقان که می‌دیدند پیامبر به حرف مؤمنان گوش می‌دهد، این اتهام را به پیامبر می‌زدند که پیامبر همه‌اش گوش است. خداوند متعال در جواب آنان می‌فرماید: «اگر پیامبر گوش است، به نفع شما است و باعث رحمت برای مؤمنان است.» {وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ} «آنان که پیامبر را با این حرف‌ها اذیت می‌کنند، عذاب ألیم و دردناک در انتظار آنان است». --

-- - چرا خطاب آیات قرآن، بیشتر به مردان است؟ - در پاسخ به نکات زیر اشاره می‌کنیم: ۱- از نظر قرآن، زن و مرد از ارزش معنوی و شخصیت یکسانی برخوردارند؛ زیرا آیات قرآنی، آن دو را در پیشگاه خدا و در رسیدن به مقامات معنوی، یکسان می‌شمارد. از باب نمونه می‌توان به آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۵ سوره‌ی آل عمران و آیه‌ی ۵ سوره‌ی فتح اشاره کرد، (۱) ۲- قرآن‌پژوهان، خطاب‌های قرآن را به دو دسته تقسیم نموده‌اند: الف) خطاب ویژه‌ی مرد یا زن، (۲) ب) خطاب مشترک، (ر. ک: نساء، آیه‌ی ۳، ۴ و ۳۲) خطاب‌های مشترک در قرآن دو گونه است: گاهی با عنوان فراگیری مانند واژه‌ی «ناس» و «انسان» و «مَنْ» موصول عموم انسان‌ها را خطاب می‌کند، (۳) و گاهی در ظاهر از لفظ مذکر استفاده می‌کند، ولی عموم را - اعم از زن و مرد - خطاب می‌نماید؛ مثل {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا} (نساء، آیه‌ی ۱۳۶) و {یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ} (نساء، آیه‌ی ۴۷) و {لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ} (احزاب، آیه‌ی ۲۱) و... درباره‌ی شیوه‌ی اخیر باید به نکاتی توجه کرد: ۱- روشن است که این‌گونه سخن گفتن در میان انسان‌ها معمول است و اختصاصی به قرآن ندارد؛ به خصوص در مقام قانون‌گذاری از الفاظ و ضمایر مذکر استفاده می‌شود، ولی معنای عموم اراده می‌گردد. ۲- سخن

گفتن قرآن بـا زنـان، برخاسـته از نگرش آن به ارزش‌هـای انسـانی و رعـایت حرمت زنـان می‌باشـد. طبیعی است که مؤدبانه و عفیفانه سخن گفتن با زنان، یکی از راه‌های حفظ حرمت آنان می‌باشد. این به معنای عقب نگه‌داشتن نیمی از انسان‌ها نیست؛ زیرا این‌گونه سخن گفتن، حـاکی از نوعی احترام و ارج نهـادن به مقام شامـخ آنها است، چنان‌که همین شـیوه برای احترام به بزرگتر در میان انسان‌ها معمول است. سخن آخر این‌که، تعبیر به «اخوان» در پایان آیه حاکی از روح محبت و دوستی و صفا و برادری است که بایـد در کل جامعه‌ی اسـلامی حاکم باشـد؛ از این‌رو، واژه‌ی «اخوان» اختصاص به مردان نـدارد. (۴) پاورقی: (۱) ر. ک: علامه طباطبایی، تفسـیر المیزان، ج ۲، ص ۲۸۵. (۲) ر. ک: بقره، آیـه‌ی ۲۳۳ و نساء، آیه‌ی ۱۵ و ۲۳ و... . (۳) ر. ک: بقره، آیه‌ی ۲۱ و نساء، آیه‌ی ۱ و... . (۴) علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۸. ---------------------

----

------------ - چرا در قرآن نفس اللوامه با الف و لام قسم آمـده است؟ - خداوند سبحان در قرآن کریم برای انسان سه نفس را نام برده است: ۱- نفس امّاره: نفسی است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشاند خداوند در سوره‌ی یوسف می‌فرمایـد: {وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ} «من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس سرکش همواره به بـدی‌ها فرمان می‌دهد» ۲- نفس مطمئنه: آن نفسـی است که بر اثر اطاعت و بنـدگی خداوند سبحان بدست می‌آید که در واقع انسان کنترل غرائز خویش در دست گرفته و به آرامش و سکینه‌ی درونی رسیده است و قرآن مجید در این مورد می‌فرمایـد: {یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً} «ای نفس مطمئنه بسوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از آن خشـنودی و هم او از تو» (۱) ۳- نفس لوّامه: انسان بر اثر طغیان غرائز گاهی دچار اشـتباه می‌شود اما با انـدک تأمل پشـیمان گشته و از درون خویش با ملامت و سرزنش روبرو می‌گردد که از این ملامتگر درونی انسان به نفس لوامّه تعبیر گردیده است و قرآن از آن به ظمت یاد نموده و به آن قسم می‌خورد {لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ} «سوگند به روز رسـتاخیز و سوگند به نفس سرزنشگر» (۲) گر چه در قرآن کریم خداونـد به نفس لوّامه قسم یاد نموده است اما الف و لامی که بر نفس در آمـده است الف و لام قسم نمی‌باشد بلکه برای تعظیم است و نشانگر بزرگی و عظمت نفس می‌باشد زیرا این نفس یکی از نعمت‌های الهی و الطاف خداونـد می‌باشـد و قسم خداوند به نفس لوّامه با کلمه‌ی لااقسم است. (۳) بنابراین نفس لوّامه نفسـی است که انسـان را در دنیا بر معصـیت ملامت می‌کنـد و قسم خداونـد به این نفس از کلمه‌ی لااقسم بدسـت می‌آیـد، جهت بزرگی ایـن نعمت الهی است. پـاورقی: (۱) تفسـیر نمونه آیت‌الله مکـارم شـیرازی ج ۲۵ سوره‌ی قیـامت چاپ دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷۴. (۲) تفسـیر مجمع‌البیان ج ۱۰ ص ۱۹۳ سوره‌ی قیامت چاپ مؤسـسه اعلمی بیروت ۴۱۵. (۳) تفسیر روح البیان بروسـی ج ۱۰ ص ۲۴۳-۴۴ چـاپ الاحیأ التراث العربی ۱۴۰۵، تفسـیر المیزان علامه طباطبائی ج ۲۰ ص ۱۱۳ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت طبع اولی ۱۴۱۱. ---

--- - چرا عـده‌ای از صـحابه‌ی نـبی اکرم (ص) با آن همه عبادت، به انحراف کشـیده شدند؟ چرا قلب تغییر می‌کند؟ برای ثبات قلب چه کنیم؟ چرا قرآن عملکرد گروه حق را بر پایه‌ی ظن مطرح می‌کننـد؟ - در پاسخ به پرسـش‌های شـما نکاتی تقدیم می‌گردد: ۱. انسـان ترکیبی است از جسم و روح و این دو، تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. اگر روح به شایسـتگی تغذیه شود و از طریق جسم، غذاهای حرام به بدن نرسد، قلب به نورانیت و مراتب معنوی بالایی خواهد رسـید؛ در غیر این صورت ثبات خود را از دست خواهد داد. ۲. علت تغییر قلب آدمی، آثار گفتار و کردار و تغـذیه است که اگر در مسـیر حق نباشـد، قلب را با اضـطراب و مشکلاتی مواجه خواهد کرد. ۳. اگر در قرآن محبّت از ظنّ در داستان برخورد سپاه طالوت با سپاه جالوت آمده (۱) شایـد به این جهت است که وجود ظن و

گمان را در شجاعت و شهامت بیان کند؛ یعنی اگر ظن و گمان به قیامت و ملاقات حضرت سبحان باشد، انسان جان را در کف اخلاص می‌گذارد و مردانه با باطل مبارزه می‌کند؛ به همین جهت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: مظنه و گمان به قیام، برای کنترل فرد و جامعه و ایجاد مدینه‌ی فاضله کافی است. (۲) پاورقی: (۱) بقره (۲) آیه‌ی ۲۴۹. (۲) تفسیر المیزان، ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی مطففین. --

-- - از کدام آیه‌ی قرآن کریم، حکم وجوب نماز استفاده می‌شود؟ به چه نحو می‌توان از حکم وجوب نماز اطلاع حاصل نمود؟ - ۱. «نماز» از واجباتی است که در قرآن کریم و روایات اسلامی بیشترین تأکید و سفارش بر آن شده و تنها واجبی است که مکلّف، - حتی در حال مرگ - باید آن را به جای آورد و با هیچ شرایطی نباید ترک شود و توصیه‌ی تمام انبیای الهی به امّت‌های‌شان بوده و در روز حسابرسی نیز اگر نماز قبول شود، سایر اعمال نیز مقبول می‌افتد. خداوند متعال می‌فرماید: {قُلْ لِعِبادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ...} (ابراهیم، ۳۱) «به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند بگو: نماز را به پا دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق کنند... .» در جایی دیگر می‌فرماید: {إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً} (نساء، ۱۰۳) «نماز را (به طور معمول) انجام دهید؛ زیرا نماز، وظیفه‌ی ثابت و معینی برای مؤمنان است.» پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «اولین نگاه در روز قیامت به پرونده‌ی اعمال، نگاه به نماز است. اگر نماز بنده پذیرفته شد، به بقیه اعمال نیز توجه می‌شود؛ اما اگر نماز مورد قبول قرار نگرفت، به سایر اعمال نیز توجهی نخواهد شد.» (۱) امام علی فرمود: «اوصیکم بالصّلوة و حفظها فإنّها خیر العمل و هی عمود دینکم» «شما را به نماز و محافظت از آن توصیه می‌کنم. همانا بهترین عمل، نماز و ستون دین شماست.» (۲) ۲. خداوند در آیه‌های مختلف قرآن، بر وجوب نماز تصریح فرموده: {وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ} (نور، ۵۶) «و نماز را به پا دارید و زکات بدهید و پیامبر (خدا) را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید». «اقیموا» صیغه‌ی امر است و امر نیز بر وجوب دلالت می‌کند. و... . ۳. درباره‌ی علت وجوب نماز هم، مطالبی در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله امام رضا (ع) فرمود: «علت تشریع نماز توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار، و مبارزه با شرک و بت‌پرستی و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و تواضع، و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم خداوند است، و نیز این‌که انسان همواره هوشیار و متذکّر باشد که گرد و غبار فراموشی بر دل او ننشیند و مغرور نشود. خاشع و خاضع باشد، و همین توجّه به خداوند متعال و قیام در برابر او، انسان را از معاصی باز می‌دارد و از انواع فساد جلوگیری می‌کند.» (۳) ۴. درباره‌ی تأثیر و نتایج نماز در دنیا و آخرت، آیات و روایات زیادی وارد شده؛ از جمله خداوند می‌فرماید: {إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ} (عنکبوت، ۴۵) «همانا نماز (انسان را در دنیا) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد.» پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «اگر بر در خانه‌ی یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می‌ماند؟» در پاسخ عرض کردند: خیر؛ فرمود: «نماز، همانند این آب جاری است. هر زمانی که انسان نمازی می‌خواند، گناهانی که در میان دو نماز انجام شده، از میان می‌رود.» (۴) بنابراین نماز گناهان انسان را پاک می‌کند». هم‌چنین نماز، غفلت‌زا بوده و خودبینی و کبر را از بین می‌برد و پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و وسیله‌ی پرورش فضایل اخلاقی و تکامل معنوی انسان است. (۵) اگر منظور از آیات مربوط به نماز، آیه‌هایی باشد که هنگام انجام این فریضه بزرگ خوانده می‌شود، باید گفت: از آن‌جا که شرح و تفسیر این سوره‌ها و آیات، از حوصله‌ی این نوشتار کوتاه خارج است، فقط به نام سوره‌ها اشاره می‌شود. در تمام نمازهای واجب یومیه خواندن سوره‌ی حمد - که دارای هفت آیه است - واجب است و بعد از سوره‌ی حمد یکی دیگر از سوره‌های

قرآن مانند سوره‌ی اخلاص، قدر، ناس و... خوانده می‌شود. (۶) اما شخصی که {... وَ أَقامُوا الصَّلاةَ...} (بقره،۲۷۷) «و نماز را بر پا داشته»، را به «ذکر قلبی» تفسیر می‌کند، در واقع بدون هیچ مجوّزی، کلام خداوند متعال را بر فهم ناقص خود - بدون رجوع به روایات پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) و حتی بدون رجوع به خود آیات قرآن - حمل می‌کند، که این‌گونه تفسیر را تفسیر به رأی می‌گویند و صاحب چنین تفسیری بر اساس روایات، بر خدا دروغ بسته و به خداوند متعال کفر ورزیده است. (۷) البته شکّی نیست که نماز، هم ذکر خداست و هم سبب می‌شود انسان به یاد خدا باشد. در سوره طه آیه‌ی ۱۴ آمده است که برای یاد من - ذکر خدا - نماز بخوانید. پس نماز وسیله‌ای برای ایجاد ذکر خدا است، نه آن‌که نماز همان به یاد خدا بودن در قلب باشد. آیا پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) تنها در قلب خود به یاد خدا بودند یا این‌که نماز را به پا می‌داشتند؟ این‌که قرآن کریم می‌فرماید: معاملات را رها کنید و برای اقامه‌ی نماز به مسجد بشتابید، آیا مقصود آن است که به مسجد برویم و بنشینیم و در قلب خود به یاد خدا باشیم: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِی لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ} (جمعه،۹) «هنگامی که برای نمازِ روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر بدانید.» اگر نماز ذکر قلبی است، آیا منافات دارد شخصی در حالی که معامله می‌کند قلبش به یاد خدا باشد؟ آن‌جا که خداوند در نماز مجاهدان جنگ می‌فرماید: «و اگر بترسید (نماز را) پیاده یا سواره انجام دهید». (بقره، ۲۳۹.) اگر نماز جز توجّه قلبی به خدا نیست، در جنگ و غیرجنگ تفاوتی ندارد. قرآن در این‌باره می‌فرماید: «هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید، اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید، زیرا کافران برای شما دشمن آشکاری هستند.) (نساء، ۱۰۱) اگر نماز به معنای احساس خدا در قلب باشد، مگر اندازه دارد که آن را در سفر کوتاه کنیم و یا مگر کفار از آن اطلاع می‌یابند که از آنان به جهت نماز بترسیم؟ زندگی چهارده معصوم (علیهم السلام) و اعتراف و عمل اصحاب آنان و تمام مسلمانان، از صدر اسلام تا امروز همه‌ی این سخن - که نماز، همان احساس خدا در قلب بدون رکوع و سجود و قیام است - را رد می‌کنند. بله، آیاتی که خداوند متعال از کلمه‌ی «اقاموا» یا شبیه به آن - از ریشه‌ی قیام - برای نماز استفاده کرده، به ایستادگی باطنی در نماز اشاره دارد؛ یعنی اقامه‌ی نماز غیر از خواندن آن است؛ خواندن نماز و تداوم بر آن عملی واجب بوده و در قرآن کریم از اوصاف مؤمنان شمرده شده است. (مؤمنون، آیه‌ی ۹) اما مهم‌تر از آن اقامه و بر پا داشتن نماز است که از اوصاف تقوا پیشگانه به شمار آمده و آن بر پا داشتن حقیقت نماز می‌باشد. بر پا شدن حقیقت و روح نماز به این است که گذشته از تلفظ ذکرهای قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و مانند آن و صرف‌نظر از هیئت‌های خاص، مانند نشستن و برخاستن و... و حتی قطع نظر از تصویر مفاهیم ذکرهای آن در ذهن، پیام اصلی آن از وجود لفظی و ذهنی بیرون آید و به وجود عینی برسد و در محدوده‌ی روح نمازگزار انعکاس پیدا کند و سپس با سنّت و سیرت مستمر او در جامعه جلوه نماید و با تبلیغ و تعلیم و تزکیه‌ی نفوس مستعد دیگران، آنها نیز به عنوان روح متمثل نماز، پرورش یابند، تا حقیقت چیزی که در قرآن مجید، به عنوان ناهی از فحشا و منکر (عنکبوت، ۴۵) علاج و شفای درد (معارج، ۱۹ - ۳۵) هلوع و جزوع، و منوع بودن انسان طبیعی است، در متن جامعه‌ی بشری منعکس شود. (۸) پاورقی: (۱) میزان‌الحکمهٔ، محمّد محمّدی ری‌شهری، ج ۵، ص ۳۷۴، دارالکتب الاسلامیهٔ. (۲) همان، ص ۳۶۸. (۳) وسایل‌الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۸ و ۹، مؤسسه‌ی آل‌البیت. (۴) همان، ص ۱۲. (۵) ر. ک: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۶، ص ۲۸۹-۲۹۴، انتشارات دارالکتب الاسلامیهٔ. (۶) جهت اطلاع بیشتر ر. ک: تفسیرنمونه، همان، ج ۱، ابتدای تفسیر سوره‌ی حمد. (۷) تفسیر تسنیم، آیت‌الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۱۷۷، نشر اسرأ. (۸) تفسیر تسنیم، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۱۶۵ - ۱۶۶، نشر اسراء. --

---

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت:

 الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».